

در باره زبان شناسی ایرانی، با همه تحقیقات و مطالعاتی که دانشندان کرده اند، هنوز کار ناکرده بسیار است. بیش از یک قرن است که محققان غربی تحقیق در باره آثار زبانهای ایران باستان پرداخته و بخش بزرگی از آنها را به زبانهای امروز ترجمه کرده و برای بعضی از آنها واژه نامه های ترتیب داده اند. در این بیست سی ساله اخیر نیز دانشندان ایرانی در این راه قدم نهاده و کوشش کرده اند. اما هنوز در یک این کار سترگ که برای تحقیق در باره تاریخ و فرهنگ زبان ایران اهمیت فراوان دارد به انجام نرسیده است.

در باره انواع گویشهای ایرانی هم، چه در مرحله میانه مانند سغدی و ختیمی و خواندنی، و چه در مرحله پیدایش از آسی و کردی و بلوچی تا گویشهای پراکنده ای که در سرزمین ایران امروز یا در بیرون مرزهای آن متداول است جای تحقیق و مطالعه باقی است؛ و باید که این کارهای لازم و مهم علمی با کوشش و همکاری دانشندان ایرانی به پایان برسد.

یکی از وظایفی که بنیاد فرهنگ ایران بر عهده دارد کوشش در رفع این نقیصه بزرگ و مطالعات ایران شناسی است. در سلسله انتشارات این دستگاه، زیر عنوان «زبان شناسی ایرانی» یک رشته «واژه نامه پهلوی» تدوین می شود، رشته ای دیگر به تحقیق در قنای بازمانده از زبانهای ایرانی باستان و میانه جدید اختصاص می یابد، و یک رشته نیز به انتشار متون اصیل و منتشر نشده این زبانها، یا تهیه تکامل و انتقادی آنها تمهید داده می شود. امید داریم که رشته دیگری نیز در باره گویشهای امروزی زبانهای ایرانی، در داخل و خارج کشور منتشر کنیم.

باین کارهای علمی بنیاد فرهنگ ایران امیدوار است که خدمت خود را به زبان و فرهنگ ایران، چنانکه فرمان شاهنشاه آریامهرست، به سرپرستی و راهنمایی شهبانوی گرامی ایران به انجام برساند.

دبیر کل
پرویز نائل خانلری

۲۹۸ III

فرهنگ

تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی
المعجم المقارن بین العربیة والفارسیة واللغات السامیة

تألیف

دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشگاه و عضو فرهنگستان دمشق

جلد اول



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

« ۲۷۶ »

از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه در سال ۱۳۵۷ در چاپخانه کاویان چاپ شد

فهرست مطالب

۹	مقدمهٔ فارسی
۱۳	المقدمة بالعربية (پیشگفتار عربی)
۱۵	المختصر فی تاریخ اللغات السامیة (تاریخ مختصر زبانهای سامی)
۵۳	خطوط سامی و اوستائی و پهلوی
	القلم الآشوری - القلم الفنیقی - القلم العبری - القلم الریانی و الآرامی -
	القلم السدائی - القلم الثمودی و اللحیانی و الصفوی - القلم العربی القدیـم
	و النبطی المتأخر - القلم الجهمزی و الحبشی - القلم الاوستائی - القلم الفلهوی .
۶۹	نقوش سامی

پیشگفتار

پس از انتشار فرهنگ هزوارشهای پهلوی^(۱) که آن را به هزینه بنیاد فرهنگ ایران به سال ۱۹۶۸ به طبع رسانیدیم^(۲)، به فکر آن افتادم که طرح تألیف یک فرهنگ بزرگ تطبیقی عربی رابازنهای سامی برینم ، و در ضمن واژه های ایرانی را که از طریق زبانهای سامی به عربی راه یافته است در آن مشخص سازم .

این کار تازه را کسی پیش از من نکرده بود ، از اینجهت بیشتر وسوسه شدم تا آنجا که بتوانم ، بکوشم چنین فرهنگی رابا همه مشکلاتش به انجام برسانم . با فقدان مدارک کار در ایران اقدام به چنین امر مهمی دشوار می نمود ، تا اینکه در سفرهایی که به اروپا کردم توانستم بیشتر منابع کار خود را گرد آورم .

در تابستان سال ۱۹۷۳ که برای فراهم ساختن مقدمات این کار به دارالعلم کبیرج رفته بودم ، به بیرون کشیدن واژه های عربی ومعادل آنها از فرهنگهای سامی آغاز کردم . پس از بازگشت به ایران مدارک امر را یکی پس از دیگری پیش چشم نهاده بر که برداری را ادامه دادم ، و در مدت یک سال ونیم کار ، از غالب واژه هایی که می بایستی درباره آنها به تحقیق پردازم برگه برداشتم .

دیری نگذشت که دست روزگار مرا به عنوان رابزین فرهنگی روانه دمشق کرد . دمشق شهری آرام ومحیطی مناسب برای ادامه این کار بود . من با جمله منابع کار خود وفرهنگهای زبان های سامی رخت سفر بر بسته به آن شهر رهسپار شدم ، و روزی هشت ساعت به طور استمرار بر روی برگه هایی که در کبیرج وتبسیران برداشته بودم به تحقیق پرداختم .

خوشبختانه در کتابخانه مرکز مطالعاتی فرانسه در دمشق کتابهای نو و کهنه ای مربوط به موضوع کار خود یافتم که بیشتر آنها در دانشگاه کبیرج ولندن وجود نداشت . از یخت خود شاد شده همچنان تحقیق را در طی چهار سال ادامه دادم تا به پاری خدا فرهنگ را از چرکوبیس ویا کویس در تابستان ۱۹۷۸ در دمشق به انجام رسانیدیم .

1- Dr. Mashkour, The Huzvaresh Dictionary, (a collection of Tdeograms in Pahlavi writing) Tehran , 1968 .

2- Iranian Cultural Foundation .

3- Institut Français de Damas, Bibliothèque .

چون این کتاب را برای دانشندان و ساسی شناسان می‌نوشتیم، پسندیده تردانستم که نخست واژه عربی و پس ترجمه مختصر آن را به فارسی و سپس توضیح تفصیلی آن را به زبان انگلیسی بنویسم و منابع هر واژه را در زیر آن یاد کنم. چون برخی از فرهنگهای ساسی مورد استفاده به زبان فرانسه بود، همین توضیح درباره آن واژه را به زبان فرانسه آوردم.

در این فرهنگ واژه های تازی به ترتیب فرهنگهای عربی باریشه سه حرفی آنها مورد بحث قرار گرفته و در صورت لزوم مشتقات آن‌ها به دنبال آمده، و با واژه های هم‌ریشه ساسی از عبری و آرامی و سریانی و اکدی و آشوری و نبطی و تدمری و فینیقی و مندائی و جز آنها مقایسه شده است.

به این شیوه بالغ بر شش هزار واژه عربی با چهارده هزار واژه ساسی سنجیده شده است. در ضمن تطبیق الفاظ عربی با واژه های ساسی بسیاری از واژه های دخیل ایرانی که از طریق زبانهای ساسی به عربی راه یافته نیز مورد بحث قرار گرفت، و ریشه های ایرانی آن حتی به خط پهلوی و اوستایی داده شد و آن واژه ها با علامت PERS مشخص گردید.

در همه جا تلفظ واژه های ساسی و ایرانی با الفبای ویژه خاورشناسان به خط لاتین آوانگاری شده تا آن کلمات به آسانی و درستی خوانده شود.

همه اختصاراتی که در متن کتاب آمده در آخر کتاب به ترتیب الفبائی شرح داده شده و سپس مراجع مورد استفاده به تفصیل آمده است.

در جلد اول کتاب از طرف دست راست پس از این پیشگفتار به فارسی، مقاله ای مفصل در تاریخچه زبانهای ساسی به زبان تازی آمده تا مورد استفاده دانشندان عربی دان واقع گردد.

چون چاپ چنین فرهنگی در ایران با حروف مختلف ساسی و ایرانی قدیم تقریباً "محال به نظر می‌رسید به ناچار مولف بر آن شد که واژه ها و عبارات تازی و پارسی و لاتین کتاب را با ماشین تحریر طبع کرده، الفاظ فریبه ساسی و آریائی را به خط خود بنویسد و آنرا آماده برای چاپ افست سازد.

بنابراین طبع اول این فرهنگ در حقیقت یک دستنویس عکس برداری شده ای است که به پیشگاه دانشندان عربی دان و سلسی شناس عرضه می‌گردد. امیدوارم چاپ مجدد آن به طرز مرغوبی با حروف عربی و ساسی و ایرانی

و یونانی در یکی از چاپخانه های مجهز جهان به طبع برسد .
 همانطور که لغت عبری ویلهلم گزینیوس^(۱)، که قدیمترین فرهنگ انتقادی کتاب عهد عتیق است ، در آغاز
 لغتنامه ای کوچک بود و به کوشش دانشمندان پس از وی در چاپها و ترجمه های بعد به صورت فرهنگی کامل
 درآمد ، امیدوارم این فرهنگ نیز به همت دانشمندان سامی شناسی که پس از من خواهند آمد تصحیح و تکمیل
 گردد ، و براساس آن فرهنگ جامعی در تطبیق لغت عربی با زبانهای سامی ساخته و پرداخته آید .
 در پایان لازم می دانم از دوست ارجمند دانشمند خود آقای دکتر مهشل خوری استاد ممتاز دانشگاه
 عضو فرهنگستان دمشق که با کمال سماحت مسودات این فرهنگ را از نظر زبان عربی و انگلیسی خوانده و مورد
 دقت قرار داده است سپاسگزارم .

محمد جواد مشکور

تهران - ۱۳۵۷

1- Wilhelm Gesenius, Hebräisches und Chaldäisches Handwörterbuch
 über das Testament, 1834 .

المقدمة

بعد نشر معجم هزوارش اى الكلمات الآرامية المهيمنة في اللغة الفهلوية والذي طبعته على نفقة "بنباد فرهنگ ايران" سنة ١٩٦٨، خطر بهالي مشروع تاليف معجم كبير يقارن بين اللغات العربية والسامية وتحييز الالفاظ الفارسية التي دخلت العربية عن طريق اللغات السامية .

ان علي الجديد هذا لم يقم بنسبه احد قبلي وفي الحقيقة قت بكامل جهدي لكي اتم علي في تاليف هذا المعجم المقارن مع ماكاره في طريقي من صعوبات ومنها عدم وجود الوثائق على مستوى هذا العمل في ايران ، لذلك كان العمل في بادئ الامر يبدو وصعبا "غيراتي حصلت على ماكان يلزمني من المآخذ في سفراتي الى اروها .

وفي صيف ١٩٧٣ حين سافرت الى دارالعلم كبيره لاهداد مهلمات هذا العمل بدأت باستخراج الالفاظ العربية ومايقابلها في اللغات السامية ، وعندما عدت الى ايران وضعت نصب عيني المآخذ الواحدة تلو الأخره . وبعد طي سنة ونصف سنة كنت قد جمعت اكثر الالفاظ التي يجب ان اقوم بالتحقيق فيها .

لم يضمن مدة طويلة حتى اتى بي الدهر الى دمشق لاكن استشارا "ثقافيا" للسفارة الشاهنشاهية الايرانية . ان دمشق مدينة هادئة ورايت بهيتها ملائمة لاستمرار عملي فجلت معي المآخذ وكثي ومعجم اللغات السامية . وقت بالعمل في كل يوم ثمان ساعات واستمرار لاحق في الورقات التي جلبتها من كهرديج وطهران .

ومن حسن الحظ حصلت على بعض الكتب الجديدة والقديمة المرتبطة بموضوع عملي في المعهد العلمي الفرنسي للدراسات العربية بدمشق واكثرها لم يكن موجودا " في جامعة كهرديج ولندن . فرحت بحظي وداومت التحقيق طيلة اربع سنوات حتى اتمت عملي بحونه تعالي بنقله من السوداء الى المبيضة وذلك في صيف ١٩٧٨ .

وبما اني كتبت اكتب هذا الكتاب للعلماء والمهتمين بشؤون الساميين رأيت من الانسب ، كما هو الحال في المعاجم المعروفة ، ان ابدأ من اليمين وباللغة العربية ومن ثم ترجمتها مختصرة باللغة الفارسية وحدثت ايضا حاضرات مفصلة باللغة الانجليزية كما اني ذكرت مآخذ كل لفظ في نيلها ، وبما ان بعض المعاجم التي استغدت منها كانت باللغة الفرنسية فقد جاء ايضاح بعض الكلمات بهذه اللغة . وقد جئت بالالفاظ العربية على حسب ما ذكرت في المعاجم العربية ومن جذورها وفي بعض الحالات اتيت بمشتقات الكلمة انما " للفائدة .

وقد قورنت الكلمات العربية مع زميلاتها ذوات الجذور الواحدة السامية ، العبرية ، الآرامية ، السريانية ، الاكدية ، الآشورية ، النبطية ، التدمرية ، الفينيقيتو المندائية وقد قصت على هذا الاسلوب ما يعادل ستألاف لفظه عربية مع اربعة عشر الف لفظه سامية . وفي ضمن التطبيق بحثت عن الكلمات الايرانية الخيلة في العربية عن طريق اللغات السامية وذكرت

1- Dr.Mashkour, The Huzvareh Dictionary, (a Collection of Ideograms in Pahlavi writing) Published by Iranian Cultural foundation, Tehran, 1968 .

جذورها حتى بالخط الفهلوى والوستائي وقد ميزت تلك الالفاظ بالرمز (PERS) . وذكرت كيفية تلفظ الكلمات السامية والايرائنية على طريقة المستشرقين وبالخط اللاتيني لتسهيل قراءتها . ان جميع علامات الاختصار الموجودة في الكتاب قد شرحتها بالترتيب الالفبائي وانتهت على ذكر المآخذ والمراجع التي استغدت منها بالتفصيل بعد ها ، وفي الجلد الاول من الكتاب ومن طرف اليمين وجد هذه المقدمة كبيت مقالا " مطولا " حول تاريخ اللغات السامية باللغة العربية لكي يفيد منه العلماء العرب .

بما ان طبع مثل هذا المعجم في ايران وبالاحرف المختلفة السامية والايرائنية القديمة يكاد يكون في حكم المستحيل لئلا اضطررت ان اثبت الالفاظ والمعبارات الفارسية والعربية واللاتينية بالالة الطابعة ، والالفاظ الفريية والسامية والآرية بخط اليد وطيه فان الطبعة الاولى لهذا المعجم انما هي في الحقيقة صورة خطية تقدم الى ساحة العلماء ، الا انني ارجوان تكون الطبعة الثانية اكثر قبولاً ومع الحروف السامية والايرائنية واليونانية على ان تطبع في احدى المطابع الاجنبية المجهزة لمثل هذا العمل .

وكما ان معجم اللغة العبرية للعالم " ويلهلم جينزنيوس " الذي هو اقدم معجم انتقادي لكتاب العهد القديم كان فسي " بد " الامر معجماً " صغيراً " واصبح بعدئذ " مساعي العلماء " معجماً " كبيراً " كاملاً " ، ارجوان يصبح هذا المعجم بهيم العلماء والمهتئين باللغات السامية والذين ياتون من بعدى معجماً " صححاً " ومكلاً " وطى غرارته يؤولف معجم في مقارنة اللغة العربية باللغات السامية .

وفي الختام ارى على نفسي لزاماً ان اشكر صديقي العزيز العالم الدكتور ميشيل الخورى استاذ الجامعة الممتاز وضو جميع اللغة العربية بدمشق الذي قرأ ودقق ماجاه في هذا المعجم من الالفاظ العربية والانجليزية والفرنسية .

والله التوفيق وطيه التمسك

دمشق محمد جواد مشكور

الجلد ١٩٧٨

المختصر في تاريخ اللغات السامية

الدكتور محمد جواد مشكور

تعريف اللغات السامية :

كان اول من اطلق على هذه اللغات اسم (اللغات السامية) المستشرق الالمانى شلوتزر (Schlötzer)

في سنة ١٧٨١ واطلقها على لغة العبرانيين والعرب والآشوريين والشعوب المذكورة في التوراة على انها من نسل سام بن نوح . وهذه التسمية وان كانت رشيقة اللفظ خفيفة الوقع على السمع حلوة في الذوق لقصرها وملاءمتها الا انها ليست ناصا في مساها لانها غير جامعة وغير مانعة .

اما انها غير جامعة فلانه يوجد من الساميين ، على ما ذكرته التوراة ، من لا يتكلم بلغة سامية كالعيلاميين والليديين مثلا فهم ساميون بنص التوراة ولغاتهم ليست من اللغات السامية لعدم وجود اية قرابة بينها وبين اللغات السامية . واما انها ليست مانعة فلانه توجد لغات سامية والناطقون بها ليسوا من الجنس السامي مثل الاحباش فلغتهم سامية وهم من العرق الحامسى .

والقرابة بين اللغات السامية واضحة وضوحا " بينا " وهى اوضح من الروابط التى تربط بين اللغات الهند واروپية . واول من انتبه الى هذه العلاقة التى توجد بين لغات الام السامية هم علماء اليهود الذين كانوا في الاندلس في القرون الوسطى ، وكان ممن كشف القرابة بين هذه اللغات يهود بن قريش وهو ممن عاشوا في اوائل القرن العاشر . ثم جاء المستشرقون بعدهم فاخذوا يبحثون في علم اللغات بعناية يتوسع تمام .

اقسام اللغات السامية :

المجموعة السامية تنقسم الى ثلاثة اقسام ، اقسام عامة يعرف اولها بالقسم الشرقى او الشرقى البالىسى ، والثانى بالغربى او الكعمانى ، والثالث بالجنوبى او المرسى . وكل قسم من هذه الاقسام العامة تندرج تحته اقسام فرعية . وقد قسم بعض علماء اللغات هذه المجموعة السامية الى قسمين فقط هما : القسم الشمالى وهو عبارة عن لغات القسمين الشرقى والغربى في التقسيم الاول ، والقسم الثانى الجنوبى وهوعين القسم الثالث من التقسيم الاول ايضا " .

ولكن الذى اتفق عليه اغلب المستشرقين هو التقسيم الاول لاسباب طبيعية كثيرة ترجع في العموم الى التقسيم الجغرافى والتكوين الاجتماعى والوضع السياسى والتطور الطبيعى على ما سيجى شرحه عند الكلام على

احوال الام السامية . ونحن هنا سنتبع في ترتيب الموضوع طريقة التقسيم الاول الذي يقسم المجموعة السامية

الى ثلاثة اقسام . وهاك بيلينها بالاجمال :

الف - القسم الشرقى - ولغاته :

• اللغة البابلية

• اللغة الآشورية

• اللغة الكلدانية الآرامية

ب - القسم الغربى - ويشتمل على اللغات الآتية وهى :

• الكنعانية

• الاخلامية

• الفينيقية واليونانية

• الآرامية

• العبرية

• السريانية

• التدمرية

• النبطية

• الموابية

• الامورية

ج - القسم الجنوبى - وينقسم الى قسمين فرعيين وهما المرمى والحيش ، ولهجات القسم المرمى هى :

• العربية القديمة

• القحطانية

• الحميرية

• السبئية

- المعينية (٥)
- المدنانية المضربة او القرشية الفصحى
- ولهجات القسم الحبشى الاتيوسى هي :
- (١) الحبشية او الاتيوسية
- (٢) الجعزية
- (٣) التيجرية
- (٤) التيجرينائية
- (٥) الامبارية
- (٦) الهيرية

تقارب اللغات السامية ومقارنتهما

تتقارب اللغات السامية تقاربا "كليا" كقارب لهجة لغة من اللغات الآرية مع لهجة او لهجات من تلك اللغة . مثل اللغة الفرنسية والاطليانية والاسبانية بالترتيب الى اللغة اللاتينية و بالنسبة الى كل واحدة منهم مع الاخرى ، وفي الواقع ان القرابة في اللغات السامية ادنى من ذلك بكثير .

ومن المحقق ان جميع اللغات السامية هي لهجات نشأت عن لغة واحدة اولى هي ام هذه اللهجات . ومقارنة اللغات السامية مقارنة لفظية اتضح للباحثين فيها ان اصول كلماتها واحدة ومشتركة . وكثيرا ما تكون معاني هذه الكلمات الاصلية لا تغير فيها فهي بمعنى كذا في اللغة العربية مثلا وسنفسه في اللغة العبرية او السرانية او اية لغة سامية اخرى . وفي بعض الكلمات ترى الاشتراك اللفظي مع التحوير في المعنى بان تكون الكلمة من هذا النوع في اللغة العربية مثلا "بمعنى وهي بلفظها في اللغة العبرية او السرانية او اية لغة سامية اخرى ولكنها تدل على معنى غير المعنى الذي تدل عليه في العربية . الا انك على الدوام ترى بالبحث السهل العلاقة القائمة بين المعنيين فتعلم من ذلك ان تغيير المعنى للكلمة الواحدة في لغتين انما جاء "بنا" على التطور المعروف في معاني الكلمات والمقارنة اللفظية بعد هذا البيان تنقسم الى قسمين :

احدهما هو المقارنة اللفظية الخاصة ، والثاني المقارنة اللفظية العامة .

والمقارنة اللفظية الخاصة تحصل بالمقارنة على الوجه المتقدم بين لغتين على الاقل من لغات مجموعة
بعينها . والمقارنة اللفظية العامة هي التي تشتمل على مقارنة كل اللغات المكونة لمجموعة من المجموعات اللغوية .
وفي الموازنة بين اللغات السامية يجب ان تكون اللغة العربية وقواعد ، ها اساسا " لتلك الموازنة ، ونفس
التفصيلات يجب ان نفكر في اللغات التي من فصيلة واحدة حينما نقوم بالموازنة بقدر ما يوصلنا اليه هلنا بهذه
اللغات . وفي الوقت الذي نبحث فيه عن اللغة السامية الاولى نجد ان اللغة العبرية اكثر فائدة للباحث من اللغة
العربية ، وان في اللغة الآرامية والآشورية واللهجات الحديثة التي لا تعرف عنها الا قليلا " ثروة ثمينة لمن يريد
البحث . وبالبحث اللغوي يمكن عمل موازنة بين القواعد والفردات في اللغة السامية .

بعض اختصاصات اللغات السامية :

١- ان اللغات السامية تعتمد على الحروف الصامتة Consonant اكثر من اعتمادها على الاصوات
٢- ان اغلب الكلمات ترجع في اشتقاقها الى اصل ذي ثلاثة احرف .
٣- ان اغلب الكلمات في هذه اللغات مظهرا " فعليا " حتى في الاسماء الجامدة والابفاظ الدخيلة التي
تسربت من اللغات الاعجمية ، والفعل في هذه اللغات هو كل شئ .
٤- ومن الممكن احداث معان جديدة في اللغات السامية بوزن لكباضافة زوائد تتألف من حرفا واكثر الى الاصول
الثلثة .

٥- ليس في اللغات السامية اثر لادغام كلمة في اخرى حتى تصير الاثنتان كلمة واحدة تدل على معنى مركب
من معنى كلمتين مستقلتين كما هي الحال في غير اللغات السامية .
٦- يظهر ان الكلمات المولفة من حرفين مثل يد و اب وام واخ انها هي اقدم من الافعال المشتقة من ثلاثة
حروف مثل فعل وكتب واكل وان الافعال الثلاثة اقدم من الافعال الرباعية .

المهد الاول للساميين :

وقد اختلف الباحثون في المهد الاول للأمم السامية اختلافا كثيرا " وذكروا في بعض النهاية آرا " متعددة ترتب
على اسباب مختلفة ووجهها تنظر متباينة . وتتلمخ هذه الآرا " في القول بأن الساميين قد اخذوا نشأتهم الاولى نفس

الاماكن المختلفة الآتية :

- (١) عند مصب النهرين .
- (٢) في بلاد كعمان .
- (٣) في بلاد الحبشة .
- (٤) في شمال افريقية .
- (٥) في بلاد العرب .

ونصرا^١ الراى الاخير هو الراجح لايشكون مطلقا^٢ في ان اواسط الجزيرة العربية منذ القدم ومنذ عصور ما قبل التاريخ كانت آهلة بالسكان وليس من المهم ولا المفيد البحث عن الجهات التي نزح منها هؤلاء الاقوام سكان الجزيرة العربية الاول الى اصقاع هذه الجزيرة ، واذن ففي اكاف جزيرة العرب تكوّنت الجماعة السامية الاولى ، ومنها ابتدأت هجرة الساميين الى اطراف تلك الجزيرة العربية ، والى ماورا^٣ هذه الاطراف في مصر وتخص بلاد ايران ويرجع بعضهم ان المهد الاول للساميين كان القسم الجنوبي الغربي من شبه الجزيرة العربية (ببلاد الحجاز ونجد واليمن وما الى ذلك) . وقد مال الى هذا الراى عدد كبير من قدامى المستشرقين ومحدثيهم ، وهلى رأسهم الاستاذ رينان Renan الفرنسى وبروكلمان الالمانى . وهذا هو اصح الآرا^٤ واقواها سندا^٥ واكثرها اتفاقا^٦ مع آثار هذه الامم وحقائق التاريخ . ويرجع الاخذ به ادلة كثيرة . يقول : فون كرهيم Fon Cremer ، وجويدى Guidi ، وهومل Hommel^٧ : ان الساميين قد هاجروا قديما^٨ الى شمال بلاد العرب ، ثم استوطنوا تلك البلاد . وقبل تكوين اللهجات السامية المختلفة استعمل الساميون في كل مكان اسما^٩ للجمل ، الذى لا يزال يظهر في كل لهجة من اللهجات . ولم يكن لديهم اسما^{١٠} لشجر النخل او ثمره ، اوللنعامة في مكانهم الاول ، فالساميون قد عرفوا الجمل قبل ان يعرفوا النخيل والنعامة . ومن تلك الجهة وهى شمال بلاد العرب هاجروا الساميون الى بابل قبل ان يهاجروا الآريين اليها . فذهب فليبي Philiy الى ان الاقسام الجنوبية من جزيرة العرب هى الموطن الاصلى للساميين فاليمن في رأيه ورأى بعض المستشرقين هى مهد الساميين وهم يفترضون ان موجات هجرة الساميين اتجهت نحو الشمال والجنوب والشرق والغرب من هذه الناحية . ومن العلما^{١١} الذين نسبوا هجرة الساميين من جزيرة العرب الى خارجها ، الى عامل الجفاف والتفجير في جو جزيرة العرب العالم الايطالى كيتانى التهانى Caetani de Teano

وهو تصور بلاد العرب في الدورة الجليدية جنة بقيت محافظة على يهجتها ونضارتها مدة طويلة، وجنعدن المذكور
 في العهد القديم (التوراة) Old Testament هي هذه الجنة التي كانت في نظر كيتان في جزيرة العرب .
 غير ان الطبيعة قست عليها فاقدتها صحارى ورمالا"، حتى اضطر اصحابه الى الارتحال عنها الى الهلال الخصيب،
 ومصر، والحبيشة، وكانت هذه الهجرات بين سنة ٣٥٠٠ و ١٥٠٠ قبل الميلاد، فدخل الهكسوس ارض مصر، وهاجر
 العبرانيون الى فلسطين، والفينيقيون الى لبنان والآراميين الى الشام والاكديون الى ارض بين النهرين .
 كانت الهجرة الاسلامية الى خارج جزيرة العرب آخر حداث سام عظيم وقع في هذه الجزيرة، فاهتزت بها
 ارجاء العالم اهتزازا عظيما " وصدرت عنه موجات فكرية ونفسية عظيمة شملت آسيا وافريقية واروبا، واثرت في هذه
 البلاد تأثيرات ذات نتائج خطيرة جعلت التاريخ البشري في كل هذه الجهات يتجه اتجاها "جديدا" .

اللغة الام للساميين :

اختلف العلماء، في المواطن الاولى للام السامية، واختلفوا كذلك في اللغة الاولى التي كان يتكلم بها الشعب
 السامي ايام اجتماعهم في موطن واحد .

من المسلم به الان لدى معظم العلماء من المستشرقين كالعالم اولسبون Olshausen ان اللغة العربية
 قد احتفظت بكثير من الاصول السامية القديمة في مفرداتها وقواعدها، وانه لا تكاد تعد لها في ذلك اية لغة سامية
 اخرى . ويرجع السبب في هذا الى نشأتها في اقدم موطن للساميين ويقال لها في منطقة مستقلة منعزلة، فقلت بذلك
 فرص احتكاكها باللغات الاخرى، ولم تذلل لها سبل كثيرة للبعد عن اصلها القديم .
 وان اللغات الاخرى كالعبرية والكنعانية والآرامية والاكدي والفينيقية، التي هاجر اصحابها من شبه جزيرة
 العرب الى الهلال الخصيب، بعدت عن اصلها القديم وتطورت وفسدت وفقدت فصاحتها التي هي حتى الآن موجودة
 في اللغة العربية .

اما العرب الذين بقوا في ارضهم فان لغتهم الفصحى القديمة قد بقيت معهم واجمعوا علماء النحو والمقارن للغات

السامية من امثال بروكلمان Brockelmann، ووليم رايت W. Wright، وديورم Dohrme

على ان اللغة العربية الفصحى هي بلا منازع اقدم صورة حية من اللغة السامية الام . كما انهم قالوا ان العربية الام
 كانت ناطقة بالحروف الحلقية، اي بالهمزة والعين والسين والحاء والحاء والهاء والعاد والضاد، وان اختفا
 هذه الحروف في بعض اللغات السامية طارى عليها، ويؤكد ان اللغة السامية الاولى كانت تتمازج من ماتمازج به

بظاهرة الاعراب ، بالضمة على آخر الاسماء ، في حالة الرفع وبالفتحة في حالة النصب، وبالكسرة في حالة الجر .

اللغة الاكدية والآشورية

اخذ الساميون يتدفقون الى ارض ما بين النهرين في هجرات متوالية منذ عصور سحيقة في القدم ، واقدم هجرتهم الى هذه المناطق حدثت في الالف الرابعة ق م ، وهم اول شعبة من الساميين تظهر على مسرح التاريخ . وقد اتجهت شطر القسم الجنوبي من بلاد العراق ، حيث منطقة ما بين النهرين التي تتحدر من الحوض الاوسط لدرجة والفرات حتى خليج فارس .

وكان يسكن هذه المنطقة ، قبل ان يهاجروا اليها الساميون ، شعب يسمى الشعب السومري ، وهو شعب مجهول الاصل ولكن من المقطوع به انه غير سام ولا آري .

وقد تغلب المهاجرون من الساميين على هذا الشعب ، واخضعوه لسلطانهم ، واقاموا على انقاض مملكته مملكة سامية كان لها شأن كبير في التاريخ . وكانت قواعد مملكتهم هذه في ميدان شأتهان في القسم الاعلى (الشمالي) من هذه المنطقة ، حيث بلاد " الاكد " Akkad كما كان يسميها السومريون ، واقليم " كلدنة " كما كان يسميها الساميون ، ثم عادت ثانية الى القسم (الشمالي) حيث مدينة " بابلونيا " التي اتخذت منذ ذلك العهد عاصمة لهذه المملكة السامية ، وكان لها شأن كبير في التاريخ القديم . ولاهمية مدينة بابلونيا نسب اليها هو "ال" الساميون ، فاشتهروا باسم البابليين ، ونسبت اليها مملكتهم ، فاشتهرت باسم مملكة بابل .

فلما ظهر الملك سرجون الاول حوالي ٢٨٠٠ ق م واقام فيها معبدا " جديدا " للمردوك الذي اصبح الآلهة الاول

لمدينة بابل واطلق عليها باب ال اي باب الله تباركا " بالآله الجديدي .

وقد كان للأسرة الكنعانية تأثير عظيم في حياة بابل وهم الذين هجموا من الشامات وتمكنت احدي اسرهم من

ان تفتصب عرش بابل لنفسها وهي اسرة سوماي Sumabi وكان ذلك حوالي ٢٣٠٠ قبل الميلاد .

وسادس ملوك هذه الاسرة هو حمورابي Hamurabi (جا) اسمه في التوراة عمراقل) الذي وضع شريعته ثابتة

في بابل ضمنها كثيرا " من شرائع سومرية القديمة واحكامها .

وحوالي منتصف القرن السابع هشرق م توفلت قبائل اجنبيه كاسانية من نجد ايران في البلاد البابليتي وتمكنت

بسرعة من ان تاخذ الملك في قبضتها الى سنة ١١٠٠ ق م .

وتلت هجرة سامية اخرى حوالى القرن الخامس والعشرين ق م واتجهت شجر القمم الشمالى من بلاد العراق
وهي الهجرة الآشورية . فقد بدأت القبائل الآشورية بالتمرد والعصيان ، حتى تم لها الاستقلال بعد ان ظلت ترونا "
خاضعة لحكم بابل ، ثم جعلت تنسى " لنفسها سلطانا " حتى صارت ذات شوكة عظيمة في عهد ملكها شلمنأسر الاول حوالى
١٣٠٠ ق م .

وكانت آشور في الاصل اسما " لمنطقة صغيرة محصورة بين نهري الزاب الصغير والكبير وقد اطلق على هذه المنطقة
اسم عاصمتها آشور التي كانت ايضا " في الاصل بلدة صغيرة ذات معبد خاصة " لآلهها آشور وحيثما جا " سرجون
الآشورى جعل العاصمة مدينة نينوى . ووصلت آشور الى ذروة مجدها في الفتح في عهد سرجون الآشورى (٢٢١—
٢٠٥ ق م) فقد اطلق هذا الملك على نفسه ملك آشور وبابل . وكان اغنى ما كشف عنه من كتابات الآشورية بالكتابات
مكتبة الامبراطور آشور بانينال في نينوى .

وقد انقرض دوله آشور بيد هوخ شتره ملك ميدي من بلاد ايران و نابو بلاسار ملك الكلدنة معا " في سنة ٦١٢ ق م
وهذا الملك البابلي ^{نابيل} كان ينتمى الى الاسرة الكلدانية . وكان سقوط نينوى عاصمة آشور زادوى ضخم جدا " في
الشرق القديم كله ، بقيت اصداء " منه في الكتاب المقدس (سفر ناحوم ، الاصحاح ٢ ، والاصحاح ١٣ الى الابه ٧) .
انقسم الملك الميدي والملك البابلي العتيبة فأخذ الميديون اعالي الدجلة حتى تخم آسيا الصغرى بمافيه الوطن
الآشورى القديم . اما بقية الامبراطورية اى ما بقى من العراق وسوريا وفلسطين فقد ترك امرها الى نابو بلاسار بأسره
الكلدانية او البابلية الجديدة . وكان عهد بختنصر الثاني Nabu kuduri ussar ابنه آخر عهد بابل بالمجد
والعظمة . وكان تخريب اورشليم (بيت المقدس) على يده في سنة ٥٨٦ . وسبى اليهود الى بابل .
وفي عهد بلشصر Belshar . Assar حفيد بختنصر ظهر في عالم السياسة كوكب كورش الفارسى وخرج من نجد
ايران وفتح بابل في سنة ٥٣٨ ق م . فكان ذلك القضاء النهائي على الحضارة البابلية والآشورية القديمة . وبهذا
ينتهي تاريخ حضارة سامية قديمة في العراق ظلت نحو ثلاثة آلاف سنة .

الخط الاكدي والآشورى :

اخذ الساميون عن السومريين الخط المسمارى Cuneiform واستخدموه في تدوين لغاتهم الاكديّة . و

كان هذا الرسم في اقدم مراحلہ رسماً "معنوياً" بحثاً Idéographique أى تشفير رموزه الى معانى لا الى الصورت .

والخط السمارى الاكدى كان متفرق الحروف ، وكان يقرأ غالباً " مستمرضاً " من الشمال الى اليمين ، وقد بما " كان يقرأ عمودياً " من اعلى الى اسفل .

وقد ازدهرت قبل الآرامية بزمن طويل ، في بلاد دجلة واسفل الفرات ، لغة من اللغات السامية ، لم يحفظها لنا الا الخطوط السمارية ، وتسمى هذه اللغة غالباً " باللغة " الآشورية " بحسب اول مكان وجدت فيه نقوشها الكبيرة بكثره . غير ان الاصح ، هو تسميتها " بالبابلية " ، لان بابل كانت المهد الاصل لهذه الحضارة ، وتلك اللغة . ويبدو ان بعض النقوش البابلية يرجع الى اربعة آلاف سنة ، ان لم يكن الى خمسة آلاف سنة ق م ، الا ان الجزء الاكبر من النقوش السمارية الآشورية التي عثرنا عليها ، يرجع الى الالف سنة الاخيرة قبل الميلاد . والآشورية اقرب الى العبرية - كما يبدو - منها الى الآرامية .

ولم يقتصر استخدام هذه اللغات على ملكى بابل وآشور ، بل امتد نفوذها في العصور الذهبية لهاتين الملكتين الى اكثر من الممالك المجاورة لهما . فقد عثر على تل العمارنة (عاصمة مصر في عهد اخناتون) على رسائل مدونة باللغة الاكدية يرجع تاريخها الى اواخر القرن الخامس عشر والنصف الاول من القرن الرابع عشر ق م (١٤١١ و ١٣٥٨ ق م) . وتشتمل هذه الرسائل على مخطبرات دارت بين ملوك مصر في ذلك العهد (امنوفيس الثالث وامنوفيس الرابع واخناتون) وبعض الامراء الشرقيين وبخاصه الامراء الكنعانيين . وعثر كذلك في آسيا الصغرى على آثار مدونة باللغة الاكدية ، وهذا يدل على انها كانت مستخدمة في صورة ما في هذه المناطق . ويستعمل الخط السمارى على نوعين من العلامات : يشتمل النوع الاول منهما على علامات تعبر على معنى كلمات كاملة وكانت تسمى بادي* امرها صوراً كالخطوط الهيروغليفية ، ولكنها بعد استعمال القلم السمارى انقلب شكلها وصارت خطوطاً لاعلاية بينها وبين الصورة الاصلية التي تعبر عنها ويسمى الانترنج هذا النوع فونتيك Phonetics اصوات . لا يوجد في الخط البابلى حروف التضخيم والتفخيم العربية : كالظا* والظا* وحروف الحلق كالحا* والعيسن والغين والها* وكان فقدان هذه الحروف في كتابتهم نتيجة لاستعمالهم الخط السومرى . فاذا ما انتهى الكاتب من كتابة ما يريد اخذ قطعة الطين التي كتب عليها فبحرقها بالنار لتصير حجراً* .

اللمـجـة الـايـلاوية

كشفت بعثة جامعة روما في تل مرد يخ بجنوب مدينة حلب على بعد ستين كيلومترا " خلال اعوام ١٩٦٤ و ١٩٧٣ عن المرحلة المتأخرة من المدينة الكبرى التي كانت تنضوي في الطبقات المرتفعة من تل مرد يخ الاثرى، تلك المرحلة التاريخية التي تنطلق عليها اسم الفترة التاريخية السورية القديمة وهي تتفق زمنيا مع عصر البرونز الوسيط (بين ٢٠٠٠ و ١٦٥٠ ق م) هذا المصرا الذي كان يهيم فيه الاموريون في كل من بلاد الرافدين والشام .

تحقيق موقع اييلا :

في عام ١٩٦٨ تم العثور على تمثال رجل من البازلتيين انقاض المدينة المرتفعة (الكرهول) وعلى كعب هذا التمثال سطور منقوشة بالكتابة السامرية وباللغة الاكادية وتتضمن هذه الكتابة ما يلي :

يقدم نذرا (اب - بيت - ليم) ابن (اج - عرش) او يجرش) حب ملك اييلا، تمثاله لمعبد عشتار) .

ان هذا الكشف وهذه الكتابة قد قدمت اليقين الكامل لعدا ان موقع تل مرد يخ هو موقع اييلا الشهيرة والمعروفة في عهد سرجون الاكدي وحفيده نارام سين الذي ابانت الرقم الاكادية انه جعل اييلا خرابا، وكان ذلك حوالي عام ٢٢٥٠ ق م . ويقتصر نارام سين بأنه فتح مدينة اييلا ومدية أرام ((المدنتان اللتان لم يسبق ان فتحهما انسان منذ خلق البشرية)) والمقصود بأرامان حلب ذاتها .

مراحل حياة اييلا :

خلال عام ١٩٧٣ ومنتجة الحفريات تبين ان اييلا مرت بمرحلتين : الاولى من ٢٤٠٠ - ٢٢٥٠ والثانية من ٢٠٠٠ تقريبا الى عام ١٨٥٠ ق م .

اما المرحلة الاولى فلقد انتهت على يد نارام سين الذي قضى على اييلا وحرقتها واما المرحلة الثانية فلقد انتهت في عهد حمورابي .

كشور تاريخي يمشر عليه دفعة واحدة .

منذ عام ١٩٧٣ اخذت معاول التنقيب تكشف في تل مرد يخ (اييلا القديمة) عن معالم القصر الملكي الذي تهدم حوالي عام ٢٢٥٠ ق م . وهذا القصر مؤلف من باحة سماوية محاطة بأروقة ولعلها قاعة الاستقبال

الملكية ، ويحيط بالقصر جدار ارتفاع خمسة عشر مترا له ثلاثة مداخل ، احدها مازال يحتفظ بمصطبة الشرف
يجلس فيها الملك خلال مراسم الاستقبال ، ومدخل آخر على شكل بوابة ضخمة ذات درج ينتهي الى غرف القصر
في الطابق العلوى .

وفي انقاض هذا القصر الذى تهدم كليا " في اقسامه الامامية ، وفي احدى غرف القصر الواقعة عند السرواق
الشمالى ، تم العثور على آلاف الرقم الطينية . وهذه الرقم هي الواح طينية منقوش عليها كتابة مسامية تجفف
وتستعمل كقراطينس .

ولا بد من الايضاح ان الرقم التي تم اكتشافها حتى الان وجدت في خمسة محلات في القصر الملكى في ابيلا
حسب الشرح التالى :

١- المكتبة الواقعة تحت الرواق الشرقى لقاعة المراسم ، وعدد الرقم حوالى ١٥٠٠٠ بين رقم وكسرة ،
هي ذات موضوعات تجارية ، واقتصادية وادارية وتاريخية ومعجمية وادبية .

٢- المخزن وهو يقع ايضا تحت الرواق الشرقى ، وفيه عثر على الف رقم موضوع كتابتها امور ادارية تتعلق
بتوزيع المون على الرسل والممثلين .

٣- الغرفة ، تقع في نفس المكان ايضا ، وفيها ٥٠٠ رقم ذات موضوعات اقتصادية وتاريخية .

٤- الحجرة رقم (١) في المنطقة الجنوبية من القصر وفيها ٤٠٠ رقم اقتصادى وتتعلق بصورة خاصة
بالزراعة وتربية المواشى .

- الحجرة رقم (٢) وتقع في المنطقة الشمالية من القصر الملكى وفيها ٤٠ رقما وكسرة وموضوعاتها اقتصاديه .

لقد بلغ عدد هذه اللوح واجوائها خمسة عشر الفا بين كامل وناقص ، وهي بحالة سليمة عدا بعضها .
احجام هذه الرقم مختلفة واشكالها متنوعة ويصل طول الكبيرة منها الى ٤٠ سم .

نقشت هذه اللوح بالكتابة المسامية التي اوجدها السومريون ، والتي تطورت وانتشرت في سورية وكانت

اواخرها اول من نظم هذه الكتابة على اساس الحروف الهجائية وليس على اساس صورة الكلمة .

ان اللغة التي كتبت بها هذه اللوح هي اقدم لغة سامية معروفة ، وهي مع ذلك لهجة من لهجات ثلاثة

كانت معاصرة ولاحقة ، هي اللهجة الاكدية في الرافدين واللهجة الايلوية في داخل سورية ثم اللهجة الكنعانية

في الساحل السوري والتي تتضمن أيضا لهجات فرعية كاللهجة الأوغاريتية واللهجة الفينيقية . وإضافة إلى
هذه اللغة كان ثمة مصطلحات سومرية ، فاللغة السومرية كانت هي اللغة الثقافية والديبلوماسية في المنطقة
كلها ، وكانت الفاظها منتشرة وتتميز هذه اللغة بما يلي :

- آ- أنها أقدم لغة سامية معروفة مكتوبة بالسمارية حتى الآن إذا استثنينا اللغة الأكادية الشرقية .
- ب- أن هذه اللغة ما هي إلا لهجة من اللهجات القديمة وأنها تتضمن نفس القواعد ، وأن كانت خلوا
من الأزمان الثلاثة في الأفعال . كما هو الأمر بالأكدي والعربية الحديثة .
- ج- أن ما ورد من كلمات في المعجم ليس معروفًا بالأكادية .
- د- أن جميع اللهجات التي انتشرت في الشمال الغربي من سورية هي لهجات عمورية ذات مسحة إيللويتية .
- هـ- أن اللهجة الإيللويتية تشكلت بفضل التفاعل اللغوي بين اللهجات البدوية واللهجات الحضريّة في المنطقة .
- ٧- أن مواضيع هذه الكتابات مختلفة وفيها كثير من التفاصيل ويمكننا حصرها بما يلي :

آ- أوامر ملكية وتقارير من موظفي الملك حول أوضاع الدولة .

ب- معاهدات وإخلاف دولية ومواثيق

ج- الواح تعليمية تتضمن أصول التعليم وبعضها يتضمن معاجم وفردات تبين معاني الكلمات الإيللويتية

بما يقابلها بالسومرية وبالعكس .

د- نصوص تتعلق بالتجارة والديون مثل سجلات مالية وإيصالات لمدفوعات أولجزية أو رسوم وضرائب .

هـ- نصوص أدبية لاساطير وملاحم الأبطال ، وتعاويذ .

و- نصوص تاريخية توضح إلى جانب ما قدمته مصر والرافد بين أهم الأحداث التاريخية قبل عام ٢٥٠٠ والتي تخص

الشرق الأوسط :

ز- نصوص تاريخية أبانت عن وجود مئات المدن التي ما زال بعضها قائما " حتى الآن ، مع الأحداث التاريخية

التي تعرضت لها . وأوضحت أسماء سلالة الملوك المتعاقبة على إيللا .

ح- معلومات عن الديانة المتعددة الآلهة ، والتي يرأسها الإله ((إيل)) .

ط- معلومات عن الحياة الاجتماعية والعادات ، منها أن أحد الملوك بنى له ثمانية وثلاثون ولدا ، وأن

عقوبة اغتصاب العذراء هي الموت ، وخلق المرأة من الضلع السادس للرجل وتمثيلها بالحية والطرود من الجنة

- إضافة للافكار الرئيسية لقصص الخلق التي كانت اساسا " للروايات التراثية فيها بعدد
- ويمارس الكاهن السلطة القضائية وهو يصدر الاحكام ويامر بتنفيذها .

اهمية السواح اييلا الاثرية والتاريخية :

- ان هذه الالواح المكتشفة والتي لم يتم بعد ترجمة كتابتها تمتاز بالامور التالية :
- ١- تتضمن اقدم معجم لفظي بين لغتين واقد عرض لفظي للفردات الواردة في المعجم ويرجع الى ٢٣٠٠ ق م على الاقل ، ولقد كانت اكثر الفاظ اللغمة السومرية مجهولة ولكن عن طريق هذه الرقم كشفت المزيد من معاني الالفاظ السومرية وخاصة بعد ان عرفنا معناها من خلال المعجم المكتشف .
 - ٢- اييلا هي اول من طور نظام الكتابة المسمارية ، ومنها اخذ تالاهك وغيرها .
 - ٣- اقدم تحالف سياسي تم في التاريخ كان بين اييلا وآشور .
 - ٤- اقدم لهجة سلميسورية وجدت حتى الآن وهي لهجة العموريين اى سكان الغرب نسبة الى الرافدين .
 - ٥- اقدم تعديل وتطوير في الكتابة السومرية .

**

معلومات تاريخية اولية :

- لقد اوضحت الحفريات المستمرة التي قامت بها بعثة ايطالية برئاسة البروفيسور مانييه المراحل التاريخية التي مرت بها مدينة اييلا ، وآخر ما اكتشف من مراحل كان عام ١٩٢٥ احيث تبين ان هذه المدينة كانت تعيش منذ عام ٢٤٠٠ ق م واستمرت على الرغم من الاحداث القاسية التي مرت بها حتى عام ٢٢٥٠ .
- ٢٤٠٠ - ٢٢٥٠ كانت اييلا مركزا لدولة عظيمه تحتل المركز الثالث بعد مصر والرافدين - ولقد قدمت لنا آلاف الرقم المكتشفة معلومات واسعة عن تاريخ وحضارة اييلا في ذلك الوقت .
- ٢٠٠٠ - ١٨٠٠ كانت مركزا حضاريا هاما في شمالي سورية وبلغت قوتها الاهمية اوجها فلقد سيطرت على

المنطقة وكانت أكثر نفوذاً من مملكة حلب خلال حكم الملك شماش حد داول ، ومن باهل ايام حمورابي .

تعاقد الملوك والاحداث على ابيلا :

١- الملك اغريش- حلم ٢٥٠٠ ، وهو الذي انشأ القصر الملكي في عام ٢٤٠٠ ق م تقريباً وفي ذلك وثائق

موجودة .

٢- الملك آر كب - دامو ؛ وفي عهده توسعت علاقات ابيلا الخارجييه وصل نفوذه حتى شمال ايران .

٣- الملك آر- اينم ٢٣٤٠ ؛ وفي عهده اصبحت ماري تابعة لابيلا واصبحت مدينة تابعة لنفسه ملك

ابيلا حملته التي شنها على الفرات بقيادة آنا- دافان الذي حمل لقب ماري .

٤- الملك ابيريم ؛ وهو معاصر للملك الاكادي الشهير سرجون الذي ورد ذكره في بعض المحاضر التجارية

الخاصة بالملك ابيريم ولقد شهدت ابيلا هزيمة على يد سرجون بعد حرب بسبب المنافسة التجارية بين البلدين ،

وفي عهده انتصرت ابيلا على ماري بقيادة ابن الملك شورا دامو وحمل هذا القائد لقب ملك ماري ايضا .

٥- ابن سبيش ؛ عادت ابيلا في زمن هذا الملك للظهور كدولة قوية فعززت قوتها ، ولعله آخرو ملك هذه

السلالة والذي تعرض لغزو الاكاديين وفي عهده هرب القصر واحترق وكان ذلك في عام /٢٢٥٠ ق م .

٦- ابن زيكو ١٨٥٠ ؛ فهو معاصر لحمورابي .

في عام ١٩٢٢ عثر على رقيم ورد فيه اسم الملك ابن سبيش الذي يرجع الى النصف الثاني من الالف الثالث

ولقد تبين ان ابيلا في عهده وصلت ذروة ازدهارها وقوتها . وفي نفس الوقت عثر في حالة اخرى من صالات القصر

على لوح خشبي متفحم مزين بنحوتات بشرية وحيوانية تمثل صراخاً بينهما نافرة دقيقة جدا اعطتاد ليلها ما " على

خصائص الفن السوري القديم .

معلومات جغرافية عن مدن سورية مازالت موجودة :

لقد عثر في هذه الكتابات على معلومات عن مدن هامة بعضها انقرض مثل نمود وهاد وارم وانقرض سكانها معها .

وبعضها مازال قائما حتى اليوم مثل دمشق ولقد ذكر اسمها بماشكي ، وحمص وورد اسمها كما هو معروف ايميسا ،

وحماة باسم المعروف قديما ايماءة ، والمشفرة باسمها القديمة قطنا ، ورأس الشمرة باسم اوطاريت كما هو معروف ،

وتل الحريري واسمها القديم ماري وتقع قرب اليوكمال (سورية) ، كركميش ، وتل عطشانة الا لاخ وتقع قرب بحميرة

العمق ، وجبيل ، وتل البيعة تتوتل قد يما " ، وحران • وهذا هذ ه المدن ، هناك مئات الاسما' الاخرى لمعدن لسم
تعرف بععد •

تعتبر لغة اهل ابيلا (تل مرد يخ) اقدم لغة سامية غربية وصلت الينا مكتوبة حتى الآن ولم يكن احد يتوقع
العثور على شواهد مسطرة عنها • وتتماثل هذه اللغة مع اللغة التي جرت العادة على تسميتها بالكعمانية وبالاخص
مع الاواريثية (لغة رأس الشمة على الساحل السوري) التي نملك عنها شواهد ترقى الى ١٤٠٠ حتى ١٢٠٠ ق م
ومع اللغة الفينيقية التي ترقى شواهد ها الى ما بعد ١٢٠٠ ق م فضلا عن كل هذا تماثلها مع اللغة العربية
التي تعتبر احدت لغة سامية ادبية كبيرة بين مجموعة اللغات السامية الغربية • فمثلا نجد بين مفردات لغة
اهل ابيلا في الالف الثالث كلمات ما تزال حية في العربية الحديثة مثل (كتب) و (ملك) و (يد) •
ولما كانت ابيلا قد شهدت الدمار في ظل ملكها ادوبوحو - عدا اوفى ظل اركب - دامواى خلال الجيل الثالث
بعد سرجون الاكدي ، فلا بد ان الذي تولى مهمة القضاء على ابيلا هو الملك الاكدي نارام - سن الذي يفتخر
في كتاباته بأنه فتح ابيلا ، المدينة التي لم يسبق ان فتحها احد قبل نهاية الخليقة •

لقد لعبت ابيلا دورا " اساسيا " في مناطق الدولة الاكديّة في الرافدين ، فالنصوص التي تحويها وثائق
تل مرد يخ تسرد لنا انتصارين حققتهما دولة ابيلا على دولة ماري (تل الحريري) • كما تكشف لنا الوثائق نفسها
ان سبب النزاع بين الدولتين هو السيطرة على طريق التجارة الذي هو نهر الفرات الذي تقع على ضفافه مدينة
ماري نفسها • اما الدافع الاساسى للعراك بين ابيلا والاكد فلا بد ان كان يكمن في امر السيطرة على تجارة
المعادن المستخرجة من الاناضول وتجارة الخشب المستخرج من غابات الساحل السوري ، وكلا المادتين كانتا
القاعدة الاساسية لحضارة ومدنية بلاد الرافدين وفي اعقاب هزيمة شهدتها ابيلا على يد سرجون الاكدي ، عادت
ابيلا ثانية لتبهمن هي نفسها على الاكد وعندما حاولت ابيلا سد المنافذ على الاكد في عقر دارها بالرافدين كان
رد فعل الملك الاكدي نارام - سين عنيفا • ولقد تجلى ذلك بغزو دولة ابيلا وتدمير المدينة وحرق قصرها •

اللغة الكنعانية او الفينيقية وما تفرع منهما

لم نقف على اللغة الكنعانية في عهودها القديمة ، اى قبل ان تتشعب الى الفينيقية والعبرية وما اليهما ، الا عن طريق اثنتين : احدهما ناقص كل النقص ، وثانيهما مشكوك في مبلغ تشبيله لهذا الدور . اما اولهما فمجموعة كلمات و عبارات كنعانية وردت مدونة بالخط المسماري في ثنايا رسائل تل العمارنة بصعيد مصر ارسل من نواحي فلسطين الى الملك امون حوتب الثالث المصرى في القرن الرابع عشر ق م . وهذه الرسائل مكتوبة باللغة البابلية . ولقلة هذه الكلمات والعبارات وتشتتها في ثنايا الرسائل السابقة لم نقف منها على شئ . يعتد به بصدد اللغة الكنعانية الاولى ومع هذا فقد كشف العلماء عن وجوه شبه كثيرة بينها وبين اللغة العبرية . واما ثانيهما فنقش ميشع : Mesha ملك موآب الذى كان يعيش حوالي 850 ق م في الناحية الجنوبية من شرق الاردن . وقد الفت عبارات هذا النقش لسان كنعاني خاص ودون برسم سامي بحت . ولا فرق بين اسلوب هذا النقش واسلوب اسفار العهد القديم غير ان فيه الفاظ " تدل على ان هناك في النطق والهجاء " واقدم منها كتابه رأس شمرا " في مغرب سورية بعينا لاذقية . على بعد 13 كيلومترا الى الشمال . وهذه الكتابة الابجدية المسمارية اسمه القديم اوغاريت Ugarit وترجع الى القرن الثالث عشر والثاني عشر ق م . وهي مجموعة من شعر الملاحم اذ يفهم منها ان الكنعانيين عاشوا دحا " من الدهر في صحراء النقب في جنوب فلسطين .

الفينيقيون :

وكان الاغريق يسمون الكنعانيين بالفينيقيين ولم يطلقوا في بادى الامر هذا الاسم الا على اهل الشاطئ . لأنهم كانوا يجهلون وجود الكنعانيين في داخل البلاد ثم اطلقوه على الجميع بعد ذلك . وصلت اليها اللغة الفينيقية الاصلية عن طريق نقوش قد يمة عثر على بعضها في المواطن الاولى للفينيقيين (صور ، صيدا جبيل Byblos ٠٠٠ الخ) ، وعلى بعضها في مستعمراتهم ومواطن نفوذهم وخاصة في جزر البحر الابيض المتوسط (قبرص Chypre وغيرها) . واقدم هذه النقوش يرجع تاريخه الى القرنين التاسع والعاشر ق م ، ولكن معظمها يرجع تاريخه الى القرن الخامس ق م والقرون التالية له . منها نقش الملك كلمون نواحي زنجرلى من اعمال سورية الشمالية يرجع الى القرن التاسع ق م ونقش يحو ملك يرجع الى القرن الخامس ق م . وقد انتشرت حروف الهجاء الفينيقية في معظم انحاء العالم القديم ، واستخدمها كثير من شعوبه . ومنها

تفرعت بشكل مباشر او غير مباشر جميع حروف الهجاء التي استخدمت فيما بعد في مختلف اللغات الانسانية .
الراجع عند الباحثين ان الرسم السامى قد ظهر لأول مرة في بلاد الكنعانيين ، ويمتاز هذا الرسم عن جميع
انواعها المتداولة قبل ذلك بأنه رسم هجائى بهت A1phabétique أى يرمز كل حرف فيه الى صوت مفرد .

تاريخ الكنعانيين :

علفان ما سبق ان موطن الكنعانيين الاصلى كسائر الام السامية هو جزيرة العرب وكان نزوحهم منها حوالى
٢٥٠٠ ق م حين جرت سيل القبايل الكنعانية الى بلاد سورية وفلسطين . ويعد الكنعانيون من اقرب اقرباء
بنى اسرائيل لا يشتركون معهم فى اللغة وشابهتهم لهم فى اخلاقهم وحضارتهم القديمة .
تنقسم جموع الكنعانيين الى كتلتين كبيرتين كونت الاولى منهما البلاد الكنعانية فى سورية والثانى دول
الكنعانيين ومستعمراتهم فى جزر البحر الابيض وفى شمال افريقية وجنوب اوروبا وكانت ارض كنعان منقسمة الى اربع
مناطق : فالمنطقة الاولى ارواد وهى اسم منطقة وجدت فى شمال سورية بنواحي اسكدرنة ، اما عاصمتها ارواد
فكانت فى جزيرة بقرب الشاطىء كدبنة صور .
والمنطقة الثانية هى منطقة جبال وكانت فى شمال بيروت بالقرب من نهر ابراهيم الذى كان يعرف فى تلك العصور
باسم نهر ااد ونيس وكان فى مدينة جبال صنم مشهور اسمه بعلمت جبال .
والمنطقة الثالثة كانت صيدا وهى اهم مناطق تلك البلاد ومقر الحكم ل اغلب البلاد الكنعانية مدة قرون كثيرة
وكانت فيها معابد آلهة عشتروت واشمون وملكم .
والمنطقة الرابعة هى منطقة صور التى كان اعظم آلهتها ملكارت (ملقرت) . وكانت مدينة صور منقسمة الى
تسعين احد هما على جزيرة فى البحر والآخر على الشاطىء ، وظلت هذه المناطق منفصلة بعضها عن بعض تأبى
ان تجتمع تحت لواء واحد الى ان جاء الفرس فاخضعوها كلها لسلطانهم وجمعوها تحت لوائهم .
ولما انقضى العهد الفارسى وحل محلها الحكم اليونانى تبدلت احوالهم واخذوا فى الانحطاط شيئاً فشيئاً حتى
انضموا الى الامبراطورية الرومانية .

الدولة البونيقية :

وتغفل مستعمرات الفنيقيين انتشرت لغتهم فى كثير من البلاد الواقعة على سواحل البحر الابيض وفى كثير من

جزره . غير انه لم تتوطد لها اسباب القوة والبقا الا في مستعمرتهم الافريقية الشهيرة ، ونعني بهامد بنة قرطاجنة والبلاد المتاخمة لها . ولتتميز اللهجة القرطاجنية عن اللغة الفنيقية الاصلية اصطلح العلماء على تسميتها "باللهجة البونية" Punique . اما مستعمرتهم قرت حدش او القرطاجنة التي كانت تقع في شمال افريقية في محل بلاد تونس الحالية ، كانت بينها وبين الرومان حروب كثيرة .

غير ان ما وصل اليها من آثارها في مرحلتها الاخيرة التي تبدأ من سقوط قرطاجنة بأيدي الرومان في منتصف القرن الثاني قبل الميلاد ، يدل لنا على انها قد اجتازت في اصواتها وفرداتها ولاياتها مراحل كثيرة في سبيل التطور فبعدت بذلك عن اصلها القديم . وذلك جرت العادة بتسميتها في هذه المرحلة بالبونوية الحديثة néo-Punique وقد بلغت قرطاجنة من الارتقا مبلغا " عظيما " في القرن الرابع الثالث ق .م ولكن روما قضت عليها بعد حروب حامية التحمت مدة من السنين على ارض ايطاليا تحت لواء الكعاني الشهير حتى جعل (هنييال) الذي كان يبعد من اعظم قواد العالم .

توجد آثار عن اهل قرطاجنة في كتب الرومان فقد الف احد الرومانيين باسم بلوت Plaute رواية تشيلية تعرف باسم بونولوس Poenulus تشمل على بعض المحادثات باللغة الكعانية على لسان اهل قرطاجنية . كشف في قرطاجنة اكثر من الف نقش واقد منها يرجع الى القرن الرابع ق .م واحد منها نقش قبل ١٤٦ ق .م اي قبل خراب قرطاجنة على يد الرومان فهي لذلك تمثل لنا اللغة الكعانية عند اهل قرطاجنة لمدة مائتي سنة .

اللغة العبرية

بنا " على القول المشهور عند المستشرقين ان شيخ الانبيا ابراهيم لما عبر مع قومه عن نهر الاردن والفرات لقب هو بالعبري واتباعه من اليهود بالعبرانيين . ولكن هذا القول ليس بصحيح لان كلمة عبري في الاصل من الفعل الثلاثي "عبر" بمعنى قطع مرحلة من الطريق لقرع الوادي او النهر وهذه المعاني تدل على التحول والتثقل الذي هو اخص ما يتصف به سكان الصحرا واهل البادية كما ان مقلوبها لفظ "عرب" في اللغة العربية بمعنى التبدى والاعرابية في كل اللغات السامية وكلمة العبري والعرب متشابهان في اللفظ والمعنى وكلاهما بمعنى البدوي والصحراوي . وكان الكعانيون والمصريون والفلسطينيون القدما يسمون بني اسرائيل بالعبرانيين لعلاقتهم بالصحرا ولتمييزهم عن اهل العمران . وقد جاء في كتابات

تل العمارة بمصر يرجع تاريخها الى القرن الرابع عشر ق م ان قبائل عبيري اوهبيري تغزو فلسطين وتنزلوا من ناحية الصحراء في بلاد خاضعة للنفوذ المصري .

ولما استوطن العبرانيون ارض كنعان وعرفوا المدينة والحضارة صاروا ينفرون من كلمة "عبري" كانت تذكرهم بحياتهم الاولى حياة البداوة والخشونة واصبحوا يؤثرون ان يعرفوا باسم بني اسرائيل فقط . وليس يوجد في صحف العهد القديم ما يدل على انهم كانوا يسمون لغة بني اسرائيل باللغة العبرية بل كانت تارة تعرف باسم اللغته اليهودية (يهوديت) وطورا " باسم لغة كنعان (لشون كنعن) ولم تعرف باسم العبرية الا بعد السبي البابلي .

مراحل اللغة العبرية :

هذا وقد اجتازت اللغة العبرية مراحل كثيرة تأثرت في كل مرحلة منها بعدة مؤثرات من اهمها الشئون السياسية وما طرأ على وحدة بني اسرائيل واستقلالهم وهلاقتهم بالشعوب الاخرى . وترجع هذه المراحل الى عصرين رئيسين : العصر الاول من نشأة هذه اللغة (حوالى القرن الثالث عشر ق م) الى اواخر القرن الرابع ق م اى طوال المدة التي كانت العبرية في اثنائها لغة حية يتكلم بها بنو اسرائيل ، ويسمونها علماء اللغة في هذا العصر بالعبرية القديمة Hébreuancien او عبرية العهد القديم المعروفة عند اليهود باسم " تاناخ " . وذلك لان اهم ما وصل الينا من آثارها في هذا العصر هي اسفار العهد القديم . واقدم تلك النصوص بعض ابيات من تصديده منسوبة لدبورة Deborah (كتاب القضاة الفصل الخامس) وهي من الانبياء عند بني اسرائيل وقد عاشت في القرن الثاني عشر ق م . قاومت جيش الكنعانيين المهاجم على بلادها وانتصرت عليه فانشدت نشيد الظفر المعروف باسمها .

ومن اهم آثار هذا العصر النقش الذي كشف بالقرب من اورشليم من قرية سلوان Siloé بقى من عهد الملك حزقياى اى حوالى سنة ٧٠٠ ق م .

والعصر الثانى يبدأ من العهد الذى انقرضت فيه العبرية من التخاطب واختصر على الكتابة وتلاوة بعض الاوراد والآيات ، اى من اواخر القرن الرابع ق م الى العصر الحاضر ويسمونها في هذا العصر بالعبرية اللاحقة للعهد القديم او عبرية ما بعد العهد القديم Hébreu Post-biblique .

وصلت الينا اللغة العبرية عن طريق ثلاثة مراجع : احدها الكتب التورونية بها ، وهي اسفار العهد القديم

والشئاة وملحقاتها وعدد كبير من المؤلفات القانونية والفلسفية والعلمية والادبية التي دونها بهذه اللغة علما
اليهود في مختلف العصور . وثانيها بعض نقوش اثرية على لوحات من الصخر والمعدن . وثالثها استخدام اليهود
لها في تلاتة بعض الاورلد الدينية وآيات التوراة . . . وما الى ذلك .

وصلت اللغة العبرية الى اوج نموها في عهد الملك حزقيال الذي عاش حوالي القرن السابع ق م . اذ ظهر
فيها تحول انبيا " بنى اسرائيل كاشميا " هموس وهوشع . وكانت اللغة العبرية في ذلك الحين خالصة تقريبا " من
الشوائب الآرامية .

وقد كان تخريب اورشليم على يد بختنصر سنة ٥٨٦ ق م ادى الى حدوث انقلاب كبير في اللغة العبرية ،
اذ ترتب على ذلك ان اتصل اليهود بالبابليين والفرس واختلطوا بهم اختلاطا " كبيرا " ، فتسرب الى العبرية كثير
من الالفاظ الاجنبية وانتزج بالآرامية . وقد استعمل اليهود اسما " الاشهر البابلية منذ السبي البابلي ، كما
تسرب اليهم من الفرس كثير من المعانيد الفلسفية كان لها بعض التأثير في حياتهم الدينية .

وفي القرن الرابع ق م اتصل اليهود باليونان واثرت الثقافة اليونانية في اللغة العبرية تأثيرا " شديدا " .
وقد كان العصر الذي حكمت فيه اسرة المكابيم اليهودية في بلاد بنى اسرائيل من سنة ١٤٠ حتى ٣٦ ق م
عصر " زهت فيه اللغة العبرية الى اهل ذروة فقد كملت فيه اسفار العهد القديم ومعها كتاب ايوب وكتاب الجامعة .
كانت نهاية حكم اسرة المكابيم ختاما " للعهد القديم وختاما " لطورد بنى عظيم للاثري في حياة اليهود . وقد
صارت القاعدة بعد ذلك عند اليهود ان لانبوة بعد ختام اسفار العهد القديم .

ويتعلق بهذا العصر الآثار التي كشفت في سنة ١٩٤٧ بمنطقة " حربة قران " قرب قرية " عين فشخة "
في منطقة اريحا المجاورة للبحر الميت من القرن الاول قبل الميلاد . وتسمى لدى الباحثين المعاصرين بمخطوطات
البحر الميت . ومعظم هذه الآثار مكتوب بلغة عبرية حاولوا تنقيحها من الشوائب بحيث تحاكي اسلوب الانبياء
الاول ؛ واختاروا لها الخط العبري المربع الذي يكتب به التوراة نفسها . وتائر روح هذه الآثار بتموية النزول شتية
يعنى الحرب بين النور والظلمة والخير والشر .

وفي عهد المكابيم ظهرت الفرقة اليهودية المعروفة بالفروشم او الفوسمين والى هذه الفرقة يرجع الفضل
في جمع صحف العهد القديم وجمع تفاسيرها ، ظل تدوينها عدة قرون حيث عرفت في ختامها باسم المشنا وقد تم ذلك

في القرن الثاني .

الخط العبري .

وكان الخط القديم عند بني اسرائيل يعرف بالخط العبري وهو الذي كان يستعمل من اقدم الازمنة الي عهد النبي الباطلي . ثم استبدل اليهود بهذا الخط قما " آخر يشبه الآرامي وتعرف عندهم بعد ان ارتقى بالخط العبري او الآشوري وهو يستعمل الس الآن . وان ترك اليهود لخطهم القديم واخذهم الخط الجديد ، انما كان نتيجة من النتائج التي ترتبت علي انتشار النفوذ الآرامي بين اليهود وتسرب تأثير الآراميين في اليهود الي كل نواحي الحياة العظيمة .

وكان اليهود يستعملون الخط العبري في الشؤون الدينية ، اما في الاعمال الدنيوية فقد ظلوا يستعملون الخط العبري القديم حتى نهاية القرن الثاني ب . م .

اللغة العبرية في القرون الوسطى .

منذ ابتداء القرن الوسطي الي العصر الحاضر ألف علماء اليهود دوا كبيرا من المؤلفات باللغة العبرية ، وقد كانوا احيانا يحاكون العهد القديم ، وآونة يحاكون لغة (المشنا) ، مرة يذكرن عبارات كثيرة من العبارات الآرامية ، و احيانا يتشبهون بالاسلوب العربي . وان دراسة الفروق في نظر الرجل اللغوي ليس لها الألفة قليلة ، فاهي الأحكامه سطحية تنوق علي مهارة الكاتب في كتابته ، ولغة (المشنا) تصف الحياة الحقيقية لليهود . وتوضح اللغة العبرية في العصور الأخيرة في صف واحد مع اللغة اللاتينية في القرن الوسطي واللغة اللاتينية الحديثة .

العبرية الحديثة .

تسمى لغة هذه المرحلة بالعبرية الحديثة وتمتاز العبرية في هذه المرحلة بشدة تأثيرها باللغة العربية واللغات الآرامية الحديثة . ويرجع الفضل في تأثيرها باللغة العربية الي شدة احتكاكها من الناحية الثقافية الي المؤلفات العربية التي نظمها اليهود الي العبرية . من هؤلاء العلماء سعد ياسميد بن يوسف الفيومي المتوفي سنة ١٤٤٥ م تلقي دراسته الأولى في الشريعة اليهودية واللغة العبرية في مصر و فلسطين ، ثم رحل الي العراق واستقر في بغداد حيث درس النحو العربي وعلم الكلام وتأثر بالفكرة المعتزلة وترجم الكتاب المقدس من العبرية الي اللغة العربية .

ثم انتقلت هذه الحركة في القرن العاشر الي اقطار افريقية والاندلس حيث نجد لغويا " مغربيا " من اليهود القرائين اسمه داود بن ابراهيم الفاسي مؤلف في مصر معجما " كبير العبرية التوراة مشروحا " بالعربية اسمه " اجرين " او كتاب جامع الالفاظ . ويأتي بعده من نحاة اليهود في هذا القرن . يهود ابن قريش وضاحم بن سروق ، وفي النصف الاول من القرن الحادي عشر شيخ النحاة ابو الوليد مروان بن جناح القرطبي الذي ألف كتابا " في النحو وسماه " كتاب اللوح " ، ومعجما " هريا " للكتاب المقدس سماه " كتاب الاصل " .

محمد طرد المسلمين من الاندلس انكشفت اللغة العبرية من جديد وادت لغة صيقة لاستعمل الا في العبادات . وفي القرن التاسع عشر اشتدت رغبة اليهود بمختلف انحاء العالم الي احيا اللغة العبرية فوسموا نطاق استعمالهم فسي الشؤون الدينية والاجتماعية خاصة في اورشليم والشرقية و فلسطين ، اذ حرص هؤلاء اليهود علي احيا قوميتهم المشتتة واخذ

بعضهم يستخدمها في التخاطب اليومي . وقد اعتبر طماهم جميعا " اللغات السامية طكا " صاها " للغة العبرية الحديثة .
فاجتمعت في مجامعهم وكتاباتهم الفاظ عربية وسريانية وكلدانية ودخل فيها ما يصلح من آرامية التلمود . وفيها من الكتب المقدسة
واصطنعوا الي جانب ذلك منهاجا " صليا " في توليد الالفاظ وابتكار التماهير ووضع المصطلحات . غير ان يشبه كثير من البرطانية
الغربية الناهجة للغاتهم الاصلية ونوعية أرويتهم الاوروبية .

اللغة الآرامية

يوخذ من بعض الآثار الآشورية - البابلية ان القبائل الآرامية كانت تنتقل ، منذ القرن الخامس عشر ق . م ، في الصحراء السورية
التاخمة لمنطقة بين النهرين ، وانها كانت مصدر لوق وازواج لسكان هذه المنطقة وباللها من البابليين والآشوريين ، فكانت
لافتقا تشن عليهم الغارات ، وتقطع الطرق ، وتنتشر الرعب علي حدود هذه البلاد .
وقد نزحت بعض قبائلهم من هذه الصحراء الي بلاد سوريا ولسطين وباللها حوالي القرن الخامس عشر ق . م . واستقروا في
منطقة مجاورة لمنطقة الكنعانيين الذين سبقهم في الهجرة الي هذا القسم بنحو عشرة قرون . وكان يسكن المنطقة التي استقر بها
الآراميون شعوب غير سامية كانت في درجة راقية من الحضارة .
وبذلك انقسمت مواطن الآراميين قسمين : قسمي الشمال الغربي علي تخوم البلاد الكنعانية ، وقسمي الشرق في صحراء بين النهرين
علي حدود بابل وآشور .

ولقد ثبت لنا من كتابات سمارية ترجع الي القرن الرابع عشر ق . م ان جماهير من بطون سوتي Suti الآرامية استقرت في نواحي
د مشق وان قبائل آريمية او اخلامية Arimi, Akhlami من العنصر الآرامي استوطنت مناطق جنوب الفرات بالقرب من الخليج
الفارسي .

الدويلات الآرامية

وقد اغتنم الفرصة الآرامية الحرب والخلاف بين الميتانيين والكنعانيين بان يخضعوا شمال سورية ويؤسسوا لانفسهم دولة عظيمة .
واختلف الآراميون بينهم بعد " وتفرقوا واسموا دولا " صغيرة لهم . وفي عهد الملك داود حوالي الف سنة ق . م نجد دويلات آرامية
منتشرة في ارض سورية الي حدود بلاد بني اسرائيل .
وكان من اشهرها سلطنة آرام د مشق في منطقة د مشق وآرام صها في ارض حوران ، وآرام بيت رحوب علي ضفاف البروك وآرام و
صفا في منطقة جبال الحريرين وكذلك امس الآراميون دويلات في سورية الشمالية كان اهمها شمال وجرجوم . واخذ الآشوريين يحاربون
دويلات آرام في سورية واستمرت هذه الحروب حتى انتهى عهد الحكم الآرامي في جميع منطقت سورية سنة ٧١٠ ق . م بعد سقوط دولة
شمال بيد الآشوريين .

اما في جنوب العراق فان الآراميين الذين يسمون " كدو " لم يستسلموا للحكم الآشوريين الا بعد تشكل دولة بابل الجديد بيد
نابو بلا سر . وقيام هذه الدولة خضع لها الكلدانيون (الآراميين العراقيين) ، بطرق السلمية واندمجوا في سائر السكان .
ان الآراميين قد تركوا الشرق الاوسط ميراثا " قما " وهو اللغة الآرامية . فهذه اللغة من ايسر اللغات السامية وأكثرها مرونة وقبلا
للحياة الحضارية والمعلية . ومنذ اواخر القرن التاسع قبل الميلاد تبدأ اللغة الآرامية بالتدرج في الانتشار في الرقعة الشاسعة التي

تتعد من الهند شرقاً الى البحر الابيض المتوسط ويصغر غرباً .

اقسام اللغة الآرامية

قسم المستشرقين اللغة الآرامية الى كئلتين تشتمل اولهما على لهجات بلاد العراق الجنوبية والشامية وتعرف بالآرامية الشرقية . وتشتمل ثانيتهما على اللهجات الآرامية في سورية وفلسطين وطيور سينا وتعرف بالآرامية الغربية . وبذلك ورثت الآرامية اخواتها الشرقية والشامية جميعاً واصبحت اللغة السائدة في جميع العراق من جهة ، وفي سوريا وفلسطين وما اليهما من جهة اخرى . وقد بلغت ذروة مجدها ووصلت منطقتها الى اقصى درجات اتساعها في المرحلة المحصورة بين سنتي ٣٠٠ ق م و ٦٥٠ بعد الميلاد . فقد بلغت في هذه المرحلة مساحة البلاد الناطقة بالآرامية نحو ٦٠٠ الف كيلومتر مربع . ومن اقدم هذه الآثار هي النقوش التي تنسب للملوك هداد وبنامو ويركب من القرن الثامن ق م الذي كشف في تل زنجيري بين انطاكية ودمشق . اما الخطوط الآرامية منقولة من الظلم الكنعاني بعضها قريب من الاصل وبعضها نحواً "جديداً" الى ان تغير تغييراً "ظاهراً" .

الارامية الشاهنشاهية

حينما استقر داريوش الاكبر الفارسي على اريكة الملك وملكه كان من الهند الى صيركا كانت فيها ام يتكلمون بالسنة مختلفة ، اراد ان يعين لغةً واسعة ورابطة لهذه الامبراطورية وبعد تدبر كثير ، اختار اللغة الآرامية من بين سائر اللغات وهي اخطا "واسطاً" لامبراطوريته . لان الآرامية كانت اسهل كتابة من سائر اللغات في عصره ، ولاجل ذلك كان يسمي المستشرقين هذه اللغة خاصة "في العهد الاخميني" الآرامية الشاهنشاهية" والملك داريوش لم يتعلم اللغة الآرامية ولا احد من وزراءه من الملوك ، يسهل استخدم نحو الف كاتب آرامي واخص لنفسه قليلاً منهم وارسل سائرهم على قدر مراتب الولايات ولانها وامرهم ان يكتبوا كتبه لهم ، وحينما كان يريد ان يكتب كتاباً الى وال من الولاة او ان يرسل منشوراً او يرفع الى الحكام ملطكة كان يملأ ما يريد الى كاتبه من عنصر الآرامي وهو يكتبها بالآرامية ويرسلها اليهم ، وكان لكل حاكم و وال كاتب من العنصر الآرامي وحينما كان يصل هذا الكتاب الى الحاكم امر كاتبه ان يترجمها شفها " الى اللغة الفارسية .

وفي عهد الحكم الفارسي او الاخميني كانت اللغة الآرامية بمنزلة اللغة الدولية في كثير من المناطق المجاورة لبلادها ، وامتد نفوذها الى آسيا الصغرى نفسها ، على الرغم من انه لم يهاجر اليها الا عدد قليل من الآراميين . فقد عثر في آسيا الصغرى على نقود صدرت في عهد بعض الولاة الفرس تحمل رموزاً " وكلمات آرامية . وهذا يدل على ان الآرامية كانت اللغة الرسمية لهذه البلاد . بل يظهر كانت تستخدم فيها احياناً " لتدوين بعض المنتجات العلمية والادبية كما يدل على ذلك نقشهتر عليه حديثاً " في كابادوس Cappadoce (من اصل آسيا الصغرى) . وامتد نفوذ آرامية الى بلاد تدمر والنبط وشبه جزيرة سينا كما يظهر ذلك من الآثار التي عثر عليها في هذه المناطق وكان للآرامية في مصر نفسها في العهد الفارسي منزلة لاتقل عن منزلتها في البلاد السابق ذكرها بل امتد نفوذها في مصر الى ما بعد العهد الفارسي بزمان طويل ، كما تدل على ذلك الوثائق التي عثر عليها بجزيرة فيله Philae اهللك وهي جزيرة في نهر النيل في صعيد مصر قرب الشلالات الاولى باسوان .

وقد كشفت في هذا العهد في جزيرة الفيلة بمصر في نهر النيل رسائل باللغة الآرامية من ملوك وحكام الفرس وصحف مكتوبة بلهجة آرامية ترجع الى القرن السادس والرابع ق م وهي تحتوي على عقود زواج ووراثة وطلاق وهذه الجزيرة كانت مستعمرة يهودية في عهد حكم الفرس بمصر بقيت الى زمان البطالسة ثم اندمرت بعد توطئ الرومان في وادي النيل . ووجدت في هذه الجزيرة قطع من

قصة قديمة تسمى قصة " احيقار " باسم بطلها وترجمه كتابه بهستون لدايروش الاول الاخميني ، ومجموعة من الرسائل من حكام
الفرس في مصر . وكل هذه النصوص ترجع الي القرن الخامس قبل الميلاد والى عهد الاحتلال الفارسي في مصر ، تنتهي كلها الى قصة
من اليهود كانت تقم في جزيرة الفيلة وتتكسب من التعامل مع قوات الاحتلال الفارسي .

الآرامية التوراتية

اما اللهجة الآرامية التي كانت تنطقها القبائل الاسرائيلية في المصور التي وصلتها تلك الآثار فمصرف باسم اللهجة
الارامية في مصر نزول كتاب العهد القديم آرامية التوراة Araméen Biblique وقد حفظت لهذه اللهجة آثار جليلية في
كتب العهد القديم منها آية في سفر النبي أرميا ، وفصول من سفر عزرا وخمسة فصول كاملة من نبوات دانيال .

الآرامية الفلسطينية الحديثة والتسريج

في القرن الثاني ق .م اخذت اللغة الآرامية تتغلب شيئا فشيئا " على عقية اليهود حتى عمت كل بلاد فلسطين وتكونت فيها اللهجة
آرامية جديدة غير اللهجة التي كان يتكلم بها اجدادهم في المصور التي نزلت فيها اسفار العهد القديم . واستخدم اليهود هذه اللهجة
الجديدة في ترجمة العهد القديم عن العبرية اهمها التلمود الاورشليمي واللسطيني وهي عبارة عن تفاسير للكتب المدونة ما يعرف
عنه بتلمود بيت المقدس وتعاونت على تحريره المدارس اليهودية في الكنائس فلسطين . والتلمود بعد الكتاب المقدس اهم شئ
الديانة اليهودية وهو قسمان . " الشنا " اى مجموعة التقاليد (الشريعة الشفهية) المتداول بين الربانيين علماء التاموس
الى اواخر القرن الثاني ، وجمارا وهو تفسير المشنا ، للتلمود طبقتان تختلف فيهما الجمارا . التلمود الفلسطيني المكتوب في القرن
الخامس ، والتلمود الباهلي المكتوب في اوائل القرن الرابع للميلاد .

وقد تكلمت الناس في زمان عيسى المسيح بفلسطين ، باللغة الآرامية حتى ان سيدنا المسيح بنفسه كان يتكلم باللغة الآرامية .

التسريج

اما التسريج هو العهد القديم المترجم من اللغة العبرية الى اللغة الآرامية وقراءة هذا التسريج يمكنان نرى اثره لتغيير
اللغة الآرامية الغربية في فلسطين ، ففي الجامع الدينية لليهود كان من الضروري ان يقرأ العهد القديم اولاً ، ثم تتبع تلك
القراءة بترجمة شفوية لما يقرأ من العهد القديم الى اللغة الآرامية لغة اليهود في ذلك العصر . ولكن الشكل الذي صودق عليه
رسمياً " لتريج " انكلوس " Onkelos وترجم يوناتان او الانبيا " وهي تحوى على ترجمة بقية اسفار العهد القديم الى الآرامية
وهو لم ينه حتى القرن الرابع والخامس قبل الميلاد الا في باهل لا في فلسطين . وقد حافظ الكاهنون للتريج على اللهجة الفلسطينية
القديمة ، ومع هذا فان اللهجة الآرامية الباهلية التي تختلف كثيراً عن لهجة فلسطين قد اثرت في اللهجة الفلسطينية كل التأشير
حتى افسدتها ، وقد ضبط كتاب التسريج في باهل . ومع ان الترجمة قد وضعت بكل عناية ودقة لا يمكن الوثوق بها تماماً كما يوشق
بالقطع الآرامية التي في العهد القديم . وتختلف لغة تريج " انكلوس " وتريج الانبيا " - وجمارة اخرى تريج " يوناتان " - قليلاً
عن اللغة الآرامية القديمة ، لغة العهد القديم في بعض كتبه . وتظهر اللغة الآرامية التي كان يتكلم بها يهود فلسطين فيما بعد -
وبخاصة اليهود في الجليل - في كثير من الكتابة التلمودية التي كتبها الآباء القداما في التلمود المسمى بتريج اموشليم وفي الكتابة
المدراشية والاحاديث اليهودية .

الآرامية الشرقية

وتنقسم الآرامية المجموعة الشرقية الى لهجات كثيرة اهمها اربع لهجات .
احداها اللهجة الجنوبية التي شرح بها يهود مدرسة بابل كتاب المشناه (يسمى هذا الشرح الجمارا ، ويتالف منه مع المشناه ما يعرف بتلمود بابل) .

وثانيها اللهجة المندائية او المندائية Mandéen التي كان يتكلم بها طائفة المندائيين او المنداعيين ، وهي طائفة تقطن كذلك بجنوب العراق و جنوب ايران في محافظة خوزستان .
وثالثها اللهجة الحمرانية التي تنسب الى مدينة حران في شمال العراق . وقد كانت هذه المدينة مركزا " هاما " من مراكز الثقافة الآرامية ، و زاد من شأنها شاهده احتكاكها بالفلسفة اليونانية .

ورابعها اللهجة السريانية وهي لهجة مدينة ادسا Edessa كما كان يسميها اليونان ، او ارهي Orhai كما كان يسميها السريان انفسهم ، او الرها كما يسميها العرب (هي واقعة في شمال حران) . والسريانية هي اهم اللهجات الآرامية على الاطلاق وانماها في الانتاج الادبي والعلمي والفلسفي . فقد كانت الرها ، منذ اعتنق اهلها المسيحية في القرن الثاني الميلادي ، اهم مركز للثقافة في الشرق المسيحي ، وكانت لغتها اهم لغة للآداب المسيحية بوجه خاص . بل يغلب على الظن ان لهجتنا مستخدمة لغة ادب .

اللهجات البابلية المندائية

تظهر اللهجة الآرامية - لهجة بابل - من القرن الرابع الميلادي الى القرن السادس في التلمود البابلي . والتلمود هو مجموعة شرائع اليهود وتفسيراتها . وفي هذا التلمود كان في تلمود اورشليم او فلسطين قطع بالارامية العبرية اختلط بعضها ببعض .
وبعد القرن السادس ظهرت في غيبابيل - كتابات تنسب الى طائفة غريبة وهي طائفة المندعيين ، وهم غريبيون في مذهبهم الديني ، لانهم بين المسيحيين والوثنيين ، وليسوا بالمسيحيين او الوثنيين ، ولكنهم يحتملن ديانة تضم اشتاتا " من المسيحية واخرى من الوثنية . امامن الوجبة اللغوية ، فانهم لم يتأثروا بسيطرة اللغة العبرية فنظفوا ها ، ذلك النفوذ الذي يظهر ويحتمل ان يلمس في الكتابة الآرامية التي كان يكتبها اليهود والمسيحيين ، فهو "لا" المندعيين كانوا في عزلة ، ولم تؤثر اللغة العبرية في لهجتهم .
وضبط الكتابة ضد هم اقرب من ضبط كتابة التلمود من حيث النطق الصحيح . وهناك تشابه كبير بين اللهجة المندعية ولهجة التلمود البابلي . المندائيون يسمون ايضا " بالمفتسلة والصابئة والصبيون وهم الذين في هذا الزمان يسكنون في جنوب العراق وخوزستان على شاطئ " الانهار . وهو "لا" الصابئة يوجدون في جنوب العراق في منطقتي البصرة واسط على الخصوص ، وكان الصابئة قد اتبعوا سيدنا يحيى بن زكريا ويوحنا المعمدان عند المسيحيين الذي ظهر قبل ظهور المسيح ومات شهيدا " وقبره في الجامع الاموي بدمشق وكانت ديانتهم هذه مرتبطة بالكواكب بتأثير بقايا الديانة البابلية الجديدة (الكلدانية) ، بينما هم قوم يؤمنون بالله وينظرون في المعرفة متفرقة من " الفنوصية " ، وهي التسامي نحو معرفة الذات الالهية عن طريق الرهبانية والتأمل العميق ولذلك اعتبر الصابئة اهل كتاب وليسوا كقارا " .

اللغة الآرامية بين بعض قبائل العرب

ولم يلق نفوذها عند هذا الحد ، بل تجاوزت الى نطاق اللغة العربية نفسها . فكانت الآرامية تستخدم لهجة كتابتي بعض المناطق العربية للغة ، وخاصة في بلاط التدمر والنبط كاسياتي الكلام على ذلك ، وتركت ، فضلا ، عن هذا ، اثارا " ظاهرة في اللهجات

العربية البائدة ، وهي لهجات عربية كانت مستخدمة في بعض مناطق واقعة شمال الحجاز في داخل الحدود الآرامية وعلى تخومها وخاصة في واحات تيماء والحجر (مدائن صالح) والعلا .

الآرامية النبطية .

اول من تكلم عن النبط هو المؤرخ اليوناني ديودوروس Diodorus في اخبار عن مقاومة الانباط في سنة ١٢ ق.م مقابل الجيش اليوناني ومن اجل ذلك يعتقد العلماء ان الفتح النبطي لشبه جزيرة سيناء قد حدث بين القرن الرابع والخامس قبل الميلاد . وكان الطك النبطي الحارث قد فتح دمشق سنة ٨٥ ق.م وكانت الانباط يحاربون اليهود طورا " والفرثيين (الاشكانيين) تارة اخرى ، وكانت روما تحسب لهم حسابا " كبيرا " الى ان اعترفت تمحو سلطنة النبط فارسلت جيوشها في زمان تراجان (تراجمان) Trajan قهر الى بطرا عاصمة النبط ففتحها عنوة سنة ١٠٦ بعد الميلاد .

وقد نشأت دولة النبط في شبه جزيرة سيناء على انقاض السلطنة الادومية وكانت عاصمتها " سلح Sela " في المكان الذي عرف باسم " العربية الحجرية " Arabia Petraea على خصمين ميلا " تقريبا " الى الجنوب من البحر الميت . ويكرس الحارث (ارتاس Artas وارتاس Arethias) بين اسما " طوكهم ، حتى لقد ذهب ببعض الباحثين الى ان هذا الاسم هولقب وانه في معنى فرعون بالنسبة الى طوك مصر ، وقصر بالنسبة الى طوك اليونان والروم .

اما الحجر فمدينة من مدن النبط القديمة المهمة ، تقع على شريان التجارة في العالم القديم وهي هجر Hegra عند اليونانيين وقد ذهب بعض الباحثين الى انها مدائن صالح ، وذهب البعض الآخر الى ان مدائن صالح هي العلا لا الحجر . فلا شك ان العناصر النبطية الآرامية الاصلية ويظهر ان ارهاط النبط الفاتحين كانوا من الآراميين ثم بعد استقرارهم في شبه جزيرة سيناء اختلطوا بالعرب فظهرت هناك طبقتان . واحدة ارامية اصلية واخرى عربية وكثرت عناصرها الى ان تخلت بالتدريج على العناصر الآرامية وسحتها محوا " تاما " وقيمت لغة الحضارة هي اللغة الآرامية التي كانت في تلك العصور لغة العمران عند جميع امم الشرق الابدي . ولغة النصوص والكتابات النبطية وغطها مأخوذ من القلم الآرامي القديم . اما المواضع التي عثر على هذه الكتابات فيها فهي هديدة مثل بطرا يشبه جزيرة سيناء والحجر مدائن صالح والعلا " تيماء وشيخ يشبه جزيرة العرب ودمشق وحموان ومصرى في سورية . واقدم النقوش النبطية يرجع تاريخها الى سنة ٣ ق.م واحد شياء بعد زوال النبطية في سنة ١٠٦ بعد الميلاد .

اللغة التدمرية .

وكانت قبائل تدمر ونواحيها يلهجون منذ الازمان القديمة بلهجة آرامية . وكان تدمر لا سواها من الشهرة في العالم القديم ، ماجعلها قبلة التجار من الهند والعراق وسورية وفسطاطين ومصر واورشليم . وكانت عاصمة القبائل التدمرية تعرف باسم تدمر وكان موقعها في واحة بصحراء سورية في الناحية الشرقية الشمالية من مدينة دمشق ، وكانت هي طرق القوافل منذ اقدم الازمنة بين مصر وسورية وبلاد العرب والعراق . وقد ذكر اسمها في الكتابات الآشورية " تدمورامور " وتعرف عند اليونانيين والخرميين بهالبرا ويظن بعض الباحثين ان بالبرا هي ترجمة لكلمة " تمار " او " تامار " العبرية ومعناها نخلة وقيل ان اصلها كانت " تامار " وصارت تدمر " فيما بعد . وكان غالبية اهل تدمر يرمون كتابة امورهم بالآرامية والقلم الآرامي ، من العرب على راي اكثر المستشرقين . وهم يرون ان اللؤلؤ العربية التي اخذت تستولى على المناطق الخصبة الواقعة في شرق ارض كنعان بعد سقوط الدولة البابلية ، كتبوا بالآرامية لانها كانت لغة الكتابة والثقافة في المنطقة الواسعة الواقعة غربي الفرات . وثقاقتهم مختلفة من العربية والآرامية واليونانية واللاتينية .

اما الكتابات التدمرية فاقدمها ترجع الى القرن الاول قبل الميلاد ويمتد تاريخها الى القرن الثالث بعد الميلاد . واكثر الكتابات التدمرية هي نقوش القبور والقرابين ، واهل كتابات الصكوك والطلاسم . والخط التدمري قريب من القلم المبراني العرجم . وكانت ملكة النباة او زنبوبا Zenobia تؤسس ملكة عظيمة بعد ان تخلص من قيود حكم روما وهجمت جيوشا على مصر وآسيا الصغرى في سنة ٢٧٠م . ولما انتهت اورليوس قيصر روما لهذا الخطر ارسل جيوشا لمحاربتها وقد هزمت هزيمة منكرة الى مدينة تدمر ، ثم اسرع اورليوس بجيشه الى تدمر وقتلها سنة ٢٧٢م . وانتهى بذلك عصر العظمة التدمرية .

اللهجة الآرامية المسيحية في فلسطين .

ليس للميهود فقط هم الذين حافظوا على لهجتهم الوطنية ، بل حافظ المسيحيون ايضا من اهل فلسطين على لهجتهم الآرامية مدة لا بأس بها ، فكانت تلك اللهجة لهجة الادب والدين بين المسيحيين من فلسطين . وهناك تراجم للانجيل وكتب دينية اخرى بهذه اللهجة . وقد قام بالترجمة المسيحيين من فلسطين .

واستخدم المسيحيون بسوريا وفلسطين اللغة الآرامية في ترجمة المهديين القديمين والجديد عن اليونانية ، بعد ان تحرروا من النفوذ السرياني في ناحيتي الثقافة والدين . وذلك ان المسيحيين في هذه البلاد ظلوا تابعين للنفوذ السرياني في ناحيتي الثقافة والدين منذ القرن الثالث الميلادي ، ولذلك كان اعتمادهم على الترجمة السريانية للكتاب المقدس . ولكن انقسام الكنيسة السريانية الى فرق متحاربة قد اضعف من نفوذها في الغرب ، وانا ح لنصارى سوريا وفلسطين فرصة للا استقلال عن السريان فسي آدابهم وذاهبهم الدينية . فانصلوا عن محاكاة الشرق وساطرته وانشؤوا لانفسهم مذهبها " دينيا " خاصا بهم ، وترجموا الى لهجتهم اسفار المهد القديم والجديد وانصلوا عنهم كذلك في ثقافتهم وآدابهم . وقد بدأت تهجته هذه منذ القرن الخامس الميلادي .

اللهجة الآرامية السريانية .

اما اللهجة السريانية كان مركزها في مدينة ادسا Edessa وهي تبعد عن حران بنحو ثمان ساعات واسمها بالسريانية اورهي Urhai واطلق عليها اليونان اسم ادسا وعرفت عند العرب باسم الرها ، ثم حرف اسمها في القرن الخامس عشر الى اورفا وهذا اسمها في يومنا هذا في تركيا . وسبب تسمية الآراميين انفسهم بالسريانيين ان العناصر الآرامية التي اعتنقت الديانة المسيحية لم ترض لنفسها اسم آرام اذ كان هذا اللفظ في التوراة يمثل جماهير الآراميين الوثنيين وعلى ذلك ادعوا انفسهم سريان اي آراميون الذين اعتنقوا المسيحية ، على ان هذه التسمية جاءت الى الآراميين من اليونان بعد اتصالهم بهم في سورية . وقد ظهرت في شمال سورية والعراق دويلات صغيرة كان اظهرها تانها " للمعاصر الآرامي " وقد اشتبهت بين تلك الدويلات دويلة عرفت باسم اسروينا Osroene وكانت عاصمتها مدينة ادسا Edessa ثم اخذت تظهر نفوذها على بقية البلدان الآرامية بعد ان انتشرت فيها المسيحية واخذت سكانا " ربهما " بين مائر اللهجات السريانية .

واللهجة السريانية انتشرت من حيث التكلم والكتابة في منطقة كبيرة من شمال العراق من قبل العصر المسيحي . وقد اتبعت لها فرص كثيرة للاحتكاك باليونانية فاقبست كثيرا " من مفرداتها ، وتأثرت باساليبها وانتمت منها هج التفكير اليوناني ، فمستزت بذلك مادتها ، واتسع نطاقها ، وقيمت على التمييز عن مختلف حقائق الدين والفلسفة والعلوم . وظلت هذه اللهجة محتفظة بوحدها طوال المدة التي كانت الكنيسة السريانية محتفظة بوحدها في اثباتها ، اي من نشأة هذه الكنيسة الى القرن الخامس

العلاوى . الادب السرياني يدخل في عصر الازهار الذي استمر من القرن الثالث الى القرن السابع . وفي هذا الوقت ترجمت الكتاب المقدس الى السريانية وهي المعروفة باسم " فسيطو " الى الترجمة البسيطة . ثم حدث الخلاف المشهور بين علماء السريان بعد ازار اواج طبعة المسيح ووجدتها ، فانقسمت الكنيسة السريانية الى فريقين . السريان الغربيين الخاضعين للإمبراطورية اليونانية الذين احتفظوا بهب يعقوب بارادوس Jacob Barados القائل بوحدة طبعة المسيح ، وقد اشتهروا بالحقبة والسريان الشرقيين الخاضعين للإمبراطورية الفارسية الذين احتفظوا بهب نستوريوس Nostorius القائل بازواج طبعة المسيح ، اي بانه جامع بين الطبيعتين الالهية والانسانية ، واشتهروا باسم النساطرة . وارى هذا الانقسام الدينى الى انقسام ادبى ولسوى . فقد اتجهت اللغة وآدابها عند كل فريق من هذين الفريقين وجهة تختلف عن وجهتها عند الفريق الآخر . ولذلك انقسمت اللغة السريانية الى لهجتين : اللهجة اليقينية واللهجة النسطورية . وتشتمل مؤلفات السريانية على

المؤلفات الآتية :

- أ - مؤلفات تحتوى على تراجم وتفسير من كتب التورات والانجيل .
 - ب - مؤلفات تحتوى على معاجم وبيانات كلامية بين علماء طائفة النسطورية واليقينية وسائر الفرق .
 - ج - مؤلفات تحتوى على الشرائع والقوانين المستنبطة من التوراة والانجيل والاناشيد الدينية .
 - د - مؤلفات في تاريخ الكنيسة السريانية واعلامها .
 - هـ - مؤلفات في علوم الاوائل في الفلسفة والطب والعلوم الطبيعية والفلك والحساب والكيمياء والجغرافيا التي نقلت من اليونانية الى السريانية ومنها نظها العرب الى لسانهم .
- لغة السريانية ثلاثة انواع من الخطوط :
- اهمها الاسترنجلى او سطرنجيلي الذي منه اشتق الخط النسطورى واليقيني .
- والخط النسطورى يعرف في بلدان الهند بالنظم الكلداني والخط اليقيني او المرنجى يعرف باسم الخط المارونسي . كما ان السريان بعد اضمحلال لغتهم كانوا يكتبون احيانا " باللغة العربية ، ولكنهم يستعملون لذلك الخط السرياني بحيث لا يستطيع المسلمون ، الا من تعلم منهم قراءة هذا النوع من النصوص ، وهو الذى يسمى عند هم الكرتشوني " نسبة الى احد علمائهم يدعى كرتشون القرصى .

اللغة العربية الشمالية القديمة

ذكرنا في الباب الاول من هذا المقال ان كلمة عرب او عرب تدل على سكان البادية فحسب اما سكان المدن والاحبار . فكانوا ينسبون الى قبائلهم ابحرفون بمناطقهم وان كلمة عرب كانت صتملة في اللغة العربية القديمة لتدل على اهل العمرة Arabat والصعراء اي على جماعة خاصة من قبائل الجزيرة العربية . وكذا الكلمة " عربى " تؤدى المعنى الذى تؤدى به كلمة عربى نفسها اي ان العبرانيين هم قبائل رحل كانت تنتقل بخيامها وابلبها من مكان الى آخر وهي مشتقة من فعل ثلاثي " عرب " الذى معناه بالعبرية والعربية ذهب ورحل وقطع مرحلة من الطريق .

فاللغة العربية الهاقية هي مزيج من لهجات كثيرة مختلفة بعضها من شمال الجزيرة وهو الاغلب وبعضها من جنوب اختلف بعضها

بعض وأخرى امتزاجاً شديداً حتى صارت لغة واحدة . والظاهر ان امتزاج هذه اللهجات لم تتم مرة واحدة ، بل حدث شيئاً فشيئاً ، واللهجات الجديدة تتزج بلهجة أخرى وهكذا ظل التدرج ينتقل في ازمة طويلة اثناء العصر الجاهلي حتى ظهر الاسلام .

وقد وجدنا العلماء من العرب والافرنج يقسمون اللهجات العربية الى قسمين يشتمل القسم الاول على جميع اللهجات العربية في شمال الجزيرة والآخر يشتمل اللهجات التي في الجنوب وان هذه اللهجات من الشمال والجنوب قد تأثرت ببعض اللغات السامية الاخرى .

ومع الاسف ان جميع علماء اللغة من العرب والمسلمين لم يكونوا يعرفون شيئاً من اللغات السامية كالعبرانية والآرامية معرفة صحيحة ، فثنا عن ذلك انه مجهول وهو الى بيان المعاني الدقيقة التي يورد بها كثير من الكلمات العربية في اصل وضعها . وقد اختلفوا العلماء العرب والافرنج في اصل الظم العربي ولكن بعد ان ظهرت نقوش النمارة وزيد وحران فانضح لهم بمسند المقارنة بين اقسام هذه النقوش واظام النبط . ان الظم العربي قريب من الكتابة النبطية الساخرة التي كشفت في بطرا ، وفي غيرها من بلاد شبه جزيرة سينا .

واقدم الآثار الاسلامية التي كشفت الى الآن هي اولاً جملة قطع من النقوش ترجع الى اواخر العصر الابهني ، وثانياً الكتابة التي وجدت بين جملة احجار في دار الآثار العربية بمصر المورخة بسنة احدى وثلاثين للهجرة وهي اقدم ما وجد الى الآن منقوشاً على الحجر بعد ظهور الاسلام ويوجد التشابه التام بينهما وبين ظم حران الذي وضع حوالي مائة عام قبل الاسلام .

الصفوية .

وهي لهجة من لهجات العرب قبل الاسلام نسبة الى ارض الصفاة وانما هي تسمية حديثة اطلقها المستشرقون على قبائل عديدة كانت تنتقل من مكان الى مكان طلباً للماء والكلأ . وقد جمعت الكتابات الصفوية من ارضين واسعة وتمتد من حماة في سورية الى نهر الفرات في العراق في الشرق ، وإلى فلسطين والسلطة الاردنية الهانسية فاعالي الحجاز . وكما كتابات شخصية في موضوعات متعددة . ويرجع علماء الصفويات عراهم الكتابات الصفوية الى القرن الاول قبل الميلاد . اما اخر ما عثر عليه من كتابات يرجع الى القرن الثالث بعد الميلاد . ومن جملة ما عثر عليه من اسماة آلهة الصفويين اسم اله عرف به " اله هجيل " او اله الجبل وهي تسمية تدل على ان عدته كانوا من سكان جبل او ارض مرتفعة . ولهجة كتاباتهم المكتشفة شبيهة بالعربية الحالية ولكن خطوطها كانت متنوعة قسمت الى خطوط صفوية ولحيانية وثمودية .

وكان البطون اللحيانية في عهد بلينوس اي في القرن الاول ب.م تحت سيطرة الانباط وان مدينة الملا كانت عاصمة لبطون لحيان وكانت اللحيانية منتشرة بين ينبع وابله . وقيل ان جالية من المعينيين كانت تقم في العلا اي ديدان او " ددن " وان ديدان كانت مستوطنة معينية في الاصل وقد استقلت بتشوونها بعد ضعف حكومة معين ، ان انظمة صلتها بامها في اليمن . ولحيان كانت مملكة تقع ارضها جنوب ارض حكومة النبط ومن اشهر مدنها ددان (ديدان) وهي خراب العلا والخرى يقول الحجر ومدائن صالح . وقد ذهب بعض الباحثين الذين اهتموا بالحسين استولوا على مواطن اللحيانيين في حوالي سنة ١١٠٠ ق.م . اما ثمود كانت عاصمتهم مدينة امن Omme من جنوب القصبة الى نواحي شمال ينبع بالقرب من المصلح كما يقول العالم بطليموس . وكذلك كان منهم جموع منتشرة في داخل بلاد العرب الى نواحي خيبر وقدك وهي جنوب مكة الى تهامة العسير في عهد بلينوس .

وهذه الأنواع الثلاثة من الخطوط صفوية ولحمانية وشودية متشابهة ولا سيما الخط اللحماني والخط الشودي وكلها متأثرة بالخط السند الهندي وهذا الأخير منقول من الخط الكعبي مباشرة ويصل بعض المستشرقين إلى القول بان خطوط شمال سبلاط العرب منقولة مباشرة من الخط الآرامي . أما خنسط الشودية كانت منتشرة بين أهل الحجر ، على ان اللغة الآرامية في ذلك الحين يعني في القرن الثالث بعد الميلاد كانت لم تنزل هي اللغة الآرامية .

وكشفت في الحرة الواقعة بين جبل الدروز وتلطل ارض الصفاة كتابات بخط الصفوية . ومنطقة الصفاة ص حراوية وطى مقربة منها واحة الرحبة وكانت تلطل الصفاة من مراكز الجيش الروماني الذي كان يحرس بلدان الشام من اغارة أهل الصحراء وجمع المستشرق ليمان Litmann اكثر من ألف وأربعمائة كتابة من الحرة والرحبة وقد اتضح له ان الخطوط الصفوية مركبة من شان وششرين حرفاً كاهي بالعربية . لذلك اعتقد ليمان ان اصحاب كتابات منطقة الصفاة كانوا من العرب وليس بينهم وبين قبائل العرب فسي الجزيرة فحول كثيرة . ويقول ان الكلمات في الكتابات الصفوية كانت خاليتين حروف العلة مثل زه ، وضط وطى وهو معنى زيد وسنات وطى . وقد لاحظ ليمان ان اللهجة الصفوية كانت تشتمل على كلمات غير الروفة في العربية اخذت من السريانية والعربية . واقدم نقوش الصفوية ، نقوش النمارة الذي كشف في مدفن امرى القيسين عمرو طك العرب في سنة ٣٢٨ ب . م . اما النمارة فكانت قصيراً صغيراً للروم وهي في الحرة الشرقية من جبل الدروز وكان امرى القيس من طوك الحيرة وانتشر نفوذ طى بادية الشام . والنمارة حالما موضع في سوريا وحرق الصفاة على اكمة في وادي الشام بين جبل الدروز وسهل الرحبة عند التقاطع بوادي السلط . ان هذا النقوش عربي مكتوب بالظم النبطي ويشتمل على بعض الفاظ آرامية اما ابعاد هذا الحجر هي ١٧٣ / ١ مترا في الطول و ٧٤٥ مترا في العرض و ٤٠ / مترا في السمك ، وهو في خمسة اسطر محفورة على حجر من البازلت . ويوجد الآن بمتحف اللوفر بباريس . اما كتابة زيد فنكتة بثلاث لغات باليونانية والسريانية والعربية . وزيد اسم خربة موجودة بين قسرين ونهر الفرات . و تاريخ كتابة زيد يرجع الى سنة خمس مائة واحدى عشرة ب . م .

والنقوش الاخرى منقوش حوران ويرجع الى سنة ٤٦٣ من تاريخ مدينة بصرى اى ٦٨٠ ميلادية ، فعن ان علي مشارف مولد الرسول عليه السلام وهو مكتوب بالعربية اليونانية ، و كاتب كتابتها منقوشة على حجر فوق باب كنيسة وهذا نصه " انا شرعيل بن طلوع . بنيت ذا العرطل سنت (سنة) ٤٦٣ بعد مفسد خير بم (بحام)

اللغة العربية الجنوبية القديمة

يطلق العلماء على هذه اللغات اسم اللغات اليمنية والقحطانية ، او العربية الجنوبية القديمة Sud Arabiques Anciennes واحياناً يسمونها باسم لهجاتها الشهيرة كالحميرية او السبئية والمعينية . وحتى القرن الماضي سميت هذه اللهجات بالعربية ثم بعد اكتشاف كتابات سبئية سميت آثار جنوب جزيرة العرب بالكتابات السبئية بعد سميت بالمعينية لكثرة ما وجد من هذا الآثار الى جانب الكتابات السبئية . ولكن بعد اكتشاف آثار ضمنية لا تقام قهبا وحضرموت حرفت حفارة تلك البلاد باسم حفارة سبلاط العرب الجنوبية .

ولا شك ان اللهجات اليمنية الموجودة قد احتفظت بعناصر سبئية ومعينية قديمة ، واهم هذه اللهجات لغة مهري وشحر وسقطرا التي احتفظت ببعض الخصائص السامية الاصلية في نطق كلمات كثيرة . وهي تجمع من المادة اللغوية السبئية والمعينية الطالوفة في

الفقرش وبين اللغة الحبشية .

ادوارها واقسامها .

تنقسم اللغات اليمنية القديمة اقساماً كثيرة من اهمها اللهجات الآتية :

١- اللهجة المعينية (Ma'in) Minçen . وهي تنسب الى المعينين الذين انشأوا بجانب اليمن اقدم مملكة في بلاد العرب .

٢- اللهجة السبئية Sabéon . وهي تنسب الى السبئيين الذين قوا على ملك المعينين ، واقاموا على انقراضه مملكة كان لها شان كبير في التاريخ القديم ، وهي مملكة سبا التي كانت عاصمتها مدينة مارب الشهيرة .

٣- اللهجة الحميرية القديمة . وهي تنسب الى جماعات حمير التي ظلت تنازع السبئيين السلطان عدة طويلا بدون ان تغرب على انتزاعه من ايديهم . وقد اشتبكت لهجتهم في صراع مع اللهجة السبئية .

٤ - اللهجة القتيانية . وهي تنسب الى قبائل قتيان Quataban التي انشأت مملكة كبيرة في المناطق المسماة بهذا الاسم ، وهي المنطقة الساحلية الواقعة شمال عدن .

٥ - اللهجة الحضرمية . وهي تنسب الى قبائل حضرموت التي انشأت في المنطقة الجنوبية المسماة بهذا الاسم حضارة زاهرة ومملكة قوية .

وتقطن في تلك البلاد شعوب اربعة : اهل معين على شاطئ البحر وتعرف عاصمتهم باسم قرنوا او قرنانا وهم اهل سبا وعاصمتهم مارب ثم اهل قتيان ومنطقتهم تمتد الى خليج عدن وفيها مدينة طوكهم المسماة تنفة .

اللهجة المعينية .

تعد الدولة المعينية من اقدم الدول العربية التي بلغنا خبرها ، وقد عاشت وازدهرت بين ١٣٠٠ - ٦٣٠ ق م . وتقع بلاد هم شمال بلاد سبا وشمال ارض قتيان . وجاء اسمهم في العبرية معونيم واصلهم من منطقة معين في جوف اليمن الحالية ضمير ان جمعوا " كثيرة منها تركت وطنها في الالف الثاني ق م . وانتشرت في جميع انحاء الحجاز وهضبات طور سيناء الى حدود مصر . ويدل على ذلك تلك الكتابات التي اهدى الباحثون عليها وفيها ذكر لبطنون تحرف باسم " معين مصران " هذا هو رأي هول Homel ، اما كلاسر Classer فيحيل الى الاعتقاد بان اللفظ " معين مصران " الذي ورد في كتابات مصرية انما يدل على بطون معينة وجدت في مصر وطردوا منها ويقول ان هذه القبائل المعينية هي بعونها القبائل السامية التي فتحت مصر وحكمتها قروناً كثيرة وعرفت بمدئد باسم الشاسوا والبيكسوس وهو يعتقد في ظنه على نقش عثر عليه في بلاد اليمن . يعتقد هول ان سقوط معين كان في الفترة التي كانت بين القرن الثامن والقرن السابع قبل الميلاد . وكان يوجد في اثناء قيام دولة معين وسبا مملكتان اخريان هما مملكة حضرموت ومملكة قتيان . وقد نرى انه ليس من السهل تقدير مبلغ تأثير الحضارة المعينية والسبئية على الحضارة السامية القديمة غير اننا نرجح ان هذا التأثير كان عظيماً لان التغييرات الخطيرة والانقلابات العظيمة التي حدثت في تاريخ الامم السامية انما كان سببها هجرة جموع سامية كثيرة من داخل الجزيرة الى صحرة والحراق ولسطيسن .

اللهجة السبئية .

وبعد عهد ملوك سبأ بسنة ٦٥٠ ق م على تقدير هولاء صحتد الى سنة ١١٤٠ ق م وكربيلك وتر، هو اول ملك من ملوك سبأ افتتح هذا العهد وهو الذي جمع بين اللقبين طرب (المقرب) وهو امركا هن يقوم بذبح القرابين للالهة ، ولقب ملك ، وكانت عاصمة سبأ مدينة مأرب (مريب) فهي اعظم مدينة عربية في الجاهلية وكان فيها كثير من المعابد الضخمة والقصور الانيقة والحدائق الفناء والاسواق العظيمة .

وهذا كان لسد مأرب فضل كبير في خصوبة المدينة وازدهار مزارعها ازدهارا " عجيبا " . وقد وصف القران الكريم بقوله . " لقد كان لسبأ في سبكم آية جنتان من بين شمال " (سورة سبأ آية ١٤) . وكانت عاصمتها قبل مأرب هي مدينة " صرواح " والى هذه الحقبة تنتمي ملكة سبأ المشهورة في تاريخ سليمان بن داود ، لكن اسمها " بلقيس " وانما كانت هذه صفة تنطق في العبرية ولي الاثورية " بلعش " او " طحش " ومعناها العشيقة او العراة غير الشرعية .

ويوجد حتى الآن في نواحي مأرب نقوش كثيرة . وقد ضعفت سبأ وتغلب الاحباش على تلك الديار سنة ٢٧٥ بعد الميلاد وعرف ملوكهم باسم ملوك اكسوم وحمر وريدن والحبيشة وسبأ وسلح وتهامة .

ولكن سبأ اتحدت مع جميع العناصر القوية في اليمن وطردت الاحباش من ديارها تحت قيادة الملك كرب وكان قد تهودت ذريته حوالي ٤٠٠ بعد الميلاد واستمر حكم هذه الاسرة الحميرية المشهورة التي نواس الذي انهزم امام الحبشة سنة ٥٢٥ م . وحكم الاحباش بلاد اليمن من سنة ٥٢٥ الى سنة ٥٧٠ بعد الميلاد حين دخلتها جيوش الفرس التي بقيت فيها الى عهد انتشار الاسلام في اليمن .

يرجع تاريخ كتابات السبئية الى القرن السادس والسابع ق م . فوجود كتابات عربية في تلك الناحية النائية الكبر دليل على صحة من وجود حضارة سامية في جنوب بلاد العرب منذ زمن بعيد في التاريخ القديم .

الخط المسند .

وقد سمي بخط اهل الجنوب من الجزيرة العربية بالخط المسند ويقول العالم هولاء ان الخط المسند هو الاصل الذي منه اشتق الخط الكعابي ودليله على ذلك ان نماذج من الكتابات المعينية التي وصلت اليها اقدم من النماذج الكعابية .

والخط المسند يعيل الى رسم الحروف رسما " دقيقا " مستقيما " على هيئة الاعددة . وقد تنبه طما المسلمين الى شكل هذا الكتابات واطلقوا عليها اسم المسند لان حروفها ترسم على هيئة خطوط مستندة الى اصددة . لان لحضارة جنوب بلاد العرب عظمة تنحسو نحو الاعددة في عمارة القصور والمعابد والاسوار والسدود .

تنحصر الاختلافات الظاهرة بين الخط الكعابي والمسند فيما يأتي :

١- حروف المسند هي حروف ابجدية عربية اما للخط الكعابي فينقص عنها الحروف الآتية . ن هـ هـ طه س (ساخ) ، ثغ

٢- تنقسم حروف المسند بالنسبة للخط الكعابي الى ثلاثة اقسام :

الاول حروف تنفق تمام الاتفاق مع مثالها من الخط الكعابي حتى لمعد تقليدا لها وضبا يج طه ل ن هـ هـ طه س (ساخ) ، ثغ .

القسم الثاني حروف دخل عليها شي من التغيير نحو . د هـ ر ح ، ك .

والقسم الثالث حروف بعدت تماما عن اصلها الكعابي نحو . ز هـ ص س ز هـ م .

الماغة المسند فقريه من الحبشية الجمزية والى العربية الشطالية على انها تشتغل على اصطلاحات معدومة من العربية وموجودة بالمعبرية .

اللهجة القبطانية

وعاصرت مملكة معين وسبأ ، مملكة عربية جنوبية اخرى ، هي حكومة قتيان (قتيان) . ان القبطانيين كانوا يقطنون في الاقسام الغربية من العربية الجنوبية وفي جنوب السبئيين وفي جنوبهم الغربي ، وقد امتدت منازلهم حتى بلغت باب العندب .
والكتابات القبطانية تشارك الكتابات العربية الجنوبية الاخرى في ان اعاليها قد كتب في اغراض شخصية . فهي لا تفيد المورخ في استخراج تاريخ منها .

وقد تبين من دراسة الكتابات القبطانية ان لهجتها اقرب الى اللهجة المعينية منها الى اللهجة السبئية . فهي تشترك مع المعينية مثلا في اضافة السين الى اول الفعل الاصلى بدلا من "ها" الذي يطبق اول الفعل الاصلى في السبئية . مثل " سحدث " في المعينية والقبطانية ، و " هحدث " في السبئية .

وقد زهدريكمنس Ryckmans ان نهاية مملكة قتيان كانت حوالي ٢٠٧ او ٢١٠ للميلاد وكان ملكهم في القرن التاسع ق .م حتى القرن الثالث بعد الميلاد .

اللهجة الحضرمية

عاصرت مملكة " معين " مملكة اخرى من ممالك العربية الجنوبية هي مملكة " حضرموت " وقطع اسمها مئات من الامسال قبل الميلاد فرواه ثيوفراستوس Theophrastus في كتابه هدرميثا Hadramyta وبلينيوس . انراميته Atramitae لقد ورد اسم حضرموت في الكتابات العربية الجنوبية . وكانت عاصمتها " شهبه " Sabota وقد فسر بعض الباحثين خراب شهبه باستيلا . احد ملوك سبأ وذي ريدان عليها .

اللهجة الحميرية

كانت حمير من القبائل العربية المعروفة في العربية الجنوبية عند ميلاد المسيح حتى وصل خبرها الى اليونان والرومان فدعوا باسم حميرته Homeritai واورميتة Omeritae . وقد اعتبر بلينيوس Pliny حمير من اكثر الشعوب العربية الجنوبية عددا ، وذكر ان عاصمتهم سيفار SAPPHAR ويقصد بذلك مدينة " ظفار " .

ان الحميريين كانوا يحكمون منطقة واسعة من ساحل البحر الاحمر وساحل المحيط الهندي حتى حضرموت وكان عليهم ملك يسمى كرب ال وحدود ارض حمير في مواطنها القديمة كانت . ارض رشاش ، وحبان ، في الشمال وارض حضرموت في الشرق وارض ذياب في الغرب وقد كان في الاصل جزءا من حكومة قتيان .

وقد عثر الباحثون على كتابات اُرخت بالتقويم العربي الجنوبي الذي يرجع عهده الى سنة ١١ او ١٠٩ قبل الميلاد وهي السنة الاولى من تقويم العربي الجنوبي .

ولم تكن علاقات حمير بسبأ علاقات طيبة في الغالب ، وتوجد في كتابات السبئيين اشارات الى حمير والى نزاع سبأ معهم . واستولوا الحميريين على مارب عدة مرات ومنها في السنوات ١١٠ و ٢٠٠ و ٢١٠ بعد الميلاد وزهدريكمنس Ryckmans الى ان طوك حمير كانوا اسنرتين . اسرة " يماير بهنعم " واسرة " ياسر بهمدق " . وقد حكم احضا الاسرتين متفرقين ولكن في

وقت واحد .

اللغة اليمنية القديمة لغة موقوفة اى لا يوجد فيها اعراب على اواخر الالفاظ ،وهي بهذا الوضع شديدة التطور بالتسببة للسامية الام التي يتأكد لنا انها كانت معرفة مثل العربية الفصحى ، ولكنها احتفظت بتنين الاسماء .

اللغة الحبشية

الحبشة الهيم في افريقية الشرقية حروف اسمها الافرنجي Abyssinia من اللفظ العربي حبش ، وكان المعتقد ان هذا الاسم يطلق على الناس الذين لبسوا من قبهلة واحدة ، الا ان الظاهر انه كان يطلق اكثر مما يطلق على قوم من جنوبي بلاد العرب لعلمهم كانوا ينزحون الجزء الغربي من اليمن (تهامة) ونزحوا بعدئذ الى افريقية .
يرجح الباحثون ان الفضل في نشر اللسان السامي في بلاد الحبشة يرجع الى عشائر سامية هاجرت اليها من جنوب بلاد العرب واليمن واتخذت بسكان الحبشة الاصليين الذين كان معظمهم يتألف من اجناس حامية .
سمى بعض الباحثين ان اصل الحبش من غرب اليمن وفي اليمن جبل يسمى جبل " حبش " ، وقد يكون لاسمه صلة بالحبش الذين هاجروا الى افريقية واطلقوا اسمهم على الارض التي عرفت باسمهم ، اى " حبشت " او الحبشة .
وقد سمي اليونان لغة الحبشة باسم اللغة الانثوية Ethiopien ثم انتقل هذا الاسم من اليونان وشاع عند طما الاحباش ويظهر من الكتابات الحبشية ان الحبش كانوا في العربية الجنوبية في القرن الاول والثاني للميلاد . وهذا استوطن السبئيين في القرن السادس المناطق التي عرفت باسم " تمعيزية " من ارض ارتيريا . وقد عثر الباحثون على حجر مكتوب في حائط كنيسة قديمة بالقرب من مدينة اكسوم وان به كتب بالسنية ، وعثر على كتابات واسماء اخرى تشير لها الى وجود السبئيين في هذه الارضين .

اللهجات الحبشبية

وتعد اللهجات الحبشية السامية من الشعبة السامية الجنوبية ولى انها تولف من اللغات اليمنية والعربية شعبة طسى حدة . فوجود الشبه بينها وبين هذين الفرعين في اصول المفردات والقواعد والاصوات اقوى كثيرا من وجود الشبه بينها وبين بقية اللغات السامية ، وهي الى اليمنية القديمة ادنى منها الى اللغة العربية .
تنقسم اللهجات الحبشية السامية اقساما كثيرة من اهمها مايلسي .
١- اللهجة الجمزية (Ge'ez) وهي سطة باسم الشعب الجمزى الذى يعد من اقدم الشعوب السامية التي نزحت الى الحبشة .

٢- اللغة الامبارية . وهي اللغة المستخدمة الآن في التخاطب في معظم المناطق الحبشية السامية اللسان . وكانت في الاصل لهجة القبائل الامبارية (نسبة الى منطقة امبارا Amhara) .
٣- لهجة تيجراى Tigray ، واللهجة التيجرينية Tigréna ، Tigréen ، وهي متفرعة من اللغة الجمزية ويتكلم بها في منطقة تيجرينيا التي تتوسطها مدينة اكسوم .
٤- اللهجة التيجرية Tigré ، وتستخدم هذه اللهجة في المناطق الواقعة في الشمال من منطقة اللهجة السابقة (التيجرينية) وهي قريبة الشبه بالجمزية ، ولكن معظم الباحثين يرى انها غير متفرعة منها .

٥- اللهجات الجوراجية . وهي مجموعة لهجات يتكلم بها في منطقة جوراجيا Gurague الواقعة في جنوب منطقة "كوا" .

٦- لهجة مدينة هير . وهي متفرقة كذلك من اللغة الآسبرية ، ولكنها محدت عن اصلها بعدا "كبيرا" حتى اصبحت الآن لهجة متميزة غير مفهومة للاسبريين .

واقدم لغة سامية في بلاد الحبشة هي اللغة المعروفة باسم جعز Ge'ez وقد حافظت هذه اللغة على كيانها فسي منطقة تيغره Tigre وكانت عاصمتها اكوم . وكان الخط الجعزي في بادىء امره يعتمد على الحروف من الحركات كما هو الحال في جميع اللغات السامية .

اقسام الكتابات الحبشية .

تنقسم الكتابات الحبشية الى ثلاثة اقسام :

اولا - نقرت كسفت في منطقة جهال Jehal تمثل اقدم نماذج الكتابات الحبشية وطمها هو السبتي القديم الذي كان في عهد ملوك سبا الذين عرفوا باسم مركب .

ثانيا - كتابات تتمثل في نقشي اكوم وطمها يشبه الظم السبتي المتاخرة وهي متاخرة عن الاولى بنحو ستة قرون او اكثر . وفي هاتين الكتابتين تستعمل الظم من اليمين الى الشمال كما هو شأن جميع الاقلام السامية .

ثالثا - كتابات جعزية بظمها ولغتها وتستعمل في صلب الحروف شيئا " يشبه الحركات وهي طريقة غير المألوفة في اللغات السامية . فان هذا الخط الجعزي يكتب من الشمال الى اليمين .

ان الظم الجعزي مشتق من السبتي وناثرا " بالصور السبئية ، وحيث ان الخط السبتي كان ناقصا " وغير موافق للنطق الجعزي . فاضطر الحبشيون في اول عهدهم بالمسيحية الى اختراع هذا الخط الذي لم يكن يعتمد على الحروف فحسب بل اضافوا اليها شيئا " يشبه الحركات حيث اضافوا الى الحروف اصواتا " تقرأ معها ولا تفهم بدونها .

تعد اكوم اعظم مدينة حضرية في بلاد الحبشة اذ كانت دارا " لملوك جعزي مدى قرون طويلة . واقدم آثار اكوم كتابسة جعزية مدونة بالظم السبتي منسوبة للملك " عيزن " Ezānā ملك اكوم وحمبر والحبشة وسبا . وهذه الكتابة ترجع الى النصف الاول من القرن الرابع ب.م . (٣٥٠) في حين كان ملوك الحبشة من عدة الاصنام ومن هذا القرن تنصروا وصاروا مسيحيين . هذه الكتابة نقشت على ثلاثة انواع . اولها " باليونانية ، ثانيا " باللغة الجعزية مكتوبة بحروف سبئية ، ثالثا " باللغة الجعزية مكتوبة بحروف جعزية . ومن اوائل آثار المسيحية كتابتان من ملك تازانا Tazāna وابنه الاعاميدا Ela'Amida كتابهما واحد بعد آخر بعد تنصرهم الى دين المسيحية . واغلب ما وصلنا لنا من آثار اللغة الجعزية المدونة انما يدل على آداب دينية ومن اهمها ترجمة التوراة الى الجعزية ولعل المترجمين كانوا من اليهود والحبشة .

ويرجع ايضا " ان الذين نشروا دعوة المسيحية في الحبشة انما كانوا من مسيحي الاراميين يدل على ذلك ان ترجمة الاناجيل الى الجعزية فيها كثير من الاصطلاحات السريانية . واول عهد الحبشة بالنصرانية كان في القرن الرابع ب.م . حيث دخلتها مع فروبسيوس الصوري الذي نشر الدعوة المسيحية بين الوثنيين في تلك البلاد . وقد تهودت عناصر من الاحبار وثبقت منها طوائف متهودة الى الآن وهي تعرف " بالفلاشة " .

كانت لغة جمعي في بادئ امرها لغة لبعض القبائل السامية الغيلية العدد كانت تمشي وسط تلك القبائل الايهيقيمة الحامية ولكنها بعد مدة طويلة اندمج العنصر السامي في الحامي وصارت امة واحدة تيمت بسامية خالصة ولاحامية صرفية ، وصارت للغة الجعزية سيادة عامة في هذه الامة المتزجة .

بعض اختصاصات اللغة الجعزية .

وقد تسرب الى اللغة الجعزية بعض كلمات من اليونانية والسريانية والعبرية ولكن كل هذه العناصر لم تؤثر شيئا في اصل اللغة ولم يتجاوز الحد الطبيعي .

فن اختصاصات عدم وجود تعيينين المذكر والمؤنث في الاسماء . وتنقص الجعزية اداة التعريف كما انها غير بارزة في الارامية المتأخرة .

يستعمل في اللغة الجعزية كثير من الكلمات المألوفة في العبرية . كما ان اللغة السبئية تبعد من بعض الوجوه عن العبرية الشمالية ، وتقرّب الى اللغة العبرية ، كذلك اللغة الحبشية الجعزية في كثير من عناصرها تبعد عن العبرية وتقرّب من العبرية ولا سيما في نطق كلمات كثيرة وتصريف الافعال واتجاه القواعد اللغوية على العموم .

يجب ان يعلم ان خطوط بلاد المغرب الجنوبية شبيهة بالخطوط الحبشية ، لذلك كان من السهل على المستشرقين حمل الكتابات الجعزية .

والحبشية الجعزية والامهرية ، تستعملان خط ماخوذ عن الخط الحميري " المسند " مع اضافة الحركات المختلفة الى كل حرف في داخل بيئة الكتابة ، بحيث نستطيع ان نقل ان الابدية الحبشية هي ابدية ، وكتابة مقطعية في آن واحد .

منطقة اللغة الجعزية .

تنقسم منطقة هذه اللغة الى قسمين يعرف القسم الشمالي منها بالتجرى Tigre والقسم الجنوبي بالتجراي وهي اللغة الوحيدة في بلاد الحبشة التي عجزت الامهارة ان تتغلب عليها . ومما اشدك فيه ان هؤلاء الاقوام الذين يلهجون بهذه اللهجة الجعزية السامية ليسوا من العنصر السامي كما يظهر ذلك من قسماات وجوههم واتجاه ميولهم وعظمتهم .

اللغة الامهارة .

ولقد كثرت جموع القبائل الحبشية في الجنوب الغربي من تلك البلاد حوالي القرن الثاني عشر بعد الميلاد ففتح من ذلك ظهور عنصر جديد امكده ان يتغلب على دولة اكسوم الجعزية في سنة ١٢٧٠ م . وكان لنفسه ملكة جديدة تحت اسرة انتسب الى الملك سليمان وملكة سبا بمدينة كوا Choa في جنوب الحبشة وكانت هذه الامة الجديدة معروفة باسم الامهارة وعرفت الاسرة الحاكمة بالسليمانية واستمرت حكومتهم حتى سنة ١٨٥٥ للميلاد ومن ذلك الحين بدأت اللغة الامهارة تتغلب على الجعزية ان كانت لغة القبائل الحاملة ، ولكن الجعزية بقيت لغة التدوين لرجال العلم والدين ولغة الصلوات والكتابات الرسمية للدولة .

وليس من الشك في ان اللغة الامهارة من اللغات السامية - ولكن الصيغة الحامية فيها قوية جدا . وقد جازها الجانسي السامي من ناحية تاثرها الشديد باللغة الجعزية ان كانت هي لغة الدين والكنيسة ، وجاءها الجانب الحامي من ناحية القبائل التي كانت تتكلم بها ولذلك نرى اسلوبها وتركيب الجملة فيها ليس على مطلقا .

وقد بقيت اللغة الامهارية لغة العادة والجمزية لغة التاليف الى ان اخذت بعثات المبشرين المسيحيين تتجه السى بلاد الاحباش ، فقد ترجمت هذه البعثات كتب الدين الى الامهارية لتكئين صلة الارتباط بين جميع طوائف البلاد ، فنهضت الامهارية وغطت خطوط الاخيرة التي تنقصها وهي ان تحل محل الجمزية في الكتابة والتاليف سوا في الشؤن الدينية اوالدنيوية . وهكذا اسقطت الجمزية نهائيا واصبحت مجهولة الآن حتى بين رجال الدين وطما الاحباش .

اما مدينة هرار Harary التي تقع في الناحية الشرقية من شوا Choa الامهارية فلهج اهلها بلهجة خاصة شبيهة بالامهارية ولكنها مستقلة عنها . وقد يحتمل انها كانت في زمن غير بعيد امهارية مع بعض اختلافات فيها ولكنها انفصلت عنها . لان اهل هذه المدينة سلعون يتاثرون طبعاً باللغة العربية تائراً "شديداً" . وسكان مدينة هرار خليط من جلة قبائل ، منها قبائل جالا Galla و صيغال ودنقل Dankil ومن غريب امر هذه المدينة ان لها اسما مختلفة ، فالعرب اطلقوا عليها اسم هرار او الهرير والصوماليين يسمونها ادراي Adrai ، والجالا تسميها هرارجاي Harargay

ومن آثار لغوة اللغة العربية في اللغة الهريرية احتفاظها بالحروف الحلقية مع انها في الاصل امهارية . وللامهارية لهجات اخرى غير الهريرية منها لهجة اهل جافات الذين يسكنون في شمال جبال طلبا وادها . وكذلك لهج قبائل ارجوبا Argubba بلهجة امهارية وتقلن هذه القبائل ناحية شرق من شوا .

ومعظم المسلمين في ارض الحبشة من الامم الكوشية (الكلة والسهو و البجة) ولكنهم لا يستمسكون باسلامهم استمساك غيرهم من اهل البلاد الاخرى .

المراجع

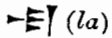

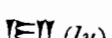

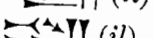
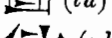

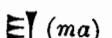
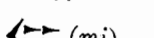
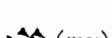
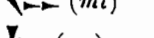

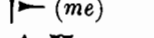


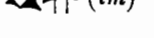
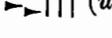
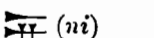


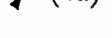
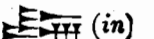

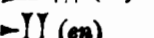
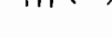

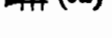
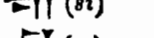
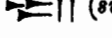

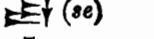


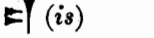




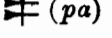
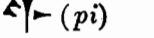
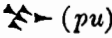


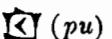
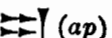
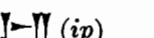

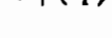
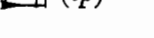

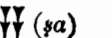
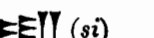

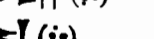
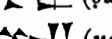
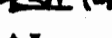
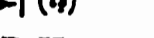
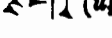
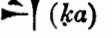
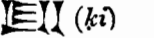

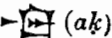
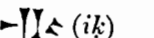
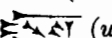



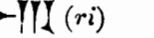
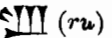
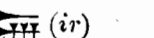
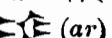
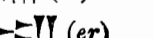

- الدكتور طي العناني ، لبنين محرز ، محمد عطية الابراشي : كتاب الاساس في الامم السامية ولغاتها وقواعدهم
اللغة العبرية وآدابها ، القاهرة ١٩٣٥ .
- الدكتور طي عبدالواحد وافي : فقه اللغة ، دراسة اجتماعية تاريخية لغوية ، لفصيلة اللغات السامية ،
القاهرة ١٩٤٤ .
- محمد عطية الابراشي : الآداب السامية ، القاهرة ١٩٤٦ .
- تيودور نولدكه : اللغات السامية ، نظما عن الالمانية . الدكتور رمضان عبدالنواب ، طبعة دار النهضة
العربية بصرى .
- الدكتور اسرائيل ولفسون : تاريخ اللغات السامية ، القاهرة ١٩٢٦ .
- الدكتور حسن ظاغا : الساميين ولغاتهم ، دار المعارف بصرى ١٩٧١ .
- الدكتور عفيف البهنسي : ابيلا حاضرة زاهرة من الالف الثالث قبل الميلاد ، دمشق ١٩٧٨ .
- الدكتور جواد طسي : المفضل في تاريخ العرب قبل الاسلام ، عشرة اجزاء طبع ببيروت .
- Brockelman, C. Précis Linguistique Sémitique, Paris 1910 .
- Wright, Lectures on the Semitic Languages. Cambridge 1890.
- Renan, E. Histoire générale et Syrtème Comparé des Langues
Sémitiques. Paris 1863 .
- De Lacy O'leary, Comparative Grammar of the Semitic Languages.
Amsterdam 1969 .
- Dhorm, E. Langues et Ecritures Sémitique . Paris , 1930 .
- Fleisch, Henri. Introduction à l'Etude des Langues Sémitiques .
Paris 1947 .
- Paolo Matthiae Ebla, Un impero ritrovato Giulio Einaudi editore
Torino, 1977 .

خطوط سامی و اوستائی و پهلوی

القلم الاشورى (١)

Vowels	{ 𐎠𐎡 (a)	𐎠𐎢 (i)	𐎠 (u)
		𐎠𐎣 (e)	𐎠𐎢𐎣 (u)
Diphthongs	{ 𐎠𐎡𐎢 (ai)	𐎠𐎢𐎣 (ia)	
		𐎠𐎢 (ia)	
B	{ 𐎠𐎢 (ba)	𐎠𐎣 (bi)	𐎠𐎢𐎣 (bu)
		𐎠𐎣 (be)	
	{ 𐎠𐎢𐎣 (ab)	𐎠𐎢 (ib)	𐎠𐎢𐎣 (ub)
G	{ 𐎠𐎢𐎣𐎠 (ga)	𐎠𐎢𐎣 (gi)	𐎠𐎢𐎣 (gu)
	𐎠𐎢𐎣 (ag)	𐎠𐎢𐎣 (ig)	𐎠𐎢𐎣 (ug)
D	{ 𐎠𐎢𐎣 (da)	𐎠𐎢𐎣 (di)	𐎠𐎢𐎣 (du)
	𐎠𐎢𐎣 (ad)	𐎠𐎢𐎣 (id)	𐎠𐎢𐎣 (ud)
Z	{ 𐎠𐎢 (za)	𐎠𐎢𐎣 (zi)	𐎠𐎢𐎣 (zu)
	𐎠𐎢𐎣 (az)	𐎠𐎢 (iz)	𐎠𐎢𐎣 (uz)
H	{ 𐎠𐎢 (ha)	𐎠𐎢 (hi)	𐎠𐎢 (hu)
	𐎠𐎢𐎣 (ah)	𐎠𐎢𐎣 (ih)	𐎠𐎢𐎣 (uh)
T	{ 𐎠𐎢𐎣 (ta)	𐎠𐎢𐎣 (ti)	𐎠𐎢𐎣 (tu)
		𐎠𐎢 (ti)	
		𐎠𐎢𐎣 (te)	
	{ 𐎠𐎢𐎣 (at)	𐎠𐎢𐎣 (it)	𐎠𐎢𐎣 (ut)
K	{ 𐎠𐎢𐎣 (ka)	𐎠𐎢𐎣 (ki)	𐎠𐎢𐎣 (ku)
	𐎠𐎢𐎣 (ak)	𐎠𐎢𐎣 (ik)	𐎠𐎢𐎣 (uk)

القلم الاشورى

L	 (<i>la</i>)	 (<i>li</i>)	 (<i>lu</i>)
	 (<i>al</i>)	 (<i>il</i>)	 (<i>ul</i>)
		 (<i>el</i>)	
M	 (<i>ma</i>)	 (<i>mi</i>)	 (<i>nu</i>)
		 (<i>me</i>)	
	 (<i>am</i>)	 (<i>im</i>)	 (<i>um</i>)
N	 (<i>na</i>)	 (<i>ni</i>)	 (<i>nu</i>)
		 (<i>ne</i>)	
	 (<i>an</i>)	 (<i>in</i>)	 (<i>un</i>)
S		 (<i>en</i>)	
	 (<i>sa</i>)	 (<i>si</i>)	 (<i>su</i>)
		 (<i>se</i>)	
P	 (<i>as</i>)	 (<i>is</i>)	 (<i>us</i>)
	 (<i>pa</i>)	 (<i>pi</i>)	 (<i>pu</i>)
S	 (<i>ap</i>)	 (<i>ip</i>)	 (<i>up</i>)
	 (<i>ya</i>)	 (<i>yi</i>)	 (<i>yu</i>)
K	 (<i>ay</i>)	 (<i>iy</i>)	 (<i>uy</i>)
	 (<i>ka</i>)	 (<i>ki</i>)	 (<i>ku</i>)
R	 (<i>ak</i>)	 (<i>ik</i>)	 (<i>uk</i>)
	 (<i>ra</i>)	 (<i>ri</i>)	 (<i>ru</i>)
S	 (<i>ar</i>)	 (<i>ir</i>)	 (<i>ur</i>)
		 (<i>er</i>)	 (<i>ur</i>)
	 (<i>sa</i>)	 (<i>si</i>)	 (<i>su</i>)
S	 (<i>sa</i>)	 (<i>se</i>)	 (<i>su</i>)
	 (<i>as</i>)	 (<i>is</i>)	 (<i>us</i>)
	 (<i>as</i>)	 (<i>es</i>)	
T	 (<i>ta</i>)	 (<i>ti</i>)	 (<i>tu</i>)
		 (<i>te</i>)	
	 (<i>et</i>)	 (<i>et</i>)	 (<i>ut</i>)

القلم الفنيقي و اليوناني

اسماؤها باليونانية	اسماؤها بالعربية	معانيها	اسماؤها بالفينيقية	الحروف السامرية	الحروف اليونانية القديمة	الحروف الفينيقية	الحروف العربية	الرموز اليونانية
ألفا	الف	نور	الف	𐤀	Α	𐤀	ا	A α
بيتا	باء	بيت	بيت	𐤁	Β	𐤁	ب	B β
جيتا	جيم	جمل	جيميل	𐤂	Γ	𐤂	ج	Γ γ
دلتا	دال	باب	دالت	𐤃	Δ	𐤃	د	Δ δ
اي	هاء	؟	ه	𐤄	Ε	𐤄	ه	Ε ε
أو	واو	دبوس	واو	𐤅	Υ	𐤅	و	Υ υ
زيتا	زاي	سلاح	زين	𐤆	Ζ	𐤆	ز	Ζ ζ
ايطا	حاء	حيط	حيث	𐤇	Η	𐤇	ح	Η η
ثيطا	طاء	حية	طييط	𐤈	Θ	𐤈	ط	Θ θ
يوطا	ياء	يد	يود	𐤉	Ι	𐤉	ي	Ι ι
كيتا	كاف	كف	كاف	𐤊	Κ	𐤊	ك	Κ κ
لامدا	لام	مساس	لامد	𐤋	Λ	𐤋	ل	Λ λ
مي	ميم	مياه	ميم	𐤌	Μ	𐤌	م	Μ μ
ني	نون	سمك	نون	𐤍	Ν	𐤍	ن	Ν ν
سغما	سين	دعامة	سامك	𐤎	Ξ	𐤎	س	Ξ ξ
اوميكرون	عين	عين	عين	𐤏	Ο	𐤏	ع	Ο ο
في	فاء	فهم	قا	𐤐	Φ	𐤐	ف	Φ φ
—	صاد	سناره	صادي	𐤑	Ψ	𐤑	ص	Ψ ψ
—	قاف	اذن	قوف	𐤒	Ω	𐤒	ق	Ω ω
رو	راء	راس	ريش	𐤓	Ρ	𐤓	ر	Ρ ρ
—	شين	سن	شين	𐤔	Σ	𐤔	ش	Σ σ
تاو	تاء	علامة	تاو	𐤕	Τ	𐤕	ت	Τ τ

جدول الحروف العبرية

الحروف العبرية القديمة	الحروف العبرية الحالية	شكلها في آخر الكلمة	تسميتها	ضبط نطقها	معناها	قيمتها الرقمية	ما تأتيها بالعربية
א	א	א ב ג ד ה ו ז ח ט י כ ל מ נ ס ע פ צ ק ר ש ת	ألف	على وزن فاتح... ..	بقرة	١	أ
ב	ב		بيت	كنطق كلمة بيت بلغة العامة	بيت	٢	ب
ג	ג		غيمل	بكسر الغين وفتح الميم ...	جمل	٣	غ
ד	ד		دالت	على وزن ثابت	باب	٤	د
ה	ה		هـ	كنطق العامي العادي	شبكة	٥	هـ
ו	ו		فاف	Vav بالانجليزية	وتد	٦	و
ז	ז		زاين	على وزن عين... ..	سلاح	٧	ز
ח	ח		حيت	على وزن حيط بلغة العامة ...	حائط	٨	ح
ט	ט		طيت	على وزن ما قبله	حنش	٩	ط
י	י		يود	على وزن يوم بلغة العامة ...	يد	١٠	ي
כ	כ		خاف	كنطقها العربي	كف اليد	٢٠	خ
ל	ל		لمد	بفتح اللام وكسر الميم وتشديدها	عصا لضرب البقر	٣٠	ل
מ	מ		ميم	بالكسرة الممالة كوزن عين عامية	ماء	٤٠	م
נ	נ		نون	كالنطق العربي	حوت	٥٠	ن
ס	ס	سمخ	بفتح السين وكسر الميم مشددة	مسند	٦٠	س	
ע	ע	عين	كوزن عين فعل أمر	عين	٧٠	ع	
פ	פ	ف	كنطقها العامي العادي	فم	٨٠	ف	
צ	צ	صديق صادي	كوزن صديق وهادي	صالح أو صديق	٩٠	ص	
ק	ק	قوف	كوزن جوق بلغة العامة ...	سم الخياط	١٠٠	ق	
ר	ר	ريش	على وزن عيش بلغة العامة ...	رأس	٢٠٠	ر	
ש	ש	شين	كالنطق العربي	سن	٣٠٠	ش	
ס	ס	سين	» »	سن	...	س	
ת	ת	تاف	» »	علامة	٤٠٠	ت	

لَاكُلَا بِهَيَمَلَا - سُرُوفِجَا

حروف ابجدی سُرُوفِجَا و معادل آنها بر عربی و عبری و لاتین

معدل لاتین	ارزش صدی	عبری آرامی کتابتی	معدل عربی	نامهای حروف به عربی	نامهای حروف به سُرُوفِجَا	نظوری	سطریخی	حروف سُرُوفِجَا بصوتی			
								تسا	در آخر کو	در وسط	در اول کو
'A	۱	א	א	آلف (اُولف)	ألف	ا	Α	Α	Α	Α	
B	۲	ב	ב	بیت	بیت	ب	Β	Β	Β	Β	
G J	۳	ג	ג-ج	جَامِل (جُوَمِل)	جَامِل	ج	Γ	Γ	Γ	Γ	
D	۴	ד	ד	دَالَت (دُوَلَت)	دَالَت	د	Δ	Δ	Δ	Δ	
H	۵	ה	ה	هَي (هَو)	هَيَا اَوْ هَيَا	ه	Ε	Ε	Ε	Ε	
W	۶	ו	ו	واو	وَه اَوْ وَاو	و	Ϝ	Ϝ	Ϝ	Ϝ	
Z	۷	ז	ז	زَيْن (زَاي)	زَي اَوْ زَا	ز	Ζ	Ζ	Ζ	Ζ	
H H	۸	ח	ח-خ	حَيْث	حَيْث	ح	Η	Η	Η	Η	
T	۹	ט	ט	طَيْت	طَيْت	ط	Θ	Θ	Θ	Θ	
Y	۱۰	י	י	يود	يود	ي	Ι	Ι	Ι	Ι	
K	۲۰	כ	כ	كاف (كُوف)	كاف	ك	Κ	Κ	Κ	Κ	
L	۳۰	ל	ל	لَامَد (لُومَد)	لَامَد	ل	Λ	Λ	Λ	Λ	
M	۴۰	מ	מ	ميم	ميم	م	Μ	Μ	Μ	Μ	
N	۵۰	נ	נ	نون	نون	ن	Ν	Ν	Ν	Ν	
S	۶۰	ס	ס	سَمَكْت	سَمَكْت	س	Ξ	Ξ	Ξ	Ξ	
ع	۷۰	ע	ע	عَي (عَيْن)	عَا	ع	Υ	Υ	Υ	Υ	
F P	۸۰	פ	פ-پ	فَي (فِي)	فَا	ف	Φ	Φ	Φ	Φ	
S	۹۰	צ	צ	صَادِي	زَا	ص	Ψ	Ψ	Ψ	Ψ	
Q	۱۰۰	ק	ק	قوف	قُوف	ق	Ω	Ω	Ω	Ω	
R	۲۰۰	ר	ר	رَيْش	رَيْش	ر	Ϟ	Ϟ	Ϟ	Ϟ	
S	۳۰۰	ש	ש	شَيْن	شَيْن	ش	ϟ	ϟ	ϟ	ϟ	
T	۴۰۰	ת	ת	تاو	تَاو	ت	Ϡ	Ϡ	Ϡ	Ϡ	

حروف مخصوص عربی از راست به چپ: ت ؛ ا ؛ د ؛ ذ ؛ د ؛ ه ؛ ص ؛ ز ؛ ط ؛ ع ؛ گ

القلم المندائي

§ 1. The Mandaic alphabet is called *abāgāda*, the letters being called *ā, bā, gā, dā* and not *alef, bēth, gimel, daleth* etc. The original number of letters of the Semitic alphabet, 22, was extended to the full number of day-hours by adding **d-** and repeating the first letter **a** at the end of the alphabet. Without this repetition the alphabet would not be considered as complete for magical purposes. The number 24 was not reached by counting the supplementary Arabic 'ayn, as Nöldeke supposed².

§ 2. Alphabet.

Form	With vowels	Transliteration		Pronunciation
		Latin	Hebrew	
○	(<i>balqa</i>)	a	א	a, ā, ā
𐤁	bā 𐤁 bi 𐤁 bū 𐤁 āb 𐤁	b	ב	b, β
𐤂	gā 𐤂 gi 𐤂 gū 𐤂 āg 𐤂	g	ג	g, γ
𐤃	dā 𐤃 di 𐤃 dū 𐤃 ād 𐤃	d	ד	d, δ
𐤄	hā 𐤄 hi 𐤄 hū 𐤄 āh 𐤄	h	ה	h
𐤅	(- <i>ūšenna</i>)	u	ו	o, u, ū
𐤆	wā 𐤆 wi 𐤆 wū 𐤆 āw 𐤆	u	ו	w, v
𐤇	zā 𐤇 zi 𐤇 zū 𐤇 āz 𐤇	z	ז	z
𐤈	ṭā 𐤈 ṭi 𐤈 ṭū 𐤈 āṭ 𐤈	ḥ	ח	ī
𐤉	(<i>aksa</i>)	i	י	ī (e, i, ī)
𐤊	yā 𐤊 yi 𐤊 yū 𐤊 āy 𐤊	i	י	y
𐤋	kā 𐤋 ki 𐤋 kū 𐤋 āk 𐤋	k	כ	k, χ
𐤌	lā 𐤌 li 𐤌 lū 𐤌 āl 𐤌	l	ל	l
𐤍	mā 𐤍 mi 𐤍 mū 𐤍 ām 𐤍	m	מ	m
𐤎	nā 𐤎 ni 𐤎 nū 𐤎 ān 𐤎	n	נ	n
𐤏	sā 𐤏 si 𐤏 sū 𐤏 ās 𐤏	s	ס	s
𐤐	pā 𐤐 pi 𐤐 pū 𐤐 āp 𐤐	p	פ	ī (e, i)
𐤑	ṣā 𐤑 ṣi 𐤑 ṣū 𐤑 ās 𐤑	ṣ	צ	ḥ, f
𐤒	qā 𐤒 qi 𐤒 qū 𐤒 āq 𐤒	q	ק	ṣ
𐤓	rā 𐤓 ri 𐤓 rū 𐤓 ār 𐤓	r	ר	q
𐤔	ṣā 𐤔 ṣi 𐤔 ṣū 𐤔 ās 𐤔	š	ש	r
𐤕	tā 𐤕 ti 𐤕 tū 𐤕 āt 𐤕	t	ת	š
𐤖	(<i>adu, or dušenna</i>)	d-	ד-	t, ṭ
○		a	א	(a) d
				a

¹ MG, p. 487 and 1—12: Schriftlehre.

² Ibid., p. 1: paen.

القلم النبطي المتأخر

القلم العربي القديم

(١)

(٢)

(٣)

(٤)

ا	6666/1	6	L/1/1	L L L L
ب	د د د د د د	د د د د	د د	د
ج	٢ ٢ ٢ ٢ ٢ ٢	٢ ٢ ٢	٢ ٢	٢ ٢
د	٦ ٦ ٦ ٦ ٦	٦ ٦	ك ب د ٢	ك ب د
هـ	٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥ ٥	٥	٥ ٥ ٥ ٥ ٥
و	٩ ٩ ٩ ٩	٩ ٩ ٩	٩ ٩ ٩	٩ ٩
ز	ا	٢ ٢		
ح	٨ ٨ ٨ ٨ ٨	٨ ٨	د	د
ط	٦ ٦ ٦ ٦ ٦ ٦		ك	ط ب
ي	٤ ٤ ٤ ٤ ٤ ٤ ٤	٤ ٤ ٤ ٤ ٤	٤ ٤	٤ ٤ ٤ ٤
ك	٥ ٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥		ك ك ك ك
ل	ل ل ل ل ل ل ل	ل ل ل	ل ل ل	ل ل ل ل ل ل ل
م	٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥	٥ ٥ ٥ ٥ ٥
ن	ن ن ن ن ن ن ن	ن ن ن	ن ن	ن ن ن ن ن ن ن
سامخ	د			
ع	٧ ٧ ٧ ٧ ٧ ٧ ٧	٧ ٧ ٧ ٧ ٧	٧ ٧	٧ ٧
ف	٩ ٩ ٩ ٩	٩ ٩ ٩ ٩	٩ ٩	٩
ص	ط ط ط ط			ط
ق	٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩	٩		٩ ٩
ر	٦ ٦ ٦ ٦ ٦ ٦	٦ ٦	ر	ر ر ر ر ر ر ر
ش	٤ ٤ ٤ ٤ ٤ ٤ ٤	٤ ٤ ٤	٤ ٤ ٤ ٤	٤ ٤ ٤
ت	٨ ٨	٨		٨ ٨ ٨
لا		لا	لا	لا

- (١) نماذج من القلم النبطي المتأخر في القرن الأول والثاني والثالث ب. م. مستخلصة من نقوش بطرا والحجر
 (٢) نماذج من حروف نقش غارة من القرن الرابع ب. م.
 (٣) نماذج من حروف تعمي زبد وحران من القرن السادس ب. م.
 (٤) نماذج من حروف عربية مستخلصة من نقوش عربية في القرن الأول للهجرة

القلم الجعزي والحشي

اسماء الحروف	اسماء الحروف بالبلغزية	ظنق الحروف بحركة a	بحركة u	بحركة i	بحركة a	بحركة e	بحركة e او حروف مستقلة	بحركة o	القلم الجعزي والسبتي	
١) Hoi	uውይ	u	u	u	u	u	u	u	u	h
٢) Lawe	Λው	Λ	Λ	Λ	Λ	Λ	Λ	Λ	Λ	l
٣) Haut	hውት	h	h	h	h	h	h	h	h	h
٤) Mai	መይ*)	መ	መ	መ	መ	መ	መ	መ	መ	m
٥) Saut	uውት	u	u	u	u	u	u	u	u	s
٦) Re'es	ረእከ*)	ረ	ረ	ረ	ረ	ረ	ረ	ረ	ረ	r
٧) Sat	ሶት	ሶ	ሶ	ሶ	ሶ	ሶ	ሶ	ሶ	ሶ	s
٨) Qaf	ቀፍ	ቀ	ቀ	ቀ	ቀ	ቀ	ቀ	ቀ	ቀ	q
٩) Bet	ቤት	ቤ	ቤ	ቤ	ቤ	ቤ	ቤ	ቤ	ቤ	b
١٠) Tawe	ተው	ተ	ተ	ተ	ተ	ተ	ተ	ተ	ተ	t
١١) Harm	ጎርም	ጎ	ጎ	ጎ	ጎ	ጎ	ጎ	ጎ	ጎ	h
١٢) Nahas	ናኅስ	ነ	ነ	ነ	ነ	ነ	ነ	ነ	ነ	n
١٣) Alf	አልፍ	አ	አ	አ	አ	አ	አ	አ	አ	a
١٤) Kaf	ከፍ	ከ	ከ	ከ	ከ	ከ	ከ	ከ	ከ	k
١٥) Wawe	ወዌ	ወ	ወ	ወ	ወ	ወ	ወ	ወ	ወ	w
١٦) ain	ዐይን	ዐ	ዐ	ዐ	ዐ	ዐ	ዐ	ዐ	ዐ	e
١٧) Zai	ዘይ	ዘ	ዘ	ዘ	ዘ	ዘ	ዘ	ዘ	ዘ	z
١٨) Jaman	የመን	የ	የ	የ	የ	የ	የ	የ	የ	j
١٩) Dent	ድንት	ድ	ድ	ድ	ድ	ድ	ድ	ድ	ድ	d
٢٠) Gaml	ገምል	ገ	ገ	ገ	ገ	ገ	ገ	ገ	ገ	g
٢١) Tait	ጣይት	ጣ	ጣ	ጣ	ጣ	ጣ	ጣ	ጣ	ጣ	t
٢٢) Pait	ጳይት	ጳ	ጳ	ጳ	ጳ	ጳ	ጳ	ጳ	ጳ	p
٢٣) Sadai	ጸይይ	ጸ	ጸ	ጸ	ጸ	ጸ	ጸ	ጸ	ጸ	s
٢٤) Sappà	ጸጸ	ፀ	ፀ	ፀ	ፀ	ፀ	ፀ	ፀ	ፀ	sh
٢٥) Af	አፍ	ፈ	ፈ	ፈ	ፈ	ፈ	ፈ	ፈ	ፈ	f
٢٦) pa. psa	ጥሰ	ፐ	ፐ	ፐ	ፐ	ፐ	ፐ	ፐ	ፐ	ps

حروف پهلوی

نقطه فارسی	نقطه لاتین	آرامی قدیم	پارتی	پاریسک	پهلوی کتابی
ا	A	𐎠	𐎡	𐎢	𐎣 (۱)
ب	B	𐎡	𐎢	𐎣	𐎤 (۲)
گ	G	𐎢	𐎣	𐎤	𐎥 و (۳)
د	D	𐎣	𐎤	𐎥	𐎦 و (۴)
ه	H	𐎤	𐎥	𐎦	𐎧 (۴)
و	V, W	𐎥	𐎦	𐎧	𐎨 (۵)
ز	Z	𐎦	𐎧	𐎨	𐎩
ح. خ	H, H X = 𐎧	𐎧	𐎨	𐎩	𐎪
ط	T	𐎨	𐎩	𐎪	𐎫 (۶)
ی	Y	𐎩	𐎪	𐎫	𐎬 و (۷)
ک	K	𐎪	𐎫	𐎬	𐎭
ل-ل	L	𐎫	𐎬	𐎭	𐎮 (۷)
م	M	𐎬	𐎭	𐎮	𐎯
ن	N	𐎭	𐎮	𐎯	𐎰

حروف پهلوی

سپهری کتابی	پاریک	پارتی	آرامی قدیم	نقطه بر لاتین	نقطه به فارسی
س	𐭑	𐭒	𐭓	S	س
ع	𐭔	𐭕 ^(۸)	𐭖	ʿ	ع
پ . ف	𐭗	𐭘	𐭙	F و P	پ . ف
ج . ژ . ج . ص	𐭚	𐭛 ^(۹)	𐭜	č, ž, z, ʒ	ج . ژ . ج . ص
ق	𐭝	𐭞 ^(۱۱)	𐭟	Q	ق
ر	𐭠	𐭡	𐭢	R	ر
ش	𐭣	𐭤	𐭥	š	ش
ت	𐭦	𐭧	𐭨	T	ت

- ۱- این علامت اغلب -آ- و -الف- و گاهی -خ- و -ه- خوانده میشود .
- ۲- این علامت اغلب -ب- و گاهی -بی- خوانده میشود .
- ۳- این علامت اغلب -گ- و -و- و گاهی -ی- و بندرت -ج- خوانده میشود .
- ۴- این علامت فقط در بعضی از بزوارشما کاربرد و بجای -ک- می فرغوظ است .
- ۵- این علامت اغلب -ن- و -و- و گاهی -ر- و -ل- خوانده میشود .
- ۶- این علامت اغلب -ت- و بعضی از بزوارشما -ط- خوانده میشود .
- ۷- این علامت اغلب -ر- و گاهی -ل- خوانده میشود . و گاهی گوزی اینصورت -س- بر آن گذارده اند از آنجا که میخوانند .
- ۸- این علامت فقط در بعضی از بزوارشما -ع- خوانده میشود .
- ۹- این علامت اغلب -پ- و -ف- و گاهی -و- و -ج- و -ژ- خوانده میشود .
- ۱۰- این علامت اغلب -ج- و -ژ- و گاهی -چ- و بعضی از بزوارشما -ص- خوانده میشود .
- ۱۱- این علامت اغلب -م- و گاهی در بزوارشما صدای -ق- میدهد .

نقوش سامی



کتیبه‌های از آثار ماری در سوریه



کتیبه‌های از آثار ایبلا در تل مردوخ در سوریه



حروف الفبائی رأس شمرا در سوریه



کتیبه‌ای به خط کنعانی در رأس شمرا (سوریه)



پیمانی به خط آرامی در سوریه



اسپیس ۱۳۷۶
لغت‌نحصری ادبیات

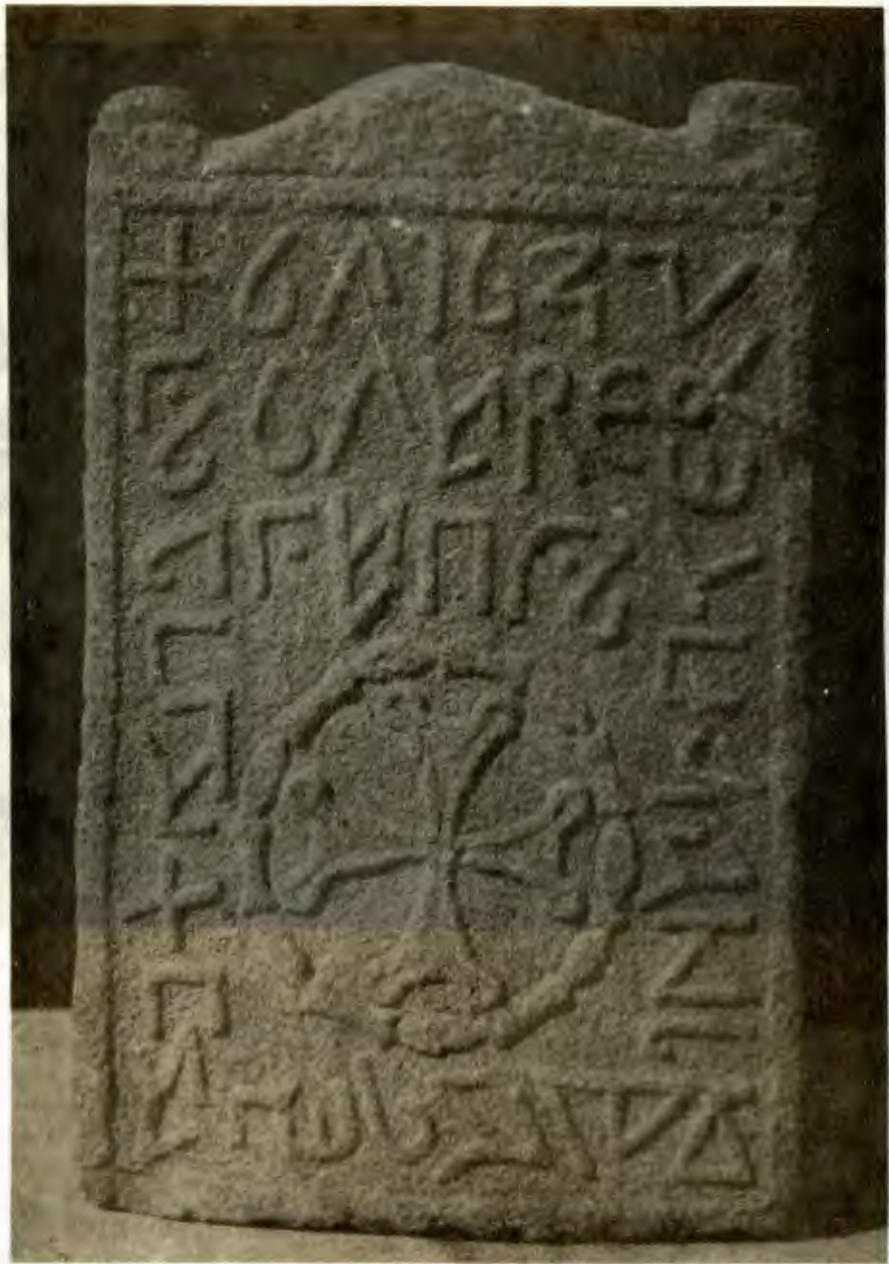
کتیبه‌های به خط نبطی در بصری (سوریه)



کتیبه‌ای به خط نبطی در بصری (سوریه)



کتیبه‌ای به پالمیری در سوریه (تدمر)



کتیبه‌های به خط سریانی قدیم (سوریه)



کتیبمای به خط صفوی در (سوریه)

صَيْبِيَّةٌ ، صَيْبِيَّةٌ ، (ج: صَيْبِصِر) :

تلعه ، خاریای خروس ، شاخ گاو

Cock's spur, horn of bulls

Targ. sisita צידיסיתא

Heb. SṢYT צידיסית

Syr. susitā ܙܘܣܝܬܐ

Mand. sūsiata

Ak. sisitu

طروء مو

Plaits of hair

(Maouch. 391; Brun. 551)

Net, snare, trap.

Syr. mšidtâ ܡܫܝܕܬܐ

(Gesenius. 444; Bruh. 538;

Hoftij. 244)

صیدلّة:

دارو خانه

Chemistry

صيدلانی ج: صیادلة

Chemistry

Syr. saydonyâ ܣܝܕܘܢܝܐ

(Brun. 538)

صیر:

Jewish bishop

Heb. 'sar שׂר

(Nakhla. 212)

اسقف یهود

صیارة، صیرة:

آغل چارایان و مواش

Enclosure for cattle

Heb. tirah טירה

Syr. tirâ ܬܝܪܐ

(Frayha. 212)

صار صیراً:

شدن، گشتن، دیگرگون شدن ازحالی به

حالی رفتن

Turn, revolt, to become

Syr. syr ܣܝܪ

محور و مدار و پاشنه و لولای در

Pivot, pivot of door, hinge

صائرُ الباب

Pivot of door

As. širru

Aram. širtâ ܣܝܪܬܐ

Syr. sayortâ ܣܝܘܪܬܐ

Heb. syrhym סירהים

پاشنه های در

Les gonds de porte

Syr. sir ܣܝܪ

سبب شدن کاری گردیدن

Cause to become

(Gesenius. 851, 852, 1126; Hoftij.

245)

صیصة:

خاریای خروس، میخ

Syr. sesâ ܣܝܣܐ

Cock's spur, nail

(Nakhla. 193)

A large shield

(Gesenius. 846,857)

صَوَى ، صَوًّا :

خشک کردن برشته کردن

To dry up, to be parched

*Heb.root. ŞWH צוה

Heb.root. ŞYH ציה

Aram. şewi צו

Aram. şewâ צו

Syr. şwâ צو

Mand. şwa

To dry up

Heb. şeyâh ציה

خشکی پیوست

Dryness, drought

(Gesenius. 851; Macuch. 390;

Brun. 537)

صَاحَ صَيْحًا وَصِيحًا :

فرياد برآوردن

Cry aloud

Heb. şâwah צוה

As. şâhu

Aram. şewah צוה

Syr. şwah צو

To cry aloud

صِيح ، صِيح :

فرياد

Cry

Syr. syohâ צוה

(Gesenius. 846; Brun. 539)

صَادَ صَيْدًا :

شکار وصيد کردن

To hunt

Heb. şud צוה

As. şâdu

N.Heb. mesudâh צוה

Aram. şud צוה

Aram. şid צוה

Syr. şod צو

شکار کردن

Old.Aram. şayd

Emp.Aram. ŞYD

Syr. şaydâ צو

صَيْد :

شکار

Hunting, game

مَصِيدَة ، مَصِيدَة ، ج : مَصَائِد ، دام ، تله ، شبكه

(Brun. 539; Frankel. 291)

صَامَ صَوْمًا :

روژه گرفتن ، پرهیز و امساک کردن از خوردن و نوشیدن

To fast, abstain from food.

Heb. šum סֹמ

Aram. šum סֹמ

Aram. šomâ סֹמָא

Syr. šom סֹמ

Syr. sawmâ סֹמָא

Mand. sauma

Eth. sama

Emp. Aram. symim

Dejeuner

(Jeffery. 201; Macuch. 386; Brun.

539; Hoftij. 244)

صَوِّعَ ، صَوْمَعَة ، صَوِّعَ (ج ، صَوِّعَ) :

صومعه ، دیر ، خانه رهبان

Cloister

Eth. sawmâet

حجره زاهد

A hermit's cell

(Jeffery. 200)

والصومعة من اصل حبشی هو (صومعت) علی رأی

بعض المستشرقین وقد خصصت بـ (قلاية) الراهب
ای مسکن الراهب وبهذا المعنى وردت فی القرآن
وهی صومعة النصارى . وذكر بعض منهم ان الصومعة
کل بنا متصع الرأس ای متلاصقة وقد سمیت
صومعة لتلطيف اعلاها .

(الدكتور جواد علی : العرب قبل الاسلام ج ٦

ص ٦٥٢)

صَانَ صَوْنًا :

نگاهداشتن ، حفظ کردن

To preserve, to keep a thing

Heb. root. SYN סִנ

Heb. sinn סִנ

صَوَانَة :

نوعی از سنگ سخت و سنگ جخماق

Flint-stone

صَوَان :

سنگ نشان

Guide-stone

Heb. šiun סִיּוֹן

علامت و نشان در راه ، بنای یادگار

Sign-post, monument

Syr. šoyâ סֹיָא

Heb. šenâh סֵנָה

سپر بزرگ

Oiseau à aile

J.Aram. sisâ ٲٲٲ

نوعی مرغ شکاری طلایی رنگ و درخشان

Name of a bird of prey, night-hawk

Heb. sus ٲٲٲ

تلهو درخشان ، غنچه

Shine sparkle, blossom

Syr. susoyâ

آواز مرغان

Cry of birds

Huz. SŞ' : dâlman ٲٲٲ

مرغ شکاری

A bird of prey

(Dozy. 852; Hoftij. 247; Jastrow.

1279; Gesenius. 847; Payne Smith.

476; Huz.Dict. 167)

صواع ، لچ ، صبعان :

جام زرین یا سمن

A drinking cup of gold or silver

Eth. sewa'

Cup

جام

Pun. swit

تقدیس قربانی

Sacrifice de Communion

(Jeffery. 200; Hoftij. 244)

صاغ صوغاً :

شکل دادن ، به قالب مخصوص ریختن

To shape out, to mould, to fashion.

Heb. SW' ٲٲٲ

صوغ :

ریخت ، شکل ، مانند

Form, shape, alike

صیغة :

شکل داده شده ، ریخته

Fashion, shape

Heb. sa'su'im (pl.)

ٲٲٲ ٲٲٲ ٲٲٲ

چیزهای شکل داده شد ، مجسمه و تمثال ها

Things formed, images

(Gesenius. 847)

صولجان : (Pers)

جوگان

Polo-stick. Bat

Syr. sawigonâ

ٲٲٲ ٲٲٲ

Pers. çawgân

Pahl. čopâgân

ٲٲٲ ٲٲٲ

Gr. tzuxánion

Mand. şauta

(Macuch. 386; Brun. 541)

صو

شکل دادن ، تصویر کردن ، کشیدن

To shape out, to picture, to
paintصو

شکل ، تصویر ، شبیه

Shape, copy, picture

Heb. şur שׁוּר

شکل دادن ، ریخت دادن

Fashion, delineate

Aram. şwr ܫܘܪ

Syr. surtâ ܫܘܪܬܐ

Picture

Sab. ŞWR

Sab. ŞWRT (Pl.)

Palm. swrt'

Peindre

نقاشی کردن

صو

کردن

J.Aram. şawrâ ܫܘܪܐ

Bib.Aram. sawr ܫܘܪܐ

Syr. sawrâ

Mand. saura

کردن ، گلو

Neck, throat

(Gesenius. 849; Macuch. 386,391;
Hoftij. 244; Jeffery. 201; Jacob.
201)صو

بدترین روغنی که از دستگاه روغن کنی خارج میشود

La plus mauvaise huile qui sort
du pressoir

Syr. şuş ܫܘܫ

(Dozy. 852; Frankel. 108)

صو

صدای در

Sound of door

Syr. şawşî ܫܘܫܝܐ

(Frayha. 108)

صو : (ج : صیمان)

جوجهای که تازه از تخم درآمده است

Petit poulet nouvellement éclos
d'un oeuf.

Pun. Ş Ş

پرندۀ بال دار

صֵהָבָא

سخ بودن ، سخ موی بودن

To be red, be redhaired

Heb. šāheb

שָׂהֵב

Heb. šāhob

שָׂהוֹב

درخشیدن

Gleam

(Gesenius. 843)

صَبْرَج ، لِح : صَبْرَج :

مخزن و حوض آب ، ساروج

Cistern; plaster of lime and
ashes

Syr. šahrigā

ܫܗܪܝܓܐ

Gr. surigz

σὺριγζ

(Brun. 537)

صَهَل

شپه کشیدن

To neigh (horse)

Heb. šāhal

שָׂהַל

Neigh, cry shrilly

Syr. šahal

ܫܗܠܐ

(Gesenius. 843; Brun. 537)

صِهْيُون (N.Pr.)نام کوهی در اورشلیم که هیکل (معبد) یهودا را
سابقا در آنجا بنا کرده بودند و اکنون مسجد اقصی

Zion, Syyōn

وقبه، صخره در آنجا است

Heb. Šion

צִיּוֹן

Syr. Šehyon

ܫܗܝܘܢ

Gr. Seion

Σεῖων

(Gesenius. 851)

صوب :أصاب :

بدست آوردن

To obtain, to attain

Syr. šob

ܫܘܒ

صَابَة :

بدبختی

Misfortune

Emp.Aram. šwb

(Brun. 537; Hoftij. 244)

صَوْت :

بانگ ، آواز ، گفتگو

Voice, conversation

Syr. sawtā

ܫܘܬܐ

Syr. ṣni(ṭā) ܨܢܝܬܐ
(Brun. (548; Hoftij. 264; Jacob.
108-109)

صنف:

دسته دسته کردن ، صنف صنف کردن
To assort, to classify

صِنْفَة، صِنْفَة
Syr. ṣneptā ܨܢܦܐ حاشیه لباس
Hem of garment

Heb. ṣānap ܨܢܦ ܨܢܦ
پیچیدن ، به هم بستن
To wrap, wind up together

Aram. ṣenāpā ܨܢܦܐ ܨܢܦܐ
دامن ، پاجین

Skirt
Aram. maṣnepā ܨܢܦܐ ܨܢܦܐ
Syr. maṣnoptā ܨܢܦܐ ܨܢܦܐ

عمامه ، رستار

Turban
Syr. ṣneptā ܨܢܦܐ
منگله ، شرابه جنبیره

Tanel

صنفة:

سرنند

Head-land, fillet

Syr. maṣnaptā ܨܢܦܐ ܨܢܦܐ

(Gesenius. 857; Macuch. 396;

Brun. 549; Nakhia. 193; Jacob. 109)

صنم:
Idol

بت

رك : صلح

صنوبر:

درختی از تیره مخروطیان که همیشه سبز است
Pine-tree

Syr. sanubar ܨܢܘܒܐ ܨܢܘܒܐ

(Jacob. 108)

صنوت: (ح: صنائیت) :

جمبه کوچک

Smal basket

Aram. ṣnutā ܨܢܘܬܐ ܨܢܘܬܐ

(Frankel. 76)

صنور:
لوله تنبوشه

Tube, pipe

Aram. ṣinurā ܨܢܘܪܐ ܨܢܘܪܐ

(Frankel. 86)

صندل ، صنابل ، (ج : صنابل) :

درختی است کوچک که بومی هندوستان است و چوب آن بویی معطر دارد که به مصرف عطر سازی و دارو سازی می‌رسد

Sandal-wood,

Syr. sandar ^{صندل}

Syr. sandolâ ^{صندل}

Syr. sandal ^{صندل}

Lat. sandalum

Gr. sandalion ^{σανδαλίον}

Pers. Čandan چندن

Pers. Čandal چندل

Armenian. Čandan

Sansk. Čadana

(Brun. 398; Addi. 108; Borhan.

664; Jacob. 108)

صنر

(Pers) صنار ، صنار :

چنار

Plane-tree, kind of Palma Christi

Syr. šenorâ ^{چنار}

Pers. Čenâr چنار

Pahl. činâr ^{چنار}

(Brun. 549; Borhan. 661)

صنارة ، صنارة (ج : صنائير) :

قلاب ماهیگیری

Fishing hook

Syr. šanurtâ ^{قلاب ماهیگیری}

(Brun. 549)

صنن :

Heat

حرارت

Aram. šanan ^{پی‌یم}

تند و خشنک و روشن بودن

To be pungent (of color) to be bright

(Jastrow. 1292; Frayha. 107)

صنع :

ساختن ، نپاک کار کردن بر چیزی ، خلق کردن

To make, to work a thing skillful:

to create a thing

Syr. šna' ^{صنع}

Nab. šn/h

صن :

آراستن

To arrange, to embellish

Syr. estana' ^{صن}

صنایع

Art, crafts

Syr. smar ذَشَد
بند آمدن ادرار وشاش

To have retention of urine

Syr. smora ذَشَدَا

Retention of urine

حَبْسُ الْبَوْلِ

Mand. ŠMR

(Macuch. 396; Brun. 548)

صَمَام :

شمشیر تیز
Finely tempered (sword)

Syr. šmsona شَمَسُونَا

(Jacob. 108)

صَعْر :

با جرأت و تهور
Bold, courageous

Syr. sam'ar شَمَارَا

(Brun. 548)

صَن :

بوی بد دادن ، خارج شدن رایحه بد از چیز
To stink

صَنَة ، صَنَان (ج. : صَنِة) :

بول و بوی بد آن ، بوی بد

Fetid smell of the arm-pits, bad odour; stench

Syr. snonā ذَنَانَا

(Macuch. 387; Frankel. 76; Frayha.

107; Brun. 548)

صَنْج : (Pers)

چنگ ، از آلات موسیقی ود و طبق مسین که بر یکدیگر
زندند

Cymbals, brass castanets

Syr. songā ذَهْجَا

Pers. čang چنگ

Pahl. čang دِهْج

(Brun. 548; Borhan. 664; Frankel. 284)

صَنْدُوق ، (ج. : صَنَادِيق) :

صندوق

Box, chest, safe

Syr. sanduqā صَنْدُوقَا

Mand. sanduqiā

(Macuch. 313; Brun. 398)

Heb. *ṣamāh*

שָׁמַח

نقاب وروی بند زنان

Woman's veil

رك : ضم

(Gesenius. 855)

صمت :

خاموش بودن ، ساکت ساختن

To be silent, make speechless

Heb. *ṣāmat*

שָׁמַת

پایان دادن ، به انتها رسانید

Put an end to, exterminate

Syr. *ṣmat*

ܣܡܬܐ

ساکت و خاموش بودن

To be silent

(Gesenius. 850; Brun. 548)

صمد :

آراستن خانه ، برپاداشتن عشا' ریانی

To adorn (a house), to expose
the blessed sacrament.Syr. *ṣmad*

ܣܡܕܐ

(Brun. 549; Frayha. 107)

صمد :

Vessel

ظرف

Syr. *ṣamdā*

ܣܡܕܐ

صماد :

سپوش

Lid, stopper

Syr. *ṣemdā*

ܣܡܕܐ

(Brun. 547; Jacob. 108)

صمد :

گار آهن ، خیش

Plough

Syr. *ṣemdā*

ܣܡܕܐ

(Frayha. 107)

صمغ :

صمغ وآنم پیدا شدن بردرخت

To produce gum (tree)

Syr. *ṣmah*

ܣܡܗܐ

Heb. *ṣmh*

סַמְחָה

Syr. *ṣamgā*

ܣܡܓܐ

صمغ :

(Frayha. 107; Brun. 546)

خسپس بودن ، جاری شدن آب به آهستگی

To be avaricious, to follow slowly
(water)

	<u>صَلَى</u> :
	چنگ زدن و چسبیدن در حمله
To cling to anyone	
Syr. ṣlā	صَلَا
(Frayha. 107)	
	<u>صَلَى صَلَاةً</u> :
	نماز خواندن
To pray God	
Aram. ṣelā	صَلَا
Syr. ṣela	صَلَا
Syr. ṣali	صَلَا
Pray	
Ak. ṣullu	
	درخواست و التماس کردن
Entreat, to pray	
Eth. ṣlot	
	خم شدن ، نماز گزاردن
bow, pray	
Sab. ṢLWT	
	ضریح
Shrine	
	<u>صَلَاةً صَلَوَاتٍ</u> :
	میان کمر

The middle of the back

صَلَاةً (ج : صَلَوَاتٍ) :

نماز

Prayer

Targ. ṣelotā

Syr. ṣlawotā

(Gesenius. 1109; Gelb. 239; Brun.

543; Jeffery 198; Jastrow. 1282)

صَلَاةً :

سنگی پهن و هموار و سخت که بر روی آن چیزی
بسا یند

Stone-pounder for aromatics

Syr. ṣloyyā

Syr. sloyā

(Brun. 543; Jacob. 108)

صَمَّ :

بستن ، زخم بستن ، به هم فشردن

To bind a bandage, a wood, to be compact

Heb.root. ṢMM

N.Heb. ṣemsem

فشار آوردن

To press

صنم :
 بت
 Idol
 Aram. ṣalmā ܣܠܡܐ
 Syr. ṣalmā ܣܠܡܐ
 Heb. selem ܣܠܡ
 Old.Aram. ṣalmā
 تنديس، مجسمه
 Statue
 Palm. SLMT
 مجسمه * زن
 Woman's statue
 Pun. SLMH
 Colonne
 Pun. SLMT
 ستون
 سایه، سیاه و تاریک
 Ombre, ténèbres
 Arab. ṣanam
 صنم
 Safait-inscription. ṢNMT
 A Nabataen inscription from
 Madain ṣāliḥ. ṢNM
 (Jeffery. 199)
 وقد ذكر علماء اللغة ان كلمة "صنم" ليست عربية
 اصلية وهي معربة واصلها "شمن" او "شمن" ولكن
 ترد اللفظة في اللهجات العربية الجنوبية . وردت

"صلمن" في نصوص المسند بمعنى صنم وتمثال
 ومثال، ووردت في لهجات عربية اخرى وهي صلما
 Ṣalmā في لغة بني ارم ومعناه صورة وتقابل
 "صلم" في العبرانية .

(جواد على: العرب قبل الاسلام ج، ٦ ص ٧٢)

صَلَمٌ :

درخت سخت

A hard tree

Syr. ṣlomā ܣܠܡܐ

Syr. ṣalmunā ܣܠܡܘܢܐ

An small idle

(Gesenius. 853; Frankel. 273;

Jacob. 72; Hoftij. 243-245; Brun
 545)

صَلَى :

پريان کردن گوشت

To roast flesh

Heb. ṣāliḥ ܣܠܝܚ

Emp.Aram. ṣl

Cuir

پختن

(Gesenius. 852; Hoftij. 245)

صَلت، (ح: أصلات) :

Large knife

کارد یهن

إصليت، مُنصِلت :

کاری، شمشیر و تیغ بران

Active, penetrating (sword)

Syr. sltâ صلتا

(Nakhla. 192)

صلح :

در وضع و حال خوب و نیک بودن

To be in good condition, to be

sound, honest

Heb. sâlah صلح

Heb. sâleha صلحا

بیشرفت کردن، نیک انجام شدن

Advance, prosper

Sab. HSLH

Aram. salah صلح

Syr. salah صلح

(Gesenius. 852; Brun. 544)

صلاحيّة :

شراب ناب، ظرف بزرگی که بالایش یهن و پائین

آن تنگ باشد .

Pure wine; grand plat, large
en haut, etroit en bas

Aram. seluhitâ صلوحیتا

Heb. slohit صلوحית

Syr. sluhitâ صلوحیتا

(Dozy. 842; Frankel. 170)

صلر، صلورة

رك، صلر، صلور

صلصل، تصلصل :

طنین انداختن صدا کردن

To resound

صلصل :

Wood pigeon فاخته، نوعی کبوتر بری

Syr. suṣolâ صلولا

(Nakhla. 193)

صلم :

از بیخ بریدن، فلج کردن

Cut off, to main

Heb. SLM صلم

As. salm

Syr. alem صلم

Cut off

To clarify (a beverage)

Syr. sal 𐤒𐤀

صَلَّة :

ظرفی که شراب را در آن صاف کنند

Syr. msalta 𐤌𐤒𐤀𐤌𐤁𐤏

(Nakhla. 192)

صَلَّ ، صَلَّلَ :

طنین انداختن ، صدا کردن ، صدای بال حشرات

Tingle, quiver, to resound, to rumbles (thunder)

Heb. salal 𐤒𐤀𐤌𐤁

Aram. selal 𐤒𐤀𐤌𐤁

Syr. sal 𐤒𐤀

(Gesenius. 852; Brun. 545)

صَلَّة ، (ح: صَلَال) :

جرم ، زمین خشک

Leather, dry earth

J.Aram. slâ 𐤒𐤀𐤌𐤁

Syr. slâ 𐤒𐤀𐤌𐤁

(Frankel. 167)

صَلَبَ صَلْبًا :

به دارزدن کسی

To crucify anyone

Syr. slab 𐤒𐤀𐤌𐤁

Aram. sâlab 𐤒𐤀𐤌𐤁

صَلِب :

صلیب ، چلیبا

Cross

Targ. slibâ 𐤒𐤀𐤌𐤁

Targ. selibâh 𐤒𐤀𐤌𐤁𐤁

Syr. slibâ 𐤒𐤀𐤌𐤁

Pers. calipâ

چلیبا

صَلْبُوب :

صلیب کوچک

Small crucifix

Syr. slbubâ 𐤒𐤀𐤌𐤁𐤁

صَلْبُوب :

Flute

نای ، نی

Syr. salbuba

Syr. salbubâ 𐤒𐤀𐤌𐤁𐤁

(Jeffery. 197; Macuch. 387;

Brun. 544; Frayha. 106; Nakhla.

192; 1283)

Salix aegyptica, salix alba,
salix her bacean, kind of willow

Heb. sapsâpâh סַפְסַפָּה

(Brun. 861; Frankel. 143)

صفت
مصفت، مسفت:

دیواری که بر روی آن یک طاقی توان زد

Est une pierre dont a coupé autant
qu'il faut afin qu'elle ait
l'épaisseur du mur

Syr. masptâ مَصْفَتَا

(Frayha. 106; Dozy. 837)

صفن، (ح: أصفان):

نقشه جرس، سفره

Leathern map, table-cloth

Aram. spn סְפִנָּה

Phen, Emp-Aram. spn

Cacher مخفی کردن

(Frankel. 216; Hoftij. 46)

صَفَع:

فروریختن، از پاك در آمدن، ضربه خوردن

To be collapsed, prostrated, smitten

Heb. šāqā' תַּיָּאֵלָא

فروریختن، فروریختن

sink, sink down

N.Heb. šāqā' תַּיָּאֵלָא

Aram. šeqā' תַּיָּאֵלָא

(Gesenius. 1054)

صَقَل، سَقَل:

پاك و براق کردن

To polish

Syr. sqal صَقَلَا

صَيَقَل:

پاك كنده و براق كنده

Polisher

Aram. siqlā סִיֻּלְאָא

(Frankel. 254; Brun. 406)

صَك (Pers):

Check, Chèque

چك

Syr. sekâ سَكَا

Pers. cek

چك

(Addi. 108; Borhan. 648)

صَلَّ صَلَا:

صاف کردن شراب و نوشابه

در مثل سربانی آمده:
 ٲَقْز قَلَا
 ٲepar pilā

گجشك وپيل
 Sparrow and elephant
 ٲepar gamlā ٲَقْز ٲَحَلَا

گجشك وشر
 Sparrow and camel
 (Gesenius. 861,862; Hoftij. 246,
 Gelb. 240)

صَفْرَة ، اِصْفَار :
 رنگ زرد ، بریدگی وزردی روی
 Yellow colour, paleness of the
 face

اَصْفَر :

Yellow زرد

Mand. ٲPR

Yellow زرد

صَفْر :

برنج (فلز) طلا

Brass, gold

Ak. siparrum

bronze

(Macuch. 396; Gelb. 240)

صَفَار البَيْت :

Cable roof شبروانی

Syr. sporā ٲَقْزَا

(Frayha. 105)

صَفْرَد :

نوع بلبل

Kind of nightingale

Syr. ٲepred ٲَقْزِد

(Nakhla. 192)

صَفَف :

جيك جيك کردن گجشك

Chirp, peep

Heb. ٲāpap ٲٲٲٲ

Aram. ٲapsep ٲٲٲٲ

صَفَف :

Sparrow

صَفَف :

بگوت ، بید ، گونه ای بید که آن را بید مشك

بند ، سپیدار

Side, front-part, page of book;

hollow large dish

Syr. ṣahpa ܫܫܘܢܐ

Syr. sphā ܫܫܘܢܐ

Aram. ṣapahāh ܫܫܘܢܐ

Emp.Aram. ṢPH

ظرف، آوند

Réipient, cruche

(Gesenius. 86; Brun. 550; Hoftij.

246; Frankel.63; Frayha. 104)

صفد

کس را سخت بر بستن، به آهن و جزآن بستن

Bind fast, to fether, shackle

Heb. ṣāpad ܫܫܘܢܐ

با هم کشیدن، پیمان بستن

Draw together, contract

صفاد

Fetter

Syr. ṣepdā ܫܫܘܢܐ

Mand. ṢAPTYS

(Gesenius. 859; Macuch. 396)

پای بند، زنجیر

صفر

تاه زدن، بافتن، کلابتون دوزی کردن

Plait, braid

Heb. spr

صفر

سوت زدن، جیک جیک کردن

Peep, twitter, whistle

Heb. ṢPR ܫܫܘܢܐ

Wistle

As. ṣapāru

فریاد جیق

Cry, howl

Phen. ṢPR

Syr. ṣepar ܫܫܘܢܐ

Mand. SYP'R . ṢYPR'

عصفور

گنجشک

Sparrow

As. issuru

مرغ، پرند

Bird

Palm. ṢPR'

Emp.Aram. snpr

Oiseau

Syr. ṣepar ܫܫܘܢܐ

پرند

Small کوچک
 As. sehêru
 To be little کوچک بودن
 Mand. sar.sur
 Syr. z'ar ܙܐܪ
 To be little
 Aram. setar ܣܬܐܪ
 خوار و کوچک شمردن
 Despise, be little
صغیر:
 کوچک، خرد
 Little, small
 Aram. zefir ܙܘܦܝܪ
 Ak. shr . sahrum
 Phen, Pun. Ş'R
 B.Aram. Z'R ܙܠܪ
 Little, small
 (Gesenius. 858, 1091; Hoftij. 246;
 Macuch. 388; Brun. 131; Gelb. 242)
صفا، صغوا، صغى الى:
 خود را کج کردن به طرف، مایل شدن و توجه کردن،
 گوش فرا دادن
 To lean, to incline towards, to
 pay attention, to give ear, hearken

Heb. sa'ah ܣܐܐܗ
 دولا شدن، خم شدن، مایل گردیدن
 Stoop, bend, incline
 (Gesenius. 858)

صفا، صغ:

To set in order مرتب کردن
 Syr. sap

صفح:

بهن و گشاد ساختن

Make wide, broad

Heb. SPH ܣܦܗ

صفيحة، (ح: صفائح):

هر چیز بهن

Anything broad

Syr. sapihtâ ܣܦܝܬܐ

حصیر بافته

Plating

Sab. ASPHT . HSPHT

سکوی بهن

Platform

صفحة، (ح: صفحات):

کتاب، قسمت جلو، صفحه کتاب، ظرف بزرگ
 و گود

صرى :
 بریدن، از بالا به پایین بریدن
 To cut down
 Syr. ṣrā زرا
 (Brun. 407,551; Nakhla. 192)

صطب
مصطبة، (ج: مصاطب) :
 سکو وبله سنگی که به دیوار چسبیده باشد
 Stone-bench against a wall.
 Syr. maṣṭabā مستابا
 (Brun. 535; Nakhla. 192)

صعتر :
 گیاه سیسنبهر، مرزنگوش وحش، آویشن شیرازی
 Thyme, origan, wild mint; wild
 thyme
 Aram. ṣātrā صتر
 Syr. sotra سوتا
 Mand. ṣatra
 (Macuch. 388; Frankel. 143; Brun.
 554)

صعد :
 بالا رفتن
 Ascend
 Heb. ṣā'ad صعد
 قدم زدن، گام برداشتن
 Step, march
 (Gesenius. 857)

صعق :
 فریاد زدن، خواندن
 To cry, cry out, call
 Heb. ṣā'eq صعق
 صاعقه، تندر
 Thunderbolt
 Emp.Aram. Ṣ'eqw
 فریاد زدن
 Crier
 (Brown. 858; Hoftij. 246)

صغر :
 کوچک بودن
 To be little, to be small
 Heb. ṣā'ar صغر
 Syr. ṣ'ar صغر
 Be small
 Ak. ṣəhru

صَرف :

تبدیل پول

Exchange of money
Sab. šrp

نقره پول

Silver, money
Syr. šrap 𐤱𐤲𐤰

Exchange of money

صَراف اصیرفی :

آنکه پول نیک از بد جدا کند ، آنکه به داد وستد
انواع پول پردازد .

Goldsmith, money-changer
Heb. šorpi (pl.) 𐤱𐤲𐤰𐤱
Syr. šaropā 𐤱𐤲𐤰𐤱

Mand. šarapa(ia) (pl.)

صَرفان :

مس ، شرب

Copper or lead
Syr. šruptonā 𐤱𐤲𐤰𐤱𐤰𐤱

صَریف :

نقره وسم ناب

Pure silver

صَرفَة :

نان نازک

Thin bread
Syr. šrep 𐤱𐤲𐤰

پاک و تصفیه کردن

Emp.Aram. šrp

Purifier
(Gesenius. 864, 1126; Frankel. 183
Brun. 463; Macuch. 388; Hoftij.
246; Nakhla. 192)

صَن :

بریدن

To cut
Syr. šram 𐤱𐤲𐤰

صَریَة :

ثبات رأی

Firmness, energy
Syr. surmā 𐤱𐤲𐤰𐤱𐤰

(Jacob. 109)

صَری ، صَری :

راگ ماندن آب ، تغییر کردن شیر

To stagnate water, to be altered
milk

Syr. sari 𐤱𐤲𐤰

صُرُور، لِح، صَرَاصِيرَا

جير جيرك ، زنجره

Cricket

Syr. şarsurâ

گُذُرُورَا

(Nakhla. 192)

صراط :

A way

راه

Aram. 'SRTY' אסטרוטיא

Aram. 'SRT' אסטרא

Aram. SRTY' סרטيا

Syr. 'sṚṬ' اسرتيا

Pahl. srat دواصا

Lat. strata

راه

Gr. stráta στράτα

(Jeffery. 196)

صَرَعُ صَرَا :

افتادن كس

To fell anyone

صَرَع :

ناخوش عصبى تشنجى ، افتادن

Epilepsy, falling-sickness

Syr. ser'â

گُذُرَا

Syr. şar'â

گُذُرَا

صِرَاع :

لنگه در

Valve of folding-door

Syr. şri'â

گُذُرَا

صُرُوع :

مشوش

Disturbed, agitated

Syr. mşarşā' مَشُرُوشَا

(Brun. 553; Jacob. 72)

صَرَف :

آلوده و آمیخته نبودن ، پاك بودن (شراب و نوشابه)

To be unmixed, pure (wine, beverage)

Heb. šārap

שַׂרַפַּ

تصفیه و پاك کردن

Smelt, refine, test

صَرَف :

پاك و تصفیه شده

Unmixed, pure

To suffer from retention of the
urine

Syr. srap

صَرِبَ، صَرَبَا،

جمع شدن شیردرپستان (گوسفند)

To collect in the udder(milk)

Pun. SRB

گوسفند

Sheep

(Brun. 552; Hoftij. 244)

صَرَدَ : (Pers)

Riddle, screen

غربالی که سوراخهای آن

Syr. sardâ درشت باشد

Pers. sarand

سرنده

(Frayha. 105)

صَح :

Tower

برج

Eth. sereh

Room

طاق

Targ. seriha

قصر، برج، گوشک

Palace, tower, citadel

رك : ضرج

(Jeffery, 196; Jastrow. 1301)

صَخ :

فرياد وجنج زدن

To squeak, to cry out for help

Heb. s̄arah

Syr. srah

As. sarāhu

Aram. serah

Mand. SRA

S.Arabian. sarh

(Brun. 552. Macuch. 397;

Gesenius. 863)

صَرَصَر :

صدای بال ملخ

Whirring locust

As. sarṣaru

Syr. s̄isrā

Syr. sarsurā

صَرَصَر :

باد شدید

Vehement wind

(Gesenius. 852; Nakhla. 192)

	<u>صَدِي</u> :	Mand. ṣar	و <u>صر</u> :
To be thirsty	تشنه بودن		
Heb. ṢDH 773		Coldness	سرما
Aram. ṢDY 773		Syr. ṣar 773	
Syr. SDY 773			و <u>صر</u> :
Mand. ṢDA			
To be waste, desolate	ضایع و تلف بودن	Syr. asirā 773	بزنده ای چون گنجشک اَسِرَا
(Macuch. 389)		A bird like sparrow	
	<u>ص</u> :		<u>صر</u> :
To bind, tie up a purse	بستن ، گره زدن ، بستن کیسه	Spice, sauce	ادویه، جاشنی
Heb. ṣārar 773		Syr. aṣori 773	
Aram. serar 773			و <u>صر</u> :
Aram. sar 773			
	<u>ص</u> :		کیسه ، همیان سربه مهر
To cry out	فریاد برآوردن	Purse, sealed bag of money	
Syr. sar 773		Syr. ṣarā 773	
	<u>ص</u> :	(Gesenius. 86; Brun. 27,553,554;	
Oppression	فشار و ستم و ظم	Macuch. 306,388; Nakhla. 192;	
		Frankel. 109)	<u>ص</u> :
			ناش بند شدن

صَحْحَان ، صَحْصَح :

دشت ، زمین صاف

nooth, Plain

Gesenius. 850)

صَحَف :

اشتباه کردن در نوشتن و خواندن

To make a mistake in writing or
readingصَحِيفَة (ج : صَحَائِف ، صُحُف) :

ورقی از کتاب مکتوب ، نامه

Sheet of a book, page, a writing

S.Arabian. ṢḤFT (Sg.)

S.Arabian. ṢḤF (Pl.)

صحف

Eth. ṣahafa

To write

نوشتن

مُصْحَف :

th. maṣḥaf

مکتوب و کتاب

scriptura, liber

کلمه 'مصحف' را که برای قرآن به کار میرفته یهودان

اقتباس کرده برای کتاب تورات به کار برده اند .

It was borrowed by the Jews

Cf. MṢHP TWRH

(Jeffery. 192)

صَحْنِي ، صَحْنَاء ، صَحْنَا :

ماهی کوچک نمک سوز

Small salt fishes

Syr. ṣahnitā ܨܚܢܝܬܐ

(Nakhla. 192)

صَحَا صَحْوًا :

بی ابرو روشن بودن آفتاب

To be clear, cloudless (sky)

Heb. root. ṢḤH שחחAram. ṣehi ܨܗܝAram. ṣeha ܨܗܐ

تشنه بودن

Be thirsty

Syr. ṣah ܨܗ

Mand. ṣha

J.Aram. ṣhyth

Avoir soif

تشنه بودن

(Gesenius. 850; Brun. 541;

Macuch. 389; Hoftij. 244)

صَحَّ :
 درست و راست و پاکیزه بودن
 To be right, true and proper
 Syr. ṢḤ ܘܫܐ
 To be correct
 Syr. aṣaḥ ܐܘܫܐ
 Mand. ṢHA
 نسخه برداشتن
 To copy out
 Mand. ṢHA

صَحَّاح ، صَحِیح :
 تمام کامل
 Entire, complete, perfect
 Syr. ṣḥḥā ܘܫܘܢܐ
 رك : اصحاب
 (Macuch. 389; Brun. 541; Jacob. 107)

صَحَّرَ :
 زرد شدن
 To become yellow
 Heb. ṢHR ܘܫܘܢܐ

صُخْرَة :
 رنگ زرد خاکستری
 Reddish gray colour

Heb. ṣaḥr ܘܫܘܢܐ
 رد خاکستری ، گندم گون
 Reddish gray, tawny
 Mand. ṢHR
 Syr. ṣaḥrā ܘܫܘܢܐ
 رنگ زرد
 Reddish colour
 (Brun. 542; Gesenius. 850;
 Macuch. 390)

صَحَّح :
 روشن و آشکار شدن
 To be clear, obvious
 Heb. ṣāḥaḥ ܘܫܘܢܐ
 خیره کننده بودن
 Be dazzling
 Aram. ṣaḥṣaḥ ܘܫܘܢܐ

صیقلی کردن
 To polish
 Syr. ṣaḥ ܘܫܘܢܐ
 سوزانیده شدن
 Be scorched
 Syr. ṣaḥiḥā ܘܫܘܢܐ
 روشن و آشکار
 Clear, bright

Aram. 'wəbt'

z. 'WŠTPH angust

انگشت ۲۰۰۲۳:۴۰۲۹۳

. subbān

باندازه پاك انگشت

ager's measure

esenius. 840; Brun. 535; Jastrow

J; Macuch. 389)

صِبْغ

رنگ کردن

dye

صِبْغ

رنگری ، صباغی

re, tincture

Aram. ŠBa' ܘܒܠܐ

Syr. ŠBa ܘܒܠܐ

and. ŠBA

غوطه دادن ، مستغرق ساختن ، رنگ کردن ، تعمید

دادن ، غسل و کردادن

to immerse, dye; to baptize, dip

c. šibtu

c. šibūtum

رنگ کردن

to dye

Christian-Palest. ASB' ܘܒܠܐ

تعمید دادن

To baptize

Syr. ASB' ܘܒܠܐ

تعمید داده شدن

To be baptized

Syr. MSBW'YT' ܘܒܠܐ

تعمید

Baptism

Syr. MSB'N' ܘܒܠܐ

Baptist

تعمید دهندۀ

Syr. Šbi'utā ܘܒܠܐ

رنگری

Dyeing

صَبَاغ

Dyer

رنگر

Emp.Aram. šb'

Syr. sab a

رنگر و تعمید دهندۀ و لقب یحیی معمدانی

(Macuch. 388; Brun. 535; Hoftij.

241; Nakhla. 191)

آرزو و اشتیاق داشتن به چیزی

Lean, incline, incline towards, to
change one's religion

Heb. שָׁבַח זָבַח

Aram. šebā ܙܒܚܐ

Syr. sbā ܙܒܚܐ

As. šabu

B.Aram. yis̄be

Mand. SBA

آرزو داشتن

To desire

Huz. YŠBHN + stan : Kāmistan

دو کلامه ۱۱۳ و ۱۱۴ : ۱۱۳ و ۱۱۴ کامستن

To wish, to desire

Ak. šb' šabi'um

کارگر، سرباز

Worker, soldier

صباوت :

خداوند لشکرها نزد یهود و نصاری

God of Armies

Heb. šeb&ot ܙܒܚܘܬܐ

(Gesenius. 480; Gelb. 241; Macuch.

388; Brun. 533,758; Nakhla. 212)

صبر، صبارة :

گیاهی است از تیره سوسن ها که از شیرۀ آن صبر

زرد سازند و در پزشکی به کار رود و آن دارویی تلخ

است

Aloès, myrrh, bitterness

Syr. šabrâ ܙܒܪܐ

Ak. sib&ru

(Brun. 535; Macuch. 385)

صَبَّحَ :

اشاره کردن به چیزی با انگشت

To point out a thing with the
finger

Heb.root. SB' ܙܒܚܐ

رَاصِبٌ :

Finger

انگشت

Sab. ܙܒܚܐ

Aram. es̄be&ā ܙܒܚܐ

Heb. šaba' ܙܒܚܐ

Syr. šeb&tâ ܙܒܚܐ

Mand. šbata

Finger

انگشت

As. šibu

سخت محاصره کردن

Surround firmly

(Gesenius. 693)

Tamarind

Syr. ܫܒܐܐ

(Jacob. 71)

The Šābins, Mandaeans

Mand. šaba

To baptize

Mand. šabuha

Babtist

Gr. Masbothafoi

Gr. sebouaioi

Aram. šāba

To joint, follow

ردلف حدس میزند که این کلمه در اصل سریانی به
معنی صیغ و رنگ کردن بوده که بعداً تبدیل به
صابون شده است

Rudolph suggests the

Syr. ܫܒܐܐ

Become Šbiin

تاریخ العرب قبل الاسلام ج 6 ص 1, 704

(Jeffery. 191; Macuch. 385;

Jastrow. 1257)

Stone-breaker

Aram. saquriā

(Frankel. 87)

متاویل شدن ، گرائیدن بسوی ، تغییر دین دادن

صَبَّصَ :

تر هندی

الصَّابُونُ (N.Pr.)

صابون ، صابون ، مندائیان

تعمید کردن

تعمید دهنده

μασβωθαῖοι

Σεβουαῖοι

ܫܒܐܐ

بیوستن ، پیروی کردن

ܫܒܐܐ

رك : صیغ

اذا ما تتبعنا ما ورد عن لفظة صبا وصابن في

الموارد الاسلاميه نرى ان لفظة صبا بمعنى خرج من

دين الى دين غيره . ان قريشا كانت تسمى النبي

صابئا والصاباه الصباة ، اي الخارجين عن دين

قومهم . وهي تستعمل لفظة الصابئة في كثير من

الاحوال في معنى حنفا . وقد كانت لفظة الصباة

والصباة بمعنى مسلمين عند المشركين وان الوثنيين

اطلقوا هذه التسمية على كل من اسلم

صَاقُور :

سنگ شکن

صَبَّأ :

ص

<p style="text-align: center;"><u>صابون :</u></p> <p style="text-align: center;">صابون</p> <p>Soap</p> <p>Syr. saponā ܨܘܢܐ</p> <p>Aram. sâpon ܨܘܢܐ</p> <p style="text-align: center;">صابونی که کف میکند</p> <p>(foam) Soap</p> <p>Lat. sapo-onis</p> <p>Gr. sapon σαπων</p> <p>(Nakhla. 261; Jastrow. 1295)</p> <p style="text-align: center;"><u>صاع :</u></p> <p style="text-align: center;">وزنی است برای سنجیدن گندم و غله</p> <p>Dry measure for grain and corn</p> <p>Aram. sâ'â ܨܘܥܐ</p> <p style="text-align: center;">بشقاب ، دیس</p> <p>Plate, dish</p> <p>Syr. so'â ܨܘܥܐ</p> <p>Emp.Aram. š' ܨܘܥܐ</p>	<p style="text-align: right;">بشقاب</p> <p>Assiette</p> <p>J.Aram. seah</p> <p>Mand. sa</p> <p>Emp.Aram. s'h</p> <p>Mesure de capacité</p> <p style="text-align: right;"><u>صانغ :</u></p> <p style="text-align: right;">زدگر</p> <p>Nab. sy'a</p> <p>Orfèvre</p> <p>(Jastrow. 1292; Hoftij. 189,266; Frankel. 205)</p> <p style="text-align: right;">(N.Pr.) <u>صانغية :</u></p> <p style="text-align: right;">جایی در جنوب شرق واحه بحرالمیت و مشرق رود اردن</p> <p>Sâfieh, S.E. Oasis of Dead sea and E. of Jordan</p> <p>Heb. supâh סופא</p>
---	---

Syr. šiopā ܫܝܘܦܐ

A medicine for the eye

(Frankel. 262; Jacob. 119)

شيلم :

رك : شولم

شام شيم :جادادن ، داخل کردن ، درغلاف درمیان گذاشتن
To insert, to penetrate into

sheath, to cover

Heb. šim שׁימHeb. šum שׁוּם

گذاشتن ، جادادن

Put, place, set

N.Heb. sum שׁוּם

معین وثابت کردن

Designate, fix

Phen. šm

As. šamu

ثابت ومعین کردن

To fix, determine

Sab. šim

قرار دادن ، نصب کردن

set, set up

Aram. šum ܫܘܡSyr. som ܫܘܡ

Old.Aram. šim

B.Aram. šim ܫܘܡ

Mand. sum

Emp.Aram. šmw

(Gesenius. 962-964; Macuch. 321;

Hoftij. 297)

شينو :

زمین پست و غیر بلند

Not high above ground, low

Syr. šaynā ܫܝܢܐ

Terra culta

(Brun. 670)

آب پینه

White washer

Aram. sidâ אֶרְבָּב

Syr. saydâ صَدْبَا

Plaster کچ دیوار

(Gesenius. 966; Frankel. 8;
Brun. 389)

شیر:

نام داروش است

Name of a medicine

Syr. širâ شِرَا

(Jacob. 74)

شیشه، شیشه:

شیشه، صراحی، جام

Window-shutter, alabaster

Aram. šišâ שִׁשָּׂא

Syr. šišâ شِشَا

Heb. šayš

Mand. šiša

Ak. šaššu

رك : شوشه

(Macuch. 464)

شاط شیطا:

سوختن، پختن، ازخشم سوختن

Syr. soṭ صَوْت

(Brun. 378)

شبیعة:

فرقه، دست

Sect, party, group

Syr. si'â صِحَا

Syr. siltâ صِلْتَا

Group گروه

Palm. šyt (fem.)

نگاهدارنده، یاری کننده

Protectrice, auxiliarice

Palm. sy' یاری کردن

Aider

شیع:

بار و شريك

Partner, sharer

(Brun. 384; Jeffery. 110; Hoftij.
298; Nakhla. 19)

شبیاف:

داروش که در چشم استعمال شود

N.Heb. śihāh לַיְחָהN.Heb. sihāh סִיחָה

Conversation

گفتگو

Aram. śiḥa שִׁיחַ

سخن گفتن

To speak

Syr. šh

رشيح :

نوعی از کم جوب ، با احتیاط

Kind of wormwood, cautious

Syr. šihā شِیْحَاSyr. ših شِیْح

(Gesenius. 966; Brun. 662)

رشيح :

گیاه جاروب ، ترتیزک

Broom-plant, speedwell

Heb. śih שִׁיחַ

روشدن

Grow, grow up

As. šāhuAs. ših̄tu

جوانه زدن ، سبز شدن

To sprout

Pun. štSyr. sihā سِیْحَا

گیاه است

Artemisia Judacia

(Gesenius. 967)

شيخ :

مرد پیر ، ریش سفید ، بزرگ ، رئیس قبیله

Old man, Elder, cheikh, chief

of a tribe

Syr. šayk شَیْح

Part. ŠYK'N : šykan(pl) شَیْحَان

Pars. شَیْحَان ŠYKĀN

شیخان

The cheiks

(Brun. 670; Huz-Dict. 198)

شَاد شِيدَا :

برد یوار گچ یا آهک کشیدن

To coat (a wall) with plaster

شيد :

آهک ، گچ که برد یوار مانند

Lime, coating of plaster gypsum

Heb. śid לַיִדN.Heb. sid סִיד

آهک ، گچ

N.Heb. sayād

סַיִד

Thing

Heb. šay שַׁי

Aram. šāway שַׁוַי

Aram. sawyā שַׁוַיָּ

Talm. šy'

چیز، ارمان

Thing, present

Part. ŠYWT שַׁוַת

(Gesenius. 1009; Jastrow. 1533;

Huz-Dict. 198).

شَابٌ شَيْبًا :

سفید شدن موی ، پیر شدن

To become hoary (hair); to grow
old

Heb. šib שִׁיב

أَشْيَبٌ ، شَائِبٌ :

سفید موی

White-haired

Heb. šibāh שִׁיבָה

سفید موی ، پیر

Hoaring head, old age

As. šebu

مرد پیر و مسن

Aged man

Aram. sib סִיב

پیر بودن

Be old

Syr. saybotā سַيْبَتَا

موی خاکستری

Grey hair

Mand. sab.

موی خاکستری داشتن

To have the grey hair

Ak. šibtum

Old man

مرد پیر

Emp.Aram. šB

مرد پیر مرد

An old man

(Gesenius. 966; Macuch. 308;

Gelb. 257-8; Hoftij. 288)

شَاحٌ شَيْحًا :

کوشیدن ، با مواظبت کاری را انجام دادن

To be eager, diligent; to do a
thing carefully

N.Heb. šiha שִׁיחַ

سخن گفتن

To speak

Syr. sok ٢٥

Finish

Syr. sayek شام

بایان

بایان دادن ، منتهی شدن ، درك کردن
Finish, conclude, comprehend

Syr. šawk شه ٢

Thorn

(Gesenius. 692; Brun. 663)

خار

شوال :

دهمین ماه عرب

Tenth month of the Arab lunar

year

Syr. šawal شه اول

(Brun. 661)

شولج :

بلند بالا بودن

To be tall and long

Syr. šlah شلک

(Frayha. 103)

شومر :

دوده

Smut

Syr. šamar شامز

Syr. šemra شمزا

Syr. sumrâ شه ملاز

(Frayha. 103)

شور :

از بالا مراقبت ونگهبانی کردن

To watch anyone from upwards

Syr. šahar'al شه شاکلا

(Frayha. 103)

شوی :

بریان کردن

To roast (meat)

Syr. swotâ شه

(Brun. 377)

شویلا :

گیاهی است

Name of a plant

Syr. šuwaylâ شه شویلا

(Jacob. 74)

شس :

چیز

دستمال
Handkerchief
Syr. šušepā ¹ شُشَپَا

شوصر، شاصر:

آهوبره
Young one of the gazelle

شواصرا:

گل آفتاب گردان
Daisy
Syr. šuwošrā شُهوْشِرَا
(Jacob. 74; Nakhla. 19)

شوط، شوط:

بختن، سوزانیدن
To cook, to burn
Syr. sot شُط
(Jacob. 45)

شوفنین:

کبوتر صحرائی
Stock dove, turtle dove
Syr. šupninā شُپَنِنَا

(Jacob. 74)

شاق، شوقاً:

به شوق آمدن، آرزو داشتن
To exite a desire in, affection

Heb. root SWQ שׁוּק

Syr. soq صَف

Syr. sawqa شُوقَا

نفس کشیدن، بوئیدن

To breathe, to smell

(Costaz. 225; Gesenius. 1003;
Brun. 125)

شوغر:

قوی، آتش سوزان
Strong, burning heat

Syr. šgar شُغَر

(Frayha. 102)

شوك:

خار

Thorn

Heb. sik שִׁיק

Heb. suk שִׁיק

پرچین، نرده، مانع

Hedge, fence about, shut in

شوش :

يك نوع پارچه نازك شب نما كه از بنبه بافند

Muslin

Heb. šeš שש

(Nakhla. 211)

شوش :

آشفته و نا مرتب کردن ، مشوش بودن

To disorder, be perplexed, confuse

B.Aram. šebaš שְבַשׁ

Be perplexed

Heb. šabaš שַבַשׁ

Syr. šwaš ܫܘܫ

Confuse, disarrange

As. šabāšu

Turn about

Syr. šabeš ܫܒܫܐ

دور کستن

تملق و چاپلوسی ، به طمع انداختن

Flatter, allure

(Gesenius. 1114; Brun. 665)

(N.Pr.) شوش :

Susa

شهر شوش در خوزستان

The winter residence of Persian

kings

Heb. susan שֹשַן

Cuneif. šūšan

Gr. sausan Σουσαν

Gr. sousois Σουσοίς

Aram. šušankāyā ܫܘܫܢܝܐ

شوشیان و مردم شوش

The susians, people of susa

Elam. šušinak

خدای عیلامی

Elam God

(Gesenius. 1004, 1114)

شوشه (Pers.)

شیشه ، ظرف شیشه ای ، مرمر سفید

Glass, bottle,

Syr. šištā ܫܝܫܬܐ

Syr. šišā ܫܝܫܐ

Aram. sisā ܫܝܫܐ

Pers. šiša ܫܝܫܐ

شیشه

Pahl. šišak ܫܝܫܐ

(Costaz. 367; Jastrow. 1569;

Borhan. 1327)

شوشیف :

Syr. šahlonā شَهْلونَا

(Jacob. 119)

شَهْلونَا :

به هیجان افتادن ، آرزو داشتن به

To excite, desire of

Syr. swā سَوَا

(Brun. 377)

شَاب شَوْبَا :

چیزی را با چیزی آمیختن

To mix a thing with

Syr. sob. سَوْبSyr. sayeb سَوْبAram. sâheb סאָהבAram. SWB סאָב

Mand. sub

(Macuch. 320; Brun. 377)

شَوْب :

حرارت و گرمی

Heat, warmth

Syr. sawbā سَوْبَا

(Frayha. 101)

شَوْبَر (Pers) :

لحاف و پتو و پوشش ، چادر

Cover, blanket

Syr. sudorā سُدورَا

(Brun. 376; Jacob. 70)

شَوَح :

تاب دادن بازوان در هنگام دویدن

Swing (the arms) in running

Syr. šwah شَوَاح

(Frayha. 101)

شَوَار :

خرشته ، سراسیم

Ridge, slope

Syr. šurā شُورَا

(Frayha. 102)

شَوْرَة :

ردیف زیتون و شراب

Row of olives or vines

Heb. šurāh שורחJ.Aram. šurtā שורְתָא

Row

ردیف

(Gesenius. 1004)

استشهد:

شهادت خواستن

To ask anyone to bear witness on.

Syr. estahad ܐܫܬܗܕ

Part. ŠHDYN ܫܗܕܝܢ

(Gesenius. 1113; Macuch. 319;

Brun. 376; Jeffery. 187; Jastrow.

959. Hoftij. 292; Huz-Dict. 198)

شهر:

یاد شدن و شناخته شدن و فاش و آشکارا شدن

To be mentioned, celebrated,
divulge; make conspicuous,
notoriousشهر:

ماه، ماه نو

Month, new moon

Heb.root. SHR ܫܗܪ

Aram. siharâ ܫܝܗܪܐ

Syr. sahrâ ܫܗܪܐ

Syr. shar ܫܗܪܐ

Old. Aram. ŠHR ܫܗܪ

Moon-God

ماه خدا

Heb. sahron ܫܗܪܐܢ

ماه، ماه نو، هلال

Moon, crescent

Heb. 'saharonim (Pl.) ܫܗܪܐܢܝܡ

Targ. zyhrâ ܙܝܗܪܐ

Targ. SYHR ܫܝܗܪܐ

Mand. sira

(Gesenius. 962; Macuch. 329;

Brun. 376; Jeffery. 186)

شہق:

استنشاق کردن

To inhale, snuff up

Syr. soq ܫܘܩ

Mand. SUQ

(Macuch. 323)

شہل:

دارای چشم آبی رنگ تند مخلوط با سرخی بودن

To be of a dark blue colour
mixed with red (eye)شہلا:

دارای چشم آبی

Blue-eyed

To hate, to loathe

Heb. *śānea* שָׂנֵא

Hate

نفرت

شائین، (ج: شناة)

نفرت دارنده، بد خواه

Hating, loathing

Heb. *śnai* שָׂנֵא

دشمن من

My foes

Sab. SN'M

Foe

دشمن

Aram. *senā* שָׂנֵאSyr. *senā* سَنَاAram. *sānāh* שָׂנֵאSyr. *sonnotā* سَنَنْتَا

Hater

نفرت دارنده

Heb. *śaniyā* שָׂנֵא

Hated

منفور

Mand. *sna*

نفرت داشتن

To hate

Ak. *Šnn . šanitum*

Opponent

(Gesenius. 971; Gelb. 279; Brun. 397, 398; Macuch. 333)

شهب، شهب:

بین سیاه و سفید و خاکستری بودن

To be grayish

شهب، اشهب

Gray

خاکستری

Syr. *śahbā* شهب

(Jacob. 119)

شهد:

شهادت و گواهی دادن، گواه بودن

To witness a thing, testify

B;Aram. *śahdu*

گواهی، شهادت

Testimony

Aram. *sehad* שְׁחָדָהSyr. *sehed* شَهِد

Testify

B.Heb. *śāhed* שָׁחַדEg.Aram. *SHDY'* (Pl.)

گواهان

Witnesses

Emp.Aram. *šhdw*Palm. *shd*Mand. *SHD*

<u>شَمَلٌ شَمُولًا</u> :	Name of girl
وزیدن باد از سوی شمال ، چیزی را بسوی	Syr. šmuniy <u>شَمُولِيَّة</u>
باد شمال گذاشتن	(Frayha. 100)
blow north wind, to expose a	<u>شَنَان</u> :
ng to the north wind	چو بهائیکه به هم بندند و برآن از نهر بگذرند ،
<u>شَمَال ، شَمَالٌ ، شَمَلٌ ، شَمِيلٌ ، شَمُولٌ</u> :	پل
باد شمال ، شمال ، چپ	Bridge
North wind, left hand	Syr. šennā <u>شَنَّا</u>
b. šemowl <u>شَمُولِيَّة</u>	<u>شَنَق</u> :
c. šemol <u>شَمُولِيَّة</u>	خفه کردن ، به دار زدن
šumêlu	To thottle anyone, to hang
.Aram. šm' L <u>شَمُولِيَّة</u>	Syr. šaneq <u>شَنَق</u>
n. SML' . sml'	(Nakhla. 191)
. semolâ <u>شَمُولَا</u>	<u>شَنَق</u> :
n. smly'	دهانه اسب را کشیدن
چپ ، شمال	To pull the bridle (rider)
che, septentrional	Syr. snaq <u>شَنَق</u>
om. šemâilâ <u>شَمُولِيَّة</u>	مجبور بودن
id. smal	To be obliged
senius. 969; Hoftij. 308 ;	(Brun. 399; Costaz. 232)
uch. 332)	<u>شَنَّا ، شَنِينَ</u> :
(N.Pr.) : <u>شَمُونَةَ</u>	نفرت و کراهت داشتن
نام دختر است	

شَمَاس : (ج : شَمَاسَة)

معاون کشیش، منشی کشیش

Deacon, clerk of a priest

B.Aram. šemaš ܫܡܫܐ

وزیر و کشیش شدن

To minister

Palm. ŠMS

Palm. TSMYS

Syr. šmeš ܫܡܫܐ

Syr. Tšmys

Syr. tešmeštā ܫܡܫܐ

Eg. ŠMS

Servant

Kopt. šemše

(Gesenius. 1116)

شَمِيس :

تند سخن گفتن ، با فصاحت سخن گفتن

To speak rapidly, to speak

fluently

Heb.root. ŠMS ܫܡܫܐ

N.Heb. semes

متهم کردن ، سوء ظن داشتن

Accusation, suspicion

Heb. semes ܫܡܫܐ

Whisper

(Gesenius. 1036)

شَمِيط :

د کردن و روئیدن (نبات یا جوانی)

To grow all at once

(plant, youth)

Syr. šmaṭ ܫܡܫܐ

(Frayha. 99)

شَمِع : (ج : شُموع)

شمع

Wax, candle

Syr. šmuṭā ܫܡܫܐ

(Brun. 680)

شَمَل :

در برداشتن ، شامل بودن ، پیچیدن

To include, to comprehend,

enclose, envelop

Heb.root ŠML ܫܡܫܐ

Heb. šemlāh ܫܡܫܐ

چادر شب ، کاپیچ

Wrapper, mantle

(Gesenius. 971)

To blaze fiercely, to burn with
thirst.

Heb. ŠLHBT נִשְׁלַחַת

Syr. salhebitā شَلْهَبْتَا

(Frayha. 99)

شَلْبِيَّة :

سرکین

Dung, droppings

Syr. sloytā نَسْلَا

(Jacob. 45)

شَم :

بوئیدن

To smell at

Heb. SMM סַמַּם

Heb. sam סַם

Spice

N.Heb. sam

ادویه

ادویه زدن

To spice, to drug

(Gesenius. 702)

شَمَامَة :

سریچ چراغ، جای فتیله

Wick-holder

Syr. smomā مَسْمَا

(Frayha. 100)

شَمَت :

کس را مأیوس و نا امید کردن ، عاطل و عقیم
و بی نتیجه گذاردن

To disappoint anyone, frustrate

Heb. šātam שָׂאֵתָם

متوقف ساختن

Stop up, shut out

(Gesenius. 979)

شَمَخ ، شَمَخ :

بلند و سرفراز بودن ، بلند بودن کوه عمارت

To be high, proud, be lofty

(building mountain)

Heb. sāmāh

خوشحال و شادمان شدن

Rejoice, be glad

As. šamāhu

شکوفان شدن

To flourish

Heb. šāmeḥa שָׁמְחָה

شادمان ، مسرور

رک : شَمَخ

To make anyone strip of his
clothes, to strip anyone (brigand)

Syr. šalah شَلَح

(Frayha. 98; Brun. 675)

شَلَح :

کدن ، از بپنج برکدن

To root up

Syr. šla' شَلَا

(Chelabi. 59)

(Pers) شَلَم

شَلَم

Turnip, branica napus

Syr. šalgmā شَلْجَمَا

Tabari. šalam

(Jacob. 74; Borhan. 1288)

شَلَف :

ربودن دختر برای ازدواج با وی

To ravish a girl for marriage

Syr. šlap شَلَا

(Frayha. 98)

شَلَف : (ج : شَلُوفَة)

میله آهن

Iron-rod

Syr. šelpā شَلْپَا

(Frayha. 98)

شَلَق :

بالا رفتن (از دیوار)

To climb

Syr. sleq شَلَق

رک : سَلَق

(Frayha. 98)

شَلَم :

شَلَم ، شُولَم ، شَالَم :

گندم دیوانه ، تلخه

Darnel-weed, darnel

Syr. šilumā شَلُومَا

Syr. šilmā شَلِمَا

Syr. šaylmā شَلَمَا

(Brun. 677; Costaz. 371)

شَلَهَب :

داغ وگرم بودن بسیار ، از عطش سوختن

Fool دیوانه

As. saklu

Foolish

(Gesenius. 698)

شکا ، شکي :

شکایت کردن

To complain

Heb. root ŠKH שָׁכַח

N. Heb. sākāh שָׁכַח

Aram. sakā סָכָא

Syr. sky ܫܚܘܐ

نگریستن ، امید داشتن

Look out, hop

Heb. sakwāh שָׁכַח

نگاهبان ، نگهبان

Watchman

Heb. šekwi שֶׁכִּי

یک ظهور و شهود آسمانی

A celestial appearance

مشکاة :

هرجای که در آن چراغ میگذارند مانند طاقچه

Lamp-niche in a wall

رك : مشکاه

(Gesenius. 967; Jeffery. 266)

شَلَّ :

دوختن جامه

To sew

Syr. šal ܫܠܐ

شَلِيل :

جامه ، پشم

Wool-cloth

Syr. šelā ܫܠܐ

(Jacob. 120; Nakhla. 191)

شَلَجَم : رك : شَلَعَم

شَلَج :

لباس خود را کندن ، تغییر دادن پرند

پر خود را

To undress one's self, to change

its feathers (bird)

Syr. šlah ܫܠܗ

شَلَج :

لخت کردن ، جامه از تن کسی بدر کردن ،

لخت کردن (دزد)

Ak. ŠKR . šikarum

Beer

(Gesenius. 969; Hoftij. 300; Gelb. 270)

آبجو

(Pers) شکر

Sugar

شکر

Mand. šakir

شکر یا شربت شیرین

Sugar, sweet syrup

Aram. šakra شکرSyr. šakrâ شکرHeb. šekâr شکر

Ak. šikaru

Mand. šakra

Gr. sikera σικερα

مشروب ، نوشابه الکلی

Intoxicating drink, liquor

رک : سکر

(Macuch. 441)

شکس ، شکس :

Niggard, ill-natured

لثیم ، بد فطرت

Mand. šakašta

(Macuch. 441)

شکل :

بستن پای ستور ، بافتن گیسوی زنان

Bind legs of beast, plait locks
of hairHeb. šakal שכאל

دراز کشیدن از میان ، جلیپاوار

Lay crosswise

(Gesenius. 969)

شکل :

مشتبه ومبهم بودن کاری وجیزی

To be doubtful (affair)

Heb. šakal שכאל

دیوانه ومجنون بودن

Be foolish, fool

Syr. skal شکل

عمل دیوانگی

act foolishly

Syr. saklâ شکل

البلهان

Foolish

Aram. saklâ شکل

	<u>شوك</u> :
Thorn, spine	خار
Heb. šok ִשֹׁק	
As. sikkatu	
Peg	میخ چوبی
Syr. sebtā	
Nail	میخ
	<u>شك</u> : (السلاح)
	سلاح پوشیدن
To cover the arm, to be fully armed	
heb. šakak ִשֹׁקֵק	
	تیره کردن ، برده افکندن ، پوشانیدن
Overshadow, screen, cover	
Heb. Hesik ִשִׁיחַ	
	پوشانیدن
To cover	
(Gesenius. 690; 968)	
	<u>شك</u> :
	زرنیخ
Orpiment, arsenicum	
Syr. sak ܣܟܐ	
(Brun. 390; Nakhla. 191)	

	<u>شكر</u> :
	پاداش دادن ، سپاس نهادن ، ستودن
To reward, to thank, to praise anyone	
Heb. šakar ִשִׂיב	
	اجیر و مزدور کردن
To hire	
Sab. TŠKR	
	خود را مزد و پاداش دادن
Hire oneself out recompense	
	<u>شكارة</u> :
	قطعه زمین کوچکی که بندگان و زارعان از مالک برای زراعت شخص اجاره میکردند
Hired, of land ploughed by hire	
Syr. eškrā ܐܫܟܪܐ	
Palm. škr'	
	پاداش ، عوض
rewarding	
Heb. šakār ִשִׂיבָר	
	اجرت ، مزد
Hire, wages	
Emp.Aram. škr'	
	مزد
Hire, wage	

Syr. šuqptā ^{شوقط}
 (Nakhla. 191; Dozy. 775; Frankel.
 XXI)

شقل :

به نوبت بر مرکب سوار شدن

To mount on animal in turn

Syr. šqal ^{شقل}
 (Frayha.97)

شقل :

وزن کردن ، سنجیدن ، با چوب اندازه گرفتن

To weigh, balance, to measure
 with a stick up

Old.Aram. šql

Ak. šaqālu

Heb. šâqal

Syr. šqal ^{شقل}

Pun. šql

Emp.Aram. šql

رك : نقل

Frankel. 197; Hoftij. 318; Huz-
 Dict. 159)

شاقول :

گلوله فلزی که بنایان بر سر نخ آویزند و کجی
 و راستی بنا را با آن بسنجند

Plum-line

Syr. soqulā ^{شوقلا}

(Frankel. 255; Nakhla. 191)

شقلب :

سر را بر زمین نهادن و یاها را عوا کردن

و چیزی را به این حالت در آوردن

To upset a thing

Syr. šaqleb ^{شقلب}

(Chelabi. 58)

شقم :

خرمای خشک

Dried dates

Syr. šaqmā ^{شقم}

(Jacob. 74)

شك :

سوراخ کردن ، دریدن ، فرو کردن

Pierce, transpierce anyone,

penetrate into a thing

Heb.root. SBK

^{שכך}

Syr. šqar ^{شقر}
 deceit ^{فريب}
 As. taškirtu
 N.Heb. šeqer ^{שִׁקְרָה}
 A lie ^{دروغ}
 Heb. šeqer ^{שִׁקְרָה}
 Deception
 Old.Aram. SQR
 Trahir ^{خيانت}
 (Gesenius. 1055; Brun. 690; Costaz
 380; Hoftij. 319)
شَقْرَاق :
 کلاغ سبز
 Green wood-pecker
 Syr. šraqroqā ^{شقرقروقا}
 (Frankel. 118; Nakhla. 191)

شَقْشَق :
 شستن جامه پس از صابون مالی
 To rinse (clothes, vessels)
 Aram. šqšq ^{שִׁקְשִׁק}
 (Frayha. 96)

شَقَف :
 جیدن کالاها بر بالای هم
 To heap up (things)
 Heb. šqf
 Syr. sqaʿ ^{شقف}
شاقُون ، ج : شواقيف
 چکش بهن
 A large hammer
 Syr. šuqpā ^{شوقپا}
 (Frayha. 97)

شَقِيف :
 سنگ بزرگ ، خرسنگ
 Huge rock
 Syr. šqipā ^{شقیفا}
 (Frayha. 97)

شَقِيفَات (Pl.)
 سنج های کوچکی که رقاصان آنها را به انگشت
 و در دستهای خود کرده و آنها را در هنگام رقص
 یکی پس از دیگری به صدا درآورند
 Cymbales que les danseurs frappent
 en mesure l'un contre l'autre

To be quiet, smooth, clear, at
ease, to clear, to relax
(Macuch. 471)

شَقَّ
: شق :

شکافتن ، بریدن

To tear, to cut
Syr. šaq شق

اِشْتَقَّ
: اشتقاق :

To derive مشتق شدن، از چیزی برآمدن
Syr. estiqā اِشْتَقَّ
(Jacob. 46)

شَقَّ
: شق :

قسمتی از تمام چیزی ، پهلوئی بدن ، سرازیری کوه

Part of the whole, side of the
body, slope of a mountain

شَقَّة
: شقة :

نیمی از چیزی قطعاتی از پارچه

Half of a thing; piece of cloth
Emp.Aram. šq

کیسه مانند جامه عزا

sac (comme vêtement de deuil)

Palm. šqqn

کوچه ، میدان

rue, place

(Hoftij. 317, 319)

شَقَّرَ
: شقر :

رنگی بین سرخ و زرد داشتن

To have a ruddy fair complexion

رنگی آمیخته از سرخ و سفید داشتن

To have a ruddy fair complexion

شَقْرَةَ
: شقره :

رنگی میان سرخی و زردی

Syr. sqar شَقْرَةَ

(Nakhla. 191)

شَقْر
: شقر :

دروغ

A lie

Heb.root. šQR תְּשַׁר

Aram. šeqar תְּשַׁר

فريب دادن

To deceive

شَقَّرَ
: شقر :

فريب

Turtle-dove

Syr. šupnā

ܫܘܦܢܐ

(Nakhla. 191; Frankel. 118)

شَفَّة شَفَا

بر لب کسی زدن

To strike anyone on the lips

شَفَّة ، شَفَا

لب ، کار

Lip, edge, rim

Heb. špḥ שִׁפְחָ

Heb. šāpāh שִׂאָפָה

لب ، کار ، لبه ، سخن

Lip, edge, speech

Syr. septā ܫܦܬܐ

Lip

Ak. šp . saptum

Old.Aram. špwt

Aram. špuwt (pl)

J.Aram. šiptā ܫܦܬܐ

As. šptin, šaptan (pl)

As. šptu (sg.)

Emp.Aram. špwth

Huz. ŠPTYN' : laf/lab

ܫܦܬܐ : ܠܦ

(Gesenius. 973; Gelb. 279; Brun

402; Huz.Dict. 63; Hoftij. 315)

شَفَايَة

سر شیر

Cream

Heb. šepot שִׁפּוֹת

(Gesenius. 1045)

شَفَى شَفَاکسی را از بیماری شفا دادن و درمان کردن ،
فرونشاندن تشنگی کسی

To cure anyone from (disease);

to quench anyone's (thirst)

Aram. šepā ܫܦܐ

Syr. šp' ܫܦܐ

Mand. šPA

آرام و نم روشن و پاک و راحت بودن

شَفَرָה :

کارد بهن و بزرگ

The broad and big knife

Syr. sapar שַׁפָּרָה

Heb. seper סֵפֶר

بریدن ، قطع کردن

To cut, shear

(Macuch. 335; Brun. 404;

Frankel. 7)

شَفَفَ :شَفَفَ :

بسیار لاغر

Emaciated, very lean

Syr. šapupā شَوּوּפָא

(Jacob. 120)

شَفَقَ :

بی مبالا و بی دقت بودن

To be careless

Heb. SPQ סְפִי

Syr. sapeq سَافَق

(Frayha. 96)

شَفَقَ :

بخیل و تنگ چشم بودن

To be niggardly

Heb. sâpaq שַׁפֵּא

کافی و بی وسند ، بودن

To suffice

N.Heb. sâpaq שַׁפֵּא

Suffice, abound

Aram. sepaq שַׁפֵּא

Aram. sepiq שַׁפֵּא

Syr. spaq سَاف

Suffice, abound

J.Aram. spq'

ثروت ، فراوانی

Richesse, abundance

(Gesenius. 974; Hoftij. 317)

شَفَلَجَ :

نام گیاهی و میوه آن است

The fruit of caper bush, Ceratin-tree

Syr. ŠPLHA سَفَلِجَا
(Addi. 101)شَفَنین ، ج شَفانین

کبوتر صحرائی

وهما شعريان، العيور والشعري الغميصا،
تزم العرب انهما اختا سهيل وعبدت طائفة
من العرب الشعري العيور ويقال انها عبرت

السماء عرضا، وسميت الاخرى الغميصا لان
العرب قالت في حديثها انها بكت على اثر
العيور حتى غمضت.

(العرب قبل الاسلام ج ٦ ص ٥٩)

Gr. seirtos ΣΕΪΡΤΟΣ

(Jeffery. 186)

شَغَطَ

بر اثر آتش تغيير کردن، از خشم سوختن
To be altered by fire, to burn

with rage

Syr. s'at شَغَطَ

تفر وبيزاري داشتن

To disgust

(Brun. 400; Costaz. 232)

شَغَفَ

قلب کسی را مجروح کردن و به درد آوردن

To wound anyone in the heart

شَغَفَ

احساس عشق و مهر کردن

To feel a passionate love for

Heb. שָׁפַח לַאֲוִיבָה

Heb. שָׁפַח (pl)

افکار آشفته و بی آرام

Disquieting or excited thought

(Gesenius. 972)

شُغِلَ

کار، شغل

Employment

Syr. šgulyā شُغِلَ

(Brun. 656)

شَغَمَ

باطل کردن

To render null

Syr. šgam شَغَمَ

(Chelabi. 58)

شَغَمَ (احد الشعانين)

Dimanche des Rameau

حضور در عيد شعانين و آن بياد يکشنبه پيش از
عيد فصح است که عيسی مسیح به شهر قدس در آمد

Heb. huš'nāh שְׁחַנָּה

Syr. uš'a'nā شَغَمَ

(Frayha. 96; Frankel. 277; Dozy. 765)

Aram. se'ar ܫܐܪ
Syr. se'ar ܫܐܪ

ملاقات کردن ، بازرس کردن

Visit, inspect
(Gesenius. 973)

شعر:

موی دار بودن

To be hairy

شعر:

Hair

مو

Heb. Š'R ܫܐܪ

Heb. se'ar ܫܐܪ

Aram. sa'ra ܫܐܪܐ

Syr. sa'ra ܫܐܪܐ

Syr. se'artâ ܫܐܪܬܐ

Mand. sara

All hair

Huz. Š'RH : vars ܫܐܪܐ

Ak. š'artu

Hairy skin

پوست مودار

شعر:

جو

Barley

Heb. Še'arâh ܫܐܪܐܗ

J.Aram. se'artâ ܫܐܪܬܐ

J.Aram. sârtâ ܫܐܪܬܐ

Old.Aram. Š'RH Š'RN

Syr. se'ortâ ܫܐܪܬܐ

Ak. šeurtu

Huz. Š'RN : Jav ܫܐܪܬܐ

Mand. sara

barley

Eth. se'ert

Wheat, grain

دانه گندم

(Gesenius. 972; Macuch. 315; Huz-Dict. 52,55)

شعرية:

حدود ، مرز ، حاجز ، ثغر

Frontier, fence

Heb. Š'R ܫܐܪ

(Frayha. 95)

شعرية:

نام دو ستاره که یکی را شعرای شامی و دیگری را
یعنی گویند که نخستین را کلب اصغر ، و شعرای یمنی
را کلب اکبر نیز خوانند

Sirius

Gr. Satān Σαταν
 (Gesenius. 966; Hoftij. 292;
 Jeffery. 188; Huz.Dict. 170;
 Macuch. 311)

شَعَّ شَعَاعًا:

پراکنده شدن آب ، گسترده شدن پرتو آفتاب
 To be split (water), to spread its
 rays (sun)

Heb. šā'ā' شَاعِلًا
 تفریح کردن ، لذت بردن

To sport, delight in, please

Syr. šā'ā' شَعَل
 تفریح ، چیز جزئی
 sport, trifle

شَعْنَع ، شَعْنَعَان :

سبک ، اندک

Light, little

Pun. š't

aromates گیاهان خوشبو
 (Gesenius. 1044; Hoftij. 315)

(N.Pr.) شَعْبَان

نام ماه هشتم عرب

Eighth arabian month

Syr. ša'bān شَبَل

(Brun. 684)

شَعَّرَ شَعْرًا:

سرودن شعر

To make verses

Heb. šir שִׁיר

To sing

خواندن

شِعْر:

Poetry, verse

شعر ، جامه

Heb. šir שִׁיר

song

سرود

Pun. mš'rt

Chanteuses

خوانندگان

(Gesenius. 1010; Hoftij. 298)

شَعَّرَ:

دریافتن ، حس کردن ، دانستن

To perceive a thing, to remark

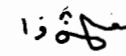
Heb. šā'ar שֹׂאֵר

شناخته شده ، معرفی شده با

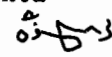
be acquainted with

Sab. š'R שֹׂאֵר


شاطر

حيله گر، زرتک
deceitful, swindler
r. šaturā 
ignorant جاهل، نادان
Pesenius. 1113; Gelb. 291; Brun
70; Huz-Dict. 61; Macuch. 326
(Helabi. 53)

شیطرح

گیاهی است علفی از تیره برگشت ها که به عربی
آن را حشوه الاسنان گویند
Lepidium planta
Syr. siṭraw 
(Dozy. 811; Brun. 542)

شطف

شستن، غسل دادن
to wash, to rinse
Heb. šṭp 
(Frayha. 95)

شطن

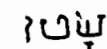
دور بودن از راستی و رحمت خدا، مخالفت کردن
با کسی

To be remote from the truth and
the mercy of God, to oppose anyone

Heb. šāṭan 

دور بودن از راستی و رحمت خدا، مخالفت کردن

To be act as adversary

Heb. šāṭan 

Aram. setan 

دور بودن

To remote

شیطان

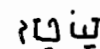
The devil, Satan

Heb. šātān 

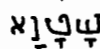
شیطان

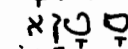
دشمن، مخالفت شیطان

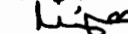
adversary, Satan

N.Heb. Šātān 

N.Heb. Šātān 

Aram. Šātānā 

Aram. Šātānā 

Syr. Sotonā 

Mand. Saṭana

AK. šedu

Palm. šdy'

Huz. ŠYD' : dēv

شطن

دیو

Demon

ششقل :

وزن کردن

To weigh

ششقل الدینار : غیره ای وزنه لیعرف قیمتہ : دینار

را وزن کودتا بهای آنرا بدانند

Syr. sqal ܣܘܩܐܠ

(Nakhla. 190; Frankel. 197)

شط :

منحرف شدن ، به کاری رفتن

Deviate; to turn aside

Syr. st' ܣܬܐAram. st' ܣܬܐHeb. śth שׁת

Mand. sta

(Macuch. 323)

شطب :

انشطب : روان شدن آب

To flow (water)

Heb. śšatap שׁשׁܬܦ

شستن

rinse, wash off

رك : سطف

(Frayha. 95)

شطح :

گریختن ، حرکت کردن ، سفر کردن

To run away, to remove

To travel

Aram. šth ܫܬܗSyr. šth ܫܬܗ

(Frayha. 95)

شطر :

نیم ، طرف ، قسمت

Half, side, part

Aram. šetar ܫܬܐܪAram. setra ܫܬܐܪܐ

B.Aram. setar

Syr. setrâ ܫܬܪܐ

Side

کار بهلو

Ak. štr . šatârum

Eg.Aram. štr ܫܬܐܪ

AK. ŠTR . šatârum

Mand. siṭra

side, flank

کار ، بهلو

Huz. ŠTR' : âlak

سرفرد : سٔاور

Half

ersist, exert oneself
(Gesenius. 975)

شرایا:

بهره ، قسمت

ortion, lot
r. Šrayā عشرا
Prayha. 94)

شریاس:

en
r. sires صیرص
Jacob. 70)

شریان:

رگی که در آن خون از قلب به طرف نسیج ها روان
میشود ، سخ رگ

artery, vein
yr. Šaryonā شزینا
yr. Šeryonā شزینا
k. Šer(h)ānu . Šerānu

شریان ، نهر

ein, artery, channel
and. siriana
uz. ŠR(N) : rag ش-ر-ن-س-ا-د

artery

Aram. Šeryānā شزینا
Syr. Šeryonā شزینا
Heb. Šeron شزینا

Mand. Širiana

As. siriām

Bab. Širiām سلاح ، زره

Cuirass, coat of mail, armour
(Brun. 692; Macuch. 463; Huz-Dict.
53; Frankel. 261)

شزور:

از گوشه چشم به کسی نگرستن ، تابیدن

To look , askew at, twist
a rope

Heb. Šāzar شزور

تابیده ، تاب خورد

Twisted

(Gesenius. 1004)

(N.Pr.) شیزور:

شهری از شام بر کنار رود ارتند (العاصی)

Name of a city in Syria on Orontes

Syr. Šayzor شیزور

(Brun. 763)

Syr. srag

سُرَاغ

(Gesenius. 976; Brun. 411; Jeffery
320; Macuch. 337)

سُرَاغ :

گرفتار کردن ، پیچیده کردن

To embroil, to entangle

Syr. šrgl'

سُرْغَلَا

(Frayha. 949; Chelabi. 56)

سُرْمَط :

چاك دادن ، دریدن

To split

Syr. sram

سُرَام

(Brun. 411)

سُرْمَط :

پاره کردن چیزی

To tear a thing, to rag

سُرْمُوط :

دوك يا پيله بنبه ريس

Spindle-stick, spindle-pin

Syr. samuta

سَمُوطَا

(Chelabi. 57)

سُرْنَق :

بریدن

To cut

Syr. šarneq

سُرْنَق

(Jacob. 121)

سُرْنَقَة ، ج : سُرَانِق

Swelling, Cocoon

وَم ، پيله کم ابريشم

Syr. šurnoqa

سُرْنُوقَا

Gr. serikon

(Jacob. 74; Frayha. 94)

سُرَانِق :

پوست مار

Slough of snake

Syr. šurnoqa

سُرْنُوقَا

(Jacob. 121)

سُرْوَال :

رَك : سُرْوَال ، سُرَال

سُرِي :

لج کردن ، خشمگین بودن ، تند رفتن

To persist, to be angered, to run
fast

Heb. šārāh

سَارَاه

لج کردن ، استقامت به خرج دادن

	<u>شُرْقَة</u> :	Brun. 412)	
Draught	جرعه		<u>شُرْقَرَق ، شُرْقَرَق :</u>
Syr. šruqtâ	ܫܪܘܩܬܐ		رك : شقراق
(Jacob. 74; Frayha. 94)			<u>شُرْك :</u>
	<u>شُرْق :</u>		انباذ وشريك شدن ، سهيم بودن
	چیدن	To become the partner of anyone,	
To pick off		share, participate	
Syr. šraq		Heb. sârak	לְיָרַק
(Jacob. 121)			بيج وتاب دادن
	<u>شُرْق :</u>	Twist	
		Aram. šerak	ܫܪܩܐ
		Talm. sârak	סִרְקָא
	دریدن گوش گوسفند از درازن		پیوستن ، چسبیدن
To slit sheep's ears		Adhere	
Heb. šrq	שָׂרַק	Syr. serek	ܫܪܩܐ
N.Heb. sâraq	ܫܪܩܐ	Syr. serak	ܫܪܩܐ
Aram. seraq	ܫܪܩܐ	Mand. SRK	
Syr. seraq	ܫܪܩܐ		<u>شُرَاك :</u>
All comb	شانه زدن		تسمه و بند کفش و نعلین
Mand. SRQ		Heb. šerok	לְיָרַק
Heb. šâriq	שָׂרִיק	Sandal-thong	
Syr. sriqâ	ܫܪܩܐ		<u>شُرْك :</u>
	شانه زده شده		شبكة ، تور
Combed, carded		A net	
(Gesenius. 977; Macuch. 338;			

Arrangement, security

Syr. seriġ ܣܪܝܩ

ناقص العضو، بی اندام شده

Mutilated

(Gesenius. 976)

شُرُوف:

درختی است میوه دار

A fruit bearing tree

Syr. sur'opā ܣܘܪܘܦܐ

(Nakhla. 190)

شُرُف:

برجسته و نامی و نجیب بودن

To be noble, illustrious

Emp.Aram. ŠRP šrpw

To be burned with the fire

(Hoftij. 320)

شُرُق:

بر آمدن آفتاب

To rise and shine of sun

شُرُق:

سرخ شدن

To become red

Heb. ŠRQ שָׂרָק

N.Heb. sārāq שָׂרָק

روشن و سرخ شدن

To light, to redden

Sab. ŠRQ

برخاستن آفتاب

Syr. šraq ܣܪܩܐ

Rise (of sun)

برخاستن آفتاب

Emp.Aram. šraq

سرخ خوردن، لیز خوردن

Glisser

مَشْرِق:

بر آمد نگاه آفتاب

The east

Sab. mšrq

Syr. mašruqitā ܡܫܪܩܝܬܐ

(Gesenius. 977; Hoftij. 320;

Brun. 695)

شُرُق:

آشامیدن، نوشیدن

To drink

Syr. šraq ܣܪܩܐ

	<u>شُرط:</u>	Lancet, scalpel	
	تکه برف و پنبه	Syr. masroṭa <u>مَصْرُوطَا</u>	
Pieces of snow and cotton		(Gesenius. 976; Brun. 410,694;	
Syr. šerša <u>سَرْشَا</u>		Frayha. 93)	
(Chelabi. 56)			<u>شُرطَة:</u>
	<u>شُرط:</u>	The police	شهربانی
علامت و نشان گذاری ، جاك دادن پاره کردن		Syr. šurṭa <u>شَهْرُطَا</u>	
(گوش شتر)		Syr. surti (pl) <u>سَهْرُطَا</u>	
To sign, mark, slit ear of camel,		(Brun. 694)	
incise			<u>شُرطُوحة ، شُرطُوحة:</u>
Heb. šāraṭ <u>شَارَات</u>			گهر کهنه
چاك زدن ، خراشیدن		An old shoe	
incise, scratch		Syr. šartuhā <u>شَهْرُطَا</u>	
Aram. šerat <u>شَارَات</u>		(Frayha. 93)	
Syr. sret <u>سَهْرُطَا</u>			<u>شُر:</u>
Syr. šrat <u>سَهْرُطَا</u>			نمودن و نشان دادن راهی
Syr. srat <u>سَهْرُطَا</u>			
خراشیدن ، نوشتن		To show a way, to open upon a	
Scratch, write		street, to point directly	
As. šarāṭu		Heb. šāraṭ <u>شَارَات</u>	
پاره کردن جاك دادن			کشیدن ، امتداد دادن
Slit up		To extend	
	<u>مَشْرَط ، مَشْرَط:</u>	Sab. šr <u>شَارَات</u>	
نیزه ، جاقوی جراحی			ترتیب ، نظم ، امنیت

(Gesenius. 974; Macuch. 337)

شیرز

(Pers.) شیرازه

جزوه بندی ، ته بندی کتاب و دفتر ، بخیه مخصوص
که صحاف به دو طرف ته کتاب زند .

Head-band (of a book)

Syr. širzâ عمودا

Pers. sirâza

شیرازه

(Addi. 99)

شیرس شراسه :

سخت و خشن و درشتخو بودن

To be quarrelsome, hard, rough,

ill-natured

Heb. šrs שָׂרָסHeb. šoreš שׁוֹרֵשׁ

As. šuršu

Sab. šrs

Aram. šorsā ܫܘܪܫܐSyr. šeršā ܫܪܫܐ

ریشه و بنیاد

Root, foundation

(Gesenius. 1051)

(Pers.) شراس

سریش

Glue, past, shoemaker's past

Syr. sires ܫܪܫܐ

Pers. seriš

سریش

Pers. serešt

سرشت

Afghan. sarišt, sarēš

Nature, impression, adhesiveness

Avest. sriš

Sansk. čliś

چسبیدن

To stick, cling

(Jacob. 45; Borhan. 1124)

شرش ، شرش :

ریشه گرفتن نبات و درخت

To take root (a plant)

Heb. SRS

Old Aram. ŠRS ܫܪܫܐ

در باین دارای ریشه بودن

Posséder une racine en bas

Racine

شرش (ج : شروش) ریشه

(Frayha. 93; Hoftij. 321. Dozy.

744; Brun. 697)

در شبکه و دام نهادن
Weave around, enmesh
Aram. serag ܣܪܓ
Interwine به هم پیچیدن
شرح:
کیسه ای مانند خرچین که از برگ خرما بافند
Sack made of palm-leaves.
Syr. serigā ܣܪܝܓܐ
Syr. serigtā ܣܪܝܓܬܐ
شبکه
network, lattice
(Gesenius. 974; Brun. 408;
Macuch. 337; Frankel. 102-173)
شرح:
تکه تکه کردن گوشت
To carve meat in slices
Syr. šraḥ ܣܪܚܐ
To carve meat
شرح:
تکه گوشت
Slice of meat
Syr. šarhtā ܣܪܫܬܐ

(Brun. 409,694; Jacob. 121)

شرح:

زدن ، سیلی زدن ، دشنام دادن
To beat, to slap, insult
Syr. srah ܣܪܗ
زدن ، دشنام دادن
Emp.Aram. šrḥ
گناه ، فساد
péché, corruption
(Frayha; Hoftij. 319)

شرح:

سرکشی کردن از فرمان بیرون رفتن
To run away, take fright
Heb. šārad ܣܪܕ
escape گریختن
Syr. srad ܣܪܕ
ترسانده شدن
be terrified
Syr. sridā ܣܪܝܕܐ
بازمانده پس از مرگ کسی
survivor
Heb. šārid ܣܪܝܪ
Mand. SRWD
To terrify ترساندن

Sauver, délivrer

(Hoftij. 296)

(N.Pr.) شَرَاة

نام کوهی لم یزح

Name of a barren mountain

Heb. ŠRH שרה

(Gesenius. 979)

شَرَاب :

نوشابه ، شراب

Drink, beverage, sirop

Syr. srobá سروبا

Sirop

Aram. šarbā شرباHeb. šārāb شرب

Mand. širbā

خشک گم ، خشکی ، لم یزح

Dry heat, dryness, aridity

(Brun. 408; Macuch. 468)

شَرِبَة :

جرعه ، کوزه آب (با یک لوله نازک و دراز)

A draught, (water-jug with a long narrow neck)

Syr. šārbā شازبا

Water-jug

(Chelabi. 56)

شَرِك :

بیچید ، شدن و گره خوردن کار

To become entangled (Business)

Syr. šarbuqa شوربوما

(Frayha. 92)

شَرِبِين ، شَرِبِين :

درخت سدر از نوع سرو

A kind of cypress, Larch-tree,

sappinus

Syr. šurbinā شوربناSyr. šarwaynā شورماTarg. širbin شیربین

(Brun. 693; Frayha. 92)

شَرَن :

گذاشتن ، با هم دسته بندی کردن آمیختن

To put, to set together, to mix,

set in order

Heb. šārāg شارگ

به هم بیچید ، بودن

Be intertwined

Talm. šārag شارگ

شجر:

جاق و فربه و پرخور بودن

To be greeasy of fat

Syr. šhem شهم

(Brun. 667)

شحم، شحیة:

رساله عملیه احکام کنیشان سریانی

Syriac breviary

Syr. šhima شهما

(Nakhlā. 190)

شخ:

شاشیدن

To urinate; pass water

Aram. šh ܫܗ

(Frayha. 92)

شخة:

زن پیر

An old woman

Syr. shihā شها

(Chelabi. 56)

شخرة:

نیم دو لنگه در دو طرف یک چاربا

Half a load on both sides of a quadruped

Syr. šahrâ شها

(Chelabi. 55)

شخيرة:

سولفات زرد، سبز، سولفات آهن

Le vitriol jaune, vert, ou sulfate de fer

Syr. šhirâ شهرا

Sansk. śexara

(Dozy. 373; Frankel. 185)

شخص:

بنظر آمدن، آشکار شدن، بلند شدن، برخاستن

To come in view, appear, to rise.

Heb. šḥš ܫܫܫ

Aram. šahsā ܫܗܫܐ

Lion

شیر

N.Heb. šḥš ܫܫܫ

کار افتخار آمیز و مغرورانه

Act proudly

شخيع:

شحر:

از دوده سیاه شدن

To blacken with soot

Syr. šahar شحر

(Frayha. 91; Brun. 669)

شحرور، شحور:

مرض سیاه که خوشنوا است

Black bird

Syr. šahrurā شحرورزا

Syr. Root. šhar شحر

سیاه بودن

(Nakhla. 190)

شحط:

کس را روی زمین کشیدن

To drag any one on the ground

Syr. šḥṭ شحط

Heb. šḥṭ שחט

(Frayha. 91)

شحطر:

از دوده سیاه شدن

To blacken with soot

(Frayha. 91)

رك : شحر

شحف:

بریدن به قطعات کوچک

To cut (a water-melon) into
slices

Syr. šhp شحف

(Frayha. 91)

شحاك:

فشرده وگفت بودن

To be pressed, thick

Aram. ḥššāk شحاك

(Frankel. 105; Jastrow. 510)

شحل:

تهذیب وپاك کردن چیزی از غیر آن

To expurgate, refine

Syr. šahel شحل

(Frayha. 91)

شحم، ح، شحم

فربه وگوشتی

Pappy, pulpy, fleshy part

Syr. šhm شحم

Syr. šahmā شحما

(Jacob. 120)

Aram. *sagyā* אָגַיָּא
 Syr. *sagi* ܣܘܓܝ
 Heb. *śagyā* אָגַיָּא
 Mand. *sagia*
 (Macuch. 309)

شج :
 شج :

خسیر و دست خشک بودن، بخیل بودن به چیزی

To be stingy, niggardly of a thing

Syr. *sah* ܣܘܗ
 Syr. *sahēh* ܣܘܗܗ
 (Frayha. 91)

شحب :
 شحب :

تراشیدن زمین، خراشیدن

To scrape the ground, grate

J.Aram. *šhp* ܫܫܦ
 Mand. *šahba*
 (Macuch. 440)

شحیر :
 شحیر :

سیاه کردن

To blacken

Syr.Root. *šhar* ܫܫܪ
 (Frayha. 91)

شحت :
 شحت :

راندن، طرد کردن

To drive away anyone

Syr. *šhaṭ* ܫܫܬ
 (Frayha. 90)

شحتلة :
 شحتلة :

اشك، قطره، نقطه

Tear, drop, point

Syr. *šehltā* ܫܫܠܬܐ
 (Chelabi. 55)

شحتیناً (شحت)
 شحتیناً :

رشوه

Bribe

Syr. *šuhdā* ܫܫܘܕܐ
 (Nakhla. 190)

شحد (شحد) :
 شحد (شحد) :

سؤال کردن، گدائی کردن

Demander, quēter

Syr. *šhad* ܫܫܘܕܐ

Old.Aram. *šhd* ܫܫܘܕܐ gagner بدست آوردن
 (Dozy. 731; Brun. 666; Hoftij. 294)

B.Aram. setar ܫܬܪ
خراب کردن

To destroy

Eg.Aram. štr ܫܬܪ

Mand. STR

Ak. šutturn

To destroy, tear out

Emp.Aram. štr

(Gesenius. 979; Macuch. 339;

Hoftij. 322)

شتر :

قلعه زدن نهالی ، غرس کردن و کندن نهالی از

جائی و نشانیدن در جای دیگر

To transplant (a plant)

شتر ، شتره :

Heb. satal שׂטל

Transplant

Aram. šetal ܫܬܪܐ

Syr. štal ܫܬܠܐ

As. šitlu

Slip, shoot

N.Aram. šetlā

Plantatio

قلعه ، نهال

(Gesenius. 1060; Brun. 698)

شجبا :

غمگین کردن ، رنجور کردن

To afflict

Syr. sgap ܫܓܦ

(Brun. 374)

شجن ج : شجون :

غم ، اندوه

Grief, sorrow

Syr. sugorā ܫܘܓܘܪܐ

(brun. 374)

شجا شجوا :

به حزن آوردن ، اندوهگین کردن

To grieve, sadden

Syr. sagi ܫܘܓܝ

Emp.Aram. SG' egarer

گمراه شدن

(Nakhla. 190; Brun. 372; Hoftij.

290)

شجو جی :

دراز و کلفت

Long and thick

شَبَام :
 انبار شراب
 Weinstöcke
 Syr. sbmā ܫܒܡܐ
 (Frankel. 154)

شَبَنَج : (Pers)
 مهمان نوازی ،
 Hospitality
 Syr. ešpžā ܐܫܦܙܐ
 Syr. špizā ܫܦܙܐ
 (Brun. 31, 685)

شَبِه :
 مانند بودن ، شبیه بودن
 To liken, to assimilate
 Syr. sbah ܫܒܗ
 (Brun. 369)

شَبِين ، اَشْبِين ، ج : اَشَابِين :
 نماینده داماد در مراسم عروسی
 Groom's man, God-father
 Syr. šušbinā ܫܘܫܒܝܢܐ

شَبِينَة ، اَشْبِينَة :

نماینده عروس
 Bride's maid, God-mother
 Syr. šušbintā ܫܘܫܒܝܢܬܐ
 (Frayha. 90)

شَبِيَّة :
 نماز های هفتگی
 The weekly prayers
 Syr. šabyotā ܫܒܝܘܬܐ
 Syr. šabtītā ܫܒܬܝܬܐ
 (Frayha. 90)

شَتْر :
 بریدن ، قطع کردن ، شکافتن
 To cut, to slit a thing
 Heb. šatar שָׁטַר
 ترکیدن ، درهم شکستن
 Burst, break out
 As. šatāru

دریدن ، چاک دادن
 Tear down
 Syr. star ܫܬܪ
 Sab. štr

Heb. sâbea שֵׁבַע
 As. šebû
 Aram. seba' שְׁבַע
 Syr. seba' شِد
 Palm SB'
 Old Aram. YŠB'
 Emp.Aram. tšb' . yštb'
 (Gesenius. 959; Hoftij. 289)

شَبَق :

سر شهوت آمدن

To lust, be lustful
 Syr. šbaq شَبَق
 (Nakhla. 190)

شَبَكَ :

داخل شدن در یکدیگر و مشتبه شدن

To intermix, intricate, insert

Heb.Root. ŠBK שִׁבַּק

Interweave

N.Heb. sâbak שֵׁבַק

Syr. sbak شَبَق

در آغوش کشیدن ، پیوستن ، آمیختن

Rush in, adhere, embrace, be mixed

شَبَكَةُ (الشَّعْر) :

توری سر ، روسری

Hair-net, hairdress

Syr. šabkâ شَبَكَا

شَبَاك :

شبكة ، خطوط مشبك

Network, lattice

Syr. sbak شَبَق

Mand. SBK

Aram. sebak שֵׁבַק

شَبَاك :

پنجره

Window

Heb. ŠBKH שִׁבְכָה

(Gesenius. 959; Macuch. 316;

Frayha. 90. Brun. 369)

شَبَالًا :

پائین ، پائین دست

Descending

Syr. špolâ شَبَالَا

(Nakhla. 190; Frankel. 230)

A girder

Syr. šeptā

شپتا

(Chelabi. 55)

شِبْطَل :

لباس پست و مندرس پوشیدن

To wear shabby clothes

Syr. šabšulā

شعشولا

(Frayha. 89)

(N.Pr.) شُبَّاط، اِشْبَاط

شباط، یازدهمین ماه تقویم یهودی

Shebat, the eleventh month of
the Jewish calendar; February

Heb.Aram. šebāt

שְׁבַת

As. šabaṭu

Mand. šabaṭ

(Jastrow. 1513; Macuch. 439)

شِبْط :

جاروب کردن

To sweep

Syr. šBṭ

شبت

شِبْط :

جاروبی که از شاخه های کوچک سازند

Broom made of small branches

(Frayha. 89; Chelabi. 55)

شِبْط، شِبْط، ج: شَبَابِيط:

شِبْط كِبْر

A large carp

Syr. šibuṭā

(Brun. 653; Frankel. 122)

شِبْط :

چیزی را مرمت و تعمیر کردن

To repair a thing

شِبْط :

به هم پیچیدن، درهم وانیبوه بودن

To be intertwined, to crowd

thickly, to join

Syr. sbas

شَبَس

Mand. SBS

(Macuch. 316)

شِبْط :

سیر شدن، پر شدن

To be satisfied, full, to be

surfeited

Heb. šābā

שָׂבָא

شَبَاش، شَابَاش (Pers)

مخفف شادباش، شادباش و تهنیت گفتن

پول و سکه ای که در مجلس عروسی افشانند

Congratulation, good wishes.

To offer one's good wishes;

money strewn about at weddings

Syr. šubšā شُوشَا

Syr. šabes š Šَاد

(Frayha. 89; Chelabi. 54;

Borhan. 1217)

شَبِث، شَبِثَة، شَبِث (Pers)

شَبِث، شُود

garden-dill

(plant)

Syr. šbetā شَبْتَا

Pers. ševēd, šivid, ševīd

Gilak. šibit

(Jacob. 119; Chelabi. 54;

Borhan. 1242)

شَبَر شَبَرَا :

اندازه گرفتن چیزی یا وجب

To measure a thing by the span

Syr. šabar شَبَرَا

شَبَر ج : اشبار

span

وجب

Syr. sbartā شَبَرَتَا

(Frayha. 89; Brun. 373)

شَبُور : (pers)

شَبُور، بوق

Horn, bugle

Syr. šipurā شَبُورَا

Pers. šeypur

شَبُور

(Frankel. 284; Nakhla. 190;

Borhan. 1319)

شَبِثَب (شَبَب) :

به جوانی بازگشت و تندرست و چالاک شد

To become a youth, to rejuvenate

Syr. šabar شَبَرَا

خود را به بچگی زد

To feign childishness

(Frayha. 89. Costaz. 358)

شَبِثَة :

تیر حمال سقف

Exult, rejoice
(Gesenius. 965)

شَامَ:

به سوی چپ گذشتن ، کسی را به شام (سوریه)
فرستادن

To pass to the left, to send
anyone to Syria

شام ، شَامَ:

چپ و شام (سوریه) ، شمال

Left, Syria, north

شَامَ شَامًا:

بد بخت شدن کسی

To draw ill-luck upon anyone

Sab. ŠM □ לאל

شمال ، بد بخت

North, unlucky

رك : شمال

(Gesenius. 969)

(Pers) شاهدنج

شاهدانج ، شاهدانگ ، شاهدانه

Hemp-seed

Syr. šahdang

شاهدنج

Pers. šâh-dâna

Pahl. šâh-dânak 𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥

(Brun. 659; Borhan. 1234)

شَبَّ:

آتش افروختن ، شعله و رساختن

To blaze fiercely (fire)

Heb. šbb לַבַּב

Ak. šabâbu

To burr

سوزاندن

Syr. šab ܫܒ

Burn

سوزاندن

Syr. šbibâ ܫܒܝܒܐ

برق ، آذرخش

Ray, flash

Heb. šâbib ܫܒܝܒ

شعله

Flame

شَبَّ:

زبانہ شعله

A flame, blaze

Mand. SPP

سوزاندن

To burn

(Gesenius. 985; Macuch. 335;

Brun. 369, 652)

ش

شَاة (شوة):

گوسفند ، بز ، بزغاله ، گاو میش

A sheep, goat, kid, buffalo

Heb. šeh שֶׁחַ

One of a flock, a sheep (or goat)

As. šu'u

Eg. sau

Old Aram. š't

Emp.Aram. t't'

Brebis

(Esenius. 961; Hoftij. 286)

میش

شَاخ:

گودال ، چاه

Pit, ditch

Syr. šihā

(Chelabi. 53)

شَادَنْج ، شَادَنْج (Pers)

سنگی است عدسی شکل برنگهای گوناگون و در چشم پزشکی به کار می آمده و آنرا عدسیه ، حجر الدم ، حجر الطور ، شادنج و شادنه نیز گویند

Kind of haematite used in preparing medicaments for the eyes.

Syr. šadonā شَدُونَا

(Macuch. 439; Brun. 659)

شَارُوق (Pers)

جاروب

Broom

Syr. grupā

(Addi. 100)

شَارُوق:

خریزه زار

Farm of melon

Syr. šaryqā

(Chelabi. 53)

شَانَا (Onomatop)

يك صدای فریاده

An enticing call

Heb. šis לַיִשׁ

Heb. šus לַיִשׁ

دلخوشی دادن ، خوشحالی کردن

	<u>سَاءَ سُوءًا :</u>	
To be evil, bad, wicked	زشت و بد و شریر بودن	To leave, to remain, left over
Heb. ŠW נָאָר		Heb. Šāar נָאָר
	تهی بودن، بوجی	Be left over
Emptiness; vanity		Old.Aram. Š'R
(Gesenius.996)		Remainder
	<u>سَابَ سَبِيًّا :</u>	Nab. SRYT
Be satisfied with drinking	سیراب شدن از شراب	(Gesenius. 983)
Heb. Šāab נָאָב		<u>سَارَ سِيرًا :</u>
Draw (water)	سرکشیدن (آب)	رفتن، رهسپار شدن، به جریان افتادن
	<u>سَبِيًّا :</u>	To go, to travel (current)
Syr. šibâ سَبَا	بستر رود و جوی	Heb. Šur נָאָר
Mand. šiba		As. šaru
Bed of a stream		گذشتن براهی را پیش گرفتن
(Gesenius.980; Brun.661, Macuch.459)		Pass along, take one's way
	<u>سَبِيحًا :</u>	<u>سَيَارَةٌ :</u>
Prickly hedge, fence	مانع نرده برجین	Caravan
Syr. sog سَو		Palm. ŠYRT
To close, to shut	بستن	Syr. šiorṭā سَيْرَتَا
(Nakhla.189)		(Gesenius. 1003; Brun.389)
	<u>سَاحَ سَبِيحًا :</u>	<u>سَيْرَاءَ :</u>
To flow upon the surface of the	روان شدن آب بر روی زمین	جامه‌ای که خطهای زرد راه راه داشته باشد
ground (water)		Garment striped with yellow
Aram. šuḥa نָאָח		Syr. širyā سَبِيحَا
Syr. šoh نَسَب		Syr. šyroyā سَبِيحَا
Syr. sawhā سَوَا		Silk cloth
	<u>سَاحَةٌ :</u>	Targ. širāh נָאָר
Courtyard, open space, square	حیاط، میدان، جای باز	Mand. šaraia
Heb. šihah		Gr. serikos σερικός
Land of steps and pits	زمین، دشت، گام زمین	(Macuch.445; Frankel.40)
(Gesenius.1001; Brun.378)		<u>سَبِيحًا :</u>
	<u>سَبِيحًا :</u>	Mixture of clay and straw
	<u>سَبِيحًا :</u>	Syr. šyoṣā سَبِيحَا
	<u>سَبِيحًا :</u>	Aram. šeyāṣā نָאָر
	<u>سَبِيحًا :</u>	ملاط، گاه گیل، گیل مهرب
	<u>سَبِيحًا :</u>	Plaster, sealing clay
باقی ماندن، ته ماندن، باقی گذاردن		(Frankel.7; Nakhla.189; Jastrow.1565)

سَأَلَ

پرسیدن ، سراغ گرفتن

Heb. šā'al

שָׁאַל

Ask, inquire

As. ša'ālu

As. ešacal

To ask

Sab. MS'L

درخواست کردن

Request

Aram. šeil

שֵׁיל

Syr. šeel

شِئِل

Old.Aram. š'1

Mand. šal

S.Arabian. sal

To ask, to inquire

(Gesenius. 981; Brun. 650;

Macuch. 441)

سَوَّى

بائین انداختن ، شل کردن

Hang down, loose

Heb. šwl

שָׁוַל

Loose

Heb. šol

שׁוֹל

پیراهن ، جامه

Skirt of robe

(Gesenius. 1002)

سَامَةٌ (سوم) :

ریخته نقره یا طلا

A melt of silver or gold

Syr. simā

صَّامَا

(Nakhla. 185; Addi. 90)

سَوَّى

برابر بودن ، مساوی بودن با

To be equivalent to

سَوَّى

ساختن و مرتب کردن

To make, to arrange a thing

Heb. šawah

שָׁוַהַ

گذاشتن ، جای دادن

To set, to place

Mand. šwa

Syr. šwā

شَوا

B.Aram. šewā

שָׁוַא

ساختن ، مرتب کردن

To set, to make

(Gesenius. 1001; Macuch. 451;

Brun. 660)

Syr. sop **صو**

Mand. sup

To end

ساف:

ردیف آجر و خشت و زمین صاف

Row of bricks, clay, soft

ground

Syr. sepâ **صفا**Heb. sap **ספ**

آستانه، در، کف درگاه

Threshold, sill

Aram. sepâ **ספא**

As. sippu

(Gesenius. 706; Frankel. 12;

Macuch. 323)

سوق:

بازار

Bazaar, market

Aram. šuqâ **שוקא**Syr. šuqâ **شوقا**

Palm. šwq

Heb. soq **שוק**

Mand. šuqa

As. sūku

(Gesenius. 1003; Macuch. 456;

Jeffery. 183; Frankel. 187;

Brun. 664)

ساق سوتا:

راندن چیزی، به جریان انداختن کاری

To drive (a beast), carry on
affairsHeb. šuq **שוק**ساق:

پا، شتالنگ

Leg, shank

As. siqu

Aram. šoqâ **شوقا**Syr. šoqâ **شوقا**

(Gesenius. 1003; Brun. 664;

Macuch. 445)

سوک، سواک:

چوب دندان، مال، خلال دندان

Toothpick made with the

Caparis sodata

Syr. sukâ **سوکا**Syr. sawkat **شوکا**Syr. šawpâ **شوکا**

(Jacob. 99)

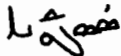
A bug, bedbug

(Gesenius. 703; Brun. 383, 665;
Macuch. 313)

سوسگون (Pers.)

سرخ رنگ

Scarlet-coloured

Syr. sosgawnâ 

Pers. sus + gun

رنگ سوس، رنگ کم

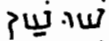
Worm-coloured

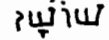
(Brun. 400)

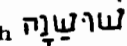
سوسن

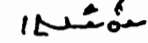
نام گل است زیبا و فصلی و درشت به رنگهای
مختلف و بوی مطبوع، سوسن

Lily, iris, (flower)

Heb. šušān 

Heb. šosān 

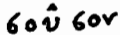
Aram. šušānāh 

Syr. susantâ 

Egyptian. sššn

Egyptian. šošššn

Pahl. sūsan 

Gr. souson 


(Gesenius. 1004; Brun. 665;

Frankel. 143)

ساط سوطاً

شلاق زدن (حیوان)، آمیختن

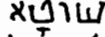
To whip (a beast), to mix up,
stir about

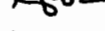
Heb. šot 

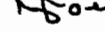
تازیانه و شلاق زدن

Scourge, whip

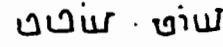
سوط

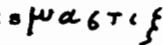
Aram. šotâ 

Syr. soṭâ 

Syr. šawṭâ 

Mand. š(a)uṭa

Heb. šotet 

Gr. sastik 

تازیانه

Scourge


(Gesenius. 1002; Brun. 663;

Geffery. 182)

ساف سوافاً

از میان بردن، تلف کردن

To end, finish, perish

Heb. SWP 

		<u>وسواس:</u>	خر کوهستانی
Swift		تند	Ass of the mountain
Aram. susyâ	סוסיא		Arian. ašwas
Heb. sus	סוס	اسب	Pers. asb
Heb. sis	סיס		Pahl. asp
Palm. susi			Avesta. aspa
Mand. susia			Old.Pers. âs
Ak. sisu			Horse
Huz. swsy' : asp			(Driver. 37; Macuch. 322;
	نام دوس: دوس		Gesenius. 692; Huz-Dict. 46)
Tel-Amar. su-u(su)			
All horse		همه اسب	<u>سوسه، سوس:</u>
			حشره بید
		<u>سوسه (N.Pr.):</u>	Moth
	نام اسب نعمان بن منذر		Heb. sâs
The name of Nu'man's horse			Aram. sâsâ
Hitt. assussani			Syr. sosâ
			Syr. šusâ
		سوار	As. sâsu, sassuru
Horseman			Gr. ses
	اصل این کلمه آریائی است		Mand. sasa
The origin of this word is			Arman. zez
Arian.			Pers. sâs
Sansk. śiṣu			حشره ای است فرمزرنگ مایل به قهوه‌ای که
	چارپای جوان		مانند که میگرد و در چوب ولحاف وغیره خانه
Young beast			میکند
Sum. ANŠE-KURRa			

(Brun. 665; Frankel. 237)

سارُ سورا :

بالا رفتن از دیوار، گردن بند نهادن

To climb (a wall); to put
bracelets toسوار، لاج: آساور، آسورته :

دست بند، بازوبند

Bracelet

Heb. šerah שֵׁרָחHeb. šerot (Pl.) שֵׁרוֹת

Bracelet دست بند

Aram. širā ܫܝܪܐSyr. širā ܫܝܪܐSyr. šwar ܫܘܪܐ

زنجیر، دست بند

Chain, bracelet

Ak. šawiru, šewiru

حلقه، بازوبند

Ring, arm-bracelet

(Gesenius. 1057; Jeffery. 180;

Brun. 664; Frankel. 56)

ساور :

از خود بیخود شدن، جستن، حمله کردن

To intoxicate, to rush upon.

Aram. šwar ܫܘܪܐ

Mand. šwr

Ak. šamāru

جست و خیز کردن

To leap, jump, spring up

(Macuch. 456)

سورج :

مشبك کاری، استحکامات نزدیک معبد

Lattice-work, soleg, name of
one of the approaches of the
temple fortifications

(Jastrow. 969; Frankel. 102)

سواس :

مرضی است در گردن اسب

Disease in the neck of horses.

سیاسة :

نگهداری و رام کردن اسب

Tending of horses

سائس :

سوار کار

Runner

Heb. SWD 710
 Syr. suwod ܣܘܘܕ
 Syr. swodâ ܣܘܘܕܐ
 سخن دوستانه وقابل اطمینان
 Friendly, confidential speech
 Sab. MSWD
 جای خطیب وناطق
 Place of speaker, oracle
 سید :
 آقا و بزرگوار ، سخنگو
 Lord, chief, speaker
 (Gesenius. 691; Brun. 378)
 ساود :
 سخن به راز گفتن
 To speak secretly
 Syr. sewed ܣܘܘܕܐ
 ساود :
 سخن پنهانی
 Secret speaking
 Syr. suwadâ ܣܘܘܕܐ
 سخن
 (Jacob. 99; Brun. 189)

سواد :
 گروهی از مردم
 Numerous flock
 Syr. swodâ ܣܘܘܕܐ
 (Jacob. 99)
 سورة :
 ردیف سنگها در یک دیوار ، ردیف ، درجه
 مقام ، پاره ای از قرآن که مشتمل بر چهار
 آیه باشد .
 Row of stones in a wall, rank,
 dignity; chapter of the Koran
 Nišna. šurâh ܣܘܘܪܐ
 ردیف
 Row, rank, file
 Syr. surtâ ܣܘܘܪܐ
 نوشته
 Writing
 (Jeffery. 181)
 سور ، (ج : اسوار) :
 دیوار شهر
 Town-wall
 Aram. šur ܣܘܪ
 Aram. šurâ ܣܘܪܐ
 Egypt.Aram. šwr
 Syr. šurâ ܣܘܪܐ
 Syr. šur ܣܘܪ

سُهیل :

ستاره سهیل

Canopus (constell)

Syr. suhal سُهیل

(Brun. 378)

سَاجَ سَوَجَانَا :

آهسته رفتن و آمدن

To walk gently, go and come

Heb. šug سَاجَ

خارج شدن ، برگشتن

Move away, backslide

سَوَّجَ :

نرده و دیوار کشیدن

Syr. šogā سَوَّجَ

To fence about

سَيَاجَ :

نرده و دیواره از خار و غیره

Enclosure made with thorns, etc.

around grape-vine, etc...

Heb. sug סגHeb. šug סגSyr. seyogā سَيَاجَ

نرده کشیدن

Fence about

Syr. sog سَوَّجَSyr. swg سَوَّجَ

برجین ، نرده

Sepsit, circumsepsit

(Gesenius. 691)

سَاجَ :

ردای سیاه و تیره

Darkish cloak

Syr. sawgā سَاجَ

(Brun. 377)

سَاخَ سَوَّخَا :

فرورفتن در زمین ، فرورفتن در چیزی و نابدید شدن

To sink in the earth, sink down

Heb. šuha שוח

رك : سبج

(Gesenius. 1001)

سَادَ سَوَّادَا :

آقا و بزرگوار و سخنگو بودن

To be lord, chief, noble, glorious, speaker

(Gesenius. 1040)

سنونو:

چلچله ، پرستو

Swallow

Syr. snunitâ ܣܢܘܢܘܐ

Aram. senunitâ ܣܢܘܢܘܐ

(Jastrow. 1006; Frankel. 118)

سنير (N.Pr.):

نام کوهی در فلسطین

Name of a mountain in Palestine

Heb. senir ܣܢܝܪ

نام آموری کوه حرمون

Amorite name of Hermon

Syr. snir

As. saniru.

Gr. saneir ܣܢܝܪ

(Gesenius. 972)

سهر:

بیدار بودن ، بیدار نشستن

To be awake, wake

Aram. šehar ܣܗܪܐ

Syr. šehar ܣܗܪܐ

Syr. sehar ܣܗܪܐ

Mand. shr

سَاهِرَة:

زمین سفیدی که در آن گیاه نروند و در قرآن
این کلمه بمعنی روز محشر آمده است.A white dry land and the seat
of the last judgment

As. sehar

دور چیزی گشتن

To go around, turn

Aram. sahartâ ܣܗܪܬܐ

Neighborhood

همسایگی

Syr. sahr̄tâ ܣܗܪܬܐ

Environs

(Jeffery. 159; Jastrow. 971)

سَاهِر:

ماهتاب

Sheath of the moon

syr. sahrâ ܣܗܪܐ

(Frankel. 285; Nakhla. 189)

سهم:

بهره ، قسمت

Share, portion

Syr. sahmâ ܣܗܡܐ

(Addi. 96)

تغییر کردن و دیگر گون شدن
 Aram. šenâ **ܣܢܐ**
 As. šanu
 Nab. šn'
 To change
 Syr. sn
 تغییر کردن و از نظر تفکر دیوانه شدن
 Change mentally, grow insane
 Old.Ak. šantum
 (Gelb. 277; Gesenius. 1039)

سنة
 سنه

سنت، رفتار، روش و قانون دینی
 Behaviour, religious law, sunna
 Syr. sunah **ܣܘܢܐ**
 (Brun. 383)

سنت
 سنه

پیش گرفتن (شتری از شتری)
 To precede the other's camel
 Syr. sonep **ܣܢܐܦ**
 (Brun. 399)

سنور
 سنور

Cat

Aram. šunârâ **ܣܘܢܐܪܐ**
 Syr. šunorâ **ܣܘܢܐܪܐ**
 Ak. šurânu
 Mand. šunara
 Syr. šanurâ **ܣܘܢܐܪܐ**
 Syr. sanurtâ **ܣܘܢܐܪܐ**
 J.Aram. šunârâ **ܣܘܢܐܪܐ**

Huz. SWMĀRH : gurpak

630 ساله: تازان کره

Cat

Syr. šûrnâ **ܣܘܢܐܪܐ**

Weasel

راسو

(Macuch. 455; Brun. 400,683;

Frankel. 112; Jastrow. 1537;

Payne smith. 568; Huz-Dict. 52)

سنا (سنی) :

درخشیدن

To shine

Heb. šnh **ܣܢܐ**

Eth. sanno

Eth. sanno

Be beautiful

زیبا بودن

As. sinitu

جامه، رنگارنگ

Dyed cloth

سندس:

حریر نازک
(المعرب جوالیقی ص ۲۲۵)

Fine silk

Arab. sanduqs

Syr. sânduks سندوقس ܫܢܘܩܫܐ

Ak. sudinnu, sadinnu

Heb. sâdin סָדִין

Aram. sâdinâ סָדִינָא

لُفَافٌ وَبُوشَى كَان

Linen wrapper

Gr. sanduks εσνδουκς

جامه نازک تن نمای زنان که از کان باشد

Fine, transparent, flesh-coloured women's garment of linen

رك : سدین

(Jeffery. 179; Frankel. 41)

سندیان:

بلوط، ودرخت بلوط که همیشه سبز است

Holm Oak, evergreen oak

Syr. sandiyāna شَدْبَشَا

(Brun. 398)

سَنَطٌ، سَنَطٌ:

بی ریش بودن

To be beardless

Syr. snaṭ صَنَاط

Syr. sanet صَنَاط

سَنُوطٌ:

بی ریش

Beardless

Aram. sânaṭ סָנַט

(Brun. 399; Jastrow. 1006)

سَنَةٌ:

سال

Year

Heb. šânâh שָׁנָה

Aram. šenâ شְנָא

Aram. šatâ شְטָא

Syr. šenâ سَنا

Syr. šatâ شَطَا

Old.Aram,Nab,Palm. št, ŠNT, ŠNT'

سال با فصول متغیرش

Year of changing seasons

(Gesenius. 1039; Brun. 682)

سِنَةٌ:

بسیار سالخوردہ و پیر بودن

To be very old

Heb. šānah שָׁנָה

(Gesenius. 1041; Brun. 683;
Gelb. 279)

سِن :
سِن

پاك كودن

To clean

Syr. san

ص

سِنِين :
سِنِين

سرزمینی که علف آن چریده و خورده شده باشد

Land of which the herbage has
been eaten

Syr. saninâ

صنينا

(Jacob. 100)

سِنَا :
سِنَا

گیاهی است از تیره پروانه واران و دارویی تلخ
و مسهل است

Senna (plant)

Heb. seneh

סנה

بوته خاردار، شاید بوته توت فرنگی باشد

A thorny bush, perhaps black-
berry bush

Emp.Aram. sny'

Ronce

تمشك

(Gesenius. 702; Hoftij. 195)

سِنْبَلَة :
سِنْبَلَة

خوشه گندم و غلات

Ear of corn

رك : سبل

سِنَجَار (N.Pr.) :
سِنَجَار

نام شهری در شمال بین النهرین

Singara, sinjar

Syr. šagor

شجر

(Brun. 763)

سِنْدَان، سِنْدَان (Pers) :
سِنْدَان

Anvil

Aram. sadânâ

سَدَان

Syr. sadonâ

سَدَان

Mand. sadana

رك : سدان

سِنْدَرُوس :
سِنْدَرُوس

سِرُوكُوهِ

Sandarac, resin (orgum)

sandarac

Syr. SNDRWS

صَدْرُوه

Mand. sandlus

Gr. sandrax

(Macuch. 313)

	اسم :	Heb. šānan	شپان	
	نام ، شهرت	Whet, sharpen		
Name, reputation		Aram. šeninā	شپان	
Phen. ŠM		Syr. šeninā	شپان	
J.Aram. šemā	شپان	Sharp		تیز
J.Aram. ŠWM	شپان			سین :
Ak. šumu				دندان
Mand. šum				
Huz. ŠM : nām	شپان	Heb. šen	شپان	
Old.Ak. šumum		Aram. šenā	شپان	
Syr. šem	شپان	Syr. šenā	شپان	
(Brun. 679; Gelb. 273; Macuch. 454)		As. šenu		
		Ak. šinnu		
	سَمِيط (N.Pr.)	Old.Ak. ŠNN	šinnum	
	نام شهری در شمال فرات	Tooth		
Samosata		Old.Ak. šinātum (Pl.)		دندانها
Syr. šomišoṭ	شپان	Teeth		
Syr. šmišoṭ	شپان			سنان :
Syr. šmišaṭ	شپان			نیزه
Syr. šamsōṭ	شپان	Syr. šnonā	شپان	
(Brun. 763)		Spear		نیزه
	سین :			سین :
تیز کردن کارد و جاقو و مانند آن و تحريك اشتها				سنگ جاقو
To whet a knife, to sharpen		Syr. mšanā	شپان	
(The appetite)		Whetstone		

سَمْل (سَمْر) :

چشم کسی را با میخ داغ در آوردن

To put out the eye with hot
nails

سَمْر :

با میخ کوبیدن

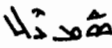
To nail
Phen. smrt
J.Aram. smr

رك : سمر

(Hoftij. 195)

رَسْمَال :


باريك ولاغر بودن

To be lean
Syr. sam^{el} 
(Nakhla. 188)


سَمِين :

چاق و گوشتین بودن

To be fat, to be, or to become
fleshy

Heb. šāmen 

Grow fat

N.Heb. šemen 


As. šammu

Fat چاق

Pun. ŠMN

Oil روغن

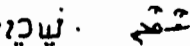
Palm. ŠMN'

Heb. šāmān 

چاق ، جای فراوانی و نعمت

Fat, fertile place

Old.Ak. ŠMN šummunum

Aram. šemen 

(Gesenius. 1031; Brun. 679;

Gelb. 275; Frankel. 147)

سَمَنْدَر ، سَمَنْدَل ، سَمِيدَر :

جانوری ذو حیاتین شبیه به سوسمار که طول
آن حد اکثر به ۲۵ سانتیمتر میرسد ،
و دارای پوستی تیره باله های زرد است
و نام مرغی افسانه ای است که در آتش میزیسته
است

Salamander; phenix

(fabulous bird)

Syr. salamandra 

سَمِي ، اَسْمِي :

نامیدن ، کسی را به نام خواندن

To name, to call any one by
his name

Syr. sumoqâ **صُهُمًا**
 Aram. sumqâ **ܣܘܩܐ**
 سن (تیره)
 Red, (dark)
 (Dozy. 696; Brun. 393; Jastrow;
 966; Nakhla. 189)

سَمَك
 : سَمَك

برداشتن ، بلند کردن ، بلند بودن

To raise, to ascend, to be

high, uplift

Heb. sâmak **סָמַק**

تکیه دادن ، دراز کشیدن

Lean, support, rest

Aram. semak **ܣܘܩܐ**

Syr. smak **ܣܘܩܐ**

سَمَك ، سُمَك
 : سَمَك

پشت بام ، گله آسمان

Roof, canopy of heaven

Mand. SMK

سَمَاك
 : سَمَاك

آنچه بدان چیزی را بردارند و بلند کنند تکیه گاه

Upholding or lifting implement

support

Ak. simâku

Shrine

Syr. smokâ **ܣܘܩܐ**

Targ. semak **ܣܘܩܐ**

Mand. simaka

Emp.Aram. MSMK

Soutenir

Palm. smk

Support

Palm, Nab. Smk

سفره غذائی که بیاد مرده ای میدهند

Banquet funèbre

سَمَاك
 : سَمَاك

دیرک ، خیمه و جادر

Wooden fork upholding a tent

Syr. smak **ܣܘܩܐ**

(Gesenius. 701; Hoftij. 104;

Nakhla. 189; Macuch. 327)

سَمَك
 : سَمَك

کلفت و خشن بودن

To become stiff, thick

Syr. smak **ܣܘܩܐ**

Thick, stiff

Syr. smikâ **ܣܘܩܐ**

(Jacob. 100)

سامور:

الماس

Diamond

Syr. samurâ

شَمُورَا

(Nakhla. 189)

سَمُور (Pers.):

بستانداری از رده گوشتخواران که از پوست
آن کلاه و جامه سازند

Mustella foina, sable

Syr. semrâ

شَمُرَا

Syr. samra

شَمُرَا

Syr. smorâ

شَمُرَا

Pers. samur

سَمُور

Pahl. simor

(Brun. 397; Borhan. 1168)

سَمُور:

دلال و واسطه بودن

To be a broker, a mediator

سَمُورَة:

حق دلال

Craft, pay of broker

Syr. sursorâ

شَمُورَا

سَمَسَار:

میانجی میان بائع و مشتری

Broker, negotiator

Syr. semsârâ

شَمَسَارَا

(Brun. 336, 382)

سَمَسَم، سَمَسَم:

کجد

Sesame

Aram. šumšemâ

شَمَسَمَا

Aram. šušmâ

شَمَسَمَا

Syr. šušmâ

شَمَسَمَا

Syr. šesmâ

شَمَسَمَا

Misna. šumšîn

شَمَسَمَا

Ak. šamaššammu

Mand. šušma

Gr. semsamon 696αμ0ν

Huz. ŠMSMN : Kunjet

کجد ۱۱۳۹۱۹

(Macuch. 458; Jastrow. 1537;

Huz.Dict. 59)

سَمَسَم:

مورچه

Ant

Syr. šušmonâ

شَمَسَمَا

(Nakhla. 189)

Heavens, skies آسمانها

Aram. šemayyâ ܫܡܝܝܐ

Ak. šamâ'u - šamû (Sg.)

Ak. šamê (Pl.)

Ak. šamûtu (Pl.)

Phen. šmm

Syr. šmayâ (Pl.) ܫܡܝܐ

Nab.Palm. šmyn

Old.Ak. šamâyu (Pl.)

Heavens

Mand. šumia

S.Arabian. samay

Huz. ŠMY': āsmân

آسمان ܫܡܝܐ

(Gesenius. 1029; Brun. 679;

Macuch. 455; Huz-Dict. 60)

سَمَّحٌ
: سَمَّحٌ

بخشنده و جوانمرد ، و کریم بودن

To be generous, be gentle

Heb. šameḥa שָׂמֵחַ

شادمان ، مسرور

Glad, joyful, merry

رك : شمخ

(Brun. 970)

سَمَخَانُ
:

دير راهب

Monk's cell

Syr. sumokâ ܫܡܘܟܐ

(Nakhla. 189)

سَمِيدٌ ، سَمِيدٌ
:

آرد سفید و خوب

White and fine flour, semiolina

Aram. semidâ ܫܡܝܕܐ

Syr. smidâ ܫܡܝܕܐ

Ak. samidu

Mand. simad

Gr. semidalis σέμιδαλις

(Macuch. 327; Frankel. 32)

سَمِيرٌ ، سَمِيرٌ
:

رنگی بین سیاهی و سفیدی داشتن ، سیاه

رنگ بودن

To be tawny, brownish, to be

dark

أَسْمَرٌ
:

Brown

قهوه ای

Heb. ŠMR שָׁמֵר

Aram. šemrâ ܫܡܪܐ

Weigh وزن کردن

Sab. SL' טל'א

وقف کردن، تخصیص دادن

Consecrate, devote

(Gesenius. 698)

سَلَوْر، صَلَوْر:

مارماهی

Sea-eel

Syr. zlabroyâ זלכרז'א

Syr. zelborâ זלכרז'א

Gr. silouros σιλουρος

رك: سلر

(Brun. 127; Frankel. 122)

سَلَوَى:

مرغی است شبیه به تیپو، بلد رچین

Quail, coturmix communis

Heb. selâw סל'א

Syr. salway ص'ل'و'א

J.Aram. SLYW ס'ל'ו'א

(Jeffery. 177; Brun. 392;

Gesenius. 969)

سَم:

زهر دادن، زهر زدن

To poison any one, to poison
(food)

Aram. sama ס'מ'א

Syr. samâ ס'מ'א

Syr. sam ס'מ'א

دارو، ماده رنگی

Drug, pigment

Ak. šammu

Heb. samim (Pl.) ס'מ'ים

Mand. sama

Syr. samem ס'מ'מ'א

Syr. smomâ ס'מ'מ'א

Poison

سَام، سَم اَبْرَص:

خزنده کوچکی معروف به آبی بریص، نوعی از

بزمجه، مارمولک

Gecko, kind of lizard

Syr. smomitâ ס'م'מ'ית'א

(Gesenius. 702; Macuch. 312;

Brun. 396; Jacob. 100; Frankel

262)

سَمَا:

Heaven, sky

آسمان

Heb. šamay (Sg.) ש'מ'א'י

Heb. šamayim (Pl.) ש'מ'א'י'ם

J.Aram. *sulmā* סולמא
 Syr. *sebeltā* سبلتا
 Mand. *sumbilta*
 (Gesenius. 699; Macuch. 322)

سَلِيْمَة ، سَلِيْمَة (N.Pr.)

نام زنی

Name of woman

Heb. *šulamit* שולמיט

Shulamite, Heroine of songs of songs.

(Gesenius. 1002)

سَلِيْمَان (N.Pr.)

سليمان بن داود از انبيا و پاد شاهان بزرگ
 بنی اسرائيل

Solomon

Heb. *šalomoh* שלמה

Syr. *šLYMWN* سلمون

Gr. Salomon Σαλωμων

(Jeffery. 178)

سَلَا ، سَلَا (N.Pr.)

فراموش کار و مسامحه کار بودن

To be forgetful, neglectful

Heb. *sālah* סלה

به کنار و گوشه ای انداختن

To throw aside

As. *sālū*

انگدن ، تکان دادن

Throw off, shake off

Aram. *selā* סלה

خوار شمردن ، تحقیر کردن

Despise

Syr. *sela*

Reject

رد کردن

سَلَا :

آرام و راحت بودن

To be quiet, still, rest

Heb. *šlāh* שלח

Aram. *šelā* شلال

Syr. *selā* سللا

Mand. *SLA*

(Gesenius. 699; Macuch. 466)

سَلَا :

صاف کردن روغن ، برداختن (بول) به کسی

To clarify butter, oil; to pay

money to any one

Heb. *sālā* סלה

Frankel. 277,143; Huz-Dict. 51)

سَلَامٌ

تندرست و سالم و در امنیت و آزاد و ببری از
اشتباه و عیب بودن

To be safe, secure, free from
fault, vice, defect

Heb. šaleṃ שָׁלֵם
کامل و سالم و تندرست بودن

Be complete, sound

As. šlāmu

Aram. šelim שְׁלִים
Syr. šelem سَلَم

Be complete, safe, peaceful

Phen. ŠLM

Old.Aram. ŠLM שְׁלִם
پاداش و اجر دادن

To reward, repay

سَلَامٌ ، سَلَمٌ

درود و صلح و آرامش

Sab. SLM

Heb. šalom שָׁלוֹם

Ak. šulmu, šalāmu

Old.Ak. šulumum

Aram. šelāmā שְׁלָמָא

Syr. selomā سَلَمَا

Mand. šlama

Soundness, welfare, peace

Huz. ŠLM : drōt

درود دَرُود : 620

إِسْلَامٌ

تسلیم به خدا شدن ، خود را به خدا سپردن

Submission to God

Syr. Ašlm أَشْلَم

وقف کردن ، سپردن

To devote

(Gesenius. 1022; Macuch. 467;

Brun. 676; Jeffery. 63,139; Huz-

Dict. 51; Gelb. 241)

Name of a place سَلَمِيَّة (N.Pr.)
in Syria

نام جایی در سوریه

Salamia, Salemiyeh

Syr. salamyā سَلَامِيَا

(Brun. 752)

سَلَمٌ

نردبان

Ladder

Phen. SLMT

N.Heb. sulām סֻלָּאָם

Heb. sulām סֻלָּאָם

سلف :

یوست ، شوهر خواهر زن

Skin; husband of a wife's sister

Syr. salpâ **شَلَا**

Syr. salptâ **شَلَا**

(Brun. 393)

سلف :

گذشتن ، عبور کردن ، در گذشته واقع شدن

Pass, pass away, to be past

(event)

Heb. šālap **שָׁלַף**

بیرون کشیدن

Draw out, off

Aram. šēlap **شَلَا**

شمشیر کشیدن ، کفش را بیرون کشیدن

Draw sword, draw off shoe

Syr. šēlap **شَلَا**

As. šalāpu

بیرون کشیدن شمشیر

Draw sword, pluck out

(Gesenius. 1025)

سَلَق :

بالا رفتن ، صعود کردن

Ascend

Heb. sāleq **סָלַע**

Aram. seliq **סָלַע**

Syr. seleq **سَلَم**

Syr. šlaq **سَلَم**

Mand. SLQ

Emp.Aram. slq

Palm,Hatra. SLQ

J.Aram. SLQH

To ascend

سَلَق :

عید صعود السیح

Ascension-day

Syr. sullāqā **سَلَقَا**

Syr. sloqtā **سَلَقَا**

N.Heb. silluq

مردن بالا رفتن

To die, to ascend

Huz. SLKWT' : rāz

راز **دَلْوَا صَد (س)**

Secret, mystery

سَلُوقِيَّة :

محل نشستن نا خدا در کتی

Sitting place of a pilot

(Gesenius. 701; Brun. 394,678;

Payne Smith. 365; Hoftij. 193;

سلطان :

قدرت ، حکومت ، فرمانروا

Authority, rule, ruler

Aram. šultānā نساډان

Syr. šulṭonā سُهَلْتَانَا

Heb. selton نساډان

Mand. sultana

(Gesenius. 1020; Brān. 675;

Jeffery. 176; Jastrow. 1583;

Huz-Dict. 57)

سِلْطَة ، لِح : سِلْط ، سِلَاط :

تیر نازک و دراز

Thin and long arrow

Syr. šoltā نعلما

(Nakhla. 188)

سَلَج :

شکافتن

Cleave, split

Heb. SL' סלל

Cleave

سِلْج :

شکاف چاک

Cleft, fissure

Heb, sela' סללא

اشکفت ، پرتگاه ، شکاف دار

Jagged cliff

J.Aram. sil'ā

Stone

سنگ

Aram. sel'ā סללא

N.Heb. sāla'

Syr. šeele

Nab. SL'

Huz. SLL' : sang

سنگ (سنگ) : سَرَسَ سنگ

سَلْج : (N.Pr.)

بایتخت قم نیطی در اردن که آنرا به یونانی
بطرا میگویند بمناسبت بنای آن از سنگ .

Nab. sel'ā

Arabea Petraea, Petra

(Gesenius. 700; Huz-Dict. 58;

Jawad Ali. 3 P.55

سُف : (N.Pr.)

نام قبیله ای از عرب

An arab tribe

Heb. šelep (N.Pr.)

سِلْچ

نام بسر یقطن

Son of Joktan

Mand. ŠLP

(Gesenius. 1025; Macuch. 469)

(Dozy. 672; Nakhla. 188;
Gesenius. 1018)

سَلَخُ :

بوست انداختن مار

To cast its slough (snake)

Heb. ŠLH שָׁלַח

Strip off hide

Aram. ṣelah سَلَا

Syr. slaḥ سَلَح

بیرون آوردن جامه

Take off garment

سَلَخُ ، سَلِخُ :

بوست خام

Hide

Heb. šulhân שֻׁלְחָן

Aram. selhâ سَلَا

Syr. salhâ سَلَحَا

Palm. SLH'

Mand. SLH

Hide پوست خام

(Gesenius. 1020; Macuch. 467)

سَلِطُ ، سَلَطُ :

شدید و تیز بودن ، مغلوب ساختن

To be hard, sharp, overcome,
prevail

Heb. sâlet

سَلِطَان

آقا و صاحب بودن

Be domineer, master

As. šalâṭu

نیرو داشتن

To have power

Aram. ṣelat

سَلِطَان

Syr. šlat

سَلَا

Nab. ŠLT

صاحب و آقا شدن

To become master

سَلِيطُ :

قوی ، سخت

Strong, hard

Aram. šaliṭâ

سَلِيطَان

Syr. šlitâ

سَلِطَا

Heb. šaliṭ

سَلِطَان

نیرومند ، زورمند

Mighty, powerful

Old.Aram. ŠLYṬ

Ak. šalṭu

Mand. šaliṭâ

Huz. ŠLYṬ' : pātexsâh

سَلِطَان : سَلِطَان

B.Aram. šelibāh **נְבִילָה**
 بله ، نردبان
 Rung of ladder
 Aram. šelibin **נְבִילָה**
 Syr. šlbā **شلا**
 دره تنگ ، جاده باریک بین دو کوه
 Ravine, narrow path between
 mountains.
 Syr. slab **سلا**
 Plunder غارت کردن
 (Gesenius. 1016; Jacob. 100)
سلاج ، (ج : سلابج) :
 مارماهی
 Eel, anguille
 Aram. selophā **סֶלוֹפָא**
 (Jastrow. 1283; Dozy. 671;
 Frankel. 122)
سُلت :
 جو ، جوی پوست یا نوعی از آن
 A kind of barley without husks,
 thin-husked barley
 Heb. solet **סֶלוֹת**
 میله ، آرد گندم دوباره بیخته
 Fine flour

Aram. sultā **סוּלְתָא**
 As. šillatu, sillatu
 نوعی از حبوبات
 A kind of grain
 As. Turuti Tultā
 Flour آرد
 As loan-word in Egypt
 (Gesenius. 701)
سلاج ، سلاج :
 سلاح ، جنگ افزار
 Heb. šelah **שֶׁלַח**
 Weapon
 As. tešlitu
 فرمان دادن
 To command
 (Gesenius. 1018)
سَلیج ، سَلیح :
 رسول ، فرستاده
 Apostle
 Syr. šelihā
 Heb. šālah **שָׁלַח**
 Aram. šelah **שֶׁלַח**
 Syr. šleh **שֶׁלַח**
 To send فرستادن

سَلَسَل

زنجیر بستن ، چیزی را به دیگری پیوستن

To chain, to connect a thing
withسِلْسِلَة

Chain, iron-chain

Heb. šaršerāh יִשְׂרָשְׂרָה

As. šrsarratu

زنجیر ، بخو

Chain, fetter .

Old.Ak. šaršarrum

Mishna. šarsāot יִשְׂרָשְׂרָה

Talm. šaršurā יִשְׂרָשְׂרָה

Syr. šišurā شِشُورَا

زنجیر یا ریسمان و طناب از برگ درخت خرما

Chain, or rope of palm-leaves

N.Heb. šalšelet יִשְׂרָשְׂרָה

Chain زنجیر

Aram. šišlā יִשְׂרָשְׂרָה

Syr. sislā شِشَلَا

Chain

Mand. šušaltā

(Gesenius. 1057; Macuch. 457;

Jeffery. 173; Frankel. 76;

Gelb. 290)

سَلَّة ، (ج : سِلَال) :

سبد کوچک ، سبد زنبیل

Small basket, basket

Heb. sal סָלָה

Aram. salā סָלָה

Syr. salā سَلَالَا

Ak. sallu, sellu

Old.Ak. SSL sussulum

Mand. sala

(Gesenius. 700; Macuch. 312

Gelb. 241; Frankel. 75)

سَلَّة :

سوزن بزرگ ، جوال دوز

Large-needle, obelisk

Syr. mšaltā مَشَلْتَا

(Nakhla. 188)

سَلَب :

گرفتن ، ربودن ، بردن

To seize, carry off forcibly,

to plunder

Heb. sālab יִשְׂלַב

بسته بودن ، پیوسته و متصل بودن

To be bound, joined

Mand. sukana

(Macuch. 321; Brun. 390;
Frankel. 222)سَكَجَبِين (Pers.) :

شرش آمیخته از سرکه وانگبین

Oxymel

Syr. skangobin

سَكَجَبِين

Pers. sekangebin=

Sek : سرکه + angabin : انگبین

(Brun. 392; Borhan. 1153)

سَل :

کشیدن ، آهیختن (شمشیر)

To draw (a sword); draw out

سَلِيل :

کشیده شده (شمشیر) ، نوزاد

Drawn sword; new-born child

Heb. šālal

שָׁלַל

draw out

Talm. šālil

שָׁלַל

Aram. šelilā

שֵׁלִילָא

Svr. slolā

سَلَلَا

Embryo, abortion

(Gesenius. 1021; Brun. 676)

سَل :

کشیدن ، بیرون آوردن به رفق

To draw out, forth, to extract
gently

Heb. šālal

שָׁלַל

بلند کردن ، بالا انداختن

Lift up, cast up

As. sillu, sellu

استحکام وسنگر موقت

Breast-work

Old.Ak. ŠLL

To carry away

بردن

(Gesenius. 699; Gelb. 271)

سَلَاة (ج : سَلَاة) :

خار نخل خرما

Prickle of palm-tree

Aram. selyā

سֵלְיָא

Aram. selwā

سֵלְוָא

Syr. salwā

سَلْوَا

Mand. silua

(Macuch. 326)

Ak. šākānu . Šakānum

گذاشتن ، دراز کشیدن ، نهادن

Set, lay, deposit, set up

مَسْكِين :

جای ، محل سکونت ، خانه

House dwelling

As. maškanu

J.Aram. škināh תְּבִינָה

Syr. škintā مَسْكِينَا

Mand. škinta

منزل مسکن

Habitation, dwelling

Can. za-ki-na

Phen. skn

Old.Aram. skn

La maison

خانه

Gr. skené סַכְנָה

چادر ، خیمه

Tent

سَكِينَة :

آرامش

Tranquillity

Heb. škynh נְשִׁינָה

Syr. SKYNT مَسْكِينَا

(Gesenius. 1014; Gelb. 267;

Brun. 672;390; Macuch. 365;

Jeffery. 174; Hoftij. 193)

مَسْكِين :

گدا ، ضعیف ، راحت طلب

Poor, weak, who rests much

Syr. meskinā

(Jacob.99)

سَكِين :

کار

Knife

Heb. šakin תְּבִינָה

N.Heb. sakin סַכִּין

Aram. sakinā סַכִּינָא

Syr. sakinā مَسْكِينَا

Mand. sikinta

Emp.Aram. skyn

(Gesenius. 967; Macuch. 326;

Hoftij. 192; Frankel. 84)

سُكَّان :

سکان ، دسته رباب ، یارو برای راندن

Rudder, steering-paddle,

steering-oar

Ak. sikkānu

Syr. sawkonā

سُكَّانَا

سَكَّ :

یا گذاشتن در آستانه در

To tread the threshold

ر و سَ
اسکفه :

آستانه در ، درگاه

Threshold, door-sill

Bab. askuppatu

J.Aram. seqop סִקוֹפּ

J.Aram. šeqop סִבְקוֹפּ

J.Aram. sequpāh סִבְקוֹפְהָ

J.Aram. isquptā אִסְקוּפְתָא

Syr. eskuptā اِسْکُفْتَا

Heb. mašqop מַשְׁקוֹפּ

Mand. squpta

(Macuch. 335)

اسکاف ، اسکوف ، سِکاف (Pers.) :

کفشگر ، کفاش ، کفشدوز ، ماهر

Shoe-maker, clever in work

Syr. eškopā اِسْکُوֹפְא

Syr. uškopā اُسْکُوֹفְא

Syr. škopā سْکُوֹفְא

شاید مقلوب "گش" پارس باشد

Alteration of the word "Kafs"
in Persian

Pers. kafš

Pahl. Kafš 𐭠𐭥𐭥𐭥

(Brun. 673; Frankel. 256; Borhan
1661)

سَكَم :

از ضعف پاهای خود را نزدیک به هم گذاشتن ،
قدم های کوتاه برداشتن

To take short steps, from
weakness, to totter about.

Heb. škm שְׁכַם

بر روی دوش بردن

Carry on the shoulder

Heb. šekem שֶׁכֶם

شانه ، دوش

Shoulder

(Gesenius. 1014)

سَكَن :

ماندن مسکن گزیدن ، ایستادن

To rest, to dwell in, to stop,
settle down

Heb. šāken שְׂאֵקֵן

Heb. šākan שְׂאֵקָן

Aram. šekin שְׂכִין

Syr. sken سְכֵן

Dewel, rest

193; Jacob. 99)

سَكْرَ:

ظرفی را پر کردن

To fill (a vessel)

سَكْرَ:

مست شدن

To become drunk

Heb. šakar شَكَر

To become drunk

As. šikaru

As. šakāru

S. Arabian. sekar

Syr. šekar سَكْر

Egypt. Tà-K-ira

Be drunken

مست بودن

Aram. šakrâ شَكَرSyr. šakrâ شَكَر

Ak. šakkûru, šakâru

شراب خرما

Date-wine

Aram. šakar شَكَرSyr. sakar سَكْر

Beer

آبجو

Huz. škr' : xvar

خور سولہ: ۱۳

(Gesenius. 1016; Jeffery. 172;

Huz-Dict. 59)

سَكْرَ (Pers.):

خرمای تازه ، نیشکر ، شکر

Sugar, sweet grapes, fresh dates

sugar-cane

Syr. šakrâ شَكَر

Pers. sakar

Pahl. šakar سولہ

Sansk. sarkarâ

Osset. saekaer

Dravid. šakkarâ

Gr. saxxar

Gr. sakxaron

Lat. saccharum

(Addi. 92; Huz-Dict. 34; Borhan
1276)سَكْرَجَة (ج: سَكَرَج) (Pers.):

نعلیکی ، سینی ، بشقاب

Saucer, bowl, plate, dish

الأسكْرَجَة وسَكْرَجَة ، فارسیه معربه

(المعرب للجوالیقی ص ۷۵ ، ۲۴۵)

Syr. saqrūqâ

(Brun. 407)

Lat. sagapenum

(Addi. 92; Borhan. 1151)

سکت:

خاموش وساکت بودن

To be silent, to be quiet

Heb. sākat סָכַת

Syr. škat سَكَا

(Gesenius. 698; Brun. 673)

سکر:

بستن ، سد بستن ، در بستن

To dam (a stream), to shut (a door)

Emp.Aram. SKR

Heb. sākar סָכַר

بستن ، متوقف ساختن

Shut up, stop up

Aram. sekar סֶכַר

Syr. sekar سَكْرَا

As. sikêru

بستن گوش وسد

Stop ears, dam up

As. sikkuru

چفت در را بستن

To bolt

Old.Ak. sikkûrum

بستن در

Bolt of a door

Mand. skr

Syr. sekra سَكْرَا

Barrier

سد

از ریشه دیگر

From another root

Root. SGR : shut, close

Heb. sāgar סָגַר

Aram. segar سֶגַר

Syr. sgar سَكْرَا

shut, close

بستن

Zinj. MSGRT²

Prison

زندان

Heb. sugar סֻגָר

قفس ، زندان

Cage, prison

As. šigaru

Cage

قفس

ساجور:

قلاده سگ زنجیر سگ

Dog-collar, dog chain

N.Heb. sugâr סֻגָר

رك : سجر

(Gesenius. 688,698; Brun. 392;

Gelb. 239; Macuch. 239; Hoftij.

(Macuch. 326; Brun. 390; Frankel
132)

سَكَبَ :

کوچه

Street, road

Syr. šoqoqâ نعملا

(Frankel. 90)

سَكَبَ :

ریختن ، فروریختن (آب و اشک)

Pour out (water, tears)

Heb. šakab שָׁכַב

lie down

دراز کشیدن

Aram. šekab שִׁכַּב

Syr. šekeb سَكَب

Lie down

دراز کشیدن

N.Heb. šKB שָׁכַב

چون مرده دراز کشیدن

Lie in death

Huz. šKBWN + tan: nisitan

سول ۱۳۱۱۱ : اناس ۱۳۱۱۱ نسیدن

To lie down

Heb. šKB שָׁכַב

بستر و بستر مرگ

Bed, death bed

Phen. MSKB . MSKB

Bed

بستر

Ak. sakāpu

Mand. škb

To pour out

ریختن

(Gesenius. 1011; Macuch. 465;

Huz-Dict. 58)

سَكَبَاج (Pers.) :

سرکه یا آبگوشتی که از گوشت و سرکه سازند ،

سکبا

Stew cooked with vinegar

Syr. sqabqâ سَقَبَقَا

Pers. sekbâ =

آش : bâ + سرکه : sek

(Brun. 405; Borhan. 1151)

سَكَبِينَج :

گیاهن شبیه به خیار و دارای صمغ

Medicinal gum, sagapenon

Syr. saqbina سَقَبِينَا

Pers. sakbina

سکبینه

Arab

صفبیین ، سقبیین

فرورفتن ، خود را خوار کردن
To be narrow, have small ears
be deaf. To sink, humble
oneself

Heb. šābak נִבְּאֵק
کم کردن ، کاستن

Decrease, abate

N.Heb. šebikā נִבְּבִיקָא
فرونشاندن خشم

Allaying of anger

Syr. sak ܣܟܐ
توقف کردن

Mand. skk

Ak. sakku

Deaf کر

Ak. sukku

Dam سد

(Gesenius. 1018; Macuch. 330

سَك ، (ج: سُكوك) :

میخ چوبی

Nail, peg

Heb. šukāh יָבֵיבָה

Aram. siktā סִיכְתָא

Syr. sekitā ܣܝܚܝܬܐ

Syr. sokā

Nail

Syr. sakek ܣܟܝܟܐ

To nail

(Nakhla. 187; Frankel. 89)

میخ

میخ کوبیدن

سُك :

بوی خوش

A good smell, good odour

Syr. suk ܣܘܟܐ

(Nakhla. 188)

سُكَّة ، (ج: سَكَّك) :

سکه ، مسکوک

Stamped coin

Aram. sekta ܣܝܚܬܐ

روی سکه

Face, stamp of a coin

(Jastrow. 993; 994; Frankel. 194)

سُكَّة :

خیش گاواهن

Ploughshare

Syr. sektā ܣܝܚܬܐ

Aram. siktā ܣܝܚܬܐ

Mand. sikta

Drop down, to fall, to collapse
se

Heb. Šāqat: **שָׁקַט**
آرام ونا آشفته بودن

Be quiet, undisturbed

Aram. Šeqat: **שֵׁקַט**

N.Heb. SQT: **שָׁקַט**

Sink down **فرورفتن**

سقط، سقط؛

سقط جنین

Cast off foetus

Syr. suqā **سُوقَا**

(Brun. 402; Gesenius. 1052)

سَق؛

آب نوشیدن، آب دادن

To drink water, give to drink,
to water a beast, a land

Heb. -šqāh **שָׁקַח**

سبب آب دادن شدن

Cause to drink water

Sab. sqi **סִי**

آب داده شدن

Be irrigated

Sab. MSQ'

Drinks **مینوشد**

Mand. ŠQA

Old.Ak. Šqayum

As. šaqū

Aram. Šqā

آب دادن، آبیاری کردن

Water, irrigate

ساقية؛

جوی وجدول آب

Streamlet, irrigating canal

Syr. šoqitā **سُوقِيتَا**

سَقَاية؛

جای آب دادن، جام، مشک

Drinking place, cup, tank,

watering-place

Heb. Šoqet **שָׁקַת**

Heb. Šeqet **שֵׁקַת**

Syr. saqyā **سَاقِيَا**

وسيله آب دادن

Watering through

(Gesenius. 1052; Macuch. 473;

Brun. 644; Frankel. 134; Gelb.

282)

سَك؛

نازک بودن، گوشهای کوچک داشتن، کوبودن

Blasphemer

Syr. sagarâ **شَهْدَا**

(Nakhla. 187)

سَقَطِي (N.Pr.)

منسوب به حزیره سَقَطرا در اقیانوس هند

Native of Socotra island in

Indian Ocean

Syr. Soqutroyâ **صُهَهْهَزِنَا**

(Brun. 405)

سَقَف سَقْفَا

بر خانه سَقَف زدن

To roof a house, to ceil

سَقَف

بام و سَقَف خانه

Roof ceiling

Heb. **שָׁקֵף** **שָׁקֵף**Aram. **šeqap** **شَقَاق**Syr. **šeqap** **شَقَا**

زدن ، تصادف کردن

To strike

Heb. **seqep** **שֵׁקֵף**

چار چوب در و پنجره

Casing of doors

Heb. **šāqap** **שָׁאָף**

از بالا آویختن به پائین نگاه کردن

Overhang, look out down.

Aram. **šeqipâ** **شَقِيفَا**Syr. **šeqipâ** **شَقِيفَا**

برج سنگی کوچک مخروطی بر سَقَف خانه

Rocky pinnacle

Aram. **esqupâ** **اِسْقُفَا**Aram. **esquptâ** **اِسْقُطَا**

آستانه در

Threshold

(Gesenius. 1054; Jastrow. 97;

Frankel. 20)

سَقَل

براق بودن ، جلا داشتن ، صیقلی بودن

To polish, burnish, be bright

Heb. **sâqal** **סָאָל**

از سنگها پاک شدن ، صاف بودن

To clean from stones, smoothen

Syr. **sqal** **سَقَالَا**Mand. **sql**

رك : سَقَل

(Gesenius. 709; Macouch. 336)

سَقَط

افتادن فروریختن

Emp.Aram. sipnh

Emp.Aram. sipnt'

سَفَان :

کشتی ساز

Ship-builder

Targ. sepânâ נִפְנָן

Syr. saponâ سَفَانَا

(Gesenius. 706; Jeffery. 172;

Brun. 403; Hoftij. 196; Frankel

68; 217; Jastrow. 1013)

سَفَا سَفَا :

برداشتن و بردن خاک و گرد

Raise and carry off dust

سَفَا :

دوا ، درمان

Medicament

Aram. šph נִפְנָן

Syr. šopy سَفَا

(Gesenius. 1045; Frankel. 262)

سَفَا سَفَا ، سَفَا سَفَا :

وزیدن باد و برانگیختن گرد و خاک

Raise dust and carry it away

Heb. sâpâh נִפְנָן

Heb. sâpâh נִפְנָן

جاروب کردن و بر باد دادن ، در رودن

Sweep or snatch away

Syr. spa سَفَا

Syr. špi سَفَا

S.Arabian. šafa'a

(Gesenius. 705; Brun. 402; Guidi.

35)

سَفُوف :

داروی خشک ، پودر طبی

Dry medicine, medical powder

Syr. supup سَفُوفُ

(Nakhla. 187)

سَقَر :

به آتش سوزندان

To scorch any one

Syr. šgar سَقَر

سَقَر :

آتش دوزخ

Hell-fire

Syr. šgorâ سَقَرَا

سَقَار :

کفر گوینده

Be low, be abased

As. šapâlu

Sab. SPL

Aram. šepal תְּבַיְלָא

Syr. špel سَفَلَا

Syr. spal سَفَلَا

Be low

Old-Ak. špl, šaplum

Lower

زیرین

سافل :
بست ، وضع ، پائین

Base, humble

Heb. šāpal שְׂפֹל

سَفَالَة :
قسمت پائین

Lower part

Aram. swply סוּפְלָי

(Gesenius. 1050; Brun. 685;

Frankel. 68)

سَفَل :
کاسه ، کوزه

Bowl, jar

Heb. sepel סֵפֶל

Bowl

کاسه

Targ. siplā סִיפְלָא

کاسه ، لکن

Bowl, basin

Chr.Palm.Aram. SYPL סֵפֶל

لکن دست شوئی

Wash-basin

(Gesenius. 705)

سَفَلَةُ النَّاسِ :

مردم بست

Men of lowest class

Syr. špel سَفَلَا

(Nakhla. 187)

سَفَن :

پوشانیدن ، روی چیزی را فرو گرفتن

Cover, cover in, panel

Heb.root. sāpan סָפַן

سَفِينَة :

کشتی

Vessel, ship

Heb. sepināh סֵפִינָה

Targ. sepintā סֵפִינְתָא

Syr. spintā سَفִيْنَتَا

Aram. sepinā סֵפִינָא

Mand. spinta

رك : سفسار ، سفسار
سَفَط :

مهربان و نيكو كار بودن

To be kind, beneficent

Heb. šāpat: נְפִיט
تضاروت و حكومت كردن

To judge, govern

Phen. ŠPT: נִפְטָא

Pun. supet:

B.Aram. šap̄tin: נִפְטִין

As. šapātu قاض

Judge

As. šp̄tu تضاروت

Judgement

(Gesenius. 1047)

سَفَط (Pers.):

Basket

Syr. spotā: سَفَطَا

Syr. sbtā: سَفَطَا

Pahl. sapat: سَفَطَا

Pers. sabad سبد

(Brun. 402; Frankel.80; Tégldi

Borhan. 1081)

سَفَق :

چه زدن ، دست زدن سيلی زدن

Clap, clap (the face), strike
(hands)

Heb. sâpaq: סָפַק

Heb. šâpaq: שָׁפַק

Syr. sepaq: سَفَق

Throw up افكندن

(Gesenius. 706)

سَفَكَ :

ريختن (خون و اشك)

To pour (blood, tears), to pour
out

Heb. šâpak: שָׁפַק

As. šapaku

Aram. šepak: שֵׁפַק

Syr. sepak: سَفَق

رك : سبك

(Gesenius. 1049; Brun. 404)

سَفَل ، سَفَل ، سَفَل :

پست و پائين بودن

To be low

Heb. šâpel: שָׁפַל

Huz. ŠPYR : viḥ , vēḥ

به سسره (اوس)

همه بمعنی زیبا

All beautiful

(Gesenius. 1051; Jastrow. 1617

Macuch. 444; Huz-Dict. 63)

سفره :

سفره وخوان که برای خوردن گسترند

Leather used as a table cloth

Syr. suprâ هه ٥٥٥

(Jacob. 100)

سفار (Pers.) :

انصار شتر

Nose bit of camels

Syr. apsorâ افسورا

Aram. apsârâ افسار

Pers. afsâr

Pahl. apesâr افسار

Avest. aiwi-sâra

(Addi. 91; Frankel. 115;

Jastrow. 106; Borhan. 148;

Télgdi)

سفرجل :

Quince

آبی، به

Ak. supurgilu

Tal. YSPRGLYN

Aram. ispargal ايسپورگلا

Syr. espargelâ ايسپورگلا

Syr. sparglâ هسپورگلا

Mand. spargla

Huz. SPRŠLY' (sprgly') :

bêḥ (سپرشلی) : كسپه

(Macuch. 334; Brun. 125; Nakhla.

187; Huz-Dict. 104)

سفسار سفسیر (Pers.) :

سیمار، سفسار، دلال

Broker, negotiator, steward

Aram. sapsâr ספסאר

مقن ارزباب

Accountant, expert in price

Syr. sapsârâ هسپسار

Syr. sapsirâ هسپسار

Pers. sepsâr

رك : سفسار

(Jastrow. 1015; Frankel. 186;

Borhan. 1089, 1145)

سفسیر :

Tel-Amar. šâpârû

فرستادن نامه وپیغام

Send message

As. šâpiru

نویسنده ، کاتب

Writer, ruler

As. šapirûtu

To rule

حکومت کردن

Aram. siprâ טִפְרָא

Syr. seprî سَفْرَا

Ak. šipru

Christ.Palm.siprâ مِسْفَرَا

نوشته ، کتاب ، سفر

Writing, book

سایر ، اج : سفره :

نویسنده ، کاتب

Heb. soper סִפֵּר

Aram. sâpar סַפְרָא

نویسنده ، دبیر

Secretary, scribe

Aram. saprâ סַפְרָא

Syr. soprâ سَفْرَا

Palm. spr'

Old.Aram. spr'

Scribe

نویسنده ، کاتب

Phen. sprm . sprh

Pun. spr . spry

Emp.Aram. spr'

J.Aram. sprh

Hatra. spr

دبیر ، کاتب

All scribe

(Gesenius. 707-708; Brun. 686;

Jeffery. 171; Hoftij. 196)

سَفْرَ :باز کردن چهره ، نقاب از چهره برداشتن
درخشیدن

Remove veil (of women) shine

Heb. šâpar טִפְרָא

زیبا و شنگ بودن

Be beautiful

Aram. šepar טִפְרָא

Syr. spar سَفْرَا

زیبا و درخشان و خوب و دل‌بند بودن

Be beautiful, bright, pleasing

Aram. šapyr טִפְרָא

Syr. šapir سَفْرَا

Syr. sapirâ سَفْرَا

Beautiful

زیبا

Ak. šnpyr

Mand. šapir

Heb. sapor טִפְרָא

سَفَّ ، سَفَّ :

نام مار دراز و نازکی است که بین سنگها و ریگها
میجهد از این جهت گمان کرده اند که آن می پرد .

Speckled serpent, winged serpent

Heb. šepipon **שֵׁפִיפּוֹן**

Horned snake

مار شاخ دار

سَفِيف :

لاغر و نازک اندام

Maigret, un peu maigre

Syr. supsâ **سُطْسَا**

(Gesenius. 1051; Brun. 384;

Dozy. 656)

سَف :

غذا ، یا دوا را خشک و بدون آب خوردن

To take dry, parched (food, or
medicine)

Syr. spat **سَطَا**

(Jacob. 100)

سَفَج :

ریختن (خون ، اشک)

Pour out, shed (blood, tears)

Heb. sph **סִפַּח**

(Gesenius. 705)

سَفَد :

به سیخ کشیدن

To put upon the spit

Syr. šaped **شَافِد**

سَفُود ، سَفُود :

سیخ کباب

Wooden or iron spit

Syr. šopudâ **شُوفُدَا**

Aram. sopud **سُوفُد**

(Brun. 685; Frankel. 90)

سَفَر :

به سفر رفتن

Go forth, to journey, to set out
on a journey

سَفَر ، (ج : أسفار) :

کتاب ، کتاب مقدس

Book, sacred book, codex

Heb. seper **סֵפֶר**

نامه بیفام ، نوشته ، سند کتاب دست نوشت

Missive, document, writing, book

Mand. sipra

Tel-Amar. šipru

Tel-Amar. šipirtu

writing, message

Palm-branch with leaves

سَعْفَة :

درخت نخل بدون برگ

Palm-bough stripped off

Syr. sar'eptâ (سَعْفَة)

(Gesenius. 703; Nakhla. 187)

سَعَلَ :

سرفه کردن

To cough

Syr. š'al (سَعَلَ)

(Brun. 684)

سَعَوْ ، سَعَوَة :

Wax

Syr. š'utâ (سَعَوْ)

(Gesenius. 683)

سَعَوْ ، سَاعَة :

قسمتی از زمان ، بهره ای از زمان

Portion of time

B.Aram. šā'atâ (سَاعَة)

زمان و وقت اندک ، لحظه

Brief time, moment

Aram. šā'atâ (سَاعَة)

Syr. šo'tâ (سَاعَة)

ساعت ، لحظه

Hour, moment

Syr. še'a (سَاعَة)

Moment

As. šattu (مدت)

Duration

Tel.Amar. še-ti (زمان ، ساعت)

Mand. šita

Time, hour

(Gesenius. 1116; Macuch.464;

Jeffery. 158)

سَعَى :

تند رفتن ، دویدن ، کوشا بودن

Go quickly, run, be energetic

Heb. sâ'âh (سَعَى)

بیورش و حمله آوردن ، حمله باد طوفانی

To rush, rush of storm-wind

Syr. se'â (سَعَى)

حمله آوردن بر

Make an attack upon

(Gesenius. 703)

سَفَّ سَفِينًا :

رفتن و پریدن بر روی زمین (پرنده)

To skim along the ground (bird)

سَعِرَ سَعْرَانًا

تند راندن (با اسب) ، اینجا و آنجا سفر کردن

To run swiftly (horse), travel
this way and that.

Aram. s'ir ٧٧٥

Aram. swr ٧٧٥

Syr. s'ar ٧٧٥

Mand. sar

سَاعُور

Jeune bouc

بزغاله

Syr. so'urâ ٧٧٥

visitor

زائر

(Macuch. 314; Frankel. 276;

Dozy. 655; Nakhla. 187)

سَعِرَ

قیمت گذاردن برجیزی ، ثابت کردن قیمت کالاها

To fix the price of goods

Heb. ša'ar ٧٧٥

حساب کردن ، شمردن

Calculate, reckon

سَعِرَ

بها و قیمت بازار

Market price

J.Aram. ša'ra ٧٧٥

بهره سود

Interest, market-price

Syr. so'urâ ٧٧٥

Administrator

مدیر

Targ. ša'ra ٧٧٥

Talm. S'WR ٧٧٥

Price

بها

(Gesenius. 1043; Brun. 401;

Frankel. 189)

سَعِرَت (N.Pr.)

جایی در بین النهرین

Seert, name of a place in

Mesopotamia

Syr. se'rad ٧٧٥

(Brun.753)

سَعِفَ

ریشه شدن بن ناخن دست

Become cracked around nails

Heb. S'P ٧٧٥

جدا کردن ، شکافتن ، تقسیم کردن

Cleave, divide

سَعِفَ

شاخ درخت خرما با برگهایش

Zinj. s'ed	تقویت کردن	Heb. se'arâ צַרְאָר	باد طوفانی
Strengthen		Storm-wind	
Chr. Palm. Aram. s'dwn'		As. šāru	
Aid	یاری و کمک کردن	Wind	باد
Yaod. YS'D		Nab-ms'r	دیدن، اداره کردن
Emp. Aram. S'DNY		Visiter, administrer	
(Gesenius. 703; Hoftij. 195)			سَعِير، (ج: سُعْر) :
	سُعد ، سَعدان :		آتش افروخته و سوزان ، دوزخ
	واژ شتر، گیاه شتر، گیاه قبرس	Fire, blaze	
Neurada procumbens, cyperus		Huz. š'RH : dšoxv מַשׁוֹחַ	دوزخ
planta		Hell	
Syr. se'dâ صدرا		Ak. šw'aru	
Syr. sa'dâ شدرا			نام رودی است در دنیای پس از مرگ
(Brun. 400)		The name of a river in the	
		dead's world	
	سَعْر :	Heb. šeol תְּהוֹמוֹת	زیر جهان
افروختن آتش، برانگیختن، شدیداً تشنه یا گرسنه		Underworld	
بودن، دیوانه بودن		Old. Aram. š'wl	قبر، جای گود
To kindle fire, excite, inflame,		Grave, hollow place	
be vehemently hungry and thirst-		As. šu -alu	
ty, be mad		Syr. šiyul سَهْلَا	
Heb. sâ'ar צַרְאָר		(Gesenius. 704, 982; Hoftij. 196;	
طوفانی بودن به خشم آمدن		Huz-Dict. 51)	
Storm, rage			

Copper-pail

Syr. siṭlā صیٲلAram. setlā ܣܬܠܐ

(Jastrow. 67; Jacob. 99)

سطم :

بستن (در)

To shut (a door)

Syr. ṣṭam صٲمHeb. ṣṭm סגמسٲام :

انبر آتش

Fire-poker

Syr. ṣṭomā صٲوماSyr. estomā اٲٲوما

Eth. astama

رك : سدم

(Brun. 387; Frankel. 240)

سٲام :

فولاد

Steel

Syr. ṣṭāmā صٲاماGr. stomoma στομμα

(Frankel. 231)

سطن :ساٲن :

خبیٲ ، زشت ، بد

Impure, Mischievous

Syr. stinā صٲنا

(Jacob. 99)

سٲا سٲوا :

تسلط یافتن ، به خشونت و تندى رفتار کردن

با كسى

To treat anyone harshly

Aram. šetā ܣܬܐSyr. šetā صٲاHeb. šṭh שטח

Mand. šṭa

(Macuch. 458; Jacob. 99)

سعد :

نیکبخت شدن ، خوشبخت بودن

To be happy

ساعدا :

بارى کردن ، کمک و همدستى کردن

To help, to assist

Heb. sā'ad סאעאד

حمایت کردن ، نگاهدارى کردن ، ماندن

Support, sustain, stay

Aram. se'ad ܣܥܐܕ

Aram. šeṭaḥ ܫܬܐܝܗ
 Syr. šeṭaḥ ܫܬܐܝܗ
 (Gesenius. 1008; Brun. 670;
 Macuch. 670)

سَطْر:

خط کسی کردن، نوشتن

To rule, write

Mand. šaṭara

S.Arabian. šaṭar

Heb. šṭr ܫܬܐܝܗ

As. šaṭāru

Sab. str

To write

Heb. šoṭer ܫܘܬܐܝܗ

نوشتن

مأمور رسمی، دبیر، منشی

Official, officer, scribe

سَطْر، لِح: أسطار، سَطور):

خط، سطر، دست نوشت

Line, hand-writing

Aram. šeṭrā ܫܬܐܝܗ

Syr. str ܫܬܐܝܗ

Nab.Palm. šṭr

مدرك، سند

Write, document

سَطْر انجيل:

خط انجيل

Scriptura Evangelii

Syr. estrangelā ܫܬܐܝܗ

Gr. stoḡgulé 6ΤΡΥΥΥΛΓ

(Gesenius. 1009; Brun. 24,388;

Macuch. 440; Guidi. 35; Frankel.

250)

سَاطور):

کارد تصابی

Butcher's knife

Syr. soṭurā ܫܘܬܐܝܗ

Mand. saṭtir

(Brun. 388; Macuch. 310)

سَطَف:

لبریز شدن، شستن، غسل دادن

Overflow, rinse

Heb. šāṭap ܫܘܬܐܝܗ

J.Aram. šeṭap ܫܬܐܝܗ

As. šaṭāpu

(Gesenius. 1009)

سَطَل:

ظرف مسین، سطل

Minium, red-lead

Syr. siriqun ܣܝܪܝܩܘܢ Aram. šrq ܣܪܩ

Pers. serenj

رك : زنجرف

(Brun. 413; Borhan. 1130)

سرو ، سرّوة (Pers.) :

درخت سرو

Cypress

Syr. sarwā ܣܪܘܐ Syr. saru ܣܪܘ Syr. šurbinā ܣܘܪܒܝܢܐ

Pers. sarv

Pahl. sarv ܣܪܘ Pahl. sarb ܣܪܒ

Ak. šurmēnu

(Brun. 408,693; Nakhla. 180;

Borhan. 1130)

سرّوة ، سرّية :

نيزه کوتاه ، تیر کوچک

A short dart, a little arrow

Heb.root. ŠRH ܣܪܗ Heb. seryāh ܣܪܝܗ

اسلحه نيزه زوبين

Weapon, lance, javelin

As. siriyām

Body-armor

Aram. šeryānā ܣܪܝܢܐ

Egypt. tufra-na

Egypt. ta-ra-y-na

Heb. šeriwon ܣܪܝܘܢ Heb. šerin ܣܪܝܢ

زره تن

زره تن

Body-armor

(Gesenius. 1056)

سرّوال :

رك : سرّبال

سرى

سارّية :

دگل کشتی

Mast of ship

Aram. šwry ܣܘܪܝ

(Frankel. 223)

سطح :

گسترده ، پهن کردن

To spread out, expand, to flatten

Heb. šāṭah ܣܘܬܐ

گسترده ، در بیرون پهن کردن

To spread, spread abroad

سَرَق :

(Brun. 213; Macuch. 315)

دزدی کردن

سُر :

To steal

راست روده ، روده راسته کون

Aram. seraq

سَرَق

Syr. seraq

سَرَق

End of the rectum, anus

Ak. šarâqu

Syr. surmâ سُرْمَا

Old.Ak. šurqum

(Brun. 695)

Mand. srq

سُر :

(Macuch. 338)

چیزی را چند تکه کردن

سَرَق :

To cut a thing to pieces

قطعات مستطیل شکلی از حریر سفید

Syr. šram سَرَام

Oblong pieces of white silk

(Brun. 695)

Syr. šârâ

سَرَا

Eth. sirâj

سَرْمَق (Pers.) :

Targ. širas

گیاه سرمک از انواع سبزیجات خوردنی، که آن را اسفناج رومی گویند .

Gr. serikon σερικον

Lat. sericum

Atriplex, androsaemum all

(Frankel. 41; Addi. 90)

heal (plant)

Syr. sarmag

سَرْمَاگ

Pers. sarmak

Pahl. sarmak

سَرْمَاک

(Brun. 411; Borhan. 1129)

سَرَقِین ، سَرَقِین (Pers.) :

سَرَقِین

Dung, manure

Syr. sarqinâ

سَرَقِینَا

Mand. sarqina

Pahl. sargin

سَرَقِین

سَرَقِین (Pers.) :

سَرَقِین ، اکسید ملحی سرب

رک : سَرَقِین

Rab srs, mr srsy

خواجه باشی

Graned-eunuque

(Gesenius. 710; Macuch. 338;
Hoftij. 197; Brun. 411)

سرسام (Pers.)

وری در پردهٔ دماغ، سرگیجه

Brain-disease, vertigo

Syr. sarsamā ܣܪܫܡܐ

سرسام

Syr. msaresma

مبتلا به سرسام

ܡܫܪܫܡܐ

Affected by vertigo

Pers. sarsâm

سرسام

Kurd. sarsam

(Addi. 901; Jacob. 101)

سرسور

دلال، کارشناس، واسطه

Broker, expert

Middleman

Aram. sersur ܣܪܫܘܪ

(Jastrow. 1029; Frankel. 180)

سرطان

خرچنگ، از برج سماوی

Cancer, crab, the 4th sign of
the zodiac

Aram. sartân ܣܪܬܢ

Syr. sartonâ ܣܪܬܢܐ

Mand. sarṭana

(Macuch. 315; Brun. 410)

سراف

(Pl.)

سرافیم

Heb. sérâpim ܣܪܫܦܝܡ

نام فرشتگانی است اساطیری در دین یهود

Seraphim

The beings mythically with

serpents bodies (serpent deities)

and six wings, and human hands and

voices

Heb. sârap (sg.) ܣܪܦ

مار آتشین

Fiery serpent

Egypt, šerref

As. šarrapu

Syr. sropâ ܣܪܦܐ

(Gesenius. 977; Jacob. 101)

Ak. sadâru

Mand. sdr

(Macuch. 318)

سرداب (Pers.)؛

زیرزمین، سرداب

Underground

Syr. serdâb

سرداب

Pers. sardâb :

Sard = cold + âb = water

(Brun. 409; Borhan. 1121)

سردار (Pers.)؛

رئیس، فرمانده، سردار

Commander-in-chief

B.Aram. sârad

סָרַד

Pers. sar + dâr

سردار

Pahl. sardhâr

سردار

(Gesenius. 1104; Borhan. 1122)

سرادق (Pers.)؛

سرایرده، سایبان

An awning, tent cover

J.Pers. sarah

סָרַח

جلو خوان

Forecourt

Mand. Saradqa

سرایرده، سایبان

Curtain, canopy, pavilion

Pers. sarâda . sarâqa

Pahl. saradak

سرایده

(Jeffery. 163; Macuch. 336;

Frankel. 29)

سرس :

ناتوان و سست کمر بودن

To be impotent

سرس :

سست کمر، ناتوان در جماع، خواجه

Impotent, eunuch

Heb. sâris

סָרִיס

خواجه و خنثی

Eunuch

N.Heb. sarisâ

סָרִיסָא

Syr. sarisâ

سَرَسَا

Old.Aram. SRS'

As. šarēšî

As. šarišî

Eunuch

خواجه (حرمسرا)

He who is the head of harem

Old.Aram. srsy

Emp.Aram. srs :

Command

(Gesenius. 1018)

رك : سلج

سرخ :

تنها رفتن ، روان شدن ، به چرا رفتن

To go alone, go to pasture

Heb. sârah סָרַח

آزاد رفتن ، مطلق و آزاد بودن ، تجاوز کردن
Go free, unrestrained, exceedسرخ الزوجة :

زن را آزاد ورها ساختن

Let a wife go free

Heb. sârah סָרַח

Syr. serah ܣܪܗ

فاسد و گناهکار شدن

To corrupt, to sin

(Gesenius. 710)

سرد (Pers.) :

بافتن زره

Mailed fabric

سرد ، مسرد ، مسرودة :

A coat of mail

زره

Aram. zardâ זַרְדָּא

Coat of mail

Pers. zereh

زره

Avest. zraša 𐬰𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀𐬎𐬀

Pahl. zrêh 𐭪𐭥𐭥𐭥

Pahl. zradâ 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥

Aram. sanwawrtâ סַנְוַוְרְתָא

کلاه خود فلزی صیقلی

Polished metal helmet

Syr. snwrtâ

Pahl. sârevart 𐭪𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥

(Jastrow. 411, 1005; Télégdi.

Jeffery. 169; Frankel. 241)

سرد :

الك آرد بيز ، غربال

A sieve

Syr. sardâ ܣܪܕܐ

Syr. sarodâ ܣܪܕܐ

(Brun. 409)

سرد :

به رشته کشیدن ، به نظم آوردن ، مرتب کردن

To coordinate the thread, to

set in order.

Heb. SRD סרד

Syr. srad ܣܪܕ

Saddler
 Syr. sorugā سُرُوغَا زین ساز
 (Brun. 408; Frankel. 251)

سراج (Pers.):

جراغ، مشعل

A lamp or torch

Aram. šeragā شِیرَاگَا

Light, lamp, lantern

Syr. šeragā شِیرَاگَا

Syr. šorogā شِورَاگَا

Mand. šraga

Pers. čerâg چِراغ

Pahl. čirâgh

Osset. čirag

Turfan. šerg

(Jeffery. 166-167; Brun. 693;

Jastrow. 1628; Frankel. 95;

Télégdi)

سَرَجَل:

با خط‌کش سطرهای متوازی رسم کردن

To draw the parallel lines with
 ruler

Syr. surgorâ سُرُورَا

خط‌های متوازی

Parallel lines

(Nakhla. 187; Frankel. 251)

سرجین سرقین (Pers.):

Manure, dung

Syr. sarqinâ سَرَقِينَا

Pers; sargin

سرگین

Pahl. sargēn سَرگِن

(Brun. 413; Borhan. 1228)

سُرُوج (N.Pr.):

سُرُوج

Sarug

بطریق نشینی در بین النهرین

Syr. srug Residence of Patriarch

(Brun. 753) in Mesopotamia سُرُوج

سَرَج:

فرستادن، بیرون فرستادن

To send, to send any one away

Heb. šalah שָׁלַח

Aram. šelah שֵׁלַח

Syr. šleh شَلַ

As. šalû

فرستادن

To send

As. tešlîtu

فرمان دادن

Mirage

Heb. šārāb שָׂרָב

گرمای سوزان

Burning heat

Aram. šerab שֵׂרָב

گرما ، خشکسالی

Heat, drought

As. šarrabu

سَرَب :

راه زیر زمینی

Underground conduit

Eth. asrāb

(Gesenius. 1055; Brun. 693;

Frankel. 25,29)

سَرَبَة ، (ج: اسراب) :

گله های گوسفند ، دسته های پرندگان

Flock of sheep, birds

Syr. šarbtā شَرَبْتَا

Mand. šurbta

Mand. šurubta

(Macuch. 457)

سِرَبَال ، (Pers.) :

پیراهن ، لباس ، شنل زنانه

Garment, clothing, mantle

J.Aram. sarbâl

Trousers

شلوار

Aram. SRBLA سَرَبَلَا

Mantle

شنل

Syr. šarblā شَرَبَلَا

Emp.Aram. SRBLQ

Gr. saraballa σαραβαλλα

Pers. šalvâr

شلوار

šal : ران + vâr :

مانند

Lat. sarballa, sarabara

Kurd. šelvâr

Osset. salbaro

(Jeffery. 168; Brun. 693;

Frankel. 47; Hoftij. 197;

Borhan. 1289)

سَرَج :

بافتن ، دوختن

To weave, to sew

Syr. srag سَرَاغسَرَج :

Horse saddle

زین

Syr. sargâ سَرَاغَاسَرَاغ :

سَدَى :

بسته و بگچه ای از لباس ساختن
To make the wrap of cloth.

Ak. šatû

J.Aram. šetyâ נְשֵׁתָא

Syr. šetyâ شَعْمَا

Mand. šta

رك : ستي

(Gesenius. 1059; Brun. 697)

سَر :

خوشحال شدن

To rejoice

Ak. šararu

تصديق کردن

To affirm

Aram. šerar

נְשָׂרָר

سخت بسته شدن

Firmly closed

Aram. šryrâ נְשָׂרְרָא

Happy and well

خوب و خوشحال

(Driver. 44)

سَر ، سَرَّة :

بند ناف

Navel-string

Heb. šor נְשֹׂר

Aram. šurâ نְشُورَا

Syr. šerâ شَعْرَا

Mand. šura

(Gesenius. 1657; Brun. 697;

Macuch. 450)

سَرَبَ سُرُوبًا :

روان شدن آب

To flow water

Heb. šrb נְשֵׁרֵב

برشته کردن ، سوزانیدن

Parch

N.Heb. šārab נְשָׂרֵב

توسط آفتاب سوخته شدن

To be scorched (by sun)

Aram. šerab نְشֵׁرֵب

Aram. šerib نְشֵׁرֵب

Syr. šerab شَعْرَب

Syr. šreb شَعْرَب

برشته و سوخته بودن

Be parched

سَرَاب :

سراب ، آب نما ، جائیکه در بیابان از دور بنظر
آب آید ولی آب نباشد

Heb. Sedom

Sedom, Sédam, Sodma, Sedoma, important Cannaitish city, mentioned with Gomorrah, Admah, Zeboim, cities of plain, which were destroyed by fire from Jehovah out of heaven site prob. at S. end of Dead sea, where are now Jebel Usdum (SW), and Zoar (SE).

(Gesenius. 69; A new standard Bible Dictionary. 857)

سَدَن :

بیچہ زدن و آویزان کردن پردہ

To let down (a veil, a curtain)

سَدَن ، سَدَن ، سَدَان :

پردہ ، نقاب

Curtain, veil

سَدِین :

نقاب و پوشش زین

Veil, saddle-cover

Heb. sâdin סָדִין

Aram. Sâdinâ סָדִינָא

چادر شب و لفاف و پوشش کان

Linen wrapper

As. sudinnu

جامہ

A garment

N.Heb. sâdin סָדִין

Syr. sedin

Syr. sedinâ

Syr. sedunâ

Gr. sidon

چادر شب با تکه مستطیلی از کان لطیف

Wrapper, rectangular piece of fine linen

(Gesenius. 690; Frankel; 48)

سَدَان :

سندان

Anvil

Syr. sadonâ

(Dozy. 642; Nakhla.86)

سَدِی :

بیچیدن پارچه

Wrap of a tissue

Syr. štâ

(Nakhla. 186)

Six-fold	شش تا	(Frankel. 48)	
As. seššu	ششم		سدم
Sixth			بستن
	رك : سته		
(Gesenius. 995; Frankel. 48)		To shut up, to bolt, to close door	
	سدة :	Heb. sâtam סָתַם	متوقف کردن ، بستن ، نگاهداشتن
	پیشگاه ، درگاه ، آستانه		
Door threshold, seat		Stop up, shut up, keep close.	
Syr. šedta	سَدْتَا	Ak. šutummu	
Syr. šedot	سَدُوتَا	Storehouse	انبار مخزن
(Brun. 658; Frankel. 287)		Mand. SDM	
	سدف :		رك : سطم
	تاریك بودن (شب بودن)	(Macuch. 318; Gesenius. 711)	
Be dark (night)			سدم (N.Pr.) :
	باده خوردن ، زنگ زدن		یکی از شهرهای معروف و معتبر کعبان قدیم که آنها را با شهرهای گمراه ، وادماه ، وزبوئیم ،
Blight, scorch			با هم ذکر کرده اند در قرآن از مجموعه این شهرها
J.Aram. šedap	سَدِاڤ		"الموتفکات" یا مدائن قوم لوط یاد شده و معادل
Burn	سوختن		آنها در عربی چنین است : اسدم (سدم) ، واقع
(Gesenius. 995)			بر کوهی نمکی در جنوب غربی دریاچه لوط ، عموراه
	سادل :		(عمریه) در شمال غربی دریاچه لوط ، صبوئیم ، ادمه
	گردن بند مرواریدی که روی سینه آویزند		صوفرا . این شهرها به کيفر گناهانی که مردم آن
Pearl-necklace hanging on the breast			مرتکب شده بودند به آتشی که از طرف یهوه نازل
Syr. šedl	سَدِلَا		شد سوخته شد .

To stop up, obstruct, arrest,
make firm, to close up.

Heb. šādād שָׂדָד

به شدت به نهیب و غارت و ویرانی برداختن

Deal violently with, despoil,
devastate, ruin

As. šadādu

بزور بیرون کشیدن

draw, drag

سَد :

سد ، مانع ، بند

Barrier, fence

Aram. sadā

Syr. sadā שָׂדָא

Mand. sadā ܣܕܐ

بند ، سد

Old.Ak. ŠD' šadwm

Mountain کوه

(Gesenius. 994; Gelb. 263;

Macuch. 309)

سَدَر :

Lot-tree

Syr. sdiroit ܣܕܝܪܝܬ

(Brun. 375)

سَدَر

سَدَر سَدَرًا :

گیج و حیران گشتن

To be perplexed

Syr. ṣdar

سَدَر :

سرگیجه

Vertigo

Syr. ṣedrā ܣܕܪܐ

(Brun. 536)

سَدَاة :

چارقد

A handkerchief or shawl for
the head

Syr. setra ܣܕܪܐ

(Addi. 87)

سَدَس :

ششمین بودن عدد ، ساختن عدد شش

To be the number six

Heb.Root. ŠDŠ ܣܕܫ

سَادِس :

Sixth

ششم

As. suduṣu

Scrape off, clear away

Heb. sâhâh סָחַח

(Gesenius. 695)

سخر:

مسخره وریشخند کردن

To mock at, deride

Heb. sâhar סָחַר

دربرامون چیزی گشتن

Go around, about

Syr. šhr ܫܫܪ

مانند گدا دوره گردی کردن ، گدا بودن

Go about as beggar, be beggar

As. saḥâru

گشتن ، برگشتن ، احاطه کردن

Turn, surround

(Gesenius. 695)

سخر:

با طاعت در آوردن ، مسخر کردن

To subdue

Syr. šehar ܫܫܪ

Ak. šuharuru

ادعا کردن

To claim

Mand. šHR

(Brun. 668; Macuch. 451)

سخر ، سخم:

سیاه کردن ، بی آبرو کردن

To blacken, to disgrace anyone

Syr. šham ܫܫܡ

Syr. šahem ܫܫܡ

(Brun. 667)

سخن:

گرم و داغ و مشتعل بودن

To be hot, inflamed

Heb. šHN ܫܫܢ

Syr. šehen ܫܫܗܢ

گرم و داغ بودن

Be warm, heat

Ak. šahānu

Mand. šHN

سخینه:

غذای داغ، و غذای از آرد

A hot foot, thin gruel of coarse flour

Syr. šahnitâ ܫܫܢܝܬܐ

(Gesenius. 313; Macuch. 43;

Brown. 668; Frankel. 90)

سد:

بستن ، متوقف ساختن

سحاف :

بیماری سل وره

Consumption of lungs

J.Aram. šahaptâ נִשְׁחַפְתָּא

Syr. shiptâ ܫܫܘܦܬܐ

سحف :

راندن ابرها توسط باد

To drive the clouds (wind)

سحيفة ، سحوف :

باران تند و تازیه آسا

Strong rain, sweeping rain

Ak. saḥāpu

پائین افکندن

Throw down

Aram. sehāp ܫܫܘܦܬܐ

Heb. sâhp ܫܫܘܦܬܐ

بزمین انداختن از پای در آوردن

Prostrate

Mand. SHP

Syr. shap ܫܫܘܦܬܐ

(Gesenius. 1006; Brun. 386;

Macuch. 320; Nakhla. 186)

سحق :

سائیدن به نرمی زدن

Rub away, beat fine, pulverize

Heb. šāḥaq נִשְׁחַק

Aram. šehaq נִשְׁחַק

Syr. šhaq ܫܫܘܦܬܐ

Ak. saḥaqu

Mand. SHQ

(Gesenius. 1006; Brun. 668;

Macuch. 451)

سحل :

عرعر کردن خر

To bray (of ass)

Heb. šHL ܫܫܘܠ

As. šahālu

خواندن ، دعوی کردن

Call; proclaim

Syr. šhal ܫܫܘܠ

(Gesenius. 1006; Brun.)

سحنة :

صورت ظاهر ، نما ، هیات

Appearance

Syr. shantâ ܫܫܘܠܬܐ

(Jacob. 99)

سحا سحوا :

ستردن ، پاک کردن

تندنگریستن ، از روی هوش و ذکاوت نظر کردن
To look early, diligently

سحر:

جادوگری ، افسون

Witchcraft, sorcery enchantment

Sab. SHR

Syr. shr ܫܫܪܐ

Deceit

فريب

Pun. shr

شغل مقدس

Fonction sacrée

ساجر:

جادوگر

Wizard

Syr. sorhâ ܫܫܪܐ

خرابکار ، ویرانگر

Corruptor, destroyer

Ak. sâhiru

Mand. sahra

Sorcerer, magician

(Jeffery. 166; Hoftij. 192;

Gesenius. 1007; Jacob. 99)

سحر سحرًا:

بگاہ از خواب برخاستن

To rise, act at daybreak

سحر:

بگاہ ، صبح زود

dawn

Heb. ŠHR שחר

Aram. šahrâ ܫܫܪܐ

Heb. šehar שׁהר

As. šêru

N.Heb. šahar שׁהר

(Gesenius. 1007)

سحط:

کشتن ، خفه کردن

To slay, to choke

Heb. šâht שׁחט

ذبح کردن ، زدن ، پوست کردن

Slaughter, beat, flay

As. sahâtu

پوست کردن ، کسی را لخت کردن

Flay, take off dress

(Gesenius. 1006)

سحف:

پوست کردن ، تراشیدن سر

To peel off, pare

ویدی (از اعمال آدمی) نهاده باشند	Flee, escape
	Old.Aram.Zinj. šHT
A certain place in which is the record (deeds) of the wicked.	خراب کردن
Eth. sengun الواح گلی	Destroy
Clay writing tablets	Aram. šehat
(Jeffery. 165, Frankel. 252)	Syr. šahat
<u>سحب</u> :	نا مشروع، حرام
بر زمین کشیدن چیزی	Unlawful
To trail, to drag a thing	Talm. šHT נשחת
Heb. sāhab סַחַב	Syr. šuhātā ܫܘܚܬܐ
Moab. shb	تباہی، ہرزگی
(Gesenius. 692; Hoftij. 192)	Depravity, corruption
<u>سحت</u> :	(Jeffery. 160; Gesenius. 1007)
از ریشه کردن، خراب و هلاک کردن	سحتیت، سحتوت :
To extirpate, to destroy, to ruin	پشیز و پول خورد
Heb. šāhat שָׁחַת	Copper or nickel coinage
برای خراب کردن رفتن	Syr. šahātā ܫܘܚܬܐ
Go to ruin	(Brun. 669)
Tel.Amar. šahātu	<u>سحر سحرًا</u> :
To fall افتادن	افسون کردن، جادوگر بودن
As. šētu گریختن	To fascinate, to be witch
	Heb. šāhar שָׁחַר

Coo, (of male pigeon), utter
 long whinny (of camel)
 Heb. šāga' נִיגַלָּא
 دیوانه بودن
 To be mad
 As. šegu
 خشمگین شدن ، زوزه کشیدن
 Rage, howl
 (Gesenius. 993)

سَجَلٌ :

برده افکندن ، پوشاندن
 To let down (a curtain) to cover
 Syr. šagap شَغَو
 Mand. šGP
 (Macuch. 448; Brun. 656)

سَجَلٌ :

ریختن آب و مایعی
 To pour out, to spill a liquid
 N. Heb. segel סֶגֶל
 به دست آوردن توشه
 Acquire property

سَجَلٌ :

دلویر آب ، قسمت و بهره
 Bucket filled, share, portion

Aram. segulā סֶגֶלָא
 Syr. sgulā سِجْل
 خوشه انگور
 Bunch of grapes.
 As. sugullâte (Pl.)
 Herds گله‌ها و رمه‌ها
 (Brun. 666; Gesenius. 688;
 Frankel. 72)

سِجِلٌّ :

طومار ، هرنامه‌ای که بر آن نویسند و لوله کنند
 Scroll, roll, writing roll.
 Syr. SYGYLYON سِجِلُّون
 Gr. sigillon σιγγιλλιον
 Diploma گواهینامه
 (Jeffery. 163; Frankel. 251)

سِجِیلٌ (Pers.) :

گل سنگ شده ، سنگ گل
 Lumps of baked clay
 Pahl. sang-gil سَنگ گِل
 Pers. sang-gel سنگ گل
 Stoned clay
 (Jeffery. 164, Frankel. 252)

سِجِینٌ :

جایی که در آن یادداشتها و صفحه های زشت

ساجرا:
 سيلن كه همه جيزرا پر ميكد
 Torrent that fills everything
 Heb. SGR 770
 Syr. sagra ساجرا
 نگرگ وباران تند
 Imber vehement
 (Gesenius. 688-689; Macuch. 321;
 Frankel. 114-115; Brun. 606)

سجزي:
 سكزي ، سيستان ، منسوب به سيستان
 People of Segestan
 Syr. SGZYOT سجزي
 Mand. sigisnaia

رك : سجستان
 (Macuch. 325)

سجس:
 گنديدن وديگرگون شدن آب
 To be altered, turbid (water)
 Syr. ṣgaš سجس
 (Brun. 657)

سجستان: (Pers. N.Pr;)

سيستان ، سگستان
 Segestan
 Syr. sigiṣṭon سجستان
 Syr. sogston سجستان
 Pahl. saGESTĀn : saka+stān
 محل نم سکا ، جای سکاها
 Gr. skythes
 Lat. scytha
 French. Scythes . Sith

سکائی
 Scythian
 منسوب به اسکوتیا (اسکیتیا) یا کشور سکاها
 Relating to, of Scythia., an
 ancient country lying partly
 north and notheast of Black sea
 and partly east of Aral sea
 (Webster)

این قوم در قرن دوم پیش از میلاد از ما
 وراء النهر به زنگ (زرنج) مهاجرت کرده
 وآن ناحیه بنام ایشان سیستان یا سگستان
 یعنی محل سکاها خوانده شد .
 (Brun. 752; Borhan. 1158)

سجج:
 آواز کبوتر بر آوردن ، ناله طولانی کردن
 شتر

Heb. sâgad סגד
 Old.Aram. SGD סגד
 Aram. seged סגד
 Syr. sged סג

سجدة:

Prostration

Syr. sgidâ סגידا
 Aram. SGWD' סגודא
 Emp.Aram. sgdt

Huz. 'SGDH : namâč اندام: اکس

Mand. SGD

نماز

Worship

Aram. BYT SGYD' בית סגידא
 بیت السجدة

An idol temple بتکه

مسجد:

نمازخانه

Mosque

Targ. segud סגוד
 Targ. segudâ סגודא

بیت پرستی

Idol-worship

Aram. MSGD' כזסגודא
 Syr. masgdâ کحصدا

Place of worship پرستشگاه

Nab. MSGD' כזסגודא

Shrine ضريح، مقام

(Gesenius. 688; Jeffery. 163,
 263; Jastrow. 953; Hoftij. 190;
 Brun. 373; Huz-Dict. 36)

سجر:

قلاده برکردن سگ نهادن

To put a collar to (a dog)

ساجور:

ریسمان، قلاده سگ

Leash, iron collar for dogs

Heb. sugar סוגר

قفس، زندان

Cage, prison

As. šigâru

Syr. sugorâ سه‌سوزا

قلاده سگ

Dog-collar

Mand. sugara

Cage قفس

سجر:

پرشدن رودخانه

To fill a river

(Gesenius. 711; Macuch. 330,338
Hoftij. 198; Brun. 414)

ستار:

نام نمازی در مسیحیت، صلاه الستار، نمازیش
از خواب.

Vespers, evening service

Syr. sutora سُتُورَا

(Brun. 414; Jacob. 70)

ستون (Pers.)

ستون، عمود

Column, pillar

Aram. estwânâ اِسْتَوَانَا

Syr. estwunâ اِسْتَوْنَا

Mand. stuna

Emp.Aram. stwn'

Pahl. stûn ستون

Avest. stûna

Sansk. sthunâ

رك: اسطوانه

(Macuch. 355; Hoftij. 198;

Borhan. 1102)

ستن، ستوا:

Set the wrap

Heb. šth שֶׁתָּה

پیچیدن

Aram. šetâ شَيتَا

Aram. šeti شَيتَا

Syr. ašti اَشْتَا

Syr. štâ شَا

(Gesenius. 1059)

سَجَّة، سَجَاج:

شیر آمیخته با آب

Milk mixed with water

Syr. asgi اَسْجَا

افزوده شدن

To be increased

(Nakhla. 186)

سَجَج:

آواز کبوتر بر آوردن

To coo (dove)

Syr. šagah شَاغَا

رك: سجع

(Brun. 656)

سَجَد:

نماز بردن، با احترام خم شدن، پیشانی بر
زمین نهادن

To bow down before any one, to
worship, prostrate oneself in
prayer.

Arman. spar
 Avest. asper . asperno
 Old.Pers. sprna
 (Gesenius. 1082; Borhan. 1089)

ست :

مخف سیده ، بانو ، خانم ، مادر بزرگ

Lady, mistress, grandmother

Syr. sit ܣܝܬܐ

Syr. sobta ܣܘܒܬܐ

(Brun. 689; Jacob. 70)

ست ، ستّة (از ریشه سدس) :

Six شش

Aram. šit ܣܝܬܐ

Aram. šetâ ܣܝܬܐ

Syr. šet ܣܝܬܐ

As. šešu

Ak. šiššit

Mand. šit

Semit.Root. šaš

Heb. šeši . šešâh . šeš

Sab. st . sdt

Palm. šta

Pers. šeš شش

Six

Huz. šT : šas شش

S.Arabian. sesu

Ak. šeššu Sixth

(Gesenius. 995; Macuch. 464;

Brun. 699; Huz-Dict. 62)

ستر :

در پرده کشیدن ، پنهان کردن ، پوشانیدن

To veil, conceal, to hide

Heb. satar סָטַר

Syr. setar ܣܝܬܐ

Mand. str

پوشاندن

ستار ، ستر :

حجاب و پرده ، پوشش

Veil, curtain, covering

Ak. šataru

A kind of garment

Aram. satrâ ܣܝܬܐ

Mand. sitara

پوشش

Emp.Aram. STR

جای مخفی

Lieu secret

Emp.Aram. stry'

پرده دار حاجب

Guardian

سَبِيلٌ
 راه، جاده، بمناسبت کشیده شدنش

Path, road, way as flowing
 along, stretching out

Heb. šebil שְׁבִיל
 Heb. šebul שְׁבֹל
 Aram. šebilā שְׁבִילָא
 Ak. šubulum
 Mand. šbila

Pathway
 (Gesenius. 987; Gelb. 13; Macuch
 447; Jeffery. 162; Brun. 353)

سَبْتَةٌ
 مدت يك هفته

A week's time

Syr. šabi شَبَا
 (Brun. 655)

سَبِيٌّ
 گرفتن، اسیر کردن

To take anyone captive

Mand. šb' شَب'
 Aram. šebā שְׁבָא
 Syr. šebā شَبَا اسیر کردن
 Ak. šābū دشمن

Enemy

S.Arabian. šaba'a

جنگ را ساز کردن

To make war

سَبِيٌّ، لَح: سَبَايَا:

Captive

اسیر

S.Arabian. šabi

(Gesenius. 985; Macuch. 447;

Frankel. 158; Guidi. 35)

سَبِيَّةٌ، سَبِيَّةٌ

من صادره

Exported wine

Syr. sabtā شَبْتَا

(Brun. 185)

سَبْرِيٌّ اسْبَرِيٌّ (Pers):

تمام، کامل، به آخر رسیده منقض شده

B.Aram. asparnā

אַסְפַּרְנָא

Asparnā

تماماً، با سعی و کوشش

Thoroughly, with all diligence

Pazand. spur

Pahl. spurik

دور (انوا)

Pahl. sparik

دور (انو)

Name of an Israelite tribe

Heb. Šebet שֵׁבֶט

جماع وعصا

Cudb, sceptre

Heb. root. sbt שֵׁבֶט

As. Šabātu

زدن وکشتن

Smite, slay

N. Heb. Šebet שֵׁבֶט

Aram. Šebta שֵׁבֶט

Syr. Šabtā شَبْتَا

Sab. SBṬM

همه بمعنی عصا

All rod

(Gesenius. 986; Nakhla. 185;

Dozy. 625)

سابوط

نام يك ماه

Shibbuta. Name of a fish, prop.

mullet

Aram. šibuṭā שֵׁבֻטָא

(Jastrow. 1556; Frankel. 123)

سبع ، سبعة

هفت

Seven

Heb. Šeba' שֵׁבַע

Heb. Šebāh שֵׁבַח

Sab. SB'

As. sebu . šibi . sibittu

Pun. ŠB'

Nab. šb' . ŠB'H

S. Arabian. Šab'u

Palm. šb'a

Aram. Šeba' שֵׁבַע

Aram. Šeb'ā שֵׁבַע

Syr. Šeba' سَبْعَا

Syr. Šab'ā شَبْعَا

Huz. ŠB' : naft

هفت

سبعين

هفتاد

Seventy

Heb. Šeb'im שֵׁבַע עִים

Huz. ŠB'YN : haftāt

هفتاد و سه

اسبوع

هفته

Period of seven, heptad,

Week

Heb. Šabu'a שַׁבּוּעַ

	<u>سبر:</u>	Syr. suborâ	ههؤزا
وارس و امتحان کردن يك زخم ، يا چاه آب ويافتن مقدار آن .			<u>رمسبار ، مسبر:</u> نیشتر
Probe a wound, to sound a well to try, examine		Probe for wounds Syr. sbar	ههؤ
Heb. šābar	תִּבְר	(Gesenius. 960; Nakhla. 185; Frankel. 261; Hoftij. 190)	
امتحان کردن			
Inspect, examine			
Heb. šabar	שִׁבָּר		<u>شېستان (Pers.):</u>
منتظر شدن ، امید داشتن			شېستان ، خوابگاه ، حرمسرا ، قسمتی از مسجد که دارای سقف است
Wait, hope			
Aram. sebar	ܫܒܪ	Bed chamber, a harem, a cell or closest for nocturnal prayers.	
مکرر کردن ، امید داشتن			
Think, hope		Pers. šab + stan	
Syr. sebar	ܫܒܪ	Pahl. šapestān	سپن دستان
باور داشتن		Syr. sabsuneh	شصه شون
Believe		(Brun. 370; Borhan. 1245)	
Emp.Aram. SBR			
فکر کردن			<u>سبیط:</u>
To think			موی بلند
Palm. sbr'		Lank, not crisp (hair)	
آموزگار ، استادکار		Syr. šbaṭ	شبط
Précepteur, maitre ouvrier			
	<u>سبار:</u>		<u>سبیط (N.Pr.) (ج: أسباط):</u>
تشیير العذراء بولادة السيد المسيح			نام یکی از قبایل یهود

العالم في ستة أيام ، واستراح في اليوم السابع
فسموا هذا اليوم : يوم الراحة " يوم هاشبات

Yom ha-šabbat

أى السبت (تاريخ العرب قبل الاسلام ج ٨ ص ٤٦٧)

(Gesenius. 992; Macuch. 444;

Brun. 655, 656; Jeffery. 161)

سبت :

گیاہی است مانند خطمی

A kind of marsh-mallow

Syr. šbetā سبتا

(Nakhla. 185)

سبح سبحانا :

خدای را تسبیح کردن وستودن ومنزه دانستن

To praise, to glory God, to

say, the glory be to God, and

God is far from such imperfec-

tion

Heb. šābah שָׁבַח

ستودن ، مدح کردن

Laud, praise

Old.Aram. šbḥ שְׁבַח

Syr. šabah شَبَّاح

To praise

Ak. suppu šuppu

دعا کردن

To pray

سبحان :

Praise

ستایش

Syr. šWBḤN' شُوبْحِنَا

تسبیح :

عمل ستایش

Act of praise

Syr. TšBYḤ' تَشْبِيحَا

(Gesenius. 980; Brun. 652;

Macuch. 447; Jeffery. 161)

سبیح :

فارغ و بیکار بودن ، در خواب سنگین فرورفتن

To be free from work, to sleep

deeply

Heb. šābah שָׁבַח

تسکین دادن ، آرام کردن

Soothe, still

As. pašāhu

آرام شدن

Grow calm

(Gesenius. 986)

سَبَّأ

خریدن شراب برای نوشیدن

To buy the wine for drink

Heb. sâbâ סָבָא

نوشیدن ، آشامیدن بسیار

Imbibe drink largely

Aram. sebâ סְבָא

As. sabû

شراب درخت کجد

Sesame-wine

(Gesenius. 684; Frankel. 158)

سَبَّأ (N.Pr.)

نام کشوری بوده در جنوب غربی جزیره العرب

Shebâ, name of a country in

S.W. Arabia

Heb. šebâ שֶבְא

Sab. SB'

Syr. šb' سَب

S.Arabian. šaba

Gr. saba Σαβά

(Gesenius. 985; Jeffery. 160;

Guidi. 35)

سَبْت

چیزی را بریدن و قطع کردن ، استراحت کردن ، دست از کار کشیدن

Cut off, interrupt, to take rest, cease from work

Heb. šabat שַׁבָּת

باز ایستادن ، دست کشیدن از ، بریدن از استراحت کردن ، دست از کار کشیدن

Cease, desist, rest

As. šabātu

باز ایستادن ، کامل بودن

Cease, be completed

سَبْت

شنبه

Sabbath, day of rest, Saturday

Heb. šabat שַׁבָּת

Aram. šabtâ שַׁבְתָּא

Syr. šabtâ سَبْتَا

As. šabattum

Day of rest

Heb. 'Ereb šabat עֶרֶב שַׁבָּת

غروب شنبه که بمعنی جمعه بکار میرفته است

Sabbath evening

Ak. šabattu, šapattu

روز بشیانی

Day of penitence

Mand. šapta

وَأَمَّا السَّبْتُ فَهُوَ "سَبَات" ومعناه الراحة وذلك لاعتقادهم ولما ورد في سفر التكوين ان الله خلق

س

	<u>سَبَّ</u> :	Aram. sobbā	סֹבְבָא
	بریدن (رسمان) ، مجروح کردن		حاشیه لبه ، دور
To cut (a rope), to wound,		Rim, border	
Heb. ŠBB	סַבַּב		<u>سَبَب</u> :
N.Heb. Šābab	סַבְבָּב	Rope	رسمان
	بریدن خراشیدن		
Hew			<u>سَبِيب</u> :
Talm. Šebā	סַבְבָּא		بسته وطره زلف
	شکافتن ، شکستن	Plait of hair	
Splinter		Ak. sabbu, sābu, zabbu	
Mand. sabunia		Aram. sib	סִיב
	<u>سَبِيب</u> :		سفید شدن موی
	وسيله ای هستن	To turn white the hair	
To find the means		Syr. saibâtā	
Heb. sābab	סַבְבָּב	The white hair	
	دور چیزی گشتن ، محاصره کردن	Huz. SBSB' : mûy	
To turn about, go around,		موی	سَبِيب : موی
surround		(Gesenius. 685; Jastrow. 974;	
		Huz-Dict. 47)	

<u>زَيْفٌ ، زَائِفٌ :</u>	<u>زَيْنٌ :</u>
بول ناسره وقلب	زیبائی وزینت
Spurious bad coin	Beauty, ornament
Syr. zayep ^{زٓٓو}	Syr. zayen ^{زٓٓٓ}
تقلب کردن	(Jacob. 84)
To falsify	<u>زَيْن (Pers.) :</u>
(Costaz.87; Frankel. 196)	سلاح
<u>زَيْقٌ :</u>	Defensive arms
آراستن ، خود آرائی	Syr. zaynâ ^{زٓٓٓٓ}
To toilet	Pers. zim
Syr. zayeq ^{زٓٓٓٓ}	Pahl. zên ١٣٥
(Jacob. 84)	Avest. zaêna
<u>زَيْقٌ :</u>	Arman. zên
باد ، طوفان	(Brun.126; Borhan. 1054)
Wind, tempest	
Aram. ziqâ ^{زٓٓٓٓ}	
Syr. ziqâ ^{زٓٓٓٓ}	
Ak. ziqu	
Mand. ziq . ziqâ	
Huz. ZYQ: vât	
باد ^{زٓٓٓٓ} : زٓٓٓٓ	
(Macuch. 167; Frankel. 171,285;	
Jastrow. 396; Huz-Dict. 124)	

زیاح :

جشن قربانی مسیحیان که در آن آلات مقدس
را دور گردانیده : نمایش دهند .

Religious benediction, process-
ion

Syr. zawyohā ܘܘܚܐ
(Brun. 123; Nakhla. 185)

زیر :

سبوی کلان و بزرگ

A large water-jar

Syr. sir ܣܝܪ
Gr. siros σιρος
Gr. sirinos σιρηνός
(Brun. 696)

زیا :

دو چوبی که توسط آنها دام بزشک بردولب
ستور فشار وارد می آورد تا او را مجبور به
اطاعت کرده درمان نماید

An instrument with which a
farrier twists the lip of a
beast, when he is refractory,
in order that he may become
submissive (Lane)

Aram. zāwāwrā ܘܘܘܪܐ

Aram. zaurāh ܘܘܪܐ

Aram. zawrā ܘܘܪܐ

(Jastrow. 393; Frankel. 266)

زیز :

بیاز عنصل ، بیاز دریائی

Squill, sea-onion

Syr. zuz ܘܘܐ

Syr. zuzā ܘܘܐ

(Brun. 123)

زیز ، بزیز :

زنجره ، سیر سیرک

Cigale, Cricket

Syr. zuzā ܘܘܐ

(Nakhla. 185; Dozy. 619)

زیزا (N.Pr.) :

جائی بین بصره و لجون

A place between Bosra and

Lejūn

Heb. zuzim זוזים

نام مردم قدیم ما وراء رود اردن

An ancient trans-Jordanic

people, dwelling between

Bashan and Moab.

(Gesenius. 265)

Put aside, put away

Heb. zwh זוה

זוי :

گوشه گرفتن

To retire in a corner

Syr. zwā ܘܫܐ

(Gesenius. 265; Brun. 122;

Jacob. 84)

زاویة :

گوشه ، گوشه خان

Corner, corner of the house

Heb. zâvit זָוִית

Aram. zâvitâ ܘܘܝܬܐ

Syr. zowitâ ܘܘܝܬܐ

Mand. zauaita

(Gesenius. 265; Macuch. 157;

Brun. 122; Frankel. 11, 168)

زی :

روشنی ، نور

Brightness, light

Aram. zywâ ܘܘܝܬܐ

Syr. ziwâ ܘܘܝܬܐ

Ak. zimu

Mand. ziu, ziu

(Macuch. 166; Frankel.55)

زیت :

روغن زیتون ، روغن

Olive-oil, any oil

Heb. zayt זַיִת

درخت زیتون

Olive-tree

Aram. zitâ ܘܘܝܬܐ

Syr. zaytâ ܘܘܝܬܐ

Mand. zaita, zaitan

Phen. zt

Emp.Aram. ZYT

Pahl. zyt

زیتون :

Olive

زیتون

Syr. zaytynâ ܘܘܝܬܐ

(Gesenius. 268; Macuch. 158;

Brun. 185; Frankel. 148,147;

Jeffery. 156; Huz-Dict. 133)

زنج :

قربانی را با احترام دور گردانیدن

To give benediction of the

blessed sacrament

Syr. zayah ܘܘܝܬܐ

زَاعُ زَوْعًا :
 حرکت و تکان دادن
 To remove; shake, stir
 Aram. ZW' זרע
 Syr. zo' ז'ד
 Mand. zua
 (Macuch. 164; Brun. 124)

زُوفَا ، زُوفِي :
 گیاهی است معطر از تیره نعناعیان
 Hyssop, Hyssopos (plant)
 Heb. ezob אֶזוֹב
 Mišna. ZWB זרע
 Syr. zupā زُوفَا
 Gr. ussōpos ὕσσῶπος
 (Gesenius. 23; Brun. 125;
 Borhan. 125)

زُوق :
 آراستن ، تزئین کردن
 To adorn, to embellish
 Syr. zayeq زُوق
 (Nakhla. 185)

زَالٌ (زَوْل) :
 زایل شدن ، از میان رفتن رهسپار شدن

To pass away, remove, depart

Heb. zwl זול
 Syr. zol ז'لا
 J.Aram. azal אַזַּל
 Syr. ezal אַזַּל
 Heb. āzal אַזַּל
 Huz. Azlwntan : Šutan
 شدن
 (Gesenius. 23,65; Jastrow.37;
 Jacob. 84; Huz-Dict. 39)

زَم :
 آب میوه
 Juice of fruits
 Syr. zuma زُومَا
 (Costaz. 86)

زَوَان :
 گندم سفید خوب نرسیده
 Du froment mal réussi
 Syr. zizonoyâ زَوَانَا
 Syr. zizontâ زَوَانَا
 Gr. zizanion ζιζανιον
 (Dozy; 615; Brun. 126)

زَوِي :
 کار نهادن و دور راندن چیزی

	<u>زاد</u> :	بالای سینه ، سینه ، جای احساسات و عقل
	توشه زاد سفر	Upper part of the breast, intellect
Travelling provision		Syr. zawrâ زهزا
Syr. zwoda زودا		(Brun. 125)
Aram. Z'D' זרד		
Heb. ŞYDH צידה		<u>زور</u> (Pers.) :
Palm. ZWD		سخن دروغ
Provision		Falsehood
Ak. şiditu		Pers. zur دروغ ، تغلب
	بول وتوشه	Lie, falsehood
Money and other provisions		Pazand. zur
(Jeffery. 147; Macuch. Brun. 123; Hoftij. 73)		Pahl. zur زور
	<u>زار زوراً</u> :	Pahl. zûr-gukâsih زور گوسر
	دیدار کردن کسی وجائی	دروغ آشکار ، گواهی دروغ
To visit (a place, a person)		False evidence, perjury
Syr. zor زور		Old.Pers. zûrakara
Syr. zwar زور		Avest. zûrôjata زور زور
		(Jeffery. 156)
	<u>زور</u> :	<u>زورق</u> :
	انحراف پیدا کردن	کشتی کوچک ، ناوچه
To incline, to deviate		Skiff, small boat
Syr. zewar زوار		Syr. zurqâ زورقا
(Jacob. 84)		Syr. zawrqâ زورقا
	<u>زور</u> :	(Brun. 134; Nakhla. 185)

Shining, brightness

N.Heb. zéhor זְהוֹר

Aram. ziharâ זִיחָרָא

(Gesenius. 264)

زَهْمٌ، زَهْمٌ

بوی بد و بوی گند دادن

To stink, be dirty

زَهْمٌ

زخم، بوی بد، بیه بد بوی

Bad smell, stinking fat

Heb. zâham זָחָם

زشت و کثیف بودن

To be foul

Aram. zehim זְחִים

Syr. zahem زَاحِم

Mand. ZHM

To be foul, to sting

(Gesenius. 63; Macuch. 163;

Jacob. 84)

زَهَا، زَهْوًا

تازگی و درخشش

Freshness, brightness

زهو

روی نیکو و گیاه تر و تازه و شکوفه تازه

A beautiful and bright face,
a fresh plant, brightness of
flower

Heb. zev (N.Pr.) זֵב

حلول ماه دم (آوریل-می) ماه شروع ساختن

معد

Apparent of 2nd month = about
April May, named as month of
beginning the temple building.

Aram. ziv זִיב

Syr. ziva زِیَا

روشنی، تازگی

Brightness, freshness

Targ. yerah ziv nişânâyâ

זִיב זִיב זִיב זִיב

ماه باز شدن شکوفه ها

Month of brightness of flowers

As. zimu (zivu)

روشن و با شکوه بودن

Be bright, splendid

Aram. zehâ זְחָא

Syr. zhâ زِهَا

جلال و تفریح

Glory, boast

(Gesenius. 264)

Shut up or in

Syr. znaq زنا

(Gesenius. 857).

انگدن

نظم

گوش شکافته و آویزان داشتن

Having the ear slit and hanging

زنمهقسمتی از گوش شتر یا گوسفند که ببرند و آنرا
آویزان رها کند

Part of the ear slit and lopping

Syr. zenemtâ زئمتا

(Jacob. 85)

زئیمانگل ، طفیلی ، نا خوانده ، کسیکه خود را به قوی
نسبت دهد و از ایشان نباشد ، فاسد

Outsider, adopted ignoble,

pervert

Syr. zlimâ زئیم

Pervert, opposite

(Costaz. 88; Nakhla. 185)

زنی

با زن حرام جمع آمدن ، زنا کردن

To commit adultery, to commit
fornicationHeb. zânâh זנהAram. ZN' زناSyr. znâ زنا

Mand. ZNA

(Gesenius. 275; Macuch. 169)

زهر

روشن و درخشان بودن

To be light, shining

Heb. zâhar זהרAram. zehar زهارSyr. zhar زهار

Mand. ZHR

Emp.Aram. >ZDHRW

مراقبت کردن ، دانا و مجرب بودن

Prendre garde, être averti

(Gesenius. 264; Macuch. 164;

Hoftij. 73; Brun. 122)

زهره

زیبایی و سفیدی

Beauty, whiteness

Heb. zoher زهرا

درخشندگی ، روشنی

زَنخ :

(Jacob. 87; Nakhla. 259)

تغییر کردن رنگ روغن و فاسد شدن آن

To become rancid, of oil

Heb. zānh ^q זָנַח

بوی بد داشتن

To stink, emit stench

رك : زنق

(Gesenius. 276)

زَند :

آزج ، مچ

Fore- arm, wrist

Syr. zandā ^h زَنْدَا

(Jacob. 85)

زَنَر :

زنار بر میان بستن

To put a belt

Syr. zanar ^h زَنْارزَنار :

کمر بند نا مسلمانان

Non-Moslem's girdle

Syr. zunorā ^h زَنْوَرَاGr. zonari ^h ζώνη

Old.Gr. zōnarion. Zōnē

Belt

کمر بند

زندیق لُج : زَنَادِقَه (Pers.) :

مانوی ، ملحد، کسی که از آداب و رسوم مانوی

بیرومی کند ، ثنوی

Manichaean, heretic, one who is initiated (in the ritual of the Manichaean sect), dualist

Aram. zaddiq

Mand. zandīqa (Sg), zandīqia (Pl)

Syr. zdaq ^h زَدَق

Just, righteous

درستگار

Pahl. zandik ^h زَنْدِک

Arman. zandik

Manichaean, heretic

مانوی

Avest. zanda

فریفتار

Deceitful

(Concise Encyclopaedia, East.

581; Brun. 121; Macuch. 160;

Borhan. 1039)

زَنَق :

بستن، بند بستن، دهنه زدن ، منع کردن

To bind, straiten, restrain, shackle (a mule)

Heb. šnq ^h שֵׁנַק

Ginger

Targ. zangebila זנגבילאSyr. zangebil زنجبیلPahl. singatpêr سنگاپیر

Mand. sansapil

Gr. ziggiberis ζιγγίβρις

Lat. zingiberi

Pali. siugivêra

(Jastrow. 406; Jeffery. 154;

Macuch. 160; Brun. 130)

زنجار (Pers.):

معرب زنگار، اکسید مس که از ماده ای سبز
رنگ بدید آید

Verdigris

Syr. zangorâ زنگورآ

Pers. zangâr

(Brun. 130; Addi. 80)

زنجفر زنجفر (Pers.):

شنگرف، شنجرف

ماده ای است که از سیاب و گوگرد سازند متماثل
به سرخی و در رنگ آمیزی و نقاشی بکار رود

Cinnabar

Pers. šangarf شنگرفSyr. sangupar سنگرفSyr. zungpar زنگپار

(Addi. 80; Brun. 398)

زنج

رانندن و دفع کردن

To repel

Heb. zânah זָנַחַ

رانندن، دور کردن، رد کردن

Reject, spurn

As. zinn

خشمگین شدن

To be angry

(Gesenius. 276)

زنج (Pers.):

جانه

Chin

Syr. zonqâ زونقاSyr. zanqâ زانقا

Pers. zanax

Avest. zanva

Old Indian. hānu

Arman. cnaut

Bluč. zanuk

رك : ذقن

(Brun. 130; Borhan. 1036)

Brun. 129; Macuch. 165; Borhan.
1017, 1029; Huz-Dict. 70)

زمهران (Pers.) :

داروش است، زهر، زهر عشق

A drug, poison, a love-poison

Syr. zamhron زَمْرُون

(Brun. 129)

زمینا (Pers.) :

یخ و سرمای سخت

Frost, ice

Syr. zmoytâ زَمَّوْتَا

Pers. zam

Pahl. zam 65

Avest. zyam

Old. Indian. hima

(Jacob. 1028; Borhan. 1028)

زنبق (Pers.) :

گل زنبق معرب زنبه فارس

(برهان قاطع ص ۱۰۳۴)

Fleur-de-lis , narcissus, iris

florentia

Syr. şambag شَمْبَاگ

Syr. şanbag شَانْبَاگ

Mand. şinba

Pers. zanba

Pahl. zanbak زَنْبَاک

(Brun. 546)

زنبور

زنبور

Hornet, wasp, bee

Heb. Deborâ דְּבוֹרָא

گروه زنبوران

Swarm of bees

Aram. dabartâ דַּבְּרְתָא

Syr. Deburitâ دَبْرِيْتَا

Syr. deburâ دَبْرَا

Mand. zimbura

رك : دبر، دبور

(Gesenius. 184; Macuch. 166;

Brun. 87)

زنج (Pers.) :

معرب زنگ که بمعنی جرس باشد

Teh bell

Syr. zangâ زَنْجَا

Mand. zanga

(Macuch. 160)

زنجبیل

زنجبیل

Shoemaker's knife

Aram. izmil ܐܝܙܡܝܠܐ

Aram. izmēl ܐܝܙܡܝܠܐ

افزار بریدن ، چاقوی جراح

Cutting tool, surgeon's knife

(Jastrow. 46)

زمن

گرفتار زمانه روزی دائم شدن

To be permanently disabled,

to continue

Heb. zāman ܙܡܢ

ثابت و معین شدن وقت

To be fixed, appointed, of time

Aram. zamen ܙܡܢܐ

در خواست تعیین زمان یا مکان ، معین کردن

Summon to fix time or place,

invite, appoint

Syr. zamen ܙܡܢܐ

زمن ، زمان

وقت ، روزگار ، زمان خواه کوتاه خواه دراز

Time, longer short

Heb. zemān ܙܡܢܐ

وقت معین ، زمان

Appointed time, time

Syr. zabnā ܙܚܢܐ

Syr. zman

Palm. ZBN'

Mand. zibna

Nab. ZMN . zmnyn

Emp.Aram. ZMN

B.Aram. zeman ܙܡܢܐ

Aram. zemānā ܙܡܢܐ

Syr. zamnā ܙܡܢܐ

Syr. zabnā ܙܚܢܐ

Ak. zimānu

Huz. DM'N : zamān

۱۳۶۵:۱۳۶۶

The word of ZMN, probably is a
loan-word from the: Old persian:
zaravāna

زمان ، روزگار

Time, age

Pahl. zamān ܙܡܢܐ

Pahl. zhamān ܙܡܢܐ

Arman. zhamanak

Old.Iranian. Jamāna

Avest. zrvan

Time

زمان

Avest. zravana Akarana

زمان بیکران است

The time is everlasting

(Gesenius. 273,1091; Hoftij.78)

Talk Gibrish

Heb. zamzumim (N.Pr.)

זָמְזוּמִים

Mand. zmm

Syr. zamzem

(Brun. 129; Gesenius. 273;

Macuch. 169)

زمر :

نی زدن ، خواندن درنی سرودن

To play upon a reed pipe

Heb. ZMR זמר

نواختن ، در ضمن خواندن اشعار

Make music in praise of God

Syr. zmar ܙܡܪ

Aram. zamer ܙܡܪ

Mand. ZMR

Ak. zamâru

Huz. ZMRWN†tan. Srûtan

سرودن ܙܡܪܘܢܐ : ܙܡܪܘܢܐ

مزمور (ج : مزامیر) :

نای و سرود ، سرودهای داود

Hymn, psalm of David

Syr. mazmuri (Pl.)

ܙܡܪܘܢܐ

زماره ، زمیره :

نی لیک

Flute, double pipe

Syr. zamorta ܙܡܘܪܬܐ

(Gesenius. 274; Gelb. 308;

Nakhla. 184; Huz-Dict. 128)

زور
زورد :

رك : زبرجد

زمام (ج : ازيمة) :

رشته ای که در بینی شتر کند و بروی دهار بندند

مهار

Rein, halter

Syr. zmonâ ܙܡܘܢܐ

(Brun. 129)

زنج :

از ترس لرزیدن ، دست پاچه شدن

Flurried by fear, to be perplexed

Syr. zmaܐ ܙܡܐ

(Jacob. 85)

زبل :

ازمیل (ج : آزامل)

درفش کاشگر ، اسکنه

A full bowl

Heb. zlep זלפ

Aram. zelap זלפ

Drop, drip

Syr. zlopâ زلپا

در حال ریختن و باریدن

Dropping, pouring

(Gesenius. 273)

زلق :

رك : زلج

زليم :

To make a mistake خطا کردن لغزیدن

Syr. zlam زلام

(Jacob. 84)

زلمة :

مرد ، شخص

Man, person

Syr. salmâ زلمنا

Heb. selem זלם

تمثال ، بت

Image

رك : صلم

(Gesenius. 853; Brun. 545)

زلية زولية ليج : زلالی (Pers.) :

زیلو، پلاس، گلیم

Kind of pileless carpet, woollen blanket

Pers. zilu

Aram. zilū זילו

Aram. zulūi زیلوی

Targ. zul זילו

ارزان و بی قیمت بودن

To be worthless, cheap

(Frankel. 93, 103; Jastrow. 383;

Borhan. 1054)

سخن :

سخن گفتن

Speak, talk

Heb. zāmam זאמם

تصور کردن قصد و تدبیر کردن

Consider, purpose, devise

Aram. zēmam זامم

Syr. zam زام

Syr. zmomā زامما

(Gesenius. 273)

زمنم :

واج گرفتن ، بر طریق مجوس و گبران زمزمه کردن

وسخن گفتن

	زَلَّ : لغزیدن	Sweet pan-cake, fritter Syr. zelboyâ زَلْبَا Syr. zelbonâ زَلْبَا (Brun. 127; Addi. 79)	
To slip			زَلَجَ ، زَلَّقَ : لغزیدن
	زَلَّ : لب های نازک داشتن		
To be thin in the lips		To glide, slip, slide	
Syr. zal زَلَّا		Heb. ZLG زَلַג	
	نازک و سبک وزن	Aram. zelag زَلَاغ	
Thin, light		لغزیدن و جاری شدن و ریختن	
S. Arabian. zillat سنگ نرم		Flow down, pour forth (Gesenius. 272)	
The soft stone			زَلَجَ : با دست آب نوشیدن
	زَلَزَلَ : جنبیدن ، تکان خوردن (زمین)		
To shake, to quake, (the earth)		To take (water) with the hand	
Heb. zâlal زَلَّل		Syr. zla زَلَّا	
Mand. ZLL		(Jacob. 84)	
	زَلَزَلَةٌ : زلزله		زَلَفَةٌ : صدف نرم
Earth-quake		Oyster-shell	
Syr. zunzola زَنْزَلَا		Syr. zalptâ زَلْطَا	
(Gesenius. 272; Macuch. 169;		(Jacob. 86)	
Nakhla. 184; Frankel. 197;			زَلَفَةٌ : حوض پر آب
Guidi. 31 ; Brun. 130)			
	زَلَبَ : زَلَابَةٌ ، زَلُوبَا ، زَلِيَا ، زَلِيَا		
	زولبیا		

Young pigeon

Syr. zuglâ ^{زغلا}

(Jacob. 67)

زغم ، تزغم :سخن از روی خشم گفتن ، دم به دم نالیدن
(یستر)

To speak angrily; to groan

repeatedly (camel)

Heb. zâ'am ^{זאם}

اوقات تلخ و خشمناک بودن

Be indignant

Syr. z'am ^{زآم}

ملامت کردن

To blame

Heb. za'am ^{זאם}

Anger

خشم

(Gesenius. 276; Dozy. 595)

زفت :

Pitch

قیر

Heb. zepet ^{זפט}Syr. zebtâ ^{زبتا}Syr. zeptâ ^{زپتا}

Gr. asphaltos

آسفالت

این کلمه اصلا ارض است

The word is Armenian

(Gesenius. 278; Brun. 120;

Frankel. 151)

زفر :

غذای چرب خوردن

To eat fatty food

Syr. zpar ^{زپار}

(Nakhla. 184)

زق :

خیک ، خیک شراب

Wine-skin

J.Aram. ziqqâ ^{زقآ}Syr. zeqqâ ^{زقا}

Ak. ziquu

Emp.Aram. ZQ

Huz. ZQY' : xik

خیک ^{زق} : س-و

(Jastrow. 396; Brun; 132;

Frankel. 171; Hoftij. 79; Huz-

Dict. 128)

زقزق :

چیک چیک کردن (مرغان) در بامداد

To chirp at dawn (bird)

Syr. zaqzeq ^{زاقزق}

(Jacob. 85)

زقف :

چیزی را سخت تکان دادن
 To shake a thing violently,
 move to and fro, agitate
 Heb. ziz זִיז
 چیز جنبنده و حرکت کننده
 Moving thing
 Heb. zizâ זִיזָא
 To move حرکت دادن
 As. zizânu افعی ها
 Reptiles
 Heb. zizâ זִיזָא
 Worm کرم
 From another root
 از ریشه دیگر
 Heb. zu'a זִיא
 لرزیدن رعشه داشتن ، تکان خوردن
 Tremble, quake
 Syr. zo' ז'ד
 Aram. zo'a ז'דא
 As. zû
 Storm-wind
 زَعَزَعَةٌ (ج : زَعَانع) :
 تکان ، حرکت
 Shake, shock
 Syr. za'za' ז'ז'א

Syr. zu'zo' ז'ז'ז'א
 (Gesenius. 265, 266; Brun. 124;
 Jacob. 84)

زَعَف :
 دفع کردن ، رد کردن
 To repel, to discard
 Syr. z'ap ز'אפ
 (Jacob. 67)

زَعْفَرَان :
 Saffron
 Syr. Z'PRN ز'אפ'رنا
 Mand. zaparana
 Lat. safranum
 (Macuch. 160)

زَعَق :
 فریاد زدن ، و خواندن
 To cry, cry out, call
 Heb. zâ'aq ז'אק
 Syr. z'aq ז'אק
 Emp.Aram. z'q
 (Hoftij. 79; Gesenius. 277)

زَغَل :

زَغْلُول :

کیوتر جوان

which the water is drawn (Lane)

(Jacob. 85)

زرنوق لاج : زرنابق :

زَيْر :

دلچاه

کم شدن موی و پیدا شدن پوست

Bucket

To be scanty of hair, plumage

Syr. zarnuqā

زرنوقه

to be scarce (hair)

Bucket

Heb. z'ar ז'אר

(Frankel. 134; Nakhla. 85)

Aram. ze'ar ז'אר

Syr. z'ar ز'ار

زرنیخ (Pers.) :

اندک و کوچک روئیدن

زرنیخ

Be or grow small

Arsenic, white arsenic

Emp. Aram. z'yr

Emp. Aram. zrny . zrnyk'

Palm. z'yr

Syr. zarnik

زرنیک

Nab. z'yr

Gr. Arsenikon ἀρσενικόν

(Gesenius. 277; Hoftij. 79)

Iranian. Root. zar

Pers. zarnix

زَرور ، زَرور :

Pahl. zarnik

زرنيو

زرنیخ

Wart

زگیل

Pahl. zarrik

زرانو

Syr. za'rurā ز'ارور

Avest. zarenya

(Brun. 435; Frankel. 142)

Arman. zarik

(Brun. 134; Hoftij. Borhan.

زَرور :

1017)

Little

کوچک

زَریز :

Syr. z'urā ز'ارور

Light

سبک

(Jacob. 67)

Syr. zriza

زرزه

زَرع :

To cast at, pierce, to shoot
(Game), with a Javelin

Heb. zâraq זָרַק

بالا افکدن، پرت کردن

To toss, to throw

As. zarâku

زَرِاق :

نیزه خرد

Javelin

(Gesenius. 284)

زَرَق (ج: زَرَارِق) (Pers.) :

قرق و باز سفید

White sparrow-hawk

Suringâ שׁוּרִינְגָא

نوعی از قرق و باز

A species of hawk

Pers. Jarra

جَرِه

باز سفید و تر

Male or white hawk

(Jastrow. 1542; Borhan. 569)

زُرْمَانِقَة :

جبهه بشمین (الجوالیق)

Woolen cloak

Syr. gurmonqâ

دَهْ زَمْدَمَا

Mand. gramm

(Frankel. 289)

زَرَقُون (Pers.) :

رنگ آتش، رنگ زر

Couleur de feu, couleur d'or

Aram. syrqnw סִירְקוֹן

Gr. surikon ΣΥΡΙΚΟΝ

Pers. adargun

آذرگون

Pers. zargun

زرگون

زُرْنَب :

سرخدار، سروترکستانی معروف به پای ملخ
(رجل الجراد)

Egyptian willow, fern, locust-tree

Syr. zarnab زَرْنَاب

(Jacob. 85)

زُرْنُوقَان ، زُرْنُوقَان :

دو دیواره که در دو طرف چاهی سازند و چوب
بر آن نهاده دلورا بر آن آویخته و آب کشند

Two walls constructed by the
head of a well, on the two sides
there of, across which is placed
a piece of wood, and to this is
suspended the pulley by means of

	<u>زرف</u> : افزودن به چیزی	Mand. zurpina	<u>زورفین</u> :
To increase a thing		Pers. zurfin	
Syr. ZRP زرف		Pers. zorfin	زورفین
	قوی شدن	Pers. zofrin	زورفین
To become strong		Pers. zolfin	زلفین
Mand. ZRP		Ring	حلقه
	<u>زرافة</u> :	Avest. zafran	
	شترگاوبلنگ	Avest. zaranyô	
Giraffe		Kaboli. zulfi	
Syr. zarnopâ زرفا		(Macuch. 165; Borhan. 1015; 1056;	
Syr. zoripâ زرفا		1043)	
(Brun. 134; Nakhla. 180)			<u>زرق</u> :
	<u>زرف</u> :		آبی و کبود بودن
	خارش	To be blue, gray	
Itching		Blue	ازرق ، زرقا
Syr. zarpâ زرفا			آبی و کبود
Syr. zropâ زرفا		Syr. zorqâ زرفا	
(Jacob. 85)		Syr. zorqotâ زرفا	
	<u>زرفین</u> (Pers.) :	Mand. zaruqa, zruqa	
	مجعد ، حلقه حلقه	(Macuch. 161, Brun. 134; Frankel.	
Curl, curl hairs, buckle, rings		116)	
brace.			<u>زرق</u> :
Mand. zurpunia			انداختن ، سوراخ کردن ، افکندن نیزه

	<u>مزرد</u> :	Name of a goddess
Throat, gullet	گلو، گلوگاه	(Gesenius. 284)
Syr. zurditâ ^{أُذْبِتَا}		<u>زرد</u> :
(Jacob. 85)		سار (برنده)
	<u>زرد</u> (Pers.) :	Starling (bird)
	زرد (زرد) :	Syr. zarzurâ ^{أُذْرُذَا}
	زره	(Brun. 134)
Coat of mail, mail		<u>زرع</u> :
Syr. zardâ ^{أُزْبَا}		بذر افشاندن، کاشتن، پراکندن
Pers. zereh	زره	To seed, sow, scatter
Pahl. zrêh ^{زره}		Heb. zara ^{זָרָא}
Avest. zrâdha		As. zirû . zârû
Arman. zrah-K'		Aram. zera' ^{זְרָא}
(Brun. 133; Frankel. 102,241;		Syr. zra' ^{زْرَا}
Borhan. 1018)		Old.Ak. zar'um
	<u>زررشته</u> (Pers.) :	Phen. zr
	گلابتون و تار زر	Emp.Aram. zr'
Aurum ductile, gold lace, Braid		J.Aram. zr'
Heb. zereš (N.Pr.) ^{זֶרֶשׁ}		To seed
	زن و همسر هامان	Huz. zritwntan : kištan
Wife of Haman		^{זְרִיתַנְתַּן : کیشتان}
Pers. zaris		(Gesenius. 281; Gelb. 310;
Zend. zairis		Brun. 134; Hoftij. 80; Huz-
La dorée	طلانی	Dict. 126)
Elamit. Kiriša	طلانی	

Syr. zrab **זרב**
 به سختی پیچیدن و محصور کردن
 Heb. zārab **זרב**
 سوخته شدن ظاهر چیزی
 To be scorched.
 (Gesenius. 279; Frankel. 25)

زری زریه لاج زرای (Pers.) :

قالی و فرش گرابنها

Rich carpets

Eth. zarbet

Carpet

فرش

Pers. zarbaft

زربفت

Woven with gold (carpet)

(Jeffery. 150; Frankel. 92)

زرجون (Pers.) :

زرگون طلای رنگ ، نوعی شراب درخت مو
 شاخه مو ، رز

Of the colour of gold; a kind
 of wine, vine-branch

Aram. zargon **זרגון**

نام گیاهی ، و شاید نوعی از جفندر باشد
 Zargon, name of a plant,
 prob a species of beet.

Aram. zargunâh **זרגون**

نام درخت یا بته ای با ترکه های فراوان
 Zargunah, name of tree or shrub
 with copious twigs.

Pers. zargun

زرگون

Pahl. zargun

زرگون

Syr. zargunâ

A kind of colour

Turfan. hwzrgwn

Avest. zairi goana

(Jastrow. 411; Télégdi)

زح

بر آمدن و طلوع کردن

To rise

Syr. zrah

(Jacob. 67)

زرد زردا

خبه کردن ، خفه کردن

To strangle any one

Syr. zrad **زرد**

(Jacob. 85)

زرد ، ازدرد

بلعیدن

To swallow

Syr. ezdarad

ازدرد

حرکت دادن، جای به جای کردن
 To remove, displace
 Aram. zuha
 Syr. zoh ܙܗ
 (Gesenius. 267)

زحف:

To creep
 Syr. zham ܙܗܡ
 (Jacob. 84)

زحل:

دور شدن، زایل شدن از جایی
 Withdraw, to be displaced

Heb. zāhal ܙܗܠ
 پس پس رفتن به عقب خزیدن
 Shrink back, crawl away

Aram. zehal ܙܗܠ
 Crawl

Old.Aram. yzhl ܙܗܠ
 ترسیدن
 To fear

Emp.Aram. dhlt ܕܗܠܬ

Palm. dh1 ܕܗܠ

Hatra. dhlt' ܕܗܠܬ'

Semitic.Root. zhl ܙܗܠ

To fear

Aram. zāhil ܙܗܝܠ

Worm ܙܗܠܐ
 Syr. zoh1ā ܙܗܠܐ

Locust ܙܗܠܝܢ
 (Gesenius. 267; Hoftij. 73;
 Frankel. 115)

زحم:

فشار آوردن بر کسی
 To press any one (crowd)
 Syr. sham ܙܗܡ
 (Brun. 386)

زخرف:

چیز آراسته
 Anything highly embellished

Aram. ZHWRYT' ܙܗܘܪܝܬܐ
 Syr. ZHWRYT' ܙܗܘܪܝܬܐ

رنگ سرخ درخشان
 A bright scarlet colour

Gr. zographia ܙܘܓܪܝܬܐ
 (Jeffery. 150; Nakhla. 259)

زرب:

مواشی را به آغل اندر آوردن، حصار از چوب
 برای گله ساختن.

To enclose cattle, to make a
 wooden enclosure

As. zarābu

<p>Glass</p> <p>زجاج : شیشه</p>	<p>and cried out; and if in flying, they turned their right sides towards him, he augured well from them; but if their left sides, evil (Lane)</p>
<p>A glass vessel</p> <p>J. Aram. ZGWGYT, ظرف شیشه ای</p>	<p>Huz. zjrw-tyry' : murvak ٩٤ (اصردلرید : ٩٤)</p>
<p>Talm. zugitâ</p> <p>Syr. zgugitâ זגוגיתא</p> <p>Heb. zekokit זכוכית</p> <p>Aram. zekukit זכוכית*</p> <p>Targ. zekukitâ זכוכיתא</p> <p>Mand. zagagita</p> <p>Mand. azguita</p>	<p>(Brun. 120. Ebeling. 19; Huz-Dict. 128)</p>
<p>(Jeffery. 150; Brun. 120; Frankel. 64; Jastrow. 398)</p> <p>زجر : راندن (سگ) ، فریاد کشیدن بر سر کسی</p> <p>To chide away (a dog); to cry out to any one</p> <p>زجر الطير : مروا ، فالکوش کردن به مرغان</p>	<p>زجر زجر (ج : زجور) : ماهی بزرگ با فلسهای کوچک</p> <p>Large fish with small scales</p> <p>Syr. zogrâ زجرنا</p> <p>(Frankel. 122; Nakhla. 184)</p> <p>زجل : زاجل : گروه مشک پوستی</p> <p>Peg of water-skin</p> <p>Syr. zoglâ زجلنا</p> <p>(Brun. 120)</p>
<p>He threw a pebble at the birds</p>	<p>راندن از جایی ، دور کردن از مکانی</p> <p>To push, thrust away</p> <p>Heb. zâhah זאה</p>

(Gesenius. 259)

زبل ، زبلّة :

سرگین ، پشکلی حیوانات ، کود

Manure, dung of cattle, dirt

Syr. zablâ زبلزبل :

کود دادن زمین

To manure a field

Syr. zbal زبل

(Brun. 119; Jacob. 84)

زبیل ، زنبیل :

زنبیلی که از برگ خرما بافته باشند

Basket made of palmleaves

Ak. zabâlu, zabibilu

Syr. zebilâ زبیل

(Macuch. 316; Brun. 119; Frankel 78)

زین :

فروختن (خرما) بر درخت

To sell (dates) on the tree

B.Aram. zeban زین

خریدن ، بدست آوردن

Buy, gain

Syr. zban زبان

Old.Aram. ZBN

Nab.Palm. YZBN

As. zibânitu

Scales

ترازوها

Emp.Aram. ZBNH

J.Aram. ZBNY³

Mand. ZBN

Huz. ZBNN + tan : xritan

خریدن ۱۱۳۱۲۵ : ۱۱۳۱۲۶

Huz. MZBNN + tan : frôxtan

فروختن ۱۱۳۱۲۵ : ۱۱۳۱۲۶

زبون لاج : زین ، زبائن :

مشتري

Customer

Purchaser, buyer

Palm. zbwn³Syr. zobunâ زبون

(Gesenius. 1091; Macuch. 161;

Frankel. 189; Nakhla. 184; Huz-

Dict. 124, 150)

زج :

بیگان تیر ، آهنی که در سر نیزه است

Arrow-head, iron-foot of a spear

Syr. zugâ زج

(Addi. 77)

<p><u>زُور</u> : نسخه برداشتن و رونویس کردن از (کتابی)</p>	<p>ویراد بالزهور ما يقال له الزمير في الترجمات العربية للتوراة Psalms ومعناها المدائح والانشيد، وهي أنشيد شعرية ترنم في حمد الاله وتمجيدہ وقيل لهذه الزمير تحليم Tehillim في العبرانية و Tillim في الارامية . (تاريخ العرب قبل الاسلام ج ٦ ص ٥٥٦) (Jeffery. 148; Frankel. 248)</p>
<p>To copy, to transcribe (a book)</p> <p><u>زُور (ج: زُور) :</u> زور، زهور داود</p> <p>The psalter, the Holy Book of David</p>	<p><u>زبرجد :</u> زبرجد ، زمرد</p>
<p>زور در عربی تصحیف مزموور عبرانی است؛ که از ریشه "زمر" می باشد</p> <p>It is a corruption of mezzmur in the Hebrew language that its origin is ZMR.</p>	<p>Chrysolite, topaz, emerald Aram. ezmargdâ אֶזְמַרְגְּדָא Gr. amaragdos αμαραγδος (Jastrow. 38; Frankel.61)</p>
<p>زمر : می زدن، خواندن</p> <p>To play upon a reed</p> <p>Heb. Root. ZMR זמר</p>	<p><u>زبل :</u> برگرفتن ، بردن</p>
<p>نواختن در ضمن خواندن سرود ستایش خداوند</p> <p>To make music in praise of God</p> <p>Heb. Mezzmor זְבֹרָה نغمه و آهنگ</p> <p>Melody</p>	<p>To take up and carry</p> <p>بلند کردن ، افتخار دادن</p> <p>Exalt, honour</p> <p>As. zabâlu Phen. B'L' ZBL</p>
<p>Aram. mezzmor mezzmorâ זְבֹרָה זְבֹרָה سرود ، زبور</p> <p>Syr. mezzmorâ ܩܕܝܫܐ ܕܙܒܘܪܐ Syr. mezzmorâ ܩܕܝܫܐ ܕܙܒܘܪܐ</p> <p>To bear, carry</p>	<p>خدای بعل متعال ووالا است</p> <p>Baal has exalted Syr. sebal ܩܕܝܫܐ ܕܙܒܘܪܐ To bear, carry</p>

Pahl. zivandak 𐭮𐭥𐭥𐭥
 Avest. jivyâ
 (Addi. 76; Brun. 126; Borhan.
 606)

زبانیه (Pers.)

نگهبان دوزخ

The guardian of Hell

Ak. zibānitu

Balances ترازو

Pers. zabāna زبان

Pahl. zubānak 𐭮𐭥𐭥𐭥
 Like the tongue
 یعنی مانند زبان ، زبانه، آتش

Tongue, tongue of fire blaze

زبان :

Tongue

Pahl. zubān, uzvān

Avest. hizû

Old Indian. jihvā

Kurd. azmān

(Addi. 77; Jeffery. 148;

Borhan. 1003)

زید :

بخشیدن و دادن قسمتی از مال خود

Bestow upon, endow with, to
 give a part of property

زید :

هدیه

Gift, present

Heb. zâbad זָבַד

Aram. zebad זְבַד

Syr. zebdâ ܙܒܕܐ

Syr. zabday ܙܒܕܝܐ

بخشش و جهیزیه

Present, dowry

Heb. zabdi (N.Pr.) זָבְדִי

My gift هدیه من

Syr. zbad ܙܒܕܐ

S.Arabian. zabad

To give

دادن

زید ، زُبدَة :

کره تازه

Fresh butter

Syr. zubdâ ܙܒܕܐ

(Brun. 119; Gesenius. 256; Guidi.

31)

زبید :


هدیه و بخشش


Gift, present

Heb. zâbad זָבַד

(Gesenius. 256)

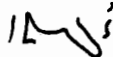
ز

زَاب: (N.Pr.)
 نام رود خانه ای در بین النهرین
 Zabas, Mesopotamian river name
 Ak. zâbu
 Syr. zabâ 
 Gr. zabatos *zábatos*
 (Brun. 740)

زاج: (Pers.)
 نمک جوهر، کات کیود، زاج، زاج
 Green vitriol, sulphate of
 iron
 Syr. zgugâ 
 Pers. zâg, zag
 (Brun. 120; Borhan. 994; 997)

زاق: (Pers.)
 خروس ومرغ

Cock and hen

Syr. zogtâ 

Hen

Mand. zaga

Pers. zâq

Chicken


Pers. zag

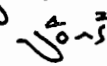
Raven

Arman. dzag, jag

(Macuch. 157; Brun. 120; Borhan.
 997, 998)

Mercury, quicksilver

Syr. zibag 

Syr. ziwag 

Pers. jiva . jiva

بچه پرند، جوجه

مرغ

زاج

زئبق: (Pers.)

زیبق، جیوه، زیوه، ژیوه

جیوه، زیوه

صدف دریا

Sea-shell

Heb. rāmot (Pl.) רָאֲמוֹת

سرجان ها

Corals, black corals

(Gesenius. 910)

رَانَ رَيْنًا عَلِيًّا :

از پاي در آمدن (چون زمين خوردن پهلوان ،
وازي پاي در آمدن از فرط نوشيدن شراب)

To over come (like a hero, over
come by wine)

Heb. run רָן

(Gesenius. 229)

Empty

Ak. rāqu

To be empty

Ak. rēqu

Empty

Syr. riqâ

Mand. riqā

(Macuch. 433)

Saliva

Syr. ruqâ

(Nakhla. 184)

To desire a thing eagerly; to
increase, heap

To be high (dialect of Oman)

Heb. rum

بلند بودن ، برخاستن

خالی بودن

خالی

ریقا

آب دهان ، بزاق

ریقا

رك : رید

رَام رَمًا

آرزو کردن ، افزودن ، انبوه کردن

رَام

بلند بودن (لهجه ای از عمان)

To be high, rise

Aram. RWM

Aram. rām

Syr. rum

Old.Aram. hrmw

Emp.Aram. ytrwm

بلند بودن ، بلند کردن

To high, to be high

Heb. rom

On high

در بلندی

Phen. rmm

Emp.Aram. rm

High

بلند

(Gesenius. 926; Brun. 634;

Hoftij. 280)

رِثْم ، رِثْمَة ، (ج : أَرَام ، آرام) :

آهوی سفید

White antelope, white gazelle

Heb. rēm

گاو وحشی نر

Wild ox

Aram. rimā

Aram. rimānā

Syr. raymā

(Gesenius. 910)

رَامَة

	<u>رَي</u> :	Old.Aram. ryl	
	رَيَّة ، رَيْتَة		در خلاف و ستيز بودن
	شش، ريه	To be in conflict	
Lung		(Gesenius. 936; Hoftij. 279)	
Syr. rotâ	رُتَا		<u>رَيحان</u> :
Syr. ratâ	رُتَا		هر گياه خوشبو، اسپرغم
Syr. rotâ	رُتَا		Any aronatic plant; basilic
(Brun. 618)		commun	
	<u>رَابَ رَيَّأ</u> :	(Nakhla. 184)	
	مشوش داشتن خاطر، آشفتگی فکر و اندیشه		
	باعث شك و گمان و سوء ظن شدن		<u>رِير ، رِيل</u> :
To disturb any one (thought),			آب دهان، عف، خيو
to cause doubt, suspicion to		Spittle, slaver	
	<u>رِير</u> :	Aram. rirâ	רִירָא
	شك و گمان و بد دلی، سوء ظن	Syr. rirâ	رِيرَا
Doubt, suspicion, scepticism		Ak. lîru	
Heb. rib	רִיב	Mand. rirâ	
	اضطراب خاطر داشتن، ستيزیدن	(Brun. 634; Macuch. 434)	
Agitate the mind, to strive			<u>رِيرَف</u> :
Syr. rob	رُوب		کار رودخانه
	فریاد و حقیق کشیدن	Bank of a river	
To cry, shout		Syr. ripâ	رُپَا
Rawbâ	رُوبَا	(Brun. 633)	
	فریاد، جیق		<u>رِيرَفَا</u> :
Shouting, clamour			خالی، نهی

Filter, strainer; wine-jar, cup

Syr. rouqâ زه‌ما

Aram. rewâwqâ ܪܘܩܩܐ

Aram. rewâqâ ܪܘܩܐ

To be clear صافى بودن

(Jastrow. 1457; Frankel. 166)

رَال (رَوْل) :

آب دهان انداختن ، آب از دهان جاری شد
روان شدن .

Slaver, slobber

Heb. rir ריר

جاری شدن مانند لعاب

Flow (like slime)

Aram. rirâ ܪܝܪܐ

Syr. rirâ ܪܝܪܐ

تف و آب دهان

Saliva, spittle

(Gesenius. 939)

رم (الرم) (N.Pr.) :

رم ، کشور رم و بیزانس

The Byzantine Empire

Syr. rumâ ܪܘܡܐ

Syr. rumi ܪܘܡܝܐ

Syr. r̄humi ܪܘܡܝܐ

Syr. rhumâ ܪܘܡܐ

Pahl..Arum ܪܘܡܐ

Lat. Roma

Gr. Rome ܪܘܡܐ

(Jeffery. 140)

رَوَى رِيًا ، اِرْتَوَى :

سیراب کردن (چارپایان وزمین ودرختان)

To be well-watered

(cattle, land), to thrive (trees)

Heb. râvâh ܪܘܘܘܐ

اشباع کردن ، کسی را سیراب کردن

To be saturated, drunk one s,
fill

Emp.Aram. ttrwh

Aram. rewi ܪܘܘܝܐ

Syr. rewâ ܪܘܘܐ

Mand. RWA

(Gesenius. 224; Macuch. 427 ;

Hoftij. 275)

ریباس (Pers.) :

ریباس

Kind of gooseberry

Syr. ribas ܪܝܒܐܣܐ

Pers. rivâs

رك : راوند

(Addi. 71; Borhan. 986)

(Gesenius. 223)

رار (رور) :

مغز بخته

A melted brain

Syr. rurâ رُورَا

(Jacob. 73)

رُورَا (Pers.) ج: ریاض:

يك چمن مصفا ، باغ زيبا ويا تنعم

A rich, well watered meadow;

a luxurious garden

بنظر میرسد که عربها این کلمه را پیش از اسلام

از لفظ پهلوی "رود" شاید "رود قرات" که

در مرز عربستان در بین النهرین جاری بوده

گرفته باشند : سپس آنها را به صورت روضه تبدیل

کرده برای هر زمین خوب آبیاری شده سرسبزی

بکار بردند .

It would seem to be that the

Arabs learned the Pahlavi

"rud" the Euphrates river in

Mesopotamian area and used it

for any well-watered or irrig-

ated land.

Pers. rud

Pahl. rud رُورَا

Pahl. rut رُورَا

Avest. raoṣah رُورَا

Old.Pers. rautah

Old.Indian. srōtas

Arman. rot

All river

(Jeffery. 140; Borhan. 969)

راق (رُورَا) :

أراق :

ریختن (آب و خون)

To pour (water, blood)

Heb. riq רִיק

خالی شدن ، خالی کردن

Empty out, make empty

Aram. riq رִיק

Syr. roq رُورَا

As. rēku

Empty

خالی

Heb. riq רִיק

Heb. req רִיק

Empty

Emp.Aram. yrqwn

تف کردن ، آب دهان انداختن

To spittle

(Gesenius. 937; Hoftij. 276)

رُورَا :

صافی ، کوزه شراب ، جام

Mand. riha

Soul, spirit

Mand. ruha

Heb. ruha רוח

Aram. ruhâ ܪܘܚܐ

Syr. ruhâ رُوحَا

Odour, smell

The Holy Ghost

Syr. ruh qudšâ رُوحُ قُدَّسًا

Palm, Pun. ruh

Etre large, être soulagé

(Gesenius. 924; Brun. 629;

Hoftij. 275; Macuch. 432)

To be large, wide

Heb. râwah רָוַחַ

رُوح

روان ، جان ، روح

دم نفس روح

بوی

رُوحُ الْقُدُّسِ :

باد پاک ، جان پاک

رُوحَ رَوَّاحًا

بهن وکنشاده بودن

To be wide, spacious

Syr. rwaḥ رُوحَا

Syr. roh رُوح

Be wide, enlarged

(Gesenius. 926)

رَاحَةٌ :

آسایش ، آرامش

Rest, quiet

Syr. rwaḥtâ رُوحَاتَا

Old.Ak. rḥ . rihatum

(Nakhla. 182; Gelb. 230)

مَرَوْحَةٌ :

باد زن

Fan

Syr. marwaḥtâ مَرَوْحَاتَا

(Nakhla. 184)

رَادَ رَوْدًا وَرِيَادًا :

برسیدن ، جستن خوراک ، اینسوی وآنسوی چریدن

To ask a thing, to search for

food, to go to and fro in a pasture

Heb. rud רָוַחַ

سرگردان وی آرام شدن

Wander restlessly

arrogantly.

Aram. reheb

متکبر بودن

To be arrogant

As. ra'âbu

طوفان به پا کردن ، خشکین شدن

To storm at (angrily)

Syr. rheb ܪܗܒ

لرزیدن ، عجله کردن

Trembling, hastening

Heb. râhab ܪܗܒ

مغرور ، متکبر ، جسور

Proud, defiant

Aram. sarhab ܣܪܗܒ

Syr. sarheb ܣܪܗܒ

Mand. SRHB

حمله کردن بر کسی

To rush against

(Gesenius. 923; Brun. 626;

Frankel. 268; Macuch. 337)

: راهب

ترسا ، رهبان ، عابد مسیحی

Christian monk

Syr. rhibâ ܪܗܒܐ

ترسا ، ترسان

Timid

(Costaz. 339)

: رهج

برانگیختن (گرد و غبار)

To raise (the dust)

Heb. RHG ܪܗܓ

(Gesenius. 923)

: رَهط

دور هم جمع شدن و گرد آمدن

To be collected, congregated

Heb. RHṬ ܪܗܬ

Aram. rāṭyâ ܪܗܬܝܐ

Syr. rehtâ ܪܗܬܐ

مخزن جای گرد آوردن چیزی

Conduit, reservoir

As. rāṭu

ظرف آب ، توشه

Vessel for water, provision

Heb. raht ܪܗܬ

آبشخور ، آب انبار

Trough (where water is collected)

: رَهط

بر مرکب نشستن و فرود نیامدن

To remain on horse back

Emp.Aram. ri-ḥu-ṭi-e

To speak conjecturally

Heb. ramâh רָמָה

فريب دادن ، افتال کردن ، خدعه کردن

Be guide, deal treacherously

with

Aram. remâ רִמָּא

(Gesenius. 941, Brun. 637;

Hoftij. 280; Macuch. 435; Huz-

Dict. 120)

رَن :

بلند فریاد زدن ، زاری کردن ، صدا کردن

To cry aloud, to moan, to resound

Heb. rānan רָנַן

صدای زنگ دادن

To give a ringing cry

N.Heb. rānan רָנַן

زوزه و غرغر کردن و نالیدن

Murmur, complain

Syr. ran رָن

Palm. ranny'

(Gesenius. 943; Hoftij. 281;

Jacob. 118)

رָنا :

به لطف نگریستن ، نظر را بسوی کسی گردانیدن

To gaze with delight at, to

turn the looks towards.

Syr. ranā رָنا

با دقت سنجسیدن و امتحان کردن ، از روی خریداری نگاه کردن .

To weigh carefully, to examine,

to consider

(Jacob. 118; Brun. 639)

رَها ، رَهاؤ :

به آرامی رفتن

To walk gently

Syr. rahah رَهاؤ

(Jacob. 116)

رَها ، الرها (N.Pr.) :

رها ، اورنه ، ادسا ، الرها ، شهری در ترکیه

Orrhöe, Edssa; Urfa

(Brun. 730)

رَهب :

ترسیدن از کسی ، ترسانیدن ، دلواپس

و نگران بودن

To fear, to dread any one. Be

frightened; to be anxious

Heb. rāhab רָהַב

عملی متکبرانانه و نخوت آمیز کردن

To act stormily, boisterously,

رمل :
ریگ ، شن
Sand
Syr. ramlâ رمل
(Jacob. 118)

رمان ، رمانه :
انار
Pomegranate
Heb. remon רמון
Aram. rumāna רומנא
Aram. rimonā רמנא
Syr. rumonā رمانا
Mand. rumana
Old.Ak. nurmūm
Ak. armannu . rmm
B.Aram. rumānā
Huz. RWMN' : anār رمان
It is possible that it is a
pre-Semitic word taken by the
Semites. (Laufer, Sino-Ira-nica
#85; Gesenius. 941; Gelb. 205;
Macuch. 430; Jeffery. 145; Brun
638; Frankel. 142; Huz-Dict.115)

رمانه ، رمان :

مورچه بردار

Winged ant
Heb. remāh רמיה
حشرات موزی ، کرمها
Vermin, worms
Mand. rima
(Macuch. 433)

رمی :
افکندن ، زدن
To throw, shoot with
Heb. ramāh רמיה
To cast, shoot
Aram. remā רמא
Syr. rmā رما
Mand. rma
Emp.Aram. rmy
To cast, throw
As. ramū

افکندن ، دراز کشیدن
Throw, lay
Huz. RMTWN tan : aw-gandan
رمانه ، افکندن رمانه ، افکندن

رمی ، رمیا :
کسی را به شری افکندن ، از کسی بد گوئی کردن
To throw any one into (an evil)

أن لتسمياتها علاقة بالمواسم وبالعوارس الطبيعية الجوية مثل البرد والحر والاعتدال ولعلوا تسمية المحرم لكونه من جملة الحرم ، وصغر بالاسواق التي كانت باليمن تسمى الصغرية ، شهرى الربيع للزهر والانوار وتواتر الانديه والامطار ، وشهرى الجمادى لجمود الماء فيه ، ورجب لاعتمادهم الحركة فيه ، لا من جهة القتال ، وشعبان لتشعب القبائل فيه ، ورمضان للحجارة ترمز فيه من شدة الحر ، وشوال لارتفاع الحر وادباره ، وذى القعدة للزومهم منازلهم ، وذى الحجة لحجهم فيه ، وتدل هذه الشهور انها كانت شهورا ثابتة فى الاصل

(تاريخ العرب قبل الاسلام ج ٨ ص ٤٦٠ ، ٤٦٢)

(Brun. 638; Jastrow. 1483)

رَمَقَ :

افكدن يك نگاه

To cast a glance at

Syr. rmaq رَمَقَ

رك : رمق

(Jacob. 118)

رَمَكَ ، رَمَّقَ (Pers.) :

رَمَه ، كَلَه

Herd, flock

Syr. ramkâ رَمَقَا

Pers. ramah

Pahl. ramak رَمَك

(Jacob. 118; Borhan. 962)

رَمَكَة :

ماد يانى كه از تخم كسى كند

Common stud-mare

Heb. râmâk רָמָאֵק

Syr. ramkâ رَمَكَا

N.Heb. ramâk

Huz. RMK' : mâtakân

رَمَكَة : ماد يان

(Nakhla. 183; Gesenius. 942;

Huz-Dict. 120)

رَامِك ، رَامَك :

عطر سياه آميخته با مسك

Black-perfume mixed with musk

Syr. ramkâ رَامَكَا

(Jacob. 117; Nakhla. 183)

رَمَلٌ :

با مرواريد وجواهر آراستن

To adorn with pearls, to adorn

with gems

Old.Heb. RMLTY רַמְלִי

(Gesenius. 942)

پوشانیدن ، دفن کردن چیزی
 To cover, to bury a thing
 J.Aram. remas ܪܡܫ
 To kick ܠܓܕ ܙܕܢ
 Syr. r̄pas ܪܦܫ
 Heb. r̄amas ܪܡܫ
 باپمال ولگد کردن
 Trample
 رك : رفس
 (Gesenius. 942)
 ܪܡܫ :
 چیزی را لمس کردن و یا انگشت گرفتن
 To take a thing with fingers,
 to touch.
 Heb. r̄amaš ܪܡܫ
 مورور کردن ، اینسوی و آنسوی رفتن
 Creep, move lightly
 Heb. remeš ܪܡܫ
 N.Heb. r̄amašim ܪܡܫ
 خزیدن و حرکت کردن چیزی
 Creeping thing, moving thing
 (Gesenius. 942)
 ܪܡܫ :
 فضله انداختن
 To dung

ܪܡܫ :
 شوخ و قی جنم
 Dry filth of the eyes
 Syr. ramši ܪܡܫ
 (Gesenius. 639)
 ܪܡܫ :
 روز سوزانی بودن ، داغ (شدن ریگها)
 To be burning days, to be hot
 (The sand)
 Aram. r̄amaš ܪܡܫ
 بختن و کباب کردن در خاکستر داغ
 To roll or bake in the hot ashes
 Aram. remeš ܪܡܫ
 خاکستر داغ
 Hot ashes
 Syr. Rmē
 ܪܡܫ :
 ماه نهم عرب ، ماه روزه ، زیرا روزه در این ماه
 گناهان را میسوزاند و محو میکند
 Ninth Arabian month, Ramadan,
 fasting month, because it burned
 and annulled sins. (Lane)
 Syr. ramdon
 و یظهر من تفسیر اسماء بعض الاشهر عند العرب

	<u>رَكَّة</u> :	To spear	نیزه افکندن
	دسته سبزی	Spear	<u>رُج</u> : نیزه
Band of green vegetables (Jacob. 117)		Heb. romah רֹמַח	نیزه ، زوبین
	<u>رֶכֶן</u> :	Spear, lance	
	تکیه دادن بر	Syr. rumahā زُهْمَحَا	
To lean on Syr. rken ذֶמ		Aram. rumhā רֻמְחָא	
(Jacob. 117)		(Gesenius. 942; Brun. 638)	<u>رَمْز</u> :
			اشاره کردن ، به ایما نشان دادن
	<u>رָم</u> :	To wink at any one	
	کنه و پوسیده شدن (استخوان)	Heb. rāmaz רָמַז	علامت ، اشاره
To decay (bone)		Sign, intimation	
Syr. ram ذֶم		(Gesenius. 931; Brun. 638)	
	<u>رִמָּז</u> (ج : رִמָּז ، رִמָּז) :		<u>رָمُوز</u> :
	استخوان پوسیده		دریابان ، نا خدا
Decayed bone		Sea man	
Syr. rentā رִמָּזָא		Syr. ramuzā رִמָּזָא	
(Jacob. 117)		(Addi. 73)	
	<u>رִמ</u> :		<u>رִמ</u> :

Aram. Berak כַּרְכַּ
 زانو زدن ، برکت دادن
 Kneel, bless
 Huz. BRK : zānuk
 (Gesenius. 139, 1085; Huz-Dict
 111)

رُكُوبَة :

هر چارای سواری

Beast for riding
 Syr. rkubā رُدُهْطَا
 (Nakhla. 183)

رُكِّن :

بستن با ، برگردانیدن

To bind with, to reverse, turn
 over
 Heb. rākas רָכַס
 Bind بستن
 As. rakāsu

بنیان و اساس نهادن

To found, lay foundation
 Old.Ak. RKS rakasum
 To tie بستن
 Mand. RKS
 (Gesenius. 940; Macuch.435;
 Gelb.235)

رَكَلَ :

لگد زدن ، لگد زدن براسب و وادار کردن او
 به رفتار

To kick any one; to kick a horse
 to make him go

Heb. rākal רָכַל

از این سوی بر آن سوی رفتن

Go about from one side to another

این کلمه با "رجل" بمعنی پا ارتباط دارد

Connected with "Rejl" (foot)

Heb. rākāl רָכַל

N.Heb. Rokel רוכיל

Emp.Aram. RKLŸ

Aram. roklā רוکل

Syr. raklā رُكَلَا

All trader

تاجر

N.Heb. rekilut רכילות

Slander

بد گوئی کننده

(Hoftij.280; Gesenius. 940)

رُكَالَ :

بقال ، سبزی فروش

Leek-seller

Syr. rakolā

رُكَالَا

سبزی فروش

country of south Palestine.

Targ. RQM DGY A

Syr. RQM DG Y

وقيل أن كهف اصحاب الكهف هو كهف الرجيب
في الاردن الهاشمي ، وجدت بداخله مدافن
يرجع عهدا الى زمان القيصر تيودوسيوس الثاني
(٤٠٨ - ٤٥٥) الذي في زمانه كان بعث اصحاب
الكهف وذهبوا الى ان اسم هذا الموضع في القديم
هو " الرقيم " ، تحول الى الرجيب فيما بعد .
وذهب من رأى ان كهف الرجيب هو كهف اصحاب
الكهف ، الا أن دخول الفتية الكهف ، كان في
أيام تراجان (٩١ - ١١٧ م) وباني مدينة ايلة
الرومانية . وكان شديدا قاسيا على النصارى ، لذلك
اصدر أمره سنة (١١٢ م) بقتل كل نصراني لا يخلص
للقيصر والدولة ، فخاف منه النصارى وتكتموا ، وكان
من جملة من تكتم وانزوى اصحاب الكهف .
(الدكتور جواد على العرب قبل الاسلام ج ٣ ص ٧٦
٧٤) .

(Jeffery. 144; Frankel. 252)

رُقَان :

رندة

Plane

Aram. ruqani רֻקָּנִי

Gr. ruxané ρυξάνη

(Jastrow. 1464; Frankel. 255)

رَقِيَ :

ترقى كردن ، بتدریج بالا رفتن

To ascend gradually

Yaod. yrqy

Old.Aram. trqh

Root. RQy רֻקַּי

مورد پسند ، واقع شدن

Se complaire

(Hoftij. 282)

رَكَ :

لاغر و نازك و نرم و ضعيف بودن

To be scanty, weak, thin, tender
soft.

Heb. rākak רֶכֶּךְ

Aram. rekak רֻכֶּכֶּ

Syr. rak رُك

To be scanty

Heb. rak רֶכֶּ

ضعيف و نازك و نرم

Tender, delicate.

رَكِيكَ :

لاغر و ضعيف

Thin, weak

Syr. rakikā

رُكِيكَا

	پاره ای از نامه وبارجه	Syr. r̥qap ܪܩܦ	
Patch		(Jacob. 74)	
Syr. ruq'ā	ܪܩܘܥܐ		رَقْمٌ
(Nakhla. 183)			رنگارنگ کردن بارجه یا چیزی
	رَقِيعٌ	Variegate (cloth)	
	آسمان ، فلك	Pun. r̥qm	
Firmament		Heb. r̥āqam רִאָם	
Heb. r̥āqī'a	רִאָיָא	Variegate	
Syr. r̥qī'a	ܪܩܝܥܐ	Syr. R̥QM	
	سطح گسترده	Aram. reqmâtā ܪܩܡܬܐ	
Extended surface		بارجه ولباس رنگین ، یا پوست	
Emp.Aram. r̥q't'		Variegated cloth or skin	
Aram. r̥āqī'a	ܪܩܝܥܐ	Syr. Tarqmotā (p1) ܬܪܩܡܘܬܐ	
Heb. raqa'	רַאָא	خال دارها ، لك دارها	
	آسمان ، گسترده	Freckles	
Sky, expanse		Heb. reqmāh רִקְמָה	
Aram. Raqī'a		Variegated stuff	
	نام یکی از هفت آسمان	چیز رنگین	
Name of one of the seven heavens		(Gesenius. 955; Brun. 645;	
(Gesenius. 955; Hoftij. 283;		Hoftij. 283; Frankel. 252)	
Brun..645; Frankel. 284; Jastrow			
1496)			رَقِيمٌ
	رَقِيمٌ	نام دره ای است در فلسطین نزدیک ایله وغار	
	سقف	اصحاب الکف ، یا الرقیم در آنجاست .	
		(معجم الفاظ القرآن ج ۱ ص ۵۱۳)	
Ceiling		Ar-raqim is a place in the desert	

To sleep, run with leaps and bounds

Heb. rāqad רָקַד

جست و خیز کردن

Skip about

رَقْدَان :

بریدن بزوبره و مانند آنها از روی نشاط

Leap, bound (of a lamb), leaping up briskly

As. raḫādu

جستن ، رقصیدن

Skip, dance

Aram. reqad רָקַד

Syr. rqaḏ رَقْد

Skip, dance

Mand. RQD

(Gesenius. 955; Brun. 644;

Macuch. 437; Frankel; 165)

رَقْرَاق :

اشکی که در چشم بگردد و جاری نشود

Tear shining in the eyes

Syr. raqroqā رَقْرَاق

(Jacob. 118)

رَقَص :

رقصیدن ، پای کوفتن

To dance, waggle, rock to and fro, move rhythmically

Syr. rqaṣ رَقَص رَقْد

(Jacob. 119)

رَقَع :

جامه ای را وصله کردن ، مرمت و تعمیر کردن

To patch (a garment), to repair, put on a patch

Heb. rāqāc רָקַע

زدن ، گستردن

Beat, stamp, spread

Aram. reqa رָקַع

گستردن

Spread out

Syr. rqa' رَقَع

فشردن ، له کردن

Press down

Aram. reqi'a رָקַע

Syr. MRQ'a رَقَع

A patch, rag

وصله

Phen. MRQ'

دوری وسینی که بیشتر از چوب ساخته شود

Platter

رَقْعَة :

To be thin, be weak, slender

Heb. RQQ רַק

Syr. raq رُف

رَقِيق :

Thin

نازك

Heb. raq רַק

Syr. raqiq رُفِيق

مَرَقُ البَطْن :

قسمت های نرم شکم

Hypochondria

The soft parts of the belly

Syr. marqoqâ مَرَقُومَا

(Gesenius. 956; Brun. 645;

Frankel. 246; 284; Hoftij)

رَق :

سنگ پشت بزرگ ، لاک پشت

Big tortoise

Syr. raqâ رُفَا

AK; raqqu

Mand. riga

(Macuch. 433)

رَق ، (ج : رُقُوق) :

پوست نازک که بر آن چیز نویسند

Vellum, parchment, sheet of paper

Eth. raq

Parchment

(Jeffery. 142)

پارشمن

رُقَاتِق :

سرزمین مسطح نرمی که در آن آب به پایاب

رسد

Shallow water, low sea

Syr. rgoqâ رُفَمَا

(Nakhla. 183)

رُقَاتِقَة ، (ج : رُقَاتِق) :

نان گرد نازک

Thin bread, a thin round cake of bread

Heb. râqiq רַאֲרִיק

رُقَب :

نگاهبان و مشاهده کردن

To watch over, to observe

Syr. rqaab رُفَاَب

(Jacob. 119)

رُقَد :

خوابیدن ، دویدن ، جستن

pound, shovel,

Ak. rapāštu

تندنگان و حرکت دادن

To move about, quickly

Syr. rapšā ܪܦܫܐ

زنبیل بوجاری

Winnowing basket

Ak. RPS . rapšum

Mand. RPŠ

(Macuch. 437; Gelb. 230; Brun.

643)

رفق :مفید بودن ، خدمت کردن ، مهربان بودن، زانو
شتر را بستن تا تند نرودTo be useful, to do service to
any one, bind camel's arm to
prevent going quickly, be gentle.

Heb. rāpaq ַרְפִּיָּן

به خود تکیه دادن ، تکیه دادن

Support oneself; lean

مرفق ، مرفق :

آرنج

Elbow

N.Heb. marpaq ַמַּרְפֵּיָּן

Aram. marpeqā ܡܪܦܩܐ

Elbow

آرنج

(Gesenius. 952)

رَظَاة :

از يك زندگی خوب بر خوردار بودن

To enjoy a delicate life

رَفاهَة :

زندگی راحت

An easy life

Heb. rāpāh ַרְפָּה

فرورفتن ، فروکش کردن ، سست و سبک شدن

To sink, relax

Aram. RP ܪܦܐ

Zinj. RPH

Syr. rp ܪܦܐ

(Gesenius. 951)

رَق :

بنده کردن

To enslave

Old. Aram. RQH

رَقِيق :

بنده ، برده

Slave

رَاق :

نازك وضعيف ولاغر بودن

Heb. rāpā רָפָא
شفا دادن ، بهبودی دادن

Heal

Phen. RPʷ

Syr. Rpʷ زفأ

Aram. RPʷ רפא

Sab. LRPʷ (N.Pr.)

(Gesenius. 950)

رَفَّ

سخن ویا عمل شرم آورگفتن ویا کردن

Talk or act obscenely, to hold
unseemly, obscene speech

N.Heb. repeš רָפֵשׁ

Syr. repti رَفَّ

تفاله ، چرك ، زباله

Slag, refuse

(Gesenius. 952)

رَفَعَ

بالا آمدن و نفع کردن (خمیر)

To rise (dough)

Syr. rpah رَفَّ

(Dozy. 539; Brun. 643)

رَفَدَ

هدیه دادن ، عطا کردن ، یاری کردن

To make a present, to succour,

support, aid.

Heb. rāpad רָפַד

پراکندن ، گستردن

As. rapādu

خود را کشیدن

Stretch oneself

Sab. RPDT (P1)

نگاهداری و حفاظت

Protection, guard

(Gesenius. 951)

رَفَسَ

لگد زدن

To kick any one

Heb. rāpaš רָפַשׁ

Heb. rāpas רָפַס

با باله کردن ، زیر گرفتن

Tread, stamping

N.Heb. rāpas רָפַס

Syr. rpaš رَفَّ

Mand. RPS

رك ، رمس

(Gesenius. 952; Brun. 643)

رَفَشَ

كاملا سير خوردن و نوشيدن ، جيزی را خرد
کردن

To eat and drink heartily, to

Ak. ragāmu

نعره ، غوش

Mand. ram

(Gesenius. 947; Macuch. 421)

رَغَا رَغَوًا :

فرياد برآوردن ، چيِق کشيدن

To shriek, utter a grambling,
cry

Heb. ru'ā ַרְוֵא

Raise a shout

فرياد برداشتن

(Gesenius. 929)

رَغَوَةٌ ، رُغْوَةٌ :

کف شير ، کف

Froth of milk; foam

Syr. ru'ā ܪܘܥܐ

(Brun. 641)

رَفَّ :

تکان خوردن توسط بار ، لرزيدن

To be shaken by the wind

Heb. rāpāp ַרְפַּפ

Shake, rock

Aram. repap ܪܦܦܦ

Syr. rap ܪܦܦ

به آرامی جنبیدن

Move gently

رَفَرَفَ :

بال زدن پرندگان

Flutter, flap wings

Syr. raprep ܪܦܪܦܦ

Mand. RHP

رَفَّ :

گروهی از پرندگان در حال پريدن

Flight of birds

Syr. rapa ܪܦܐ

رَفَّ :

رف ، طاچه‌های بردیوار

Shelf

(Gesenius. 952; Brun. 643;

Macuch. 427; Frankel. 13; Jacob.
118)رَفَّ ، رُفَّةٌ :

تکه های کوچک شکسته از کاه

Broken pieces of straw

Syr. repet ܪܦܦܦ . ܪܦܦܦ

(Frankel. 125)

رَفَأَ رَفْوًا :

رفو کردن ، تعمیر و مرمت کردن

To mend (clothes)

Be hungry

As. rûbatu

Hunger

Heb. râ'âb

רָעַב

تَحَطى ، گرسنگى

Famine, hunger

(Gesenius. 944)

گرسنگى

رَغِيبٌ

بِهِن

Wide

Syr. ragibâ

رَغِيبَا

(Brun. 622)

رَغْدٌ رَغْدًا

زندگى آسوده و مرفه داشتن

To be ample and pleasant (life)

رَغْدُ الْعَيْشِ

زندگى گوارا و مطبوع

Easy, luxuriant life

Syr. ra'dâ

رَغْدَا

(Nakhla. 183)

رَغْفٌ رَغْفًا

خمير کردن

To knead (flour, dough)

رَغِيفٌ لَحٌّ : أَرْغَفَةٌ ، رَغْفٌ :

نان گرد ، گرده نان

Round cake, loaf of bread

Talm.Aram. riptâ רִיפְתָא

Talm.Aram. re'iptâ רֵלִיפְתָא

نان بهن

Flat cake, bread

Syr. R'P' رَغْدَا

(Jastrow. 1476; Frankel. 36)

رَغْمٌ ، رَغَمٌ :

چيزا را دوست نداشتن و از چيزى و كارى ناراحت

شدن .

To dislike, vex

Aram. re'im רֵלִימ

Aram. ra'am רֵלִימ

Thunder

رعد ، تندر

Syr. ra'mâ رَغْمَا

Syr. r'em رَغْمَا

غریدن تندریدن ، نالیدن

To thunder, lament

N.Heb. râ'am רֵלִימ

غریدن ، شكایت کردن

To thunder, complain

As. rîmu

Heb. ra'am רֵלִימ

Thunder

رعد ، تندر

Exalt

(Gesenius. 950)

رَعَفَ :

جاری شدن خون از بینی

To bleed (nose)

Heb. rā'ap רָאֵף

چکیدن ، قطره قطره افتادن

Trickle, drip

(Gesenius. 950)

رَعَلَ :

چیزی را شکافتن بیشتر کردن ، نیزه زدن

To widen (a rent)

To spear any one

Heb. rā'al רָאֵל

لرزندان ، تکان دادن ، لرزیدن

Quiver, shake, reel

Syr. re'el رַעֵל

Aram. re'al רָאֵל

(Gesenius. 957)

رَعَى :

چریدن ، چرانندن

To pasture, to graze the grass.

Heb. rā'āh רָאָה

As. rā'u

چراگاه ، حاکم

Pasture; ruler

Talm. ruhi

Aram. re'a רָעָא

Syr. r'a رَا

Emp.Aram. r'cy

Old.Ak. R' . ra'ayum

To pasture

چریدن

رَاعَى :

چوپان

Shepherd, pastor

رَاعَى :

آقا ، صاحب

Master, owner

Heb. re'a רֵעָא

دوست ، همراه

Friend, companion

N.Heb. re'ut רֵעוּת

دوستی

Friendship

(Gesenius. 944-947; Gelb. 328;

Brun. 640; Hoftij. 281)

رָعِبَ :

میل داشتن شدید به چیزی

Desire vehemently

Heb. rā'eb רָעֵב

گرسنه بودن

	<u>رَطَمَ ، مَرَطَمَ :</u>	Move to and fro (Gesenius. 920)
	بد نام	
Ignominious		<u>رَعَدٌ :</u>
Syr. roṭumâ	رُطُمَا	تدریدن ، غریدن آسمان
(Jacob. 117)		Thunder (sky), tremble
	<u>رَطَنَ :</u>	Heb. rā'ad רָאֵד
	بزبان بیگانه سخن گفتن	لرزیدن ، تکان خوردن
To speak in a foreign tongue to		Tremble, quake
Syr. Rṭen	رُطَنَا	J.Aram. re'ad רֵאֵד
Syr. nertan	نُطְنَا	Tremble, shake (Gesenius. 944)
	انتقال دادن	<u>رَعَسَ :</u>
Transit		لرزیدن از خستگی ، تلوتلو خوردن
	<u>مَرَطُون :</u>	To tremble, to walk sluggishy
	نجس ناپاک	رك : رعش
Syr. rṭinâ	رُطِنَا	<u>رَعَسَ ، رَعَسَ :</u>
Impure		لرزیدن ، تکان خوردن
(Brun.633; Jacob. 73)		To be startled, to shiver, to quake, shake
	<u>رَعَجَ ، اِرْتَعَجَ :</u>	Heb. rā'aš רָאֵשׁ
	لرزیدن ، آشفتن	Aram. rā'aš رֵאֵשׁ
To tremble, disturb		Syr. r'aš رְعַش
Heb. rāga' רָגַע		Quake, shake
To disturb		As. rēšū
N.Heb. raga' רָגַע	اینطرف و آن طرف رفتن	بلند کردن ، مرتبه دادن

رَضِيَ

راضی و خشنود بودن

To be pleased with, to consent
to

Heb. rāṣah רָצַח

راضی بودن، با خشنودی پذیرفتن

To be pleased with, accept
favourably

Sab. rṣw

Favour

لطف

Aram. reʿā

רֵעָא

Syr. reʿā

رعا

مسرور بودن

Have pleasure

Mand. RAA

(Gesenius. 953; Macuch. 417)

رَطْبٌ، رَطْبٌ، رَطْبَةٌ

تر و مرطوب بودن

To be damp, moist

Heb. rāṭob רָטַב

Be moist

Aram. reṭab רֵטַב

Syr. rṭeb رطوب

مرطوب بودن

To be moist

رَطْبَةٌ، رُطْبَةٌ

شیدر سه بره

Green-trefoil

Syr. ruṭbā رُطْبَا

(Gesenius. 936; Brun. 633;

Jacob. 117)

رَطْلٌ، رَطْلٌ

واحدی برای وزن، برابر دوازده اوقیه و مساوی

۸۴ مثقال

A pound-weight; and a pint-

measure; and also a pound of

any thing and a pint of anythin,

(Lane)

Syr. reṭlā رَهْلَا

Syr. riṭlā رَهْلَا

Syr. liṭrā رَهْلَا

Gr. litra λιτρα

Unité de poids de douze onces

(environ 333 Grammes)

(J.Picoche; Brun. 272,633;

Frankel. 202)

رَطْمٌ

کس را به زحمت و دشواری افکندن

To put any one in a scrape

Syr. r̥şıpta **רְשִׁיפְתָּ**
 (Gesenius. 954; Brun. 632,644;
 Hoftij. 282; Frankel. 281)

(N.Pr.): رُصَانَةٌ

شهری در سوریه

Resapha Sergiopolis (in Syria)

Syr. Reṣpā **رְשָׁפָא**
 (Brun. 762; Frankel. 137,250)

رִצֵּן :

کاری را تمام و استوار کردن

To complete a thing

Syr. r̥san **רְסָן**

رִצִּין :

استوار و محکم

Grave, sedate

Syr. r̥šinā **רְשִׁנָּא**
 (Jacob. 118)

רִש :

شکستن ، خورد کردن

To crush, shatter, break.

Heb. r̥šaṣ **רְשָׁס**

Aram. re'ac **רְעִא**

Syr. ra' **רְא**

(Gesenius. 954; Brun. 642)

رَضَحَ ، رَضَّحَ :

له کردن ، خرد کردن ، مجاله کردن

To crush, break, bruise

Heb. r̥šaṣ **רְשָׁס**

کشتن ، ذبح کردن

Murder, slay

(Gesenius. 953)

رَضَفَ :

سرخ کردن گوشت

To roast meat

رَضَف :

سنگ سرخ داغ

Hot stone

Heb. reṣpāh **רְשָׁפָה**

سنگ داغ و برا فروخته (زغال)

Glowing stone (coal)

Syr. ra'pa **رְעִפָּא**

نانی که در خاکستر پخته شده باشد

Bread baked in ashes

Heb. Root. R̥ṣp **רְשָׁפ**

Glow

برا فروختن

(Gesenius. 954)

To give a bride to any one

Aram. reši רְשִׁי

ادعای دین کردن ، طلبکاری

To claim a debt

Syr. ršā رְשَا

سرزنش و نکوهش کردن

To reprehend

Ak. muraššu

قرض دادن ، رشوه دادن ، فاسد کردن

To lend bride, corrupt

Mand. RŠA

(Macuch. 437)

رِشَا :

رِشمان

Rope

Syr. maršā

مَرَشَا

(Jacob. 119)

رِشاطون :

رِك : رِشاطون

رِصَد :

نگاه کردن ، دیده بانی کردن ، منتظر شدن

To watch a thing, to observe

Heb. rāšad רָאָד

با نظر پنهان و حسد و رشک و دشمنی دیدن

To watch stealthily, or with
envious hostility.

Aram. rešad רְשָׁד

Syr. ršad رְشَاد

To watch

(Gesenius. 952)

رِصَف :

بیک یگر پیوستن ، سنگها را به هم چسبانیدن

Join together to make a pier,

stonework

Heb. rāšap רָאָפ

بیک یگر چسبانیدن

Fit together, fit out

Palm. ršyp

As. rašāpu

بیک یگر پیوستن ، بنا کردن

Join together, build

Sab. RŠP

Sab. RŠPM

Aram. rešptā

רְשַׁפְתָּא

Syr. rašapā

رְشَافَا

همه بمعنی سنگ فرش

All pavement

رِصِيف :

راه سنگ فرش شده

Massive (work)

Aram. resas

Syr. ras ܪܫܐ

(Gesenius. 944; Brun. 640)

رَشْرَش، رَشْرَاش؛

خشك، تُرد (نان)

Dry and soft (bread)

Syr. rasres ܪܫܐ ܪܫܐ

(Brun. 640)

رَشَق؛

کسی را تیر زدن، نگاه تند به کسی کردن

To throw (a missile) at, to cast
the look on any one

Syr. ršaq ܪܫܐܩ

(Brun. 647)

رَشَم؛نوشتن و مهر کردن چیزی، علامت صلیب گذاردن
مهر کردن خرم

To seal, to write, to seal

(wheat, a vessel),

To make the sign of the cross.

Heb. rāšam ܪܫܐܡ

نوشتن، علامت گذاردن

Inscribe, note

Aram. Ršam ܪܫܐܡ . ܪܫܐܡܐ

(Gesenius. 954; Brun. 640;

Frankel. 250)

رَاشِم؛

علامت

Sign, mark

Syr. rošumā ܪܫܐܡܐ

Syr. rušmā ܪܫܐܡܐ

Aram. rušmā ܪܫܐܡܐ

Aram. rušmātā ܪܫܐܡܐܬܐ

علامت، اثر زخم، نشان داغ

Mark, cicatrix

Old.Aram. YRŠM

رُوشم، رُوشم (ج: رُوشم)؛

لوحی بوده که خرمین غلات را با آن مهر میکردند

A sign, seal, a stamp, upon

which is some inscription

engraved, with which wheat, or

corn, or grain is stamped or

sealed

وهو خشبة مكتوبة بالنقر، أو لوح فيه كتاب منقور

تختم به الاكداس وقيل له الروشم في لغة السواد

(تاريخ العرب قبل الاسلام ج ٨ ص ٢٠٨)

(Jastrow.1464; Hoftij. 284;

Nakhla.183; Frankel.137;250)

رَشا رَشوآ؛

رشوه دادن به کسی

Aram, Heb. RŠM ܐܪܫܡ

Syr. rešam ܪܫܡܐ

Mand. RŠM

رك : رشم

(Brun. 646; Frankel. 250;

Macuch. 437)

روسم :

رك : رشم

رَسَم :

Halter-head rope

Heb. RSN ܪܫܢ

Aram. resnâ ܪܫܢܐ

Heb. resen ܪܫܢܐ

بالهنگ ، آواره ، چانه

Halter, jaw

Syr. RSN ܪܫܢܐ

Mand. risan (Pl.)

(Gesenius. 433; Frankel. 100.

Macuch. 433)

رَسَا رَسَوًا :

محکم واستوار بودن

To be still, firm

Aram. rešâ ܪܫܐ

Syr. rsâ ܪܫܐ

قوت ونیرو داشتن

To have power

Old.Aram. RŠY

Cause, occasion

As. rašû

Possess

As. rašû

Creditor

Sab. RŠW

Servant of deity

Heb. RŠH ܪܫܗ

To permit

(Gesenius. 957)

Anchor

Syr. marsâ ܡܪܫܐ

(Brun. 639)

To sprinkle (water, blood)

Heb. râsas ܪܫܐ

Moisten

سبب ، فرصت

مالك بودن

بستانکار دائن

خادم الهه

اجازه دادن

رس

مرساة :

لنگراه

رَشَّ :

باشیدن آب و خون

مرطوب کردن

name of a town in Yamāma

واورد أهل الاخبار قصصا عن "حضورا" فذكروا ان
حضورا كانوا يقيمون بالرس، وكانوا يعبدون الاوثان
وبعث اليهم نبي منهم اسمه "شمعيا بن ذى مبرع"
فكذبوه واهلكوه. قال كعب ان أصحاب الرس كانوا
بحضرموت. وقد ذكر بعض أهل الاخبار ان نبي
أصحاب الرس هو خالد بن سنان. ويظهر من القرآن
أن أصحاب الرس كانوا مثل جماعة عاد وثمود في الطبقة
أى في زمانهم (العرب قبل الإسلام ص ٣٤٧)
(Gesenius. 944; Hughes. 535)

رُستاق :

رك : رُزداق

رَساطون، رَشاطون :

شرابى كه از مى و عسل باشد (الجواليقى ٢٠٥)
An beverage made from wine and
honey

Syr. RWST, TWN زه صها

Syr. RWS, TWN زه صها

(Frankel. 163)

رَسَع :

سست وضعيف بودن

To be loose, weak

Heb. Rš' רשע

Heb. rāša רָשָׁע

شرير، جاني

Wicked, criminal

Aram. reša' رَشَا

Syr. reša رَشَع

شرير بودن

Be wicked

Emp.Aram. ršy'a

Wicked

(Gesenius. 954; Hoftij. 284)

رَسَف :

مانند شخصى باى در بند راه رفتن

To walk like a shackled man

Syr. RŠP رَشَف

Syr. neršap نَرَشَاف

(Brun. 647)

رسل

رَسُول :

فرستاده، پيام بر

Envoy, apostle, messenger

Syr. rasulā رَسُولَا

(Brun. 646; Frankel. XII)

رَسَم :

اثر و علامت گذاشتن، نگاهشتن نوشتن

To leave traces, write, sketch

a thing.

رزق (Pers.)

روزی دادن (خدا) رزق روزانه دادن
To grant substance to any one
(God)

رزق (ج : أرزاق) (Pers.)

رزق یومیه
روزی ، روزی خداوند

Substance, gift of god

Syr. ruziqā زُهْ سَهْلَا

جبره روزانه

Daily ration

Pers. ruzi

روزی

Pahl. rōčik رُوچِک

Avest. raočah رَوچَه

Arman. rochik

(Jeffery. 142; Borhan. 973)

رازق :

منسوب به رازق ، گیاهی است از خانواده یا سن

White-lily

Syr. rziqayā

رازقیه :

نوعی از جامه کتان سفید

Garment of white flax

Syr. rziqoyā زُهْ سَهْلَا

(Brun. 631; Frankel. 44; Jacob. 117)

رَزَن :

سنگین ومحکم واستوار وموقر وصاحب نظر بودن

Heb. rāzan רָאָזָן

To be weighty, judicious,
commanding.

(Gesenius. 931)

رَس :

حفر کردن چاه

To sink a well

رَس :

چاهی که با سنگ بسته شده باشد

Well stopped up with stones

Heb. rāsas רָאָסָס

شکستن ، شکافتن

Break, crush

Mand. RSS

J.Aram. resas

أَصْحَابُ الرَّسِّ (القرآن ۲۵/۳۸ ، ۵۰/۱۲)

نام چاه آبی در نزدیکی یدین یا شهری در یامه
که مردمی در کاروان میزیستند

Name of a well near Midian, or

Mand. RDA

(Gesenius. 921; Macuch. 425)

رِزِي :

ضعيف ولاغر وخسته ووامانده وبي قوت شدن

Grow weak and thin; to be

exhausted

Heb. rāzah

רִזָּה

خم وکج شدن

Be or grow-lean

(Gesenius. 930)

رُز :

برنج

Rice

Syr. ruzâ

رُزَا

(Jacob. 116)

رُزْب :

جسبیدن به جایی

To stick to a place

مِرْزَاب :

ناودان و مجرانی که از آن آب رد میشود

Pipe, sewer

Aram. marzbâ

מִרְזָבָא

Syr. marzibâ

مِرْزَابَا

(Nakhla. 183; Jastrow. 840;

Frankel. 25)

رُزْدَق (Pers.) :

رده وصف نخل خرما ، صف مردم و بازار ، معرب

رسته (الجوالیقی ص ۲۰۵)

A row of palm-trees, and of men

Targ. ristâqa רִיסְתָּא

Outskirts, market place outside

of the town

Pahl. rastak روستاک

Pers. rasta

(Lane. 1076; Jastrow. 1475;

Borhan. 949 ; Télégdi)

رُزْدَاق ، رُستاق ، رُسْدَاق (Pers.) :

معرب روست ، روستا ، ناحیه زراعی

Rural district

Syr. rustâqâ

رُزْدَاقَا

Syr. rustaqâ

رُزْدَاقَا

Mand. rustaq

Aram. rustâqâ

רִוסְתָּא

Huz. RWST'K : rōstāk روستاک

Pers. rustâ

Pahl. rostâk روستاک

(Addi. 71; Borhan. 974; Macuch.

431; Brun. 631; Huz-Dict. 115)

Aram. redap 𐤓𐤃𐤐
 Sab. Rdp 𐤓𐤃𐤐
 Syr. rdap ܨܕܘ
 (Gesenius. 922; Brun. 625;
 Frankel. 222)

رَدَمَ ، رَدَمًا :

بستن در ، مسدود کردن رخنه ای

To block (door), stop up

Heb. rādam 𐤓𐤃𐤓

Rādam

به خواب عمیقی فرو رفتن

Be in, or fall into heavy sleep

(Gesenius. 922; Frankel. 225)

رَدَن :

رسیدن

To spin

Syr. rdan ܨܨܐ

بَرَدَن :

دوک ، میله

ܡܕܘܢܐ

Syr. mardonā

Spindle

(Jacob. 116; Frankel. 41;

Nakhla. 182)

ردی :

ردا ، (ج : اُردیة)
 عبا ، شنل ، ردا ، لفاف ، جادر شب

Cloak, wrapper

Heb. redid 𐤓𐤃𐤃

لفاف ، جادر شب ، بهن ، نقاب بزرگ

Wide wrapper, large veil

Aram. redidā 𐤓𐤃𐤃𐤁

Syr. redidā ܨܨܐܘܐ

(Gesenius. 921; Brun. 625)

رَدَى :

لگد کوب کردن زمین باراندن اسب

Tread, to beat the ground in
 running (horse), trample

Heb. rādāh 𐤓𐤃𐤁

فرمانروائی و حکومت کردن

To have dominion, rule dominate

N.Heb. rādāh 𐤓𐤃𐤁

Aram. redā 𐤓𐤃𐤁

چوب زدن ، گوش مالی دادن

To chastise

Ak. redû

مسافرت و حرکت کردن

To travel on, journey, move

Syr. rdā

Ewe, she lamb

Heb. rāḥel רַחֵל

Arm. rahlā רַחֵלָא

Syr. rahltā رַחֵלָא

(Nakhla. 182; Gesenius. 932)

رַחֵם

شیرین و ملایم بودن

To be sweet, melodious (voice),

To be gentle

Heb. rehūm רַחֵם

Heb. rehūm רַחֵם

نرم ، و ملایمت

Softness, gentleness

رַחֵם

گرایش داشتن به ، مهرورزیدن به

To be inclined towards to

رַחֵمَة ، (ج : رַחْم) :

کرکس ، لاشخور

Vulture

Heb. rāḥām רַחָאָם

لاشخور

Carrion-vulture

Marble

رخام ،

مرمر

(Gesenius. 934; Hoftij. 278)

رַخَا ،

آسانی را پیش گرفتن ، نرم و تری بودن

To lead an easy life; be so

loose

Heb. rahat רַחַת

بارو افشاندن

Winnowing-shovel

(Gesenius. 935)

رَدَدَ ،

داندیدن ، نپذیرفتن ، رد کردن

To repel, reject, refute

Heb. rādad רַדַּד

ن ، به اطاعت در آوردن

Beat out, beat down, subdue

Aram. redad רַדַּד

Beat out

(Gesenius. 921)

رַف ،

نبال کردن کسی

To follow any one

Heb. Rādap רַדַּפ

بال کردن ، شکار کردن ، جفا کردن

Pursue, chase, persecute

Macuch. 419; Jeffery. 141)

رَحْمَ ، رَحِمَ ، (ج: أَرْحَمُ) :

زهدان ، خویشاوند

Womb blood kindred

Heb. rehem רָחַם

Syr. raḥmā رَحْمَا

(Gesenius. 933; Brun. 631)

رُحَى ، (ج: أَرْحَى ، أَرْحَى ، رُحَى) :

آسیای دستی

Hand-mill

Heb. rehḥ רֶחֶח

Aram. rehḥ רֶחֶח

Syr. raḥyā رَحْيَا

J.Aram. riḥyā رִיחְיָא

Ak. erittu, erū

Hand-mill آسیای دستی

Heb. reḥayim רֶחַיִם

دو سنگ آسیا

Two mill-stones

Huz. RHY' : âzyâp آسیاب

(سید: سوس)

(Gesenius. 932; Brun. 631;

Frankel. 33,63; Huz-Dict. 117)

رُخَصَ :

نازل بودن قیمت ، رخصت و اجازه داشتن

To abate (price); to have
indulgence, permission

B.Aram. reḥaṣ רַחַס

اعتماد داشتن

Trust

As. raḥâṣu

Syr. rḥaṣ رُحَصِي

To trust

مُرْتَخَصٌ :

کسی که چیزی را ارزان می خرد

Who purchases a thing cheap

Syr. murtakṣ مَرْتَخَصٌ

Manager, agent.

(Brown. 1113; Brun. 317)

رَخَفَ :

نرم بودن و نرم شدن (خمیر)

To become soft (dough) be soft

Heb. rāḥap רָחַפ

نرم شدن ، شل کردن

Grow soft, relax

(Gesenius. 934)

رَخِلَ ، رَخِلَ ، رَخَلَةٌ :

بره

All far distant		Palm. RHM	دوست
Huz.RHYK: dêr (dur)	دورو: دؤر	Friend	
Old, antique	کهنه قدیمی	Moab. Rhmt	کنیز
Emp.Aram. RHQT		Female slave	
Palm,Nabat. rhq			رحمان:
S'éloigner	دور رفتن		مهربان بخشاینده
(Gesenius. 934; Hoftij. 278;		Compassionate, loving	
Brun. 32; Frankel. 158)		Aram. Rahmân	ܪܚܡܢ
	رحم:	Syr. rahmutâ	ܪܫܘܬܐ
مهربان شدن، مهربان بودن، رحم و محبت داشتن		Mand. rahman. rahmuta	
غفو کردن		Palm. rahmânâ	
To have mercy on, have compassion		Talm. Rahmnâ	ܪܚܡܢܐ
to forgive		A name of God	یک نام خدا
Heb. râham	ܪܚܡ	Targ. MRHMN	ܡܪܚܡܢ
	رحم داشتن		رحیم:
To have compassion		Merciful	مهربان
As. remu . ramu		Emp.Aram. rhym	
N.Heb. râhem	ܪܚܡ	Palm. rhym	
Aram. rehem	ܪܚܡ	Hatra. rhym	
Syr. rhem	ܪܚܡ	Favorable	مهربان
Syr. rahem	ܪܚܡܐ	Emp.Aram. Rhmn	
Palm.Nab. RHM		Palm. rhmn	
Ak. rahâmu	ترحم داشتن	Miséricordieux	
To have pity, mercy		(Gesenius.933; Hoftij.278; Gesenius	
Emp.Aram. rhmh		1468; Brun. 631; Frankel.263;	
J.Aram. rhmyn			

(Brun. 622)

رَحَبٌ ، رَحِيبٌ :

بهن وگشاده بودن ، وسیع بودن

To be wide (place)

Heb. rāḥab רַחַב

Mand. RHB

Heb. rāḥob רַחֹב

Phen. yrḥb

بهن ووسیع شدن

To grow wide, large

As. rēbitu

جای وسیع وگشاد

Open place

Aram. reḥab רַחַב

(Gesenius. 931; Hoftij. 276)

رَحْبَةٌ (N.Pr.) :

شهری بود در بین النهرین

Rahba. It was a city in Mesopotamia.

Syr. Raḥbut رַحْبُوت

(Brun. 762)

رَحَضٌ :

شستن (جامه)

To wash (clothes)

Heb. dāḥaṣ דַּחַץ

شستن ، حمام کردن

Wash, wash off away, bathe

S.Arabian. raḥaḍa

As. raḥāṣu

جاری ولبریز شدن

Flood, overflow

J.Aram. reḥeṣ רַחֶץ

اطمینان کردن ، توکل کردن

To trust

Mand. Rḥṣ

(Gesenius. 934; Macuch. 427)

رَحِيقٌ :

رحاق ، رحيق

شراب قوی وخالص ونيکو

Strong and pure-wine

Heb. raḥaq

دور بودن ، دور شدن

Be or, become far distant

As. rāḥu

دور

Heb. rāhoq . rāqu רַחֹק

Far

Aram. rehaq רַחַק

Aram. rehiq רַחֶיק

Syr. reheq رַحֶיק

Sab. RHQ

Palm. regly (sg.) reglyn

Esclave, des esclaves

برده، بردگان

رَجَلَة :

خرنه (گیاه) بقلة الحمقاء

Water-plant, wet substance,
moisture

Syr. regitâ

رَجَلَة

Mand. rgulta

River

رود

مِرْجَل :

دیگ مسی، وِشانه

Copper Caldron, comb

Syr. marglâ

مِرْجَل

(Gesenius. 919; Hoftij. 274;

Macuch. 424; Brun. 623; Huz-Dict.

122)

رَجِم :

سنگسار کردن، کشتن با سنگ، لعنت کردن

To cast stones at, to stone any

one to death, to curse

Heb. rāgam.

רָגַם

To stone, kill by stoning

Aram. regam

رָגַם

Syr. regam

رَجِمَا

To stone

سنگ زدن

رَجِم :

Friend

دوست

Heb. regem

רָגַם

Mand. RGM

Gr. Ragem

ΡΑΥΕΜ

Gr. Regem

ΡΕΥΕΜ

رَجِم :

رانده شده، سنگسار شده، ملعون

Stoned, driven away, cursed

Eth. regum

الشیطان الرجیم :

شیطان رانده شده

The driven Evil

Eth. šayṭān regum

(Jeffery. 140; Gesenius. 920;

Macuch. 424; Frankel. 228)

رَجَا، رَجَوًا :

به چیزی امید داشتن، از کسی ترسیدن التماس

کردن

To hope for, to fear any one

to beseech.

Syr. Rg'

رَجَا

Syr. Argai

Throng	ازدحام	Trembling	
Mand. RGŠ		Mand. rišpa	
Emp.Aram. YRGŠ		(Macuch. 425,435)	
	خشمگین و غضبناک بودن		<u>رجل ، ارجل : ارجل :</u>
Etre excité, être en colère			با ، شتالنگ
(Gesenius. 921; Brun. 624;		Foot, leg, hind-leg of beast	
Hoftij. 275)		Heb. regel רַגְלָא	
	<u>رجع :</u>	Aram. raglā رַגְلָא	
	بازگشتن ، برگشتن ، آرمیدن پس از سرگردانی	Syr. reglā رַגְلָא	
		Zinj. LGRY (P1.)	
		Mand. LYGR	
To return, to have recourse; to		J.Aram. RYGL'	
return; to rest after wandering		Palm. RGLH	
Heb. rāga' רַגְלָא		Old.Aram. LGLY (P1.)	
	در آسایش و استراحت بودن	Huz. RGLH : pāḡ (pāy)	
To be at rest, repose			بای (و) : ن س د ه
(Gesenius. 921)			
	<u>رجف :</u>		<u>رجل رجلا :</u>
	لرزیدن ، غریدن رعد	To go on foot , to walk along	رفتن ، قدم برداشتن
To quake, rumble		Heb. rāgal רַגְלָא	
J.Aram. RGP ۹۶۶			<u>راجل :</u>
Mand. RGP			پیاده ، سر باز پیاده
	<u>رجفة :</u>	Pedestrian	
	لرزش	Syr. Fegloyā	فولجا

	<u>رَجَزٌ</u>	اضطراب ، هیجان
		Agitation, excitement
	بیماری ومرض لرزاننده (اشتر)	Mand. rgz
A trembling disease (Of camels)		
Heb. rāgaz	رָגַז	<u>رَجَازَةٌ</u>
	لرزیدن ، تکان خوردن	تخت روان ، هودج اشتر برای زنان
To be agitated, quiver		
Syr. reqaz	ܩܘܙܐ	Camel-litter for women
	خشمناک شدن	Heb. argaz
Be enraged		Box, chest
Zinj. RGZ		صندوق
wrath	خشم	(Gesenius. 919; Macuch. 424;
Aram. regaz	ܪܓܝܙ	Brun; 623; Hof'tij. 274)
	لرزیدن و غضبناک شدن	<u>رَحَسَ</u>
Tremble, rage		خرخر کردن (اشتر) ، قل قل کردن زیر آب
	<u>رَجَزٌ</u>	صدای رعد
	خشم و غضب	To groan (camel), to sound the
Wrath		depth of water, to rumble(thunder)
Aram. regaz	ܪܓܝܙ	Heb. rāgaš
Aram. rugzâ	ܪܘܓܙܐ	رَگَاش
Syr. rugzâ	ܪܘܓܙܐ	همه ، سرو صدا ، غوغا کردن
Phen. RGZ		Be in tumult, commotion
Pun. YRGZ		B.Aram. regas
Emp.Aram. ra-gi-zu		Syr. rgas
Emp.Aram. ru-ga-zi-e		آشفته شدن در همه و سرو صدا
Heb. rogez	ܪܘܓܙ	be disturbed in tumult
		Syr. regušyâ
		Heb. reges

<u>رְתִימָה</u> :	<u>רְתִי רְתִימָה ל</u> :
نخی که بر انگشت بندند تا فراموش نکنند	ترحم کردن و رحمت آوردن بر کسی
Thread bound to finger as reminder	To pity any one Emp.Aram. RT
Heb. rātam רְתִים	ترحم کردن
بستن	Aram. RTY רְתִי
Bind, attach	Aram. rātāh רְתִיָּה
Syr. ratm רְתִים	نم و ملائم بودن
(Gesenius. 958)	To be lax, lenient Aram. retion רְתִיּוֹן
<u>رְתִי</u> :	گذشت و بخشایش
آهسته سخن گفتن	Indulgence, clemency (Jastrow. 1503; Hoftij. 284)
Low speaking	<u>رَجَب</u> :
Syr. rtam رְתִים	هفتمین ماه عرب
(Jacob. 119)	Seventh Arabian month Syr. Ragab رְجَب
<u>رְתִ</u> :	نخ نما و کهنه بودن (جامه)
To be thread bare (garment)	To be thread bare (Brun. 622)
Heb. rāšas רְתִישׁ	<u>رَجَز</u> :
خرد کردن شکستن	شنیده شدن صدای رعد بی در پی
Beat down	To thunder
To pound	<u>رَجَز</u> :
(Gesenius. 958; Brun. 647)	Tremble
	لرزش

Hill		رتبه
Syr. rebutâ	ܪܒܘܬܐ	
(Jacob. 115)		
		رتي (ج: ريبون)
		عالم راسخ در علم دين
Lord master, Myriad, Myriads		
Syr. rebon (Pl.)	ܪܒܘܬܐ	
Syr. rebu (Sg.)	ܪܒܘܬܐ	
J.Aram. rebon	ܪܒܘܢ	
		آتا، خداوندگار
Lord, master		
Targ. rebonâ	ܪܒܘܢܐ	
Mand. ruban		
Emp.Aram. rbny		
Heb. rebo	רבו	
Heb. reboa	רבוא	
Palm. RBW . rbny		
Hatra. rbw . rbwt'		
		اعلى حضرت، حضرت اعلى
La Majesté		
(Jeffery.138; Macuch.422-423;		
Hoftij. 272; Jastrow. 1440;		
Gesenius. 914)		

رتب:

		آراستن چیزی، مرتب کردن
To organize, to put in order		
Semitic.root. RTB	רתב	
Ranger		آراستن
Nab. TTRB		
(Hoftij. 284)		
		رتقي:
		بستن، آشتی کردن، تعمیر کردن
To close up. reconcile, repair		
sew up.		
Heb. râtaq	רַתֵּי	
To bind		بستن
Talm. ritqâ	רִיתְיָא	
		محوط و محصور
Fenced enclosure		
Heb. ratoq	רַתּוֹק	
Chain		زنجیر
(Gesenius. 958)		
		رتم:
		شکستن، خرد کردن، مجاله کردن
To break, to crush		
Heb. rotem	רֹתֵם	
		درخت جاروب
Broom-plant, retem		
Aram. ritmâ	רִיתְמָא	

<p style="text-align: center;"><u>رَبَّ</u> :</p> <p>افزودن و تکثیر شدن ، فرزند زیاد و گله های فراوان یافتن .</p> <p>To multiply, to have many children, flocks</p> <p style="text-align: center;"><u>ربعال لاج : رَبَابِيل () :</u></p> <p>با جرأت ، شیرزبان</p> <p>Daring, ferocious lion,</p> <p>Heb. Reuben (N.Pr.) <u>רְבִיעִי</u></p> <p>اینک یک پسر، بزرگترین پسر یعقوب</p> <p>Behold a son; the eldest son of Jacob and Leah</p> <p>Syr. Rubil <u>رَبَّ حَلَا</u></p> <p>Gr. Rouben <u>Ρουβην</u></p> <p>(Gesenius. 910)</p> <p style="text-align: center;"><u>رَبَّ رِبَا ، رَبَّ رِبَا :</u></p> <p>افزودن مال و ثروت</p> <p>To increase (wealth)</p> <p style="text-align: center;"><u>رَبَا ، رَبَّ ، رَبَّ :</u></p> <p>تربیت شدن ، روئیدن ، نمو کردن</p> <p>To be educated, to grow</p> <p>Heb. Râbân <u>רָבָה</u></p> <p>Be or become much, many, great</p>	<p>As. rabû</p> <p>بزرگ بودن ، روئیدن</p> <p>Be great, grow</p> <p>Aram. rebâ <u>רְבָא</u></p> <p>Syr. rbâ <u>رَبَّ</u></p> <p>Syr. rbi <u>رَبَّ</u></p> <p>روئیدن و نمو کردن</p> <p>To grow</p> <p style="text-align: right;"><u>رَبَا :</u></p> <p>سود و ربحی که داین از مدیون می ستاند</p> <p>Interest, usury</p> <p style="text-align: right;"><u>رَبَا :</u></p> <p>ربا خواری</p> <p>To take usury</p> <p>Syr. rebitâ <u>رَبَّ</u></p> <p>Heb. tarbit <u>תַּרְבִּית</u></p> <p>ربا ، افزایش ، سود</p> <p>Usury, interest</p> <p>Emp.Aram. rb'</p> <p>Huz. RB' : važurg <u>رَبَّ : رِبَا</u></p> <p>Great, grand <u>بزرگ</u></p> <p>(Gesenius. 915; Brun. 618; Hoftij. 272; Huz-Dict. 118)</p>
---	--

As. irba

As. irbitti

Aram. arba' אַרְבַּע

Aram. arbe'âh אַרְבַּעָה

Syr. arba'â אַרְבַּעָה

Syr. arba' אַרְבַּעָה

Palm.Nab. Rba'

All four

Old Ak. 'RB' . arba'um

چهار

رَبْعٌ، رُبْعِيَّةٌ

يك جهان، چتر

Fourth of a measure, capacity
of one fourth of an ordinary
bottle

Syr. rub'â زُهْدَا

(Gesenius. 916; Gelb.62)

رُبَاعِيٌّ

کوزه، بزرگ

A big jar

Syr. reb'â

(Jacob. 73)

رَبْعَا

رَبَكٌ

آمیختن چیزی با چیز دیگر

To mix a thing, to mingle

Heb. rābak רָבַק

آمیختن، به هم زدن

Mix, stir

N.Heb. rebikâh רְבִיקָה

Aram. rebikâ רְבִיקָה

آمیخته ومخلوط به هم خورد.

Mixed, stirred

(Gesenius. 916)

رَبَّقٌ

بند برگردن کس یا حیوانی بستن

To tie (akid) by the neck,

to tie fast

Heb. RBQ רבין

Syr. rbaq رْبَقْه

To tie

Targ. ribqâ רִיבְקָא

Stall

آخورگاه

Heb. marbeq מַרְבֵּק

آخورگاه، جایی که چارپایان را بندند

Stall, tying-place

(Gesenius. 918; Jacob.116)

رَبَلٌ، لَجٌ، رُبُولٌ

بته و علف بائیزی

Autumnal shrubs, herbage.

Syr. rbolâ رْبُولَا

(Jacob. 116)

رَبَّعَ :
 انتظار کشیدن ، منتظر ماندن
 To wait, to lay in wait for
 Syr. rbas رَبَّعَ
 (Brun. 621)

رَبَّعَ :
 خوابیدن روی سینه (مانند شتر)
 Lie down on the breast (like
 camel)
 Heb. rābas רָבַעַ
 دراز کشیدن و خوابیدن
 Stretch oneself out, lie down
 As. rabāṣu

دراز کشیدن ، منزل کردن
 Lie, dwell
 As. ruṣu
 جای يك اسب در طویله ، زهدان، بچه دان

Stall; womb

Sab. MRBṢN

Aram. reba' רָבַעַ

Syr. rba' رَبَّعَ

(Gesenius. 918; Brun. 620)

رَبَّعَ :
 منزل و سگی و نشیمن کردن

Abide, dwell

Heb. rābat רָבַעַ

Lie stretched out, lie down

Sab. RB'

مسکن کردن ، جادر زدن

Abide, encamp, settle

Aram. rābaṣ

N.Heb. RB'

رَبَّعَ ، رَج ، رُبوع ، رِبَاع ، أَرْبَع) :

منزل ، سرای

Abode, house

Sab. RB'

(Gesenius. 918)

رَبَّعَ رُبْعاً :

يك چهارم اموال کسی را گرفتن

To take the fourth from

Heb. root. RB'

أَرْبَع :

Arba'

چهار

Four

Heb. arba' אַרְבַּעַ

Heb. arbā'āh אַרְבַּעַה

Phen. 'RB'

Pun. 'RBT

As. arba'u

Chief of the army		ناپدری ، شوهر مادر
God of universe	رَبِّ الْعَالَمِينَ :	Step-father
بروردگار جهانیان		Syr. rbiba رِبِبَا
Heb. RBWN H'WLMYM		(Jacob. 115)
רְבִיז הַלְוִלִים	رَبِّ :	رِبِج :
مربای غلیظ		سود بر گرفتن ، پرسود بودن
The juice, rob		To gain, to be lucrative
N.Heb. rebâb רֶבֶב		Eth. rebuh
(Gesenius. 912; Brun. Hoftij. 270-272; Jeffery. 138; 208; Jastrow; 1454; Huz.Dict. 118)		سود بردن
		Profit bearing
		Eth. rebh
		Gain
		سود
		Eth. râbehâwi
		A businessman
		تاجر
		(Jeffery. 138)
Lordship, mastership		رَبِّدُ رُبُودًا :
Syr. rebutâ رُبُودًا		ماندن در يك جا ، نگه داشتن و محصور کردن
(Jacob. 115)		چیزی ، مقید کردن
		To stay in a place, to confine, to tie
	رَبِّدُ :	Heb. râbid רֶבֶד
Large crowd		زنجیر و گلوند
Syr. rebutâ رُبُودًا		Chain, ornament for neck
(Nakhla. 182)		Pun. rbd
		(Gesenius. 914; Hoftij. 272)
	رَبِّب :	

Syr. rawand

Pers. ریواس، ریواس، ریواج، ریواج، ریویز، ریوند

Avest. raêvas

(Brun. 17; Borhan. 991)

رَبَّ:

چیزی را جمع کردن، مالک چیزی بودن، نعمتی
را تمام کردن، تسلط داشتن حکومت کردن، افزودن چیزی

To collect a thing, to possess
a thing, to complete a benefit,
to have authority over, to rule,
to increase a thing

Heb. râbab רַבַּב

بسیار زیاد شدن

Be or become many, much

رَبَّ:

خداوند، پروردگار

Lord, master

Aram. rab

Syr. rabâ

Phen. Rb

Phen. RBH (Fem.)

Mistress

Ak. rabbu . rabâbu

Sab. RB

Lihyan. RBH

Old.Aram. rab

Great chief

Nab.Palm. RB

Moab. rbn

Emp.Aram. RB

J.Aram. rbh

רַב

سرور بزرگ

רַבִּי:

My master, my teacher

N.Heb. rabi רַבִּי

آقای من، معلم من

My master, my teacher

Huz. RB' : vazurg رُبّ: ۱۹۱ (تو بزرگ)

ان لفظة الرب ورب كانت بمعنى سيد ومالك عند
الجاهليين، لم تكن تعنى العلمية عندهم، أى
الوهبة خاصة بالله. أما الربة، فعنوا بها الصخرة
التي كانت تعبدها ثقيف بالطائف وكان لهم بيت
يسمونه "الربة" وبيت الربة، يضاهاى بيت الله بمكة
(تاريخ العرب قبل الاسلام ج 6 ص 24)

رَبُّ السُّوقِ:

رئيس بازار

Chief of the market

Aram. Rb-šwq רַב שׁוּקִין

رَبُّ الْخَيْلِ:

Aram. Rb-Hyl' רַב חֵילָא

سردار سپاه

راتينج : (Borhan. 926)

راتيانج ، صمغ درخت

Resina, resin

Syr. riṭini

Syr. ritang

Gr. retiné

(Brun. 634)

راز : (Pers.)

Secret

B. Aram. rāz

Syr. rozā

Syr. roz

'Erāzā

Mand. raz

Pahl. raz

Avest raza

Sansk. rāhas

(Gesenius. 1112; Macuch. 420;

رأس :

سر، سرگله، رئيس

Head, head of cattle, chief.

Heb. roaš

Old.Heb. ra'š

Sab. r's

As. rēšu

As. rāšu

Aram. riša

Eg.Aram. Rš

Syr. risā

Ma'lula. raiša

B.Heb. rišon

B.Heb. reašit

B.Heb. rāš

Tel.Amarna. rušu (nu)

Phen. RŠ

Phen. r's

Heb. zob זִב

جوشیدن ، فیضان

Issue, flux

Aram. dobâ ܕܒܐ

(Gesenius. 244; Brun. 89)

ذاعَ ذِيعاً :

پراکدن، منتشر ساختن (خبر و بیماری)

To spread (news, disease)

Heb. Z'Ḥ זַחַח

Syr. DW(T) ܕܘܚܚܐ

(Frankel. XIII)

B.Aram. dehab דְּחַב

Emp.Aram. zhb . dhb . zhb'

Palm. dhabâ

Huz. DHB' : zar ذر

Huz. THB' : zar ذرت

Huz. ZHB' : zar ذرس

(Gesenius. 262; 1087; Hoftij.

72; Huz-Dict. 56)

ذهل :

أذهل :

کس را فراموش کردن

To make any one to forget

Syr. DHL ذحلا

Syr. adhel ذحلا

(Gesenius. 88)

ذو :

صاحب ، دارا

Possessor, owner

B.Aram. DY די

Aram. of Ninveh . zi זי

Zinj, Têma, Egypt. zi זי

Nab. Palm. DY

Targ. de ד

B.heb. seh ש

Huz. sy שי

که ، کسی که ، آن

Who, which, that

(Gesenius. 260, 1087; Huz. Dict. 125)

ذوشرآ (N.P.r)

خدای ماه در نزد عرب جاهلی

Deos Arabikos, Dausary,

Dousares. Moon God

وقد زعم انه في منزلة Dionysos وهومن

آلهة بطرا

(تاریخ العرب قبل الاسلام ج ٦ ص ٣٢٢ ،

(٢٢٨

ذاب ذویاً :

گداخته شدن ، روان شدن

Melt, dissolve

Heb. zub זב

روان شدن ، فوران کردن

Flow, gush

Aram. dib דיב

Aram. dub דיוב

Syr. dob ذب

ذوب :

گداختن ، گداخته شدن ، آب شدن ، مایع

Liquid, fluid

	<u>ذَلْدَل ، ذِلْدَل :</u>	S.Arabian. <u>damara</u>
	بائین ، قسمت بائین جامه دراز	(Gesenius. 275; Guidi. 30)
The lower , or lowest parts of long shirt		<u>ذَنب :</u>
Aram. daldel	דלדל	دم ، دنب
	ول شدن ورها شدن	Tail
To become neglected, and more and more abandoned.		Targ. danbâ
(Lane. 974; Jastrow. 308; Frankel XIII)		Targ. dunbâ
	ذمر	Syr. dunobtâ
	<u>ذِمَار :</u>	Syr. dnubtâ
چیز مقدس و غیر قابل هتک حرمت که حفظ آن لازم است		Mand. dinabta
Thing to be protected, thing sacred, inviolable		Ak. zimbatu
Heb. ZMR	זמר	Ak. zibatu
Sab. DMR		Ak. zibbatum
Protect	نگاه داشتن	As. zebbatu
Syr. damer	ܕܡܪܐ	Pers. donb
	در چیزی حیران و متعجب شدن	(Macuch. 108; Jastrow. 315; Gelb. 308; Brun. 98)
To wonder at, admire		
Syr. dmirâ	ܕܡܪܐܐ	<u>ذَهَب :</u>
	چیز قابل تحسین و تعجب	نر
.Mirus, admirable		Gold
		Heb. zâhâb
		Sab. DHB
		Aram. dehab
		Aram. dahba
		Syr. dhab
		Old.Aram. zhb

Heb. zâkar זָכַר
 As. zikâru نامیدن ، ذکر کردن
 As. zikru
 Name, mention
 Zinj. zkr
 Aram. dekar דִּכְרָא
 Syr. dekar دِכְرָא
 Old.Can. ia-az-ku-ur-mi
 Phen. zkr . Yskrn
 Emp.Aram. dkrw . yzkrny
 Nab. zkyr
 Hatra. dkyr. dkrh
 J.Aram. dkyr. dkr

ذکران :

یاد بود ، عید یاد بود

Reminiscence .

Palm. DRKN'

Monument

بنای یاد بود

Palm. DKYR

یادگار

Memorial

Sab. YDK'L

יִדְכְרָא

(Gesenius. 269; Hoftij. 76, 77)

ذکر :

مرد ، نر ، نره

Man, male, masculine, male

organ

Heb. zâkur זָכּוּר

Heb. zâkâr זָכָר

Male

As. zikru, zikaru

Aram. dekrâ דִּכְרָא

Syr. dekrâ دِכְرָא

Old.AK. zkr. zikarum

Emp.Aram. ZKR

Nab. DKR'

Palm. DKRYN (Pl.)

Huz. ZKR : nar

نار : نار

(Gesenius. 271; Gelb. 307;

Hoftij. 78; Jastrow. 400; Huz-

Dict. 128)

ذل :

بست و خوار و نرم و رام گردیدن

To be weak, base, to be lowly

Heb. zâlal זָלַל

خفیف و سبک و بی ارزش بودن

Be light, worthless, make light of

As. zalâlu

be in ruins

Syr. dak

(Gesenius. 272; Brun. 128)

Syr. zoriptá **اُزِيفَا**
باران سخت
Violent rain
(Gesenius. 284; Brun. 134,631;
Frankel. XIV)

ذَقَن :

Chin **رَنج وِجانِه**
Heb. zâqân **זָאָן**
Beard, chin **ریش ، جانِه**
Aram. deqan **ܕܩܢ**
Aram. deqnâ **ܕܩܢܐ**
Syr. dqan . daqna **ܕܩܢܐ . ܕܩܢܐ**
Mand. ziqna
Beard, whiskers
Huz. DYQN' : rês **رِش وِاَس (رِش)**
Phen. zqn
Emp.Aram. zqn
Beard **ریش**
(Gesenius. 49; Macuch. 167;
Brun. 100; Hoftij. 79; Jastrow;
319; Huz.Dict. 48)

ذَقَن :

بیر سالخوردہ و شکستہ

Decrepit, old man

Heb. zâqen **זָאָן**
بیر شدن ، بیر بودن
Be or become old
Heb. zâqen
Old **بیر**
(Gesenius. 278)

ذَکَا :

بِر افروختن آتش ، شدت یافتن گرمی آفتاب
To blaze vehemently (fire), to be
hot (sun, war), be bright (of fire)
Heb. zâkâh **זָאָח**
روشن و پاک و پاکیزه شدن
Be clear, clean, pure
As. zakû
Aram. dekâ **ܕܩܐ**
Syr. deki **ܕܩܐ**
Syr. dekâ **ܕܩܐ**
Aram. Dky **ܕܩܐ**
Syr. Daki **ܕܩܐ**

در مراسم عبادت پاک بودن

To be ritually clean
(Gesenius. 269; Jeffery. 135)

ذَكَرَ ذِكْرًا :

بیاد آوردن ، به خاطر سپردن

To remember, to keep in memory

Heb. mēzbēhā מְזִבְחָה

Sab. mdbh

Syr. mdabhā مَدْبَحَا

(Gesenius. 256, 258; Brun. 85;

Hoftij. 71; Huz-Dict. 66)

ذحل لِح : آنحال ، ذحول :

انتقام ، کینه و نفرت

Revenge, hatred

Heb. zāhal זָחַל

ترسیدن ، ترسان شدن

To fear, to be afraid

Old.Aram. ZHL

Aram. dehal דְחַל

Syr. dhel دَحَل

Huz. DHLLWN+t(a)n : tarsitan

وَسَلَّ (وَدَوَس)

(Gesenius. 276; Huz-Dict. 57)

ذَرَأَ :

پراکندن ، در هوا پرواز کردن ، بر باد دادن

Scatter, to fly, winnow

Heb. zārâh זָרַח

Aram. derâ דְرַא

Syr. drâ دَرَا

(Gesenius. 779; Brun. 100)

ذراع :

ارش ، دست و آرنج و بازو

واحد طول ، ابتدای ساعد دست تا سر انگشتان

Foreman, fore-arm

Heb. zero'a זְרוּעָה

Heb. zero'a

بازو شانه

Arm, shoulder

As. zurû

Aram. derâ'â דְרַעְעָה

Syr. dro'â دَرُوعَا

(Gesenius. 283)

ذراع :

کشیدن ، امتداد دادن و بیمودن چیزی

To stretch out, to extend, to
measure a thing

Heb. ZR' זָרַע

(Gesenius. 283)

ذرف :

اشک ریختن ، روان شدن

To shed tears, to flow

Heb. zârap זָרַפ

تراوش کردن ، قطر ، قطره افتادن

Drip

دوراندن، ترسانیدن، فریاد کردن
To drive away, frighten away

ذئب :

گرگ

Wolf

Heb. zib זִיב

Aram. dibâh דִּיבָּח

Syr. dibâ دִּיבָּח

As. zibu

Eth. zeb

Mand. diba

Huz. DYB': vurk, gurg دوراندن
(Gesenius.255; Brun. 85; Macuch.
106; Huz-Dict. 48)

ذئب :

اینجا و آنجا رفتن

Go hither and thither

Heb. ZBB זִבָּב

ذباب، ذبابة :

مگس

Fly

Heb. zebub זִבּוּב

Aram. dibâbâ דִּיבָּבָא

Syr. debâ دִּיבָּ

Syr. debobâ دִּיבּוּבָא

S.Arabian. debeb

Talm. dibâbâ דִּיבָּבָא

J.Aram. debbâ דִּיבָּבָא

Mand. didbâ

(Gesenius.256; Brun.85; Macuch.
106)

ذبیح :

شکافتن، دریدن، سربریدن، خبه کردن،
قربانی کردن

To rip open, to slaughter,
strangle, slaughter for sacrifice

Heb. zâbah זָבַח

N.Heb. zbh זִבַּח

As. zibû

Sab. dbh

Aram. debah דִּיבָּח

Syr. dbah دִּיבָּ

s.Arabian. dabaḥa

Phen. zbh

Emp.Aram. dbhy

Huz. YZBHWN+t(a)n:yaštan

دولت‌آوردن: ایشتن، قربانی کردن

مذبح :

قربانگاه، محراب

Place of slaughter, altar

ذ

	<u>ذَا، هَذَا :</u>	Essence, substantive, one's self
	این	noun, possessor of
This		Heb. zot זֹת
Aram. dā דָּ		Aram. zot
J.Aram. dnāh דְּנָח		Dilbat
Zinj. ZH . Z .ZN		Sun
Old.Aram. znh		(Gesenius. 26; Jastrow. 380,
Heb. zeh זֶה		Jawad Ali. 6,291)
Nab. znh		
Heb. zah (Fem.) זָהָר		<u>ذَاك :</u>
Phen. zn . dh . ze		آن
Palm. dnh		That
Hatra. dh'		B.Aram. Dāk דָּק
Emp.Aram. znh		Nab. ʔlk
Huz. DNH : ʔn, ʔm זֶן. זֶמ		J.Aram. dk דֶּק
(Gesenius. 260,1087; Hoftij. 20		Eth. zak
78; Huz-Dict. 44)		Huz. ZK : ʔn זֶן : 95
		(Gesenius. 260,1088; Hoftij.76;
	<u>ذَات :</u>	Huz.Dict. 127)
	وجود، شخص، خود، نام، صاحب	<u>ذَاب :</u>

Syr. dinorâ *دینار*
Mand. dinara
Pun. dn ry'
Palm. dnr
Hatra. dnr'
Pahl. dênâr *دینار*
Gr. denarion *δενάριον*
Lat. denarius.

(Jeffery. 133-135; Hoftij. 59;
Frankel. 191)

Nab. DYN

Heb. din דינ

Rabbinic . dinâ דינא

Judgement

تضاروت

يوم الدين :

روز داوری

The day of judgement

Huz. DYN² : dâtestân

شاه : در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ دادستان

Heb. YWM DYN² דינאديان :

قاضی ، حسابرس ، حاکم

The judge, rewarder, requiter,
governor.

Ak. dayyanu

Heb. dân דין

Heb. dayân דיין

دين (Pers.) :

دين ، آئين ، راه روش ، وجدان

Religion, method, conscience

Pers. din

Pahl. dên دین

Dêni Mâzdîsnân دین مزدیسنا

دين مزدیسنا

The Mazdian religion

Avest. daênâ دینا

Religion

Pazand. dîn

Arman. dîn

Gr. denea δηνεα

نصد و فکر

Intention, thought

مدینه :

شهر ، شهری که در آن قاضی باشد

City with a judge

Heb. medinâh דינא

Province

ایالت

Aram. medinâ دینا

Syr. mdi(n)tâ مدینا

Mand. medintâ

Huz. M²DYN² (mdyn²): šatrustân

شاه (۱۳۲۵) : در ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ شهرستان

(Gesenius. 192, 193; Jeffery. 133

Hofti J. 57; Frankel. 280; Macuch.

99, 108; Gelb. 105; Jastrow. 734; Huz-

Dict. 46, 140)

دينار ، (ج : دنانیر) :

Dinar, old gold coin

Aram. dinarâ دینار

Aram. devâ ܕܘܘܐ
 Aram. devi ܕܘܘܝܐ
 Syr. devi ܕܘܘܝܐ
 Syr. dvâ ܕܘܘܐ
 (Gesenius. 188)

دیر

خانه راهب

Convent, monastery
 Syr. dayara ܕܘܘܝܐ

دیرانی

ساکن دیر، دیرنشین

Inhabitant of convent
 (Nakhla. 182; Frankel. 275)

دیک

خروس

Cock
 Syr. dikâ ܕܘܘܝܐ
 (Jacob. 82)

دیلیم (N.Pr.)

ناحیه ای در گیلان

Dailam
 Syr. daylum ܕܘܘܝܐ
 Pahl. Dêlum ܕܘܘܝܐ
 (Brun. 737; Borhan. 915)

دبته

ابر نازک، مه، مه، باران مداوم

Light haze, continuous rain

Syr. dimâ ܕܘܘܝܐ

(Brun. 93; Costaz. 63; Jacob. 82)

دان دینا

اطاعت کردن و گردن نهادن فرمانروائی و قضاوت کردن

To be obedient, submission, to rule, to govern, to judge

As. dânu

Ak. dinu . dinum

Aram. dân ܕܘܘܝܐ

Aram. yedin ܕܘܘܝܐ

Syr. don ܕܘܘܝܐ

Syr. ndun ܕܘܘܝܐ

دین

شریعت، قانون، قضاوت، اطاعت

Religion, law, judgement,

obedience

Ak. dinu ; dê(i)nu

Elamit. dên

Mand. dina

Syr. din ܕܘܘܝܐ

Emp.Aram. dyn . dyna

Heb. doš װױַךְ

As. dâṣu

N.Heb. duš װױַךְ

Aram. duš װױַךְ

Syr. doš ܕܘܫ

(Gesenius. 190; Frankel. 133)

داس د پسانا :

کج شدن و مایل گردیدن از راه ، به حرکت و جنبش
در آوردن دست و شادمان شدن

To decline, stray, move under the
hand, glide to and fro, be joyous

Heb. duš װױַךְ

جهیدن و رقصیدن

Spring, leap, dance

Aram. duš װױַךְ

شادمان شدن

Be joyous

Syr. doš ܕܘܫ

As. dâṣu

عقب راندن

Withdraw, retreat

(Gesenius. 189)

دوق ، دُوغ (Pers.) :

دوغ

Whey, watery part of milk

Syr. dugā ܕܘܓܐ

Pers. dug

Gilak. doq

Shehmirzad. dūq

Tabari. dū

(Addi. 68; Borhan. 899)

دیوان (Pers.) :

دیوان ، حسابداری ، دفتر ثبت ، مجموعه

A place of account or reckoning,

council, court, tribunal;

register, collection.

Syr. divân ܕܘܘܢܐ

Pahl. dēwān 𐭥𐭩𐭥

Old.Pers. dipi

As. dap

Ak. duppu

Sumer. dub

(Brun. 93; Lane. 930; Borhan.

918)

دوی :

بیمار گردید

To be diseased, to be ill,

unwell.

Heb. dāvâh 𐤃𐤅𐤁

As. di'û illness

دواشن (Pers.)
 جمع دواشن ، هديه وبخشش
 Gifts
 Aram. dāšnā 𐭠𐭥𐭩𐭥𐭩
 Syr. došnā ܕܘܫܢܐ
 Pers. dāšan
 Pahl. dahišn. dašni
 Old.Pers. dāšna
 (Driver. 43; Borhan. 815; Dozy 443)

دار دوراً

دور گردیدن
 To turn, to turn round a thing
 Heb. dur 𐤃𐤓
 توده وانپوه کردن ، مسکن گردیدن
 Heap up, pile, dwell

دار

سرای ، خانه
 House
 Aram. dur 𐭠𐭥𐭩
 Syr. dor ܕܘܪ
 As. dūru
 دیواره، قلعه
 Wall, fortress
 As. dārū جاودانی ، با دوام
 Everlasting, eternity

دور

وقت ، مدت ، عصر ، گردش سال ، عمر ، نسل ،
 نوبت ، حرکت .
 Gyrus, orbis, periodus, age,
 generation, turn, period,
 movement.
 Heb. dor 𐤃𐤓
 مدت ، نسل ، مسکن
 Period, generation, dwelling

Aram. dār 𐭠𐭥𐭩

Age, generation

Syr. dor ܕܘܪ

Sab. DR

One time

يك بار

(Gesenius. 189; Gelb. 106)

دائرة

دایره

Circle

Syr. durtā ܕܘܪܬܐ

Mand. dura

(Macuch. 106; Jacob. 82)

داس دوساً

کوبیدن خرمن ومحصول

To tread corn crops.

Heb. diš 𐤃𐭩𐭥

Syr. dḥaq **دشم**
نشار آردن

Syr. dḥaq **دشم**
کلون در

A bolt, bar
(Jeffery. 131; Frankel. 282)

دهقان، دهقان لاج، دهقانین (Pers.):

دهگان، رئیس و مدیر یک ده و ناحیه

Chief, mayor of a district

Syr. dahqonâ **داهقنا**

Pers. deh+gân

Pahl. dêhikan **دیهگان**

(Addi. 68; Brun. 88; Borhan. 905)

دهم، دهم:

بی خبر و بناگهان گرفتن و بر او فرود آمدن

To take unawares; come or fall

upon suddenly

Heb. dâham **דאָהם**

مبهوت شدن، مبهوت کردن

Astonish, astound

(Gesenius. 187)

دهن:

روغن

Grease

Palm. dhn'

Syr. duhnâ **دوهنا**

Syr. duhonâ **دوهونه**
(Brun. 88, 147)

دوا، دوايۀ:

سیاهی دان، دوات

Inkstand, ink bottle, inkhorn

Heb. dio **דיו**

Aram. diutâ **ܕܝܘܬܐ**

Syr. diyutâ **دیهوت**

Mand. diuta

Ink **مربک**

(Gesenius. 188; Brun. 88;

Frankel. 287)

دوسر (Pers.):

گیاهی است که در میان زراعت گندم و جو روید جاودار

Avena sativa; seigle, avoine

Syr. dešrâ **دشرا**

Syr. dawšrâ **دوشرا**

(Nakhla. 103; Dozy. 442; Borhan

A 97)

دوشکرت (Pers.):

دوشکرد، کاربد

Mauvaise action

Emp. Aram. dwškr̄t

(Hoftij. 56)

Nab. DMY

قیمت و بها

Syr. dmutâ ܕܡܘܬܐ

Syr. dmyâ ܕܡܝܐ

(Gesenius. 197; Frankel. 271)

دَن (ج: دِنان) :

خمرة ای که در زمین کار گذارند

Earthen jar with tapering

bottom

Aram. danâ ܕܢܐ

Syr. danâ ܕܢܐ

Ak. dannu

Mand. dana

(Macuch. 100; Frankel. 169)

دَنج :

عید غطاس که تعمید در آب کنند و در آب غوطه

ور شوند

Feast of the Epiphany

Syr. denhâ ܕܢܗܐ

(Frankel. 277; Nakhla. 181)

دَنيس :

شوخن ولکه دار بودن

To be stained

Syr. ܕܢܝܐ ܕܢܝܐ

Syr. etṭneš ܐܬܬܢܝܫ

(Brun. 190)

دَنَا دُنُوَا :

نزدیک و خویشاوند بودن، نزدیک شدن

To be akin to, to draw near

Syr. dnâ ܕܢܐ

(Jacob. 82)

دَهْر :

افتادن، فرود آمدن، نازل شدن، غلبه کردن

To befall, fall upon, overcome, conquer.

Heb. dâhar ܕܐܗܪ

بیرت شدن از اسب، یورش کردن

Dash of horse, rush

(Gesenius. 187)

دَهق :

پر کردن جام

To fill up (a cup)

دَهاق :

Full

پر

Heb. dâhaq ܕܐܗܩ

ازدحام کردن، فشار آوردن، چپانیدن

To crowd, oppress, thrust

Aram. dehaq ܕܐܗܩ

N.Heb. dema' אֲדִמָּה

اشك

شیره ، شراب

Juice, wine

شراب
Wine

دَمْعَةُ الْكَمَرِ

(Gesenius. 199; Hoftij. 59;

Macuch. 107)

دَمَقَس :ابریشم یا ریسمان پیله ، ابریشم خام ، جامه ابریشمی
ابریشم دمشق ، ابریشم سفید .Raw silk, white silk-cloth,
damask silk.

بعض این کله را مقلوب و دَمَقَس دانسته اند

Syr. miṭaksā قَسَاكْصَا

Gr. métksa μεταξα

Latin. metaxa

(Gesenius. 200; Frankel. 40)

دَمَك :

و دَمَاك :

طراز بنا ، ردیف آجر و خشت یا سنگ در بنا

Mason's level; row of stones

Syr. mdabqoyā مَدْبَقْوَا

(Nakhlā. 181)

دَمَن :

کود دادن به زمین و آماده ساختن آن برای کشت

To manure (a field), prepare.

Heb. DMN דָּמַן

دَمَن :

سرکین و شگل شتر و گوسفند

Dung, manure

Heb. domen דָּוְמָן

(Gesenius. 199)

دُمِيَّة :

پیکر و تندیس منقوش از سنگ مرمر و عاج و غیر آن بیت

Image, statue of red marble or
ivory, idol

از ریشه 'دَمی : خون آلود شدن

To be stained with blood

Heb. dāmāh דָּאָמָה

شبهه و مانند بودن

Be like, resemble

Aram. demi דְּמִי

Aram. demā דְּמָא

Syr. demā دَمَا

Syr. demā دَمَا

Be like, resemble

Syr. dmayā دَمَا

قیمت و بها

Price

Pull up bucket, let down, hang
down.

Heb. dâlâh קלה

آب کشیدن

Draw (water)

Aram. delâ קלא

Syr. dlâ دلا

As. dalû

دلو

آوند ، آب کش

Bucket

As. dilûtu . dalâni

Aram. dawlâ

Syr. dawlâ دولا

Mand. dauila

Pitcher for drawing water,
water-pot, bucket

(Gesenius. 197; Macuch. 981;
Frankel. 63,72)

دلی

دالیه

رز ، درخت انگور

Grape-vine

Syr. dolitâ دلتا

Aram. dlyt' دلיתא

(Frankel. 173)

Blood

Heb. dâm דם

Heb. damim (Pl.)

As. demâ

Syr. dem دما

Syr. demâ دملا

Old.Ak. DM Tantum

Mand. adma . dma

Phen. 'dmy

Pun. dume . 'dm

Old.Aram. DM

Emp.Aram. DM

Huz. DMY' : xdn 113: ٤٠٣

(Gesenius. 196; Gelb. 110;

Macuch. 8; Hoftij. 58; Huz-Dict.
69)

دمس

تیره و تارک بودن

To be obscure

دایس

تاریک ، شب تار

Gelb. 115; Hoftij. 60)

دِ قَرَانَة :

سخن چینی بدگوشی

Slander, malignant report

Syr. duqorâ دُهْ دُزَا

(Nakhla. 181; Frankel. 173)

دَقْل :

نخل ، خرما ، درخت خرما

A kind of palm, palm, date-tree

Heb. DQL ב פ גN.Heb. deqel ב פ גAram. diqlâ ܕܝܩܠܐAram. deqlâ ܕܝܩܠܐ

Syr. deqlâ

Mand. diqla

Emp.Aram. dqln (PL.)

(Gesenius. 200; Hoftij. 60;

Frankel. 222)

دَقْل ، دَوَقْل :

بادبان کستی ، دگل کستی

Lateen-yard of a ship

Heb. degel דגל

As. diglu

برجم ، علم

Standard, banner

Emp.Aram. DGL

(Gesenius. 186; Hoftij. 55)

دَقْلَة ، دَقْلَة :

خرما ، نخل

Palm-tree,

Syr. deqlâ ܕܝܩܠܐ

(Nakhla. 181; Frankel. 145)

دِقْن (زقن) :

پیرفانی

Decrepit man, decrepit, beard

Heb. zâqen זאקן

پیر بودن ، پیر شدن

Be or become old

(Gesenius. 278)

زق : زقن

دکه ، (ج : دِ كَاك) :

بنایی که بالای آنرا برای نشستن مسطح کرده

باشند ، نیمکت سنگی .

Flattened sand-hill, stone bench

دگان ، ج : دکاکن

نیمکت ، مسند ، دگان

Bench, seat, shop

Semit root. DKH דכהAram. DK ܕܟܗ

Register, account book; writing-book.

Syr. deptrâ **دَفْتَرَا**
Gr. diphthera **δύφθερα**

Skin پوست
(Addi. 65; Nakhla. 258)

دَفْرَان :

نوعی از درخت عرعر

A kind of juniper-tree

Syr. daḡronâ **دَفْرُونَا**
(Nakhla. 181)

دَفَقَ :

آب را به شدت ریختن

To pour forth (water)

Heb. dâfaq **דַּפֵּק**
در زدن، دق الباب کردن

Beat, knock

Syr. dpaq **دَف**
(Gesenius. 200)

دَفِنَ :

به خاک سپردن

To bury

Syr. dpan **دَفِن**

مَدَفِنَ، مَدَفِنَ، (ج: مَدَاغِنَ) :

جای به خاک سپردن

Burial-ground

Syr. dupnâ **دُوهِنَا**
(Jacob. 82)

دَفْنِيس :

نوعی جامه یا پارچه راه راه

A kind of striped clothes or garment.

Targum. DPNY **דַּפְנֵי**
(Lane. 894; Frankel. 44)

دَقَّ :

کوچک و ریز و باریک بودن، نیکو و ظریف بودن
شکستن، ساییدن، آرد کردن

Be or become thin, minute,

be fine, crush, pulverize, thresh to break.

Heb. dâqaq **דַּקַּק**

As. daḡâḡu خرد کردن

Break in pieces

Aram. daqeq **דַּקֵּק**

Syr. daq **دَق**

Old.Ak. DQQ . daqqum

Thin

نازک

Pun. dqt

(Gesenius. 200; Brun. 100;

To help any one, to call any one	Huz. YD'YTNT	𐤙𐤃𐤕𐤕𐤓	
to pray (God)	(Gesenius. 393-395; Macuch. 247;		
Old.Ak. 'D' wada'um	Gelb. 17; Hoftij. 59; Jastrow.		
To know	364; Huz-Dict. 191)		
West.Aram. manda'		𐤌𐤓𐤕𐤓	
J.Aram. Mand'â		𐤌𐤓𐤕𐤓	𐤃𐤑
J.Aram. Mad'â		𐤌𐤓𐤕𐤓	دایره زنگی
Syr. mad'â		𐤌𐤓𐤕𐤓	Drum, tambourine, timbrel
Chr-Pal. MD'		𐤌𐤓𐤕𐤓	Heb. top 𐤓𐤕
Heb. madâc		𐤌𐤓𐤕𐤓	Aram. tupâ 𐤕𐤓𐤕
Knowledge			𐤃𐤑
Mand. manda			𐤃𐤑
			لنگه در، تخته، الوار، لوح
دانش، روح گسترده و نجات دهنده مندائی			A leaf board, plank
Knowledge. The out standing			
Saviour-spirit of Mandaic			
religion.			𐤃𐤑𐤕𐤓 ، 𐤃𐤑𐤕𐤓
Heb.root. yâda'		𐤙𐤃𐤕	دو پوست بر روی کتاب
Aram. yâda'		𐤙𐤃𐤕	The two skins of drum.
Aram. yeda'		𐤙𐤃𐤕	Two faces of book
Syr. ida'		𐤙𐤃𐤕	Aram. dap 𐤃𐤑
As. idû			Aram. dapa 𐤃𐤑𐤕
Sab. yd'			Syr. dapâ 𐤃𐤑𐤕
All to know			Leaf of a book
Heb. de'âh		𐤃𐤑𐤕	برگ کتاب
Knowledge			(Jastrow. 316-317; Frankel. 251;
Pun. D'T			Costaz. 68; Brun. 100)
Connaissance			𐤃𐤑𐤕𐤓

یاد داشت، کاپچه حساب، کتاب تحریر

To be greasy, be fat, grow fat

Heb. dāsēn דָּאֵסֵן

(Gesenius. 206)

دَشت (Pers.)

Plain, desert

رك : دست

دَشتان (Pers.)

حایض ، حایضه

Menstruating (women)

Aram. dāštānā ܕܐܫܬܢܐ

Mand. daštana

Pers. daštān

Pahl. daštān 𐭥𐭮𐭥𐭮

Avest. daxštavaiti

(Macuch. 101; Borhan. 866)

دَشن (Pers.)

چیزی را دادن

To give a thing

Emp.Aram. DŠN'

دهش

Donation, don

Syr. dašen ܕܫܢ

Pers. daheš

دهش

Pahl. dahišn 𐭥𐭮𐭥𐭮

Old.Pers. dā

Avest. da

(Hoftij. 61; Nakhla. 181;

Borhan. 809)

دَشِيْثَة

هلم گندم کوبیده

Porridge of pounded wheat

Syr. dšišta ܕܫܝܫܬܐ

(Jacob. 66)

دَعَص

کستن بانیزه

To kill with spear

Syr. d'aš ܕܥܫ

(Jacob. 82)

دَعَك

خمیر کردن

To knead (flour)

Syr. d'ak ܕܥܟ

(Jacob. 82)

دَعَا ، دُعَاةٌ ، دَعْوَى

یاری کردن به کسی ، خواندن و دعوت کردن کسی

دعا کردن و از خدا خواستن

دریاق : رك : تریاق	Aram. distorân דיִסְתוֹרָן
دست (Pers.) :	رابطه الزامی ، رابطه رعیت
دشت ، صحرا	A binding relation, the relation of a serf or peasant
Plain, desert	Pers. dastur دستور
Syr. dašt دشت	Permission اجازه
Pahl. dašt دوشتر	Pahl. dastevar دوشتر
Sog. daxšt	Pahl. dastubar دوشتر
(Addi. 64; Borhan. 864)	(Jastrow. 303; Télégdi)
دستچ (Pers.) :	دستگه ، اج : دستگیر (Pers.) :
دستک ، دسته	ده بزرگ ، دستگرد
Anse, poignée, manche	Large village
Syr. dastqâ دشتقا	Syr. dasqartâ دشتقا
(Brun. 99)	Pers. daskara
دستبند (Pers.) :	Aram. disqartâ דיִסְקַרְתָּא
بازی مدوری که دست در دست هم نهند و برقصند	Aram. disqartâ דיִאִיסְקַרְתָּא
A round dance	قسمتی از شهر ، مسکن ، شهر خاص
Syr. dastyâ دشتیا	Part of a town, settlement, private town
Pers. dast + band	Pahl. dastekart دوشتر و دوشتر
(Addi. 63; Borhan. 858)	Camp, encampment خیمه گاه
دستور ، اج : دستگیر (pers) :	(Jastrow. 303; Brun. 99; Addi. 64 Borhan. 864)
اجازه ، مجموعه قوانین	افزون شدن جریمه و بیه جیزی ، فربه و چاق شدن
Permission, digest of law	دستم ، دستا :
Aram. distora דיִסְתוֹרָא	

Phen. d'rkn

Emp.Aram. drky

رفتن بر روی ، داخل شدن در

Marcher sur, entrer dans

(Macuch.109; Hoftij. 60)

دَرَمَق (Pers.) :

درمک : آرد سفید بیخته

White and refined flour

Syr. garmaka ܩܪܡܟܐ

Pers. darmak

(Frankel.32,288; Addi. 62)

دَرُمُونَة :

نوی گشتی

Espèce de navire

Syr. dramon ܕܪܡܘܢܐGr. dramadion δραμαδίων

(Dozy. 437; Frankel. 221)

دَرُوت (Pers.) :

درود ، سلام

Paix, bénédiction

Emp.Aram. drwt

(Hoftij. 60)

دَرُون (Pers.) :درون ، نان و غذای فدیه و مقدس که زردشتیان
بر آن دعا خوانده باشند .

Sacred meal of the parsis

Syr. Drwn' ܕܪܘܢܐ

Mand. 'Ndruna

Parsi. drôn

Aves. draonah

Sansk. drāvina

(Macuch. 353; Borhan. 844)

دِرَهَم ، لِح ، دَرَاهَم :

درهم ، دن

Drachma

Silver coin weighing the eight
of an ounceHeb. Darkemon דַּרְכֵּמֹןHeb. Adarkon אֲדַרְכֹּןSyr. drikunâ ܕܪܝܟܘܢܐSyr. drakmâ ܕܪܟܡܐPahl. draxm درخمPahl. dram درم

Pe . . deram

Phen. drknm

Phen. drkmm

Huz. ZWZAN : draxm ܕܪܚܡܐGr. draxmé δραχμή

(Gesenius. 204; Jeffery. 130;

Hoftij.61;Huz-Dict. 124)

Syr. draps̄ دُرَّعِل
 Pers. derafs̄
 Pahl. drafš̄ دِرَافش
 Avest. drafša دِرَافشَا
 Arm. drauš̄
 (Brun. 102; Borhan. 838)

دَرَق :

تند رفتن شتاب کردن

Walk rapidly, hasten
 Heb. DRQ דַרַק
 (Gesenius. 204)

دَرِاق ، دَرِاق :

هلو، شفتالو

Peach, apricot
 Syr. draqonâ دُرَّاقُونَا
 Syr. durqinâ دُرَّاقِينَا
 Gr. draxon δράκων
 Lat. draco
 (Brun. 102; Jacob; 82)

دَرِاقِين ، دَرِاقِين :

هلو، شفتالو

Peach, apricot
 Syr. DWRQIN دِرَاقِينَا
 Gr. doraxinen δωραξινεν

رك : دراق

(Frankel. 142)

دَرِك :

اَدَرِك :

رسیدن و پیوستن به چیزی

To reach, arrive at, attain

Heb. dârak דָרַק

دراهی رفتن ، و قدم زدن

To tread, march

Aram. derak ܕܪܟ

Syr. drek دُرَّك

(Gesenius. 201)

اَدَرِك :

به سن عقل و رشد رسیدن

To reach the age of reason

Syr. edreck ܐܕܪܟ

(Brun. 101)

دَرَكَة ، لج : دَرَكَات :

پله، سرپائینی ، سرازیری ، درکات جهنم

Step downwards, degrees of hell

Aram. dirkā ܕܪܟܐ

Mand. dirka

قانون اخلاقی دین ، پله ، راه

Moral religious low, trodden way, step

To disappear, to be effaced, to
be worn out, to become old, read
repeatedly, study

Heb. dâraš דָּרָא

بناه جستن ، بازگشتن ، جستن

restart, to seek

Syr. draš دَرَّش

بیمودن جادهای ، بحث کردن

Beat a patch; to discuss

(Gesenius. 205; Brun. 102;

Jeffery. 129)

دَرَسَ:

کوبیدن خرمن

Threshing of corn

Syr. dreš دَرَّش

(Nakhla. 181)

دُرُسْت (Pers.):

درست ، صحیح ، نقیض شکسته و غلط

Complete correct

Pahl. drust دَرُوسْت

Old.Pers. duruva

Avest. drva, drez

استوار و محکم ساختن

Make firm

Sansk. dṛdha

استوار ، مطمئن

Firm, sure

Avest. deresta

محکم نگاهداشتن

Holding firm

B.Aram. adraztâ אֲדַרְצְתָּ

درست و صحیح

Exactly, correctly

(Gesenius. 1070; Borhan. 836)

دَرَصِینی دَارَصِینی (Pers)

معرب دارجینی ، (دارچین) یعنی درخت چین

گیاهی است دارویی که در هندوستان و چین میروید

Cinnamum, canella

Syr. darsini دَرَسِینی

(Brun. 102)

دَرَاعَة:

جامه پشمی درازی که جلوی آن شکافته باشد

A woolen garment slit in the
front.

Syr. dur'a دُرَاعَة

(Brun. 102)

دَرَفَس (Pers.):

برجم بهن و بزرگ ، درفن

Large standard

Emp.Aram. drg'

J.Aram. drgwh

(Gesenius. 201; Hoftij. 60)

دراج :

پرنده ای از رسته کبکها

Heath - cock

Syr. darogâ

(Nakhla. 181)

دراگ

درد ، دردا :

از دست دادن دندانها

To lose the teeth

Syr. adred

(Jacob. 82)

ادرد

دردی :

نه نشین درد

Dregs, sediment, tartar

Syr. durodâ

(Jacob. 82)

دودا

دردار :

درخت پشه (شجره النبق)

Elm-tree; plane-tree, thistles

Heb. tedhâr

Heb. dardar

تدهار

دردار

Syr. dedor

دود

Syr. dardrâ

Syr. dardarâ

دودا

(Gesenius. 187,205; Brun. 101)

دردق ، لچ ، درادق :

بچه وکودک کوچک ، میوه ترد

Small, little, young (children),
tender fruits.

Aram. dârdqâ

Syr. dardqâ

Mand. dirdqia. darqia

Aram. DRDQY

(Macuch. 109; Frankel.111; Brun
101)

دردقا

دردما

دززی ، دززی (Pers.) :

دززی ، خیاط

Tailor

Syr. darziqâ

Pers. darzi

Arm. derjak

Pahl. darzaka

(Addi.62; Borhan. 835; Télégdi)

دزقما

دزوه

دروس :محو شدن ، از میان رفتن ، کهنه شدن ، مطالعه
کردن و خواندن .

Doorkeepers

Talm. DRBN

Pers. darbân doorkeeper

Pahl. darpân 𐭠𐭣𐭥𐭥𐭥

Turfan. DRB'N

Aram. Dârbênâh ܕܪܒܢܐܗ

Aram. Dârbênâi ܕܪܒܢܐܝ

Guardsmen نگهبانان

(Jastrow. 320; Borhan. 831;

Télagdi)

دَرَبَ دَرِيَا

عادت کردن ، خو گرفتن ، تربیت شدن

To get used, accustomed, become
trained

Heb; DRB ܕܪܒ

Aram. dârbân ܕܪܒܢ

(Gesenius. 201)

دَرَب ، لَح ؛ دَرُوب) :

راه طریق

By-street

Syr. derbâ ܕܪܒܐ

(Jacob. 82)

دَرَب :

دروازه ، مدخل

Large gate, gate-way

Syr. derbâ ܕܪܒܐ

(Brun. 101; Nakhla. 181)

دَرَجَ :

قدم زدن ، پیاده رفتن ، از پله بالا رفتن

To step, go on foot, walk, to
step by step, to go up a stair.

Heb. DRG ܕܪܓ

N.HEB. DRG ܕܪܓ

Aram. dareg ܕܪܓ

As. darâgu

بلند بودن ، بلند کردن

Be high. lift

As. dargu. durgu

راه، جاده

Pathway

Syr. daregâ ܕܪܓܐ

Syr. derogâ ܕܪܓܐ

(Gesenius. 201; Brun. 101)

دَرَجَة :

پایه ، نردبان

A step, stair, ladder.

Aram. dargâ ܕܪܓܐ

Syr. dreg ܕܪܓ

Syr. dargâ ܕܪܓܐ

Pun. ydh

Briser

(Gesenius. 191; Hoftij. 56)

دَخَسَ

فرو کردن سه پایهای درخا کستر

To stick a (trivet) in (the ashes)

Syr. dkaš ܕܟܫܐ

(Nakhla. 181)

دخل

دَوَخَلَةَ

Basket for dates

سبد مخصوص خرما

Syr. Dwhl ܕܘܚܠܐ

(Lane 858; Frankel. 79)

دُخِنَ

ارزن

Millet

Heb. dhan ܕܗܢ

Aram. duhinâ ܕܘܚܝܢܐ

N.Heb. duhan ܕܘܗܢ

(Gesenius. 191)

دَرَّ

روان شدن ، به وفور جاری شدن

To stream, flow abundantly

Heb. DRR ܕܪܪ

(Gesenius. 204)

دَرَّ

مروارید

Pearls

دَرَّةٌ

دانه مروارید

A pearl

Heb. dar. ܕܪ

Aram. durâ ܕܪܐ

Jewel

گوهر

Mand. dura

Aram. DRH ܕܪܗ

(Gesenius. 202; Frankel. 210)

دَرَّأَ

دور کردن ، دفع نمودن

To repel, to thrust back

Heb. dr ܕܪ

(Gesenius. 201)

دَرَّائِنَةٌ (Pers.)

جمع دربان ، دربانها

(Macuch. 98)

دِجَلَة (N.Pr.)

اروند رود ، دجله

The Tigris

Sumer. Idigna (I-di-ig-na)

Ak. Idiklat

As. Diklat (Di-iq-lat)

Heb. Hedeqel דְּהֶדְקֵל

Aram. Targ. Diglat דִּגְלַת

Syr. Deqlat دِجَلَة

Mand. Diqlat

Bond hišn. DGLT دو(اص)

Parsik. Dglty ددلی

Pliny (Greek historian). Diglito

Old. Pers. Tigrā

Elam. Ti-ig-ra

Gr. Tigris

(Gesenius. 293; Jastrow. 295;

Brun. 737; Macuch. 106; Huz-Dict
188)

دَحَّ

کوبیده شدن

To be pounded

Syr. dah دَح

(Jacob. 66)

دَحَقَّ :

دور انداختن ، دور کردن

To drive away, to remove a thing

Heb. dāḥaq דָּחַק

فرو کردن ، ازدحام کردن ، ظم کردن

To thrust, crowd, oppress

Aram. deḥaq دِخַق

Syr. dḥaq دِشَق

(Gesenius. 191)

دَحَلَّ :

ترسیدن

To fear

Syr. dhl دِشَلَا

(Nakhla. 181)

دَحَا دَحَوًّا دَحَى دَحِيًّا :

گسترده ، امتداد دادن ، راندن

To spread, to extend

Heb. dāḥah דָּחָה

فرو کردن ، سوراخ کردن ، فشار آوردن

thrust, push

Aram. deha دِخَا

Aram. dehi دِخِي

Syr. dhā دِشَا

Inflammation of the eye
(Jacob. 66)

دابوق ، دابق :

سریشم ، چسب

Bride-lime, glue

Syr. dubqâ دُهَقَا

(Frankel. 120)

دَبَل :

گرد آوردن چیزی با انگشتان

To collect a thing with the
finger

Heb. DBL דבל

(Gesenius. 179)

دَبَلَة :

یک دسته از هر چیزی ولقمه بزرگ ، ورم ، آماس

Tumour, large mouthful, large
goblet, lump heblâh

دستهای از انجیر به هم فشرد ، شده

lump of pressed figs

Heb. debîlât דבילאת

Syr. dbeltâ دَبَلَات

As. dublu

(Gesenius. 179)

دَجَاج ، دَجَاجَة ، (ج : دُجَاج) :

ماکیان (مرغ و خروس)

Domestic fowls. Cocks, hens,
chickens.

Syr. zagtâ זגתא

Syr. zâgtâ זגתא

مرض که غدد میکند

A clucking hen

(Jastrow. 38; Frankel. 116)

دَجَل :

دروغ گفتن ، فریفتن

To lie, to quack

Syr. dagel דגל

(Nakhla. 181)

دَجَال :

فریبکار ، دروغگو ، دروغین ، ضد مسیح (ومهدی
آخر الزمان) ، مسیح الکذاب

Deceitful, false, cunning

deceiver, Antichrist, the false

Christ.

Aram. dagâlâ דגאלא

Syr. dagolâ دَجَالَا

Mand. dagala

Syr. dabra דָּבְרָא
(Frankel. 130; Nakhla. 181)

دَبَسَ :

دَابَسَّ :

سیاه و قهوه ای شدن

To become black or brown

Heb. DBS דָּבַס

دَبَسَ :

هر چیز سیاه

Anything black

(Gesenius. 185; Lane. 848)

دَبَسَ :

شیره و دوشاب خرما و انگبین

Date-honey; bee honey

Heb. debas דְּבַסָּ

عسل ، انگبین

Honey

Aram. dobsâ דּוּבְסָא

Syr. debsâ

دوشاب انگبین و میوه

Honey both of fruits and bees.

Emp.Aram. DBS̄

As. dešpu

(Gesenius. 185; Hoftij. 55;

Brun. 87)

دَبَّغَ :

پیراستن پوست

To tan a skin

دَبَّغَ :

آنکه پوست حیوانات را پاک و برداخت کند

Tanner

Syr. dabogâ

دَبَّغَا

(Brun. 85)

دَبَّقَ :

چسبانیدن چیزی بر چیزی

To stick a thing, to cling,

Heb. Dâbaq דְּבַק

Heb. dâbeq דְּבִיק

Aram. debaq דְּבַק

Aram. debeq דְּבִיק

Syr. dbaq دَبَّقَا

Syr. dbeq

Emp.Aram. DBQ

دَبَّقَتِ الْعَيْنَ :

ورم کردن چشم

Syr. debqat , 'aynâ

دَبَّقَتِ عَيْنَا

To turn the back, to take a thing
away, to narrate, to tell.

Heb. dābar דָּבַר

To speak

سخن گفتن

Heb. dober דָּבַר

Aram. dabāra דָּבַר

Guidance

راهنمایی

Syr. dbar دَبْر

رهبری کردن اغنام واحشام

To lead, guide, cattle.

Aram. dabār דָּבַר

Syr. doburā دَبْرَا

Leader

راهنما

Phen.Emp.Aram. dbr

Pun. duber

To speak

(Gesenius. 180; Hoftij. 55)

دَبْر:

مرگ

Death

Heb. deber דָּבַר

بیماری طاعون

Pestilence, plague

(Gesenius. 184)

دَبْر: دَبْر، دَبْر، دَبْر (دَبْر):

گروه زنبوران

Swarm of bees

Heb. deborāh דְּבוֹרָה

Hornet

زنبور

Aram. dabartā דְּבוֹרְתָא

Syr. deburitā دَبْرِيْتَا

Syr. deburā دَبْرَا

(Gesenius. 184; Jacob. 82)

دَبْر: دَبْر:

سپس پشت، کھل، پشت

Posterior, back, part behind.

Heb. debir דְּבִיר

آخرین اطاق عقب معبد

Hindmost chamber, innermost of

the temple of Solomon

Heb. QDŠ HQDŠIM

קִדְשׁ הַקִּדְשִׁים

قُدْسُ الْاَقْدَاسِ

Holy of Holies

Pun. DBR

Posteriors

(Gesenius. 184; Hoftij. 55)

دَبْرَة:

زمین زراعت شده، و شخم زده

Sown land

Heb. Dâwid	דָּוִד
Syr. DWYD	ܕܘܝܕ
Syr. D'WYD	ܕܘܝܕܐ
Syr. D'WWD	ܕܘܝܕܘܐ
Gr. Dauid	Δαυιδ

(Gesenius. 187; Jeffery. 128)

دَبَّ

ساکن شدن و آرامیدن

To rest

Heb. db'	דָּבַח
Heb. dobi	דָּבַח

(Gesenius. 179)

دَبَّ

آرام و یواش رفتن ، خرامیدن

Walk leisurely, gently, move

gently

Syr. dab	ܕܘܕ
Heb. dâbab	דָּבַב

آهسته رفتن

As. dabâbu

نقشه ، توطئه ، طرح

Plot, plan

Syr. ṭab	ܬܕܘܐ
----------	------

(Gesenius. 179; Jacob. 82)

دَبَّ

خرس

Bear

Syr. debâ	ܕܘܒܐ
Syr. dybâ	ܕܘܒܐ
Aram. dubâ	ܕܘܒܐ

As. dabû

Heb. dob דָּב

(Gesenius. 179; Brun. 85;
Frankel. 109)

دَبَّدَبَّاج (Pers.) لَج : دَبَّاج :

جامه حریر و پرنیان

Garment of silk; silk brocade

Syr. dibogâ ܕܘܒܘܓܐ

Pers. dibâ

Pahl. dêpâk ܕܘܕܘܩ

Sansk. dipyaté

Arman. dipak

الدَبَّاجُ : النقش ، مأخوذ من الدَبَّاج .

(الجوالیقی ص ۱۱۱)

(Brun. 85; Borhan. 908)

دَبَّرَ

بشت کردن و سپس رفتن ، چیزی را بردن ، سخنی را
نقل کردن ، گفتن .

Pahl. dāwr, dātubar. dāwar
 Old.Pers. dātubara
 Avest. dāto-bara
 Arm. datavor
 (Gesenius. 1089; Borhan.820)

داره دیر:

خانه، سرای

House

Syr. dory ܕܘܪܝ

Syr. dayrā ܕܝܪܐ

(Costaz. 61)

(N.Pr.) داریوس، داریوش

داریوش اول هخامنشی

Darius 1 the Great of Persia

(550-486. B C)

B.Aram. Dâryâweš ܕܪܝܘܫ

Egypt.Aram. DRYHWS ܕܪܝܘܫ

Old.Pers. Dârayavaus̄

(Gesenius. 1089. Borhan. 813)

دانق (Pers.)

مغرب دانق فارس بولی معادل يك ششم دينار

ويا يك ششم درهم بوده است .

Weight of two carobgrains
 sixth part of a dirhem, small
 silver coin.

Aram. danqā ܕܢܩܐ

Syr. DNQ'

Pers. dāna دانه

Pahl. dānag دانه

Old.Persian. dānaka

Gr. dānaxé

Huz. M' : dānak

ܕܢܩܐ

Aram. me'ā ܡܥܐ

Syr. mo'a ܡܘܥܐ

Heb. mā'ah מאה

Grain, seed, coin.

(Jastrow. 314,812; Brun. 99;

Addi. 66; Gesenius. 589; Tégledi;

Borhan. 820; Huz-Dict. 145)

داود:

از انبیا و پادشاهان بنی اسرائیل صاحب زبور

David. in Koran he is mentioned
 both as king of Israel and also
 as a prophet to whom was given
 the Zabur

Heb. Dāwed דָּוִד



	<u>دَابَ :</u>	Avest. dāta 𐬢𐬀𐬎𐬎	
	مانده شدن از کار، رنج دیدن در کار	(Gesenius. 1089; Borhan. 806)	
Toil, weary oneself.			<u>دَادَا :</u>
Heb. dāeb 𐤃𐤁𐤁	سست و بیحال و ضعیف شدن	دویدن و تیز رفتن شتر	
Become faint, languish		Run vehemently (of camel)	
Mand. dab		Heb. dāâh 𐤃𐤁𐤁	
(Gesenius. 178; Macuch. 97)		به تندى پریدن، تند حرکت کردن در هوا	
		To fly swiftly, dart through	
		(Gesenius. 178)	
	<u>دَاد (Pers.) :</u>		
	قانون، دستور		<u>دَادَوَر (Pers.) :</u>
Law, decree			قاضی، داور
B.Aram. dāt 𐤃𐤁𐤁		B.Aram. detâbar 𐤃𐤁𐤁𐤁	
Aram. dâtâ 𐤃𐤁𐤁𐤁			داور، داور
Pers. dād		Judge	
Pahl. dāt 𐭅𐭆𐭇		Babylonian. dâtabar	
Arm. dat		Aram. detberagâ 𐤃𐤁𐤁𐤁𐤁	
Old.Pers. dâtâ		Pers. dâvar	داور

خييل :

اسبان ، سواران ، چابکسواران

Horses, horsemen

Root. HYL חיל

قوت ، نیرو

Force, strength

Syr. Haylâ حيل

S.Arabian. hayl

Old.Aram. HYLK . HYLKM

Emp.Aram. HYL . HYL

Palm. Hyla

Pun. hl

Force, armée, richesse

(Hoftij. 87; Guidi. 32; Frankel. 239).

خَيْر (N.Pr.) :

خانه وجای اجتماع ، وادی خیر نزدیک مدینه
که پیغمبر اسلام از یهود گرفت .

Khaybar. House of association

Heb. Heber קַיָּבָר

A rich valley, eight stages from
all Madinâh, inhabited by Jews.

وذهب بعض المستشرقين الى أن معناها الحصن
والمعسكر . وأقدم اشارة كتابية ورد فيها اسم خير
نص حران اللجاة في المنطقة الشمالية من جبل الدروز
ويرجع تاريخه الى سنة اربع مئة وثلاث وستين (٤٦٤)
من الاند قطية الاولى ، تقابل سنة ٥٦٨ للميلاد .
وقد ورد فيه : " بعد مفسد خير بعم " أي بعد

حرب خير بعم . وهو يشير الى غزوة قام بها احد
امراء بني غسان لخير . ويستدل ليتمان بقول ابن
قتيبة : ثم ملك بعده الحرث بن ابن شمروكان
غزا خير فسي من أهلها ثم اعتنم بعد ما قدم الشام
(ولفنون : تاريخ اللغات السامية ص ١٩٢ ، جواد
على : العرب قبل الاسلام ج ٦ ص ٥٢٦ - ٥٢٧ ،
ابن قتيبة : كتاب المعارف طبع اوربا ص ٣١١)

(Gesenius. 288; Hughes. 262;

Concise Encyclopaedia. vol. 1

291)

خاط (خَيْط) :

دوختن

To sew, to sew up a garment

Heb. Hwṭ חָוַט

Aram. Huṭ חוּט

Emp.Aram. yḥṭnh

Syr. Huṭ حوٹ

To sew

B.Aram. Huṭ חוּט

B.Aram. Hiṭ חִיט

To repair

تعمیر کردن

Huz. Hṭṭwn + tan:dôxtan

١١٣٥ : ١١٣٤ دوختن

خَيْط :

رشته ، نخ ، خط

Thread, cord, line, string

Huṭ חוּט

Aram. Huṭâ حوٹا

Syr. Huṭâ حوٹا

خَيْط :

درزی ، خیاط

Tailor

Syr. Hayoṭâ حوٹا

(Gesenius. 296, 1092; Brun. 144

Frankel. 256; Nakhla. 181; Hoftij. 87; Huz-Dict. 98)

خَارَ (خَوِرَ) :

ناتوان و ضعيف شدن ، مایل شدن ، برگشتن

To be weak, to bend, turn,
incline

Heb. HWR חוּר

(Gesenius. 301)

خَوَاجَةَ، خَوَاجَا (Pers.) :

خواجه ، آتا

Mister (title given to Chris-
tians)

Syr. Kowāgā

Syr. Kowaga

Gr. xurios

Pers. xâjé

Tajik. xojain

(Brun. 228; Borhan. 779)

خَوَقَ ، خَوَقَا :

گشاده و پهین شدن

To be wide, broad

Heb. HWQ חוּק

Heb. HYQ חוּק

As. Hîku

دست گشادن ، در آغوش کشیدن

Embrace

(Gesenius. 300)

خُوص ، خُوص :

برگ نخل ، برگ خرما

Palm leaves

Syr. Huṣā

Talm. Huṣā

Mand. uṣa

(Dozy. 212; Brun. 145; Frankel

146; Macuch. 344)

خَال :

دائی

Maternal uncle

Syr. Holā

(Brun. 154)

خَابَ (خَيْبَ) :

نا امید گردیدن ، زیان کار شدن

To be disappointed, fail

Heb. Hūb

گناهکار شدن

be guilty

Aram. Hūb

Syr. Hōb

رك : حوب

(Gesenius. 292; Brun. 143)

<p><u>خَنَفَسَا</u> : حشره ای است کوچکتر از جعل به رنگ سیاه و بد بو</p>	<p>Tall; melilotus caeruleus Syr. Handquq <u>ش بده ما</u> (Brun. 112)</p>
<p>Black beetle Syr. Harpustâ <u>ش ذوق سلا</u> (Brun. 171;)</p>	<p><u>خون</u> : شفتالو و درخت آن Nectarine, nectarine tree</p>
<p><u>خَنَق</u> : خفه کردن ، گوی کسی را فشردن و او را کشتن Strangle Heb. Hânaq <u>פִּנְק</u> Aram. Hanaq <u>פִּנְק</u> Syr. Hnq <u>سك</u> Ak. hanâqu Mand. HNQ Phen. HNQT (Gesenius. 338; Hoftij. 92; Brun. 161)</p>	<p>Aram. Hohâ <u>חֹחָא</u> Syr. Huḥâ <u>ش هسا</u> Heb. Hoha <u>חֹחַ</u> Nectarine Ak. hâhu Thorn <u>خار</u> Mand. Kauk <u>بوته خار</u> Thorn-bush (Brun. 144; Frankel. 142)</p>
<p><u>خَنَاق</u> : خناق ديفتری Quinsy, diphtheria Syr. Honuqâ <u>ش هوما</u> (Nakhla. 180)</p>	<p><u>خُوذَة (Pers.)</u> : خود ، کلاه خود Helmet Syr. Hudâ <u>ش هدا</u> Pers. xud Old pers. xauda Tigra-xauda <u>تيز خود</u> Having sharp helmet (Brun. 144; Borhan. 784)</p>
<p><u>خَنَدَقُوق</u> : طویل و بلند بالا</p>	<p></p>

خَنَجِر

کارد بزرگ ، خنجر

Dagger, large knife

Syr. Hangrâ 𐤆𐤍𐤂𐤓𐤀

Mand. Hngr

(Macuch. 150)

خَنَدَق (Pers.)

خندق ، کنده

Moat, ditch, sewer

Syr. Kandaq 𐤕𐤍𐤁𐤀𐤒

Pers. Kanda

Pahl. Kandak 𐭅𐭆𐭇𐭈

(Brun. 242; Frankel. 166)

رَخْنَزِير

خوک ، گراز

Swine, boar

Heb. Hazir 𐤆𐤍𐤁𐤓𐤀Aram. Hazirâ 𐤆𐤍𐤁𐤓𐤀𐤁Syr. Hzirâ 𐤆𐤍𐤁𐤓𐤀𐤁

خوک وحشی ، گراز

Wild boar

Ak. humsiru

Mand. hinzura

Old.Ak. Huziru (=sahâ)As. HumseruEth. HanzirPalestin-Aram. HâzirHuz. HZWR' : hûk (xûk)

𐤆𐤍𐤁𐤓𐤀 : 𐤆𐤍𐤁𐤓𐤀

(Gesenius. 306; Jeffery; 126;

Gelb. 136; Brun. 148; Frankel.

110,264; Huz-Dict. 92)

خَنَازِيرغده های سخت که در گردن و زیر گلو پیدا شود
و جراحی تولید کند .

Scrofule

Syr. Hazirt 𐤆𐤍𐤁𐤓𐤀𐤁

(Nakhla. 180)

رَخْنَصِير

انگشت کوچک

Little finger

Aram. Heṣrâ 𐤆𐤍𐤁𐤓𐤀𐤁

Mand. hiṣrâ

(Macuch. 147; Brun. 167)

رَخْنُوص

توله خوک ، بچه خوک

Sucking-pig

Syr. Honuṣa 𐤆𐤍𐤁𐤓𐤀𐤁

(Brun. 161; Frankel. 112; Dozy

408)

<p><u>خَمْسُونَ</u> : Fifty Heb. <u>Ḥamšim</u> חַמְשִׁים Phen. <u>HMSM</u> Mesha-inscription. <u>HMSN</u> Syr. <u>Ḥamšin</u> شَحْمِش Aram. <u>Ḥamšin</u> חַמְשִׁין As. <u>Ḥamšāti</u> Huz. <u>HwMŠYN</u> : Panjāh ۶۳۰۰۰۰ : ۵۰ : ۶۳ پنجاه</p>	<p>Black-bordered cloak worn by men and women Aram. <u>HMYŠT</u> חַמְשִׁית (Frankel. 50) <u>خَمِيْلَة</u> : جامهٔ مخمل Velvet Syr. <u>Hmiltā</u> حَمِيْلَتَا (Frankel. 93)</p>
<p><u>خَمِيْس</u> : Army Heb. <u>HMS</u> חַמְשִׁים Sab. <u>HMS</u> مردان قبیله‌ای که می‌توانند سلاح بپوشند Men of tribe who can bear arms S. Arabian. <u>hamš. jahmās</u> Army سپاه حَمْس، حَمِيْس : نیرومند و با جرأت بودن To be firm, strong, be courageous (Gesenius. 331, 332; Hoftij. 91; Guidi; 32; Brun. 159; Huz-Dict. 78, 173) <u>خَمِيْصَة (ج : خَمَائِيْس)</u> : جنهٔ سپاه چهار گوش</p>	<p><u>خَمَا</u> : سخت و سفت شدن شیر Be hard, used of curdled milk Heb. <u>HM</u> חַמָּא (Gesenius. 326) <u>خَن</u> : بوی بد در بینی گرفتن Foetorem emisit (puteus) Heb. <u>Hānan</u> חָנָן نفرت انگیز بودن Be loathsome Syr. <u>Haninā</u> حَنِينَا بوی گرفته و ترشیده و فاسد شده <u>Rancid</u> (Gesenius. 337)</p>

Wine

Heb. Hemer חֶמֶרSyr. Hamrā حمراءAram. Hamrā חֶמֶרHuz. HMR' : māš (mad)

خمير : عدد م

(Gesenius. 330; Jeffery. 125;

Brun. 158; Frankel. 161; Huz-

Dict. 96)

خمير :

.مرستن خمير کردن

To ferment, leaven

Heb. Hāmar חֶמֶר

.خمير کردن ، جوشانیدن ، کف بر لب آوردن

To ferment, boil, foam up

Syr. Hamira حمير

Mand. hamira

تخمير کردن

To ferment

S.Arab. hamara

دادن بخشیدن

To grant

خمير :

خمير

Ferment

Syr. hmirā حمير

(Nakhla. 180; Frankel. 33)

خمس :

بنج يك گرفتن

Take a fifth part

Heb. Hmš חֲמִשָּׁהخمس ، خمسة :

بنج

Five

Heb. Hāmeš חֲמִשָּׁהHeb. Hamšah (Fem) חֲמִישָׁהAram. Hameš חֲמִישָׁהAram. Hamsā (Fem;) חֲמִישָׁהSyr. Hameš حمشSyr. Hameštā (Fem.) حمشةPhen. HmštPalm. Hms'Old.Ak. HMS'As. hmšūAs. hamiltuEmp.Aram. hmšhJ.Aram. HMSHuz. H'MSY' : panj

خمير : ل ر م بنج

خَلَقَ :

نمِ و صاف و برابر کردن

Make smooth, lie

Heb. Hālaq חָלַק

صاف و لیز بودن

Be smooth, slippery

Heb. Hālaq חָלַק

صاف و خالی بودن

To smooth, empty

(Gesenius. 325; Brun. 156)

خَلَقَ :

تقدیر کردن ، اندازه گرفتن

To measure, measure off

As. eḫlu

ملك و مزرعه

Possession, field

Heb. Hālaq חָלַק تقسیم و بخش کردن

To divide, share

Phen. HLQ

Aram. Helaq חֲלַק

Field

مزرعه

Aram. Hulqâ חֲלַק

Portion

Syr. Hlaq חֲלַק

قسمت حصه ، سهم

تقسیم کردن ، تعیین و مقدر کردن

To divide, determine, decree.

J.Aram. halaq חָלַק

Old.Ak. HLQ . halqum

خراب کردن

To destroy

Huz. HL Qwn+tan : bāxtan

سدگوه ۱۱۳۱ : سبص ۱۱۳۱ باختن

Huz. YHLQWN + tan. angartan

سدگوه ۱۱۳۱ : شمردن انگارتن ۱۱۳۲۳

To consider

خَلَقَ :

قسمت نصیب ، بهره ، سرنوشت

Portion, share

Aram. HWLQ' חֲלַק

Portion given by God

قسمت خدائی

Syr. Helqâ חֲلַק

قسمت سرنوشت

Lot, fate

(Gesenius. 323; Brun. 156;

Jeffery. 125; Huz-Dict. 90,57)

خَمْر :

می ، شراب

آماده شدن ، کمر بستن ، دلیر بودن
To gird up the loins, brace
oneself, be brave.

Pun. hls

تحويل دادن ، تسليم کردن

Deliver

(Gesenius. 322; Macuch. 149;

Hoftij. 89)

خَلَط :

آمیختن ، مخلوط کردن چیزی با چیزی

To mix, to mingle a thing with

Syr. Hlat

Emp.Aram. ha-la-ti-in-ni

Mixture

آمیخته

(Hoftij. 88; Brun. 152)

خَلَف :

آمدن پس از کسی یا چیزی ، جانشین شدن

Come after, succeed, replace.

Heb. Hâlap

گذشتن ، از پهلو کسی رد شدن در گذشتن ،
تغییر یافتن .

Pass on or away, pass through,
change.

Aram. Hlap

Syr. Hlap

سَلَا

عوض شدن ، نایب و بدل شدن

Change, substitute

Phen. HLPT

معادل و عوض و بدل

Equivalent

Nab. HLP

Mand. HLP

Moab. yhlph

Old.Aram. yhlph. hlph

Emp.Aram. yhlp. wyhlph

(Gesenius. 322; Frankel. 84;

Macuch. 149; Hoftij. 89)

خَلَف (ج : خُلُوف) :

لبه تیر

Edge of an axe

Syr. Hluptâ

سَلَا

Knife

(Frankel. 84)

خَلَاف :

نوعی درخت بید ، بید مصری

Salix aegyptia, Egyption willow

Syr. Hlapâ

سَلَا

(Brun. 155)

Vinegar

Aram. HĪ' חלא

Syr. Halā' حلا

Ak. hallu

Mand. hala

(Brun. 154; Frankel. 13)

خلب :

حجاب کبد

Membrane of the liver

Syr. Helb حلب

(Brun. 152)

خلد :

مدام و جاويدان بودن

Heb. HLD חלד

خلد :

جاودانی و دوام

Perpetual, duration

Heb. Hēlā' חלף

دوام ، جهان

Duration, world

خلد :

موش کور ، موش مزرعه

Mole, field-rat

Syr. Huldā حلاوا

(Gesenius. 317; Brun. 152)

خلر :

غله ای شبیه به کرسنه ، خلر نخود لوبیا ، ماش

عدس

Pea, bean, lentil

Syr. Hurlā حلا

Ak. hallurū

Heb. hārul חארל

Targum. Hurlā חורלא

Huz. HLWR : naxut

سلا : ۱۱۱ : ۱۳۳ نخود

(Ebeling.P.39; Gesenius. 355;

Frankel. 142; Huz-Dict. 92)

خلص :

منتقل و جا بجا شدن ، عقب نشستن

Withdraw, retire

Heb. Hālaṣ חלאס

راندن ، جای بجا شدن

Draw off, withdraw

Aram. Hlaṣ חلاص

Syr. Hlaṣ حلاص

لخت و برهنه کردن ، غارت کردن

Despoil

Mand. HLS

	<u>خَفِرَ</u>	Mand. HPA	
	شرم و حیا کردن ، شرمگین شدن	Emp. Aram. mhhpyn	
		(Gesenius. 341; Hoftij. 94;	
		Brun; 164)	
To shame, be ashamed			
Heb. Haper	קָפַר		<u>خَل</u>
To be ashamed			
Syr. Hpar	ܦܪܐ		سوراخ کردن چیزی
	خجل شدن ، به خجالت افتادن	Perforate, pierce through,	
Be ashamed, put to shame		transfix	
(Gesenius. 344)		Heb. Hâlal	קָלַל
	<u>خَفَضَ</u>	Aram. Halal	ܦܪܐܐ
	پائین آوردن ، مانند پائین آوردن بال		خالی و میان تهی
To lower, depress, as wings		Hollow out	
Heb. Hâpas	פָּסַח	Aram. Halilâ	ܦܪܐܐܐܐ
	بطرف پائین خم کردن	Pipe	تنبوشه
Bend down		Syr. Hlilâ	ܦܪܐܐܐܐܐ
(Gesenius. 343)		Hollow	سوراخ
		Syr. Hlâlâ	غار ، مغاک
		Cave	
	<u>خَفِيَ</u>	Syr. Heltâ	ܦܪܐܐܐܐܐ
	پنهان شدن		غلاف ، نیام
Be hidden, hide		Sheath	
Heb. Hâpâh	כָּפַח	Mand. HLL	خالی بودن
	پوشانیدن	(Gesenius. 319; Macuch. 148;	
To cover		Brun. 153)	
Aram. Hapâ	ܦܪܐܐܐ		<u>خَل</u>
Syr. Hpâ	ܦܪܐܐ		سرکه

<u>خَطَلٌ</u> :	<u>خَطِيءٌ</u> :
سست وشل ، ودراز و سبك ، وشتابگار بودن	براه خطا رفتن ، لغزش و گناه کردن
Be flabby, be tall, quivering; be light quick	Miss the way, do wrong, commit a mistake or an error; go wrong, etc.
Heb. HTL חטל	Heb. Hāṭā חטא
(Gesenius. 310)	Aram. Haṭā חטא
	Syr. Ḥtā حتا
	Ak. haṭû to sin
<u>خَطَمٌ</u> :	
بر بینی شتر یا حیوانی خطام نهادن	Sab. HHT' حط
To strike the nose, attach the camel-halter	Sab. Ḥṭ' حط
	Mand. HTA
<u>خَطَامٌ</u> :	<u>خَطِيئَةٌ</u> :
مهار شتر	گناه لغزش
Nose-rein of a camel	Sin, error
Heb. Hāṭām חטאם	Syr. ḤTYT' حطام
سخت نگاه داشتن	(Gesenius. 306; Macuch. 140; Jeffery. 123)
Hold in, restrain	
N.Heb. Haṭām חטאם	<u>خَطِيءٌ (ج: خَطِيئَةٌ)</u> :
حلقه بینی شتر ، خطام	نیزه
Nose-ring of a camel	Spear
Heb. Ḥutām חטאם	Old.Aram. Ḥṭ' حط
Aram. Ḥuṭmā חטמא	Arrow
(Gesenius. 310)	تیر
	Mand. hitia
	رك : حظوه

yellowish red

Syr. m̄haṭbā ܡܫܝܒܐ

منقش ، رنگارنگ

Variegated

(Gesenius. 310)

خطر :جنبانیدن تیروشمشیر ، با دم زدن اسب به
ران خود ، جنبانیدن

To move spear up and down,

hash with the tail, shake;

Heb. ḥṭṭr חטרת

To shake

جنبانیدن

Aram. ḥuṭrā ܚܘܬܪܐSyr. ḥuṭrā ܚܘܬܪܐ

As. ḥutartu

همه به معنی عصا و چوبدست

All staff

Zinj. ḥṭṭr

چوگان ، عصای شاهی

Sceptre

Phen, Aram. ḥṭṭr

Yaod. ḥṭṭr

چوبدست ، عصا

Bâton, sceptre

(Gesenius. 310; Hoftij. 86)

خطر :

بلند پایه شدن

To be eminent, high in rank

Syr. ḥatar ܚܬܪܐ

(Brun. 176; Nakhla. 180)

خطف :

گرفتن ، ربودن ، به سرعت رفتن

To snatch a thing away; catch,
seizeHeb. ḥāṭap חאטפSyr. ḥṭap ܚܬܦܐ

To seize

گرفتن

Aram. ḥaṭap ܚܬܦܐ

به شتاب و سرعت انجام دادن

Do hurriedly

Emp.Aram. ḥṭp

To seize

گرفتن

As. taḥtipu

سختگیری و ستم

Oppression

خاطوف ، خطاف :

پرستو

Kind of swallow

Syr. ḥoṭupā ܚܘܬܘܦܐ

(Gesenius. 310; Brun. 149)

	<u>خَصَّ:</u>		To make lines, marks
	کلبه جویی ، یا ازنی		Heb. חַטְט חַטְט
Hut			Aram. Hatat
Syr. Huṣā	سُؤا		خندق وگودال کندن
(Nakhla. 180)			To dig
	<u>خَصِين:</u>		Ak. Haṭāṭu
	تیر کوچک		حفر کردن ، کاوش کردن
Petite hache			To dig out, excavate
Syr. Haṣinā	شسا		Mand. חַטְט
(Frankel. 86)			Emp.Aram. חַטְט
	<u>خَضَرَ:</u>		Nab. חַטְט
	سبز بودن		To dig
To be green			Syr. Haṭuṭā
Heb. חֲסַר חֲסַר			خط : شخم ، حفره ، گودال
	<u>خَضِر:</u>		Furrow, trench
	علف سبز ، سبز		(Gesenius. 310; Macuch. 140;
Green grass, verdant meadow			Brun. 148; Frankel. 257; Hoftij.
Heb. חֲסִיר חֲסִיר			85)
Syr. mhatrutā	مَحَاتْرُوتَا		<u>خَطِبَ:</u>
Green	سبز		رنگین و ملون بودن
(Gesenius. 348; Brun. 176)			To be of the colour
	<u>خَطَّ:</u>		Heb. חָטַב חָטַב
	خط کشیدن با قلم ، علامت گذاشتن		
			<u>خَطِبَة:</u>
			تیرگی مایل به سرخی وزردی
			Turbid, dusky, mixed with

To tear off a thing

Phen. TH̄TSP

شکستن

To break

(Hoftij. 93)

خَشَبَ :

جوب

Wood

Syr. Kašbā

شعبا

(Brun. 254)

خَشَكَارَ (Pers) :آردی که نخاله آن جدا نشده باشد نان
قهوه ای

Bran mixed with flour, brown

bread

Syr. Kuškorā

ده سوزا

Pers. xoškār

Pahl. huškār, xuskar

سوسور

(Brun. 254; Borhan. 752)

خَشَلَّ :

کهنه شدن لباس

To be worn out (clothes)

Syr. ḥšal

سحلا

ساختن

To forge

(Frankel. 62; Costaz. 119)

خَشَنَ :

سخت و درشت بودن

To be rough, hard

Heb. ḤSN שֹׁן

Aram. Ḥasan ܫܘܢܐ

Syr. Ḥsen ܫܘܢܐ

Syr. Ḥsan ܫܘܢܐ

قوی بودن ، مالک شدن

To be strong, take possession

Aram. Ḥāsin ܫܘܢܐ

Syr. Ḥasin ܫܘܢܐ

قوی بودن

To be strong

Ak. ḥasānu

Huz. YḤSNN + t (a) n : dāštan

دشتان : دشتان

به سختی و قوت داشتن

To have, to take possession

رك : حصن

(Gesenius. 340; Huz-Dict. 53)

To string (pearls), gird about
fasten by pressure
Syr. Hezam ٲٲ
Ak. hazâmu
Mand. HZM

خزامة :

حلقه ای که در بینی شترکند و ریسمان وزمام
از آن گذرانند

Girdle, nose-ring
Syr. Hzmâ ٲٲ
Mand. hzma
(Macuch. 139)

خزامة (Pers.) :

گنج (مقلوب واژه گنج)

Treasury, store house
Aram. gnz 𐤂𐤍𐤆
Syr. GNZ 𐤒𐤍𐤆
Heb. genâzim (Pl.) 𐤂𐤍𐤆
Mand. gnazana
Jeffery suggested that we
should find its origin in the
Persian Ganj "گنج"
رك : گنز
(Jeffery. 122)

خس :

کاهو

Lettuce
Syr. hasâ ٲٲ
(Frankel. 142)

خيسر :

زيان کردن ، زيان دیدن ، از دست دادن چیزی

To lose, to perish, to lack

Heb. Hâser 𐤁𐤍𐤑

از دست دادن ، نیاز داشتن

To lack, need

Syr. Hesar ٲٲ

Mand. HSR

خيسير ، خايسر :

زيان دیده ، فقير

Lacking, deficient, wanting,

poor

Aram. HSYR 𐤁𐤍𐤑

Syr. Hasir ٲٲ

Heb. Hâser 𐤁𐤍𐤑

(Gesenius. 341; Macuch. 125,151)

خسف :

دریدن ، شکافتن ، باره کردن

To ease, to relieve; to evacuate
the bowels

خُرَا ، خَرَا :

که ، گوه ، فائط

Excrement, odure, feces

Heb. Hari חַרִי

Heb. Herea חֲרֵא

Syr. Haryâ حَرَيَا

Syr. Hrâ حَرَا

Mand. ḤR'

Aram. harâ חַרְא

All dung

همه کود

(Gesenius. 351; Brun. 167;

Macuch. 152)

خَز ، قَز ، قَهَز : (Pers.)

حریر جامه از حریر بافته ، بافته از پشم و ابریشم

Silk, tissue of silk and wool

Syr. qaz قَز

Gr. xasas χάσας

Pers. Kaĵ

کر

Pahl. Kač

Kord. Kozé

(Addi. 54; Frankel. 41; Brun.

576)

خَز :

تنگ بودن یا تنگ شدن چشم

The eye was or became narrow

Heb. HZR חֲזַר

(Gesenius. 306)

خَز :

سفال

Pottery

B.Aram. Hsap חֲסַפ

خاک رست ، خاک کوزه گری ، سفال شکسته

Clay, potsherd

Syr. hsp' حֲסַפ

خاک کوزه گری ، ظرف

Clay, vessel

N.Heb. Ḥṣâb חֲצַב

Clay, vessel

As. Ḥṣbu

Syr. Hezbâ حֲזַב

Jar

کوزه

Aram. Ḥṣba חֲצַב

Clay, vessel

(Gesenius. 1093; Brun. 167;

Frankel. 169)

خَز :

به رشته کشیدن ، احاطه کردن

To dig	کدن	اخرم	آنکه در بینی وی سوراخ کرده باشند
Ak. <u>Hariṣu</u>	حفره، خندق	Having the nose perforated	
Pit, ditch		مخرم	
Huz. <u>HRQY'</u> : Yoy	سورود: ۲۲ جوی	کار سوراخ شده	
Brook, stream		Perforated work	
(Jastrow. 506; Gelb. 311;		Phen. <u>HRM</u>	سازنده شبکه و دام
Ebeling. 11; Dozy. 365; Huz-Dict.		Maker of nets	
91)	خرم	(Gesenius. 356, 357; Frankel. 3)	خرنوب ، خروب
To perforate, pierce	سوراخ کردن ، شکافتن	درختی است از تیره 'پسروانه' واران شبیه به درخت گردو و دارای گل‌های زرد ، میوه اش در غلافی دراز شبیه به باقلا جای دارد .	
Heb. <u>Hāram</u>	חָרַם	Carob, carob-tree pod (of leguminous plants)	
Slit (nose, lip, ear)	شکافتن (بینی گوش)	Syr. <u>Harubā</u> حُرُوبَا	
To slit the partition between	خرم	Mand. <u>Ḳarnuba</u>	
the nostrils, or lip, or the lobe of ear	شکافتن ما بین منخرین ، لب و نرمه گوش	(Macuch. 201; Frankel. 141)	خروب
Heb. <u>Herem</u>	חֶרֶם	رك : خرنوب خري :	
Net (as something perforated)	شبكة (تور، سوراخ)	فضله انداختن ، تفتوت کردن ، ریختن	

Palma-christi, castor-oil plant
 Aram. אכרױט 'KHW
 (Frankel. 140)

خرف :

جمع کردن میوه ، زمستان کردن

To gather fruit, pluck, to
 winter

خریف :

میوه و خرماى تازه چیده شده ، خزان و پائیز
 آغاز پائیز ، باران پائیز

Freshly gathered fruit, autumn
 or begining of winter, rain
 of autumn

Heb. Horep חרפ

هنگام خرم ، پائیز

Harvest-time, autumn

Sab. Harp (N)

Autumn

پائیز

Sab. HRPN.

سال

As. harpu

سال

Year

S.Arabian. harif

سال و پائیز

Year, autumn

J;Aram. Hārpā חרפא
 Syr. Zripā زرفا

باران شدید

The violent rain

Huz. ZRPWN : zimistān

دوره : ۱۳۳ زمستان

Winter

(Gesenius. 358; Guidi. 32; Payen
 Smith. 120; Huz-Dict. 127)

خروف :

بره

Lamb

Aram. Hurpā חורפא
 Syr. Hurpā هرفا

Mand. Hurpa

(Macuch. 138; Brun. 171)

خرق :

ایجاد کردن سوراخى در دیوار

To make a hole through (a wall)

خرق :

فتات

Aqueduct

J.Aram. haraq חרקי

<p><u>خِراش</u> : هیجان التهاب</p>	<p>Heb. Hāriṭ חַרִּיט (Gesenius. 355)</p>
<p>Irritation (Gesenius. 360; Borhan. 723)</p>	<p><u>خُرطُم</u> : خرطوم بیل</p>
<p><u>خُرص</u> : کوشواره</p> <p>Earring Syr. Kurṣi كُرْصِي (Brun. 171)</p>	<p>Trunk of an elephant Aram. Hartom חַרְטוֹם Syr. Hartumâ حَرْتُمَا Mand. hartuma (a) (Brun. 169; Frankel. 164; Macuch. 127)</p>
<p><u>خُرط</u> : تراشیدن و صاف کردن ، خراطی کردن</p>	<p><u>خِرَع</u> : شکافتن ، دریدن ، بدید آوردن بنیاد نهادن</p>
<p>Peel off bark, turn wood with iron instrument. Heb. HRT חֲרַט کندن ، سائیدن و خدشه وارد آوردن Cut, scratch, tear, Syr. Hraṭ حَرَاط (Gesenius. 352; Brun. 169)</p>	<p>Spit, originate, invent Heb. HRT חֲרַט Syr. Hraṭ حَرَاط زرنگ و باهوش بودن Be clever Syr. Hor'a حَرَا</p>
<p><u>خُرِطَة</u> : کیسه ای از پوست یا چیز دیگر</p> <p>Bag, purse made of skin or other material</p>	<p>Shrewd (Gesenius. 357; Brun. 170)</p> <p><u>خِرْوَع</u> : کرجک ، بیدانجیر</p>

(Gesenius. 358; Brun. 169.

Frankel. 59)

خرزن (Pers.):

شلاق گاومیش

Buffalo-whip

syr. Harzan

شذکر

Mand. Harzana

Pers. xarzan

خرزن (زننده خر)

(Macuch 127)

خرن، خرسه:

طعامی که به زن تازه زاییده از زائیدن دهند

A medicinal broth given to

women in child bed

Heb. Hreš

חרש

هنر جادویی، داروی جادویی سحر آمیز

Magic art, magic drug

Aram. Hāraš

חרש

Syr. Hares

חרש

عمل جادویی

Practise magic

Syr. Harošā

חרש

Magician

جادوگر

Syr. Hersā

חרש

عزایم ورود خواندن، تعویذ

Incantation

(Gesenius. 361; Brun. 170, 172)

خرس:

گنگ وزبان بسته بودن

Be dumb, speechless

Heb. Hāreš

חרש

خاموش و گنگ بسته زبان بودن یا کر بودن

Be silent, dumb, speechless,

be deaf

Syr. Hraš

חרש

Syr. Hres

חרש

کر و گنگ بودن

Be dumb, deaf

As. harāšu

محصور کردن، بازداشتن

To restrain

Mand. HRŠ

Emp.Aram. hrš . HA-RI-IS

(Gesenius. 361; Frankel. 168;

Hoftij. 97)

خرس (Pers.):

خراشیدن، خدشه وارد آوردن، باره کردن

Scratch, lacerate

Heb. HRŠ

חרש

Pers. xarasidan

خراشیدن

Graveur

(Gesenius. 362; Hoftij. 97)

خُرج : لُح : خُرْجَة) :

خرجین ، کیسه ، دوکیسه ای که اطراف رکاب
قرار دهند

خُرْجِین (Dual) تشبه خرج

Sack, muzzle, saddle-bags

Syr. Karzâ كُرْزَا

Mand. Kulaza

Syr. Kurgâ كُرْغَا

(Brun. 249; Frankel. 81)

خُراج :

مالیات ارض

Poll-tax, income

Aram. Halk'

Aram. Kalak

Talm. Kargâ כַּרְגָּא

Talm. Keragâ כַּרְגָּא

مالیات سرانه

Capitation tax, tribute

(Jastrow, 664; Frankel. 283)

خُرد :

خاموش ماندن و کم سخن گفتن ، از شرم و احساس
حقارت سخن نگفتن .

To remain silent, to be bashful,
be ashamed

Heb. Hārād חָרָד

لرزیدن و ترسیدن

Tremble, be terrified

(Gesenius. 353)

خُردل :

خردل ، تخم خردل

A mustard seed

Syr. hardalâ شَرْدَلَا

Aram. HRDL חַרְדְּלָא

(Jeffery. 168; Frankel. 141)

خُوز :

دوختن پوست با سوزن یا جوال دوز .

To sew or stitch

خُوز :

آنچه در رشته کشیده شود از مهره ، گردن بند

Beads strung together, neck-
ornament

Heb. HRZ חֲרָז

رشته تابیده و دولا که بر آن جواهرات برشته کنند

String together jewels

Aram. Harz חַרְזָא

Syr. Hraz حُرْزَا

As. <i>hurru</i>	سوراخ کردن	Mand. <i>hurba</i>	
		(Gesenius. 351; Brun. 168;	
	سوراخ ، تنگه ، دره	Macuch. 137,153)	
Hole, ravine			خرابان (Pers.):
(Gesenius. 359)			خرکچی ، خربنده
	<u>خراب</u> :	Donkey driver	
	ویران شدن ، تباه شدن متروک و خالی از	Heb. <i>Ḥarboṅā</i> (N.Pr.)	חרבוןא
	جمعیت ماندن		خواجه خشار یا شا (اخشورش)
Be laid waste, be in ruins, waste,		Eunuch of Ahasuerus	
depopulated.		Pers. <i>xar-bân</i>	خربان
Heb. <i>Hāreb</i>	חרב	(Gesenius. 353; Borhan. 721)	
	تباه شدن ، متروک ماندن		<u>خریق</u> :
Be waste, desolate			گیاهی از تیره آلاله ها
Aram. <i>Ḥrob</i>	חרוב	Hellebore (plant)	
Syr. <i>Ḥrab</i>	سرو	Syr. <i>Ḥarbeq</i>	سرت
As. <i>Ḥarābu</i>	تباه شدن	(Brun. 168; Frankel. 141)	
Be waste			<u>خرت</u> :
As. <i>hurbitu</i>	بیابان		سوراخ کردن
Desert		Perforate, bore, slit	
Mand. <i>HRB</i>		Heb. <i>Ḥarat</i>	חרת
	<u>خراب</u> :		حفر کردن ، نقر کردن ، کندن
	ویران	Grave, engrave	
Destruction, ruin		Palm. <i>HRT</i>	کده کار
Aram. <i>Ḥurbā</i>	חרבא		
Syr. <i>Ḥurbā</i>	سرفا		

	ازدواج عروس	(Gesenius. 293, 1123)	
Marriage, wedding			<u>خدم</u> :
N.Heb. Hitun	חִיתוּן		خدمت کردن
(Gesenius. 366)			
	<u>خدر</u> :	To serve	
در جای ماندن، متحیر شدن، پنهان کردن			<u>خادم</u> :
To remain and keep to a place;			خدمتگذار، خدمتکار
to be perplexed, to conceal		Domestic, servant	
Heb. Hâdar	חָדַר	Syr. Htomâ	ܫܘܡܥܐ
احاطه کردن دربرگرفتن		(Brun. 149)	
To surround, enclose			<u>خذل</u> :
	<u>خدر</u> :	کسی را یاری نکردن و از او پشتیبانی نمودن	
برده و آنچه به آن خود را بیوشانند		و فرو گذاشتن .	
Curtain, concealing a person,		To desert, to forsake	
Chamber		Aram. HDL	ܫܘܪܚܐ
	<u>خدر</u> :	(Frankel. XIV)	
پنهان شدن در پشت پرده، خود را پنهان			<u>خر</u> :
کردن، در عقب چیزی ماندن، اقامت کردن		سوراخ، گودال، گلی آسیای سنگی	
Conceal behind curtain, conceal		Hole or mouth of millstone	
oneself; abide, stay, remain		Heb. HRR	חָרַר
behind		N.Heb. Herher	חֲרַחֵר
Heb. HDR	חָדַר		سوراخ کردن
Eth. Hadara	ماندن، مقیم شدن	Bore, pierce	
To abide, dwell.		As. haarâru	

252; Huz-Dict. 98)

خاتم :

انگشتری ، مهر

Seal, signet ring

Heb. Ḥotām חֹתָם

Heb. Ḥotām חֹתָם

Syr. Ḥotmā حوتما

Christ.Palest. HTYM'

(Jeffery. 121, Frankel. 65,252)

ختن :

خته کردن

Circumcise

Heb. ḤTN חָטַן

ختان :

جشن ختنه سوران

Circumcision-feast

(Gesenius. 368)

ختن :

داماد ، شوهر دختر ، برادر زن خویشاوند

نرینه زن

Bride-groom

Daughter's husband; any relation
on the side of the wife.

Heb. Ḥātān חָתָן

داماد ، شوهر دختر

Bride-groom, daughter's husband;

Aram. Ḥatnā חַתְנָא

Syr. Ḥatnā حاتا

شوهر دختر و شوهر خواهر

Daughter's husband, sister's
husband

Sab. (Liḥyān لحيان) ḤTN

شوهر دختر

Daughter's husband

As. ḥatanu

خاتن :

بدرزن

Father-in-law

Heb. ḥoten חֹתֵן

بدرزن

wife's father

Nab. ḤTN

J.Aram. ḤTNH

(Gesenius. 368; Hoftij. 98;

Brun. 176)

ختونه :

ازدواج ، زنا شوی ، نامزدی

Marriage, marriage alliance.

Heb. Ḥtunāh חֲתֻנָּה

فاسد و خراب کردن
 To ruin, corrupt
 As. ḥabālu

آزردن
 injure
 Aram. Ḥabel ܚܒܠܐ
 Syr. Ḥabel ܫܒܠܐ

فاسد و خراب کردن
 To corrupt, ruin
 Sab. ḤBL
 Palm. ḤBL

چیزی مربوط به مرگ
 Mortuus
 Mand. HBL
 S.Arab. ḥabala
 (Gesenius. 287; Macuch. 129;
 Guidi. 31)

خبأ :
 پنهان کردن چیزی ، نگاه داشتن چیزی
 To conceal a thing, to preserve
 a thing
 Semitic root. ḤB'
 Old.Can. Ḥi-ih-bi-e

خبائة :
 کوزه بزرگ

Large jar, vat
 Syr. ḥobitā ܚܒܝܬܐ
 (Hoftij. 81; Frankel. 168)

ختم :
 تمام کردن

To finish
 Syr. ḥtam ܚܬܡܐ
 Pun. ḤTM
 Emp.Aram. ḤTMW
 J.Aram. ḤTMW
 (Brun. 175; Hoftij. 98)

ختم :
 مهر کردن

To seal, seal up
 Heb. Ḥātam ܚܬܡ
 Aram. Ḥatam ܚܬܡܐ
 Syr. Ḥtam ܚܬܡܐ
 Mand. Ḥtm
 Aram. Palest. ḥtym'
 Phen. ḥtm
 Emp.Aram. ḥwtm
 Huz. ḤTYMWN + t (a)n: han bāštan
 ܚܘܢܐ ܚܬܡܐ : ܚܘܢܐ ܚܬܡܐ
 انباشتن
 (Gesenius. 367; Brun. 256;
 Macuch. 154; Hoftij. 98; Frankel

As. ubburu (abâru)

To tie

بستن

Aram. Ḥaber חָבַר

Syr. Ḥabar حَبَر

Phen. Ḥbr

پیوستن ، شریک کردن

To associate

(Gesenius. 287; Frankel. 81)

خبز

زدن ، تصادف کردن ، مجبور کردن

To strike, to urge

Old.Aram. ḤBZW

خبز

نان

Bread

Eth. Ḥebzat

نان

Eth. Ḥabaza

نان پختن

To bake

(Jeffery. 121; Hoftij. 81)

خبش

گرد آوردن چیزهای پراکنده

To pick up scattered things.

Syr. Ḥbaš حَبَش

(Nakhla. 179)

خبص

چیزی را با چیزی آمیختن

To mix a thing with

Syr. ḥbaš حَبَش

خبیص

حلوائی از آرد و روغن و خرما (عسل)

Syr. Ḥabiṣā حَبِصَا

A sweet made of dates cream and flour

(Brun. 138; Nakhla. 179; Frankel. 306)

خبط

سخت زدن ، ضربه زدن

To strike, beat

Heb. ḥabat חָבַט

Aram. Ḥabat חָבַט

Syr. ḥabat حَبَط

(Gesenius. 282; Brun. 137)

خبیل

فاسد و ناقص کردن

To corrupt a thing, to disorder, render unsound

Heb. Ḥābal חָבַל

خ

<p style="text-align: center;">(N.Pr.) خابور</p> <p>رودی است در سوریه که به فرات میریزد Charbors, Khabur Syr. Hāburā ܚܒܘܪܐ (Brun. 740)</p> <p style="text-align: center;">خاتون :</p> <p>خاتون ، ملکه ، بانو Noble lady, queen (a Turkish title) Syr. Kātun ܩܬܘܢܐ (Brun. 223)</p> <p style="text-align: center;">خان :</p> <p>خان ، امیر Khan, Mongolian title Syr. Kān ܩܢܐ (Brun. 222)</p> <p style="text-align: center;">خبت :</p>	<p>تاریک و پست بودن ، به زمینی پست آمدن Be obscure; to come to a depressed land</p> <p style="text-align: right;">خبت :</p> <p>زمین پست و فراخ Depressed tract of land, low ground. Heb. HBT חבֿת (Gesenius. 290)</p> <p style="text-align: right;">خبر ، خبر :</p> <p>چیزی را از روی تجربه دانستن ، به کُنه حقیقت چیزی آگاه شدن To have a full knowledge of Heb. Hābar חֿבֿר پیوستن ، بستن گره جادویی ، انمون کردن Unite, be joined, tie a magic knot or spell, charm</p>
--	--

Jud.Aram. Hy

Nab. HY

حياة :

زندگی

Life

Mand. Haia

J.Aram. Be-Hayyin

Palm. HYY

Heb. hayyim

Life, life-time

Huz. HY' : gayân (Jân) ۱۳۵ : متقدم

حی (ج : أحياء) :

زنده

Alive

Heb. Hay י ח

Aram. Hay י ח

حی (ج : أحياء) :

قبيله ، تيره ای از مردم ، محله ای از شهر

Tribe ; quarter of a town

تقسیمات جامعه در عرب از بالا به پایین چنین

است :

شعب ، قبيله ، عماره ، بطن ، حی ، فخذ ،

فصيلة .

حیه :

مار

Serpent

Heb. Hawâ חַיָּה

Syr. Hewyâ ܚܘܝܐ

حاوره

مارگیر

Serpent-charmer

Syr. Hawoyâ ܚܘܝܐ

(Gesenius. 295; 311; Jacob. 85;

Hoftij. 86; Jastrow. 450; Huz-

Dict. 81, 164)

حیوان :

جانور

Animal

Syr. Hayutonâ ܚܘܝܘܬܘܢܐ

ܚܘܝܘܬܘܢܐ

(Nakhla. 179)

حَيْرَة (N.Pr.)

شهری عربی در پیش از اسلام که در نزدیکی بابل
قدیم و کوفه قرار داشت.

Hirah, an Arab town of the
early middle-ages near the site
of Babylon.

Heb. Haser חצר

Syr. Hirtâ هرتا

حَير

قرنگاه، لشکرگاه، دژ

Enclosure, encampment, fortress

Arab. الحضر، حاضر، الحاضر
شهروده مزروع

Town and cultivated villages

رك : الحضر

(Brun. 741; Lane. 589; Nakhla.

179; Ronart. 210; Jawad Ali, 3.

156)

حَيْفَا (N.Pr.)

شهری در فلسطین

Haifa, Kepha

Syr. Haypâ هيفاء

(Brun. 731)

حَاقَ ، حَيْقًا

احاطه کردن، دوبرگرفتن

To surround any one

Syr. Hoq نه

(Jacob. 80)

حَيْل (حَوْل)

نیرو قوت

Might, strength

Syr. Haylâ هيللا

Aram. Hayl هيل

حَيْلَة

چاره، هنر

Cunning, art

Syr. Hewlâ هيللا

(Nakhla. 179; Jacob. 80; Frankel.
239)

حَيَّ ، حَيٌّ ، حَيَاة

زنده بودن

To live

Heb. Hâyâh חַיָּה

Sab. HYW

Aram. Hayâ حيا

Syr. Hyâ هيا

Palm. HY HYM

Phen. Pun. HY HYM

Emp. Aram. HY'

Syr. Hawakâ شׁוּכָא

(Brun. 144)

حَوَك :

ريحان

Purslane (plant)

Syr. Hawkâ شׁوּכָא

(Nakhla. 179)

حَوَيْكَة :

بينه ، جنگل

Forest

Syr. Hwigta شׁוּجְתָא

(Jacob. 67)

حَالَ (حَوْل) :

ديگرگون شدن ، کج و راست شدن

Change, turn

Heb. Hul חַל

تند چرخیدن ، رقصیدن ، پیچیدن

Whirl, dance, writhe

As. Hilu

از ترس بخود پیچیدن

Writhe in fear

(Gesenius. 296)

حَوَا (N.Pr.) :

زن آدم ابو البشر

Eve, Adam's wife.

Heb. Hawah חַוָּה

Life

Em kâl hây

زندگی

יָמֵי חַיָּוִת

مادر همه ماران

mother of every (Hayy) serpent

Syr. Hewyâ

رک : حَوَّ

(Gesenius. 295; Jacob. 86)

حَوَّی ، حَوَايَة :

جمع کردن ، گرد آوردن ، مالک شدن

To collect, gather, to get

possession of

Heb. HWH חָוָהEmp. Aram. HWY

نشان دادن ، اعلام داشتن ، دانستن ، مالک شدن

Montrer, notifier, faire savoir

prendre possession.

حَوَا :

دائره چادرها

Circle of tents

Heb. Hwâh חֻבָּה

قریه ای از چادرها

Tent-village

(Brown. 295; Hoftij. 84)

the usual Eth. translation of
Gr. ἀπόστολος apostolos. it is
used for messenger as early as
the AKsum inscription.
(Jeffery. 115; Frankel. XXI)

حوران (N.Pr.) :

یوست پیل ، زمین سیاه ، ناحیه ای در جنوب
شرق فلسطین که از کوه حرمون بین جولان ولجه
بطرف بیابان سوریه کشیده شده .
Elephant's skin, black land.

از ریشه " حور " که در لهجه یمنی بمعنی سیاه است

Supported by Hawr. black,
dialect of Yemen.

District S.E. from mount
Hermon extending between
Jordan and Lejah, towards Syr.
desert.

Heb. Hawrân ܚܘܪܐܢ

As. Haurani

(Gesenius. 301)

حوز :

شهر کوچک ، قریه ، جایی که دور آن نرده
کشیده باشند

Town, village, fenced-place

Aram. Mâhozâ ܡܚܘܙܐ

Syr. mohuzâ ܡܚܘܙܐ

Mand. mahuza

Old AK. mahâzum

City

شهر

: ماحوزا

شهری بوده از مداین کسری (تیسفون)

(Macuch. 240; Brun. 144; Gelb. 123)

حاص (حوص) :

بردوختن

Sew together

Heb. HWS ܚܘܨ

Syr. Hayeş ܚܘܨܐ

به هم بستن ، استوار کردن

To bind, compress

Syr. Hyoşâ ܚܘܨܐ

Bandage

بسته بندی

رك : حاط ، خاط

(Gesenius. 300)

حاک حوکا :

بافتن

To weave

حاک

بافنده

Weaver

سفید و کم رنگ بودن

Be or grow white, pale

Aram. Hawar ܗܘܪܐ

Syr. Hewar ܗܘܪܐ

Emp.Aram. HWRY

(Gesenius. 301; Brun. 146;

Hoftij. 84; Frankel. 52)

خُورِجِ حَوْرَا و خُورِي :

دختران بهشت

The Houries, maidens of paradise

از ریشه "حور" بمعنی سیاه (در لهجه یمنی)

خُورِ عَيْن :

زنان زیبا روی سیاه چشم

Fair black-eyed women

HWR ܗܘܪܐ آراس ممکن است از ریشه آراس

(سفید بودن) گرفته شده باشد

In its sense of whiteness and
fair-skinned damsels

خیلی احتمال دارد که آن از کلمه پهلوی خوروست

Hūrūst ܗܘܪܘܨت گرفته شده باشد

که بمعنی زیباست . و در کتابهای پهلوی بمعنی
حوران بهشتی آمده است .It is much more likely that the
word comes from the Pahlaviܗܘܪܐ meaning beautiful,
and used in the Pahlavi books
of the beauteous damsels of
paradise.

(Jeffery. 117-119)

حَوْرَا :

بهترین نوعی از آرد .

La meilleure espèce de farine

Syr. Heworotâ ܗܘܪܘܬܐ

(Dozy. 334; Nakhla. 179)

حَوْرِيُون :شاگردان عیسی مسیح ، سفید جامگان ، زیرا آنان
جامه سفید بر تن داشتند .The disciples of Jesus; white
clothes. Because they wore white
clothing

Aram. Hawar ܗܘܪܐ

Syr. Hewar ܗܘܪܐ

سفید شدن

To become white

ممکن است آن ماخوذ از کلمه حبشی "حورایا"

hawāreyā باشد که بمعنی بشارت دهند .
است
There can be a borrowing from
Abyssinia. The Eth. "Hawāreyā" is

Heb. חַק 77
 Aram. Hekâ חַקָּא
 Syr. Hēnkâ حنکا
 Syr. Hekâ حنکا
 Ak. ikku
 Mand. hinka
 Emp.Aram. hñkh
 (Gesenius. 335; Brun. 160; Macuch. 147)

حاب (حوب) :

مرتکب گناه شدن

To commit a sin

حوب :

گناه جنایت

Sin, crime

Heb. חַוָּב 717

گناهکار بودن

To be guilty

Syr. Hōb حوب

رانده و گناهکار بودن

To be defeated, to be guilty

Syr. Hwba حوبا

گناهکار

Aram. Hōbâ חובא

Sinner

تَحْوَب :

برهیز کردن از گناه

To abstain from crime

Syr. ethayab ܐܬܝܝܒ

گناه کرد

Comit a sin

(Jeffery. 117; Brun. 143; Jastrow. 429; Nakhla. 179)

حاج شجر الحاج :

نام درختی است ، خارشر

Hedysarum alhagi; Erica-arborea,

Camel-thorn dries up

Aram. Hâgâ حگآ

Syr. hogtâ حگتا

Syr. hagâ حگآ

Talm. HYG' حگ

Talm. HYG'T' حگ

Mand. hagia

(Dozy. 729; Macuch. 115)

حور :

نوعی از سپیدار (درخت تبریزی)

Poplar

Syr. Hiwra حورا

(Jacob. 69)

حور :

سفید بودن

To be white

Heb. Hâwar 777

	(Jeffery. 115)
Heathen	وقال تولد که آنها من اصل عربی هو "تحنّف" علی
Aram. hanupâ	وزن تبرز ویلاحظ ان السریان یطلقون لفظة
رها کاری و کاری تضعی کردن، به تعلق و دروغ گرائیدن	سلسلت HNPY (حنفا) علی الصابنه وقد
Act falsely towards, flatter,	وردت لفظة "حنف" فی النصوص العربیة الجنوبیة
Hypocrisy	وردت بمعنی صبا ، آی مال وتأثر بشی " ما . فاللفظة
As. hanpu	اذن من الالفاظ المعروفة أيضا عند العرب الحنوبیین
نا مهربانی ، بی عاطفگی	(جواد علی: العرب قبل الاسلام ج ۶ ص ۴۵۳)
Ruthlessness	(Gesenius. 338; Brun. 161;
As. hanâpu	Jastrow. 485)
بر کسی نامهربانی و بی عاطفگی نشان دادن	<u>حنك</u> :
Exercise ruthlessness towards	تهذيب و تأديب کردن
ممکن است مسیحیان پیش از اسلام اصطلاح حنیف	Train up, dedicate
را برای اعراب که نه یهودی بودند و نه مسیحی بکار	Heb. Hânak
می بردند. و اسلام این اصطلاح را از ایشان اخذ	N.Heb. Henek
کرده ابراهیم را مسیحی و نه یهودی دانسته	عادت کردن و خوی گرفتن
باشد .	Accustom
This word was commonly used	Aram. Hanak
with the meaning of heathen, and	تربیت و تأديب کردن
might well have been known to	Dedicate
the pre-Islamic Arabs as a term	(Gesenius. 335)
used by the Christians for those	<u>حنك</u> :
who were neither Jews nor of	گام و سقف دهان ، سق ، زیر زنج
their own faith, and this mean-	Palate, roof of mouth, lower part
ing would suit the possible	of mouth
pre-Islamic passages where we	
find the word used.	

(Gesenius. 327; Macuch. 149)

حَن ، حَنِینَا :

اظهار شوق کردن ، عطوفت و ترحم نمودن

Yearn towards, long for, be
merciful, compassionate, inclined
towards

Heb. Hānan חָנַן

محبت نمودن ، رحم داشتن

Show favour, be gracious

Aram. Hanan ܢܢܢܢSyr. Han ܚܢܐ

Mand. HNN

Old Ak. hunumphen.pun.Emp.Arram. HN

Mercy

ترحم

حَنَان :

توفیق ، فیض ، لطف

Grâce

Syr. HNN ܚܢܢܐSafait inscrip. HN L ܚܢܢܐ

به توفیق و لطف خدا

Grâce de Dieu

(Gesenius. 336; Jeffery. 112;

Frankel. 278; Hoftij. 91)

حَنُونُ الطَّعْم :

ترشیده ، بوگرفت

Rance, chanci

Syr. Hanin ܚܢܝܢܐ

(Dozy. 330)

حَانُوت :

دکان و محل فروش مشروبات

Tavern

Aram. Hānutā ܚܢܘܬܐSyr. Honutā ܚܢܘܬܐ

Mand. hanuta

Nab. HNWTPalm. NWT

Boutique

دکان

Pun. hnt

مغازه ، مخزن

Magasin

(Macuch. 124; Brun. 160; Hoftij.

92; Frankel. 172)

حَنَدٌ قَوْق حَنَدٌ قَوْق :

شبدرو

Lotus, sweet tréfoil

حَنَدٌ قَوْقَا بَرِي :

Trigonella, elatior

To be sour

Heb. Hâmesֿ ܚܡܝܫ

ترش، ترش شده، خمیر

Sour, leaven

Aram. Hama' ܚܡܐ

Syr. Hma' ܚܡܐ

Sour

ترش

Heb. Hâmišֿ ܚܡܝܫ

ادویه زده شده

Seasoned

Pun. HMWŞ

Pun. 'AMout

Sour

ترش

حمّاض:

ترشك، نوعی از لیموترش

Sorrel, pulp of the citron

Syr. Hmu(tâ) ܚܡܘܬܐ

(Gesenius. 329, 330; Brun. 158;

Nakhla. 179)

حمنخ:

درخت بی بر

A fruitless tree

Syr. Hunkâ ܚܘܢܟܐ

(Jacob. 67)

حمل:

بردن، مسؤول بودن

To bear, become responsible

Heb. Hâmal ܚܡܠ

کم واندک ولا غر بودن

To be spare

Syr. Hmal ܚܡܠܐ

جمع کردن، روی هم گذاشتن

To gather, to heap up

Mand. HML

(Gesenius. 328; Macuch. 149)

حمّلة، اج: حمائل:

کمر شمشیر

Sword-belt

Syr. Hmiltâ ܚܡܝܠܬܐ

(Brun. 157)

حما:

حمایت و نگاهداری کردن

Protect, guard

Heb. HMH ܚܡܗ

As. emu

احاطه کردن

Surround

Syr. HM ܚܡܐ

Mand. HMA

Heb. hamor חָמֹר
 Aram. hamârâ חֲמָרָא
 Syr. hmorâ حَمْرَا
 Palm. HMR'
 As. imêru
 Mand. hamara
 B.Aram. hemârâ חֲמָרָא
 Huz. HMR' : xar حَمْر : خمر
 (Gesenius. 331; Brun. 159;
 Macuch. 122; Huz-Dict. 95)

حَمَارَة :

توده انبوهی از سنگ

Great mass of stone, heap of
 stones.

Heb. Hmr חֲמֹר

توده وانبوه کردن

To heap up

Aram. Hamer חֲמָר

توده ای از ویرانه ساختن

Make a ruin-heap

(Gesenius. 330)

حَمِيس :

سخت و خشن بودن

To be hard, strict

Heb. hâmas חָמָס

اعمال جبر و زور کردن ، اشتباه کردن

Treat violently, wrong

Aram. hamas חֲמָס

Syr. Hmas حَمَص

Emp.Aram. HMS

Violently seize

(Gesenius. 329; Hoftij. 91;

Brun. 158)

حَمَص ، حَمِص (N.Pr.) :

شهر حمص در شام

Homs, Emesa

Syr. Hmeş حَمَص

Syr. Hems حَمِص

(Brun. 741)

حَمِص ، حَمِص ، حَمِص

نخود

Peas, Chick-peas

Aram. Hemsâ حَمِصَا

Syr. hemši حَمِصِي

Mand. himşa

(Macuch. 146; Brun. 158;

Frankel. 108, 141)

حَمِش :

ترش بودن

<p style="text-align: center;"><u>حَمَة</u> :</p> <p style="text-align: center;">خشم ، غضب ، زهر</p> <p>Wrath, anger, venom poison</p> <p>Aram. <u>hōmtā</u> חֲמָתָא</p> <p>Syr. <u>hēmtā</u> حَمْتَا</p> <p>Heb. <u>hmāh</u> חֲמָה</p> <p>Mand. <u>himta</u></p> <p>(Brun. 157; Macuch. 146)</p>	<p>Aram. <u>hamad</u> חַמְדָּא</p> <p>Sab. <u>HMDM</u></p> <p style="text-align: right;">حفتناس ، سپاسگاری</p> <p>Gratitude</p> <p>Phen. <u>YHMD</u></p> <p>Can, Anc. <u>Ha-mu-du</u></p> <p>Emp. Aram. <u>HMDYH</u></p> <p>(Gesenius. 326; Hoftij. 90)</p>
<p style="text-align: center;"><u>حِمَت</u> :</p> <p style="text-align: center;">فاسد و تباه شدن چیزی</p> <p>To be putrid</p> <p>Heb. <u>HMT</u> חֲמָת</p> <p>(Gesenius. 332)</p>	<p style="text-align: center;"><u>حَمْر</u> :</p> <p style="text-align: center;">سرخ رنگ بودن</p> <p>To be red</p> <p>Heb. <u>HMR</u> חֲמָר</p> <p>Emp. Aram. <u>HMr</u></p>
<p style="text-align: center;"><u>حِمِيَت</u> :</p> <p style="text-align: center;">پوست و خیک برای نگاهداری روغن و کره</p> <p>Skin for butter</p> <p>Aram. <u>Hemet</u> חֲמֵת</p> <p>(Jastrow. 480; Frankel. 63)</p>	<p style="text-align: center;"><u>حَمْر</u> :</p> <p style="text-align: center;">نوی زفت</p> <p>Colère</p> <p>(Gesenius. 331; Hoftij. 91)</p>
<p style="text-align: center;"><u>حَمِد</u> :</p> <p style="text-align: center;">ستودن ، پسندیدن ، سپاسگراشتن</p> <p>Praise, eulogize, approve</p> <p>Heb. <u>Hamad</u> חַמַּד</p> <p style="text-align: center;">آرزو داشتن ، خوش آمدن</p> <p>Desire, take pleasure in</p>	<p style="text-align: center;"><u>حَمَار</u> :</p> <p style="text-align: center;">خرنر</p> <p>Jew's pitch</p> <p>Syr. <u>HWMR</u> حَمْرَا</p> <p>(Frankel. 151)</p> <p>He-ass</p>

Mand. HMM . Hum

حم

Fever

Syr. Hemâ ܚܡܐ

(Gesenius. 328; Brun. 157;

Frankel. 120,258; Macuch. 149)

حمام

Warm bath

Syr. Hmoma ܚܡܘܡܐ

(Jacob. 87; Frankel. 258)

حمام

آب داغ

Hot water

Syr. Hamimâ ܚܡܝܡܐ

(Jacob. 86)

حم (حمو)

خویشاوند مردوشوهر (مانند پدر، برادرعمو)

وگاهی پدرزن

Husband's male relation (father

brother, paternal uncle), but

also wife's father

Heb. Hâm חַם

پدرزن

Husband's father

As. emu

Syr. Hmâ ܚܡܐ

(Gesenius. 327; Brun. 156)

حماء

مادرزن

Mother-in-law

Heb. Hâmot חַמּוֹתAram. hamâtâ ܚܡܘܬܐSyr. Hamotâ ܚܡܘܬܐ

As. emêtu

Mand. hamata

(Gesenius. 327; Brun. 156; Macuch.

123)

حماء (N.Pr.)

شهری در شام

Hama, (A city in Syria)

Heb. Hamât חַמַּתSyr. Hmât ܚܡܐܬܐ

As. Amattu

(Brun. 741; Costaz. 468; Gesenius.

333)

Sweet

Heb. Hâli

חלי

Syr. Hly

حلي

Aram. HLY

חלי

شیرین شدن

To become sweet

Mand. Hla

حلاوا :

شیرینی ، حلاوا

Sweet, sweetmeat

Syr. Haloyâ

شاهما

J.Aram. Hulyâ

חלי

چیز شیرین ، شیرینی

Something sweet, sweetness

Syr. Hulyâ

شوکلا

شراب تازه

The fresh wine

Huz. HLY' : šakar

Sugar

شکر : ساکار

(Gesenius. 318; Jastrow. 434;

Payne smith. 131; Brun. 153;

Macuch. 148; Huz-Dict. 92)

حلی :

آراستن

Adorn

Heb. HLH חליה

(Gesenius. 318)

حلیاتا :

گیاهی است

Syr. Hliatâ

حلیاتا

Erysimum

(A genus of old word herbs)

(Dozy. 319)

حلیان ، حلیون :

مار جوبه

Asparagus

Syr. Hellunâ

شلاهنا

رک حلیون

(Jacob. 67)

حَمَّ :

گرم و داغ شدن

To become warm, hot (of water)

Heb. Hāmam חמם

Syr. Ham

ش

Aram. Hāmam חמם

Become warm

گرم شدن

Ak. emmu

گرم

Warm

Ak. ummu

گرمی

Warmth

Syr. Hlulpâ ܠܘܠܦܐ
(Jacob. 66 ; Dozy 315)

حَلِك :

سخت سیاه بودن و سیاه شدن

To be or become intensely black

Heb. HLK חלך

Aram. Hašok ܚܫܘܟܐ

(Gesenius. 319)

حَلِم :

خواب دیدن

To dream

Heb. Hâlam חלם

Aram. Halam ܚܠܡܐ

Syr. Hlam ܠܡܐ

Mand. HLM

Huz. HLMWN + tan: xvaftan

ܠܡܘܢܘܢܘܢܘܢܘܢܘܢ ܚܘܫܬܢ

حَلِيم :

خود دار، بردبار

Forbearing

Syr. Halim ܠܚܠܡܐ

بهبود پذیرفته، سلامتی باز یافته

Be cured, healthy

(Gesenius. 321; Brun. 154;

Macuch. 149; Huz-Dict. 91)

حُلوان (N.Pr.) :

نام شهری است در بین النهرین

Holvân, city in Mesopotamia

Syr. Halwan ܠܘܠܘܢܐ

Syr. Halyay ܠܘܠܝܐ

(Brun. 741)

حَلَة :

جامه، یک دست لباس

A garment, set of clothes

Syr. Helâ ܠܘܠܐ

Mand. hilula

(Macuch. 144; Frankel. 50; Brun

154)

حَلِي، حَلَا، حَلَاوَة :

شیرین و دلپسند بودن

To be sweet, pleasant

Heb. Hâlâh ܠܘܠܐ

لطیف و نرم و سبک و تروتازه بودن

Mollify, appease

حَلِي :

شیرین و لذیذ

Prune, mahaleb

Syr. maḥlbā قسلا

(Gesenius. 316; Frankel. XVI ;
Brun. 152; Jacob. 86; Huz-Dict.
92)حلب (N.Pr.)

شهر حلب

Alepus, Aleppo

Syr. Halab شلد

Syr. Holob نلد

(Brun. 741)

جلتیت :

صمغ انجدان ، انغوزه

Assafoetida

Syr. Heltitā شلتا

(Frankel. 140; Nakhla. 179)

حلزون :

حلزون

Snail, shell

Syr. Kalzunā شلا

Gr. elkis عر، ل

(Nakhla. 257)

جلس :

جل اسب

Horse-cloth

Syr. Hēlsā شلسا

(Jacob. 86)

جلس :

جل پوشانیدن بر چارباي

To clad or cover an animal with
a helsمجلس :

بيچاره ، فقير

Heb. Hālaš חלאש

To be weak

ضعيف بودن

Aram. Hālaš חלאש

Aram. Halāš חלאש

Syr. Hāloš شلك

(Gesenius. 325; Brun. 154;

Frankel. 105)

حلفاء ، حلفاء :

گياهی است ، نوعی نيشکر

Jonc, roseau, espèce de canne

à sucre.

Syr. Halpā شلپا

Syr. Hulpā شلپا

Wise, sage, scholar

Syr. Hakimâ شحمدا

Emp.Aram. HKYM

(Gesenius. 314; Jeffery. 111;

Jastrow. 461-463; Brun. 151;

Hoftij. 87)

حَلَّ :

حلال و پاک و روا بودن ، آزاد شدن از قید ، باز شدن

To become lawful, free, free

from tie, to open

Aram. halal חלל

Syr. halel شلالا

پاکیزه گشتن

To purify

Heb. Hlal חלל

شو خکن و نجس و کافر شدن

To pollute, defile, profane

Syr. ahel اشلا

Mand. HLL

حَلَّ ، حُلُولاً ، حَلَّ :

فرود آمدن ، ساکن شدن

To alight at

Syr. hal شلا

(Gesenius. 320; Jastrow. 469;

Frankel. 3; Jacob. 80)

حَلَبَ :

شیر دادن

To milk

Heb. HLB חלב

To milk

حَلِيبَ :

شیر تازه

Fresh milk

Heb. Hâlâb חלב

Aram. Halbâ חלבא

Syr. Halbâ شلحا

Huz. HLB' : šir شیر : شیر

As. alibu

Milk

شیر

حَالِبَ ، حَالِبَانِ :

میزه نای

Ureter

Syr. Holbâ شلحا

مَحَلِبَ :

از انواع آلبالو که آنرا آلبالوی تلخ پیوند مریم ،

شجره ادریس گویند .

	خاریدن ، خاراندان	خود داری و باز داشتن از کاری که در آن شر	
To itch, irritate		و فساد باشد ، قضاوت کردن ، حکومت کردن ، استوار	
Aram. H _{KK} חכך		ساختن	
Syr. H _{ak} ܫܚܐ		To restrain from acting in an	
Mand. H _{KK}		evil manner; judge, govern,	
(Macuch. 147)		make firm	
	<u>حکل</u> :	Heb. H _{âk} am חכֹּם	عاقل و دانا بودن
	کاری و چیزی بر کسی مشتبه و مبهم بودن	To be wise	
To be confused, vague		Aram. H _{ak} am חכֹּם	
Heb. H _{KL} חכל		Syr. H _{kam} ܫܚܘܡܐ	
	<u>حکله</u> :	Mand. H _{KM}	
	گرفتن زبان بطوریکه سخن شخص مفهم نشود	As. H _{ak} âmu	دانستن
Barbarousness, impediment in		To know	
speech			<u>حکمه</u> :
As. ekêlu			دانایی
	تیره و تار بودن	Wisdom	
Be gloomy		Heb. H _{âk} mâh חֲכָמָה	
As. êlku	تاریک	Aram. H _{âk} emtâ חֲכֵמְתָא	
Dark		Syr. H _{ak} emtâ ܫܚܘܡܐ	
As. eklitu	تاریکی	Phen., Zenj. H _{KMH}	
Darkness			<u>حکیم</u> :
(Gesenius. 314)		Wise man	دانا
	<u>حکم</u> :	Aram. H _{Kim} חכִּים	
		Aram. H _{akimâ} חֲכִימָא	دانا ، دانشمند

وسم از کت رفتار

To walk barefoot, become chafed
of foot or hoof

Heb. YHP 977

Aram. Yāhep 977

Syr. ahep 977

Discalceatio

(Gesenius. 405; Brun. 165)

حَقَّ :

درست و راست بودن ، برگردن کسی حق داشتن

To be just, right, obligatory,
make, or decide to be just

Heb. hāqaq 777

بریدن ، نوشتن ، مسجل کردن

Cut in, inscribe

Aram. Haqaq 777

Phen. HQQ

Mand. HQQ

مرتب کردن ، مرتب بودن

To put in order; to be orderly

Syr. Haqa 777

(Gesenius. 349; Brun. 167)

حَقَّة :

جعبه کوچک ، ظرف کوچک

Small box
Syr. Huqā 777
(Jacob. 86)

حَقَر :

کوچک و خرد شمردن ، تحقیر کردن

To despise, to think slightly

Syr. HQR 777

سخن بوج گفتن ، بالیدن ، لاف زدن

To talk empty talk; to boast

Mand. HOKR

(Macuch. 152)

حَقْل :

مزرعه ، سرسبز

Fertile field, farm

Aram. Haqlā 777

Syr. Hoqlā 777

Aram. Halaq 777

Heb. Heleq 777

As. eḳlu

زمین ، ملک ، مزرعه

Territory, possession, field

S. Arabian. hablat

(Gesenius. 323; Jastrow. 496;

Frankel. 129; Guidi. 33)

حَك :

(Gesenius. 342)

حَفَشَ :

جمع کردن ، گرد آوردن

To collect

حَفَشَ (ح : أَحْفَاش) :

ظرف کیسه ، کیسه چرم

Vessel, sack, a small leather bag

Aram. hapisâh ܚܦܝܫܐ

(Jastrow. 491; Frankel. 30)

حَفِظَ :

نگاهداشتن ، مراقبت کردن از چیزی

To keep, protect, be mindful of

Heb. hâpeš ܚܦܫ

شاد شدن از چیزی

Delight in

Syr. Hpt ܚܦܫܐ

Syr. Hpit ܚܦܝܫܐ

مشتاق و با غیرت

Eager, zealous

حَفِظَةَ :

خشم ، هیجان ، غیرت

Anger (excitement) zeal

(Gesenius. 342; Brun. 165)

حَفَنَ :

چیزی را با دودست گرفتن

To take with both hands

حَفَنَةً :

گودی در زمین

Handful, hollow in the ground

Heb. HPN ܚܦܢ

N.Heb. Hâpan ܚܦܢ

Aram. Hapan ܚܦܢ

دستهارا با چیزی پر کردن

To fill hand with

Heb. Hopen ܚܦܢ

گودی دست

Hollow of hand

Aram. Hâpeni ܚܦܢܝ

Aram. Hupnâ ܚܦܢܐ

Syr. Hupnâ ܚܦܢܐ

Hollow of hand

As. hupunnu

کاسه

Bowl

(Gesenius. 342; Brun. 165)

حَفِيَ حَفْوًا :

پای برهنه و بی کفش رفتن ، سائیده شدن پا

حفر:

رك: حَطَى

(Gesenius. 345; Macuch. 143)

حَطَى:

نايل شدن ، بهره برگرفتن

To be fortunate, happy

Heb. Ḥaṣah חצח

تقسيم کردن ، بهره کردن ، بخش کردن

To divide

(Gesenius. 345)

حَف:

احاطه کردن و گرفتن کرد اگر چیزی

Surround

حَف:

جانب ، پهلو ، حاشيه چیزی

Side, border of a thing

Heb. Ḥāpāp חפפ

بستن ، احاطه کردن ، پوشیدن

Enclose, surround, cover

Aram. Ḥāpat

To provide with a bosom or border

(Gesenius. 342; Frankel. 94 ;

Jastrow. 493)

کدن ، جستجو کردن درباره

To dig, search for

Heb. ḥāpar חפר

Aram. ḥapar חפר

Syr. ḥpar حفر

N.Heb. Ḥeper חפר

عمل حفاری و کدن

Act of digging

Mand. HPR

Palm. HPR

Ak. ḥapāru

To dig

Huz. HPRWN + tan: Kandan

س (Huz. 119:14) کدن

(Gesenius. 343; Macuch. 151;

Brun. 166; Hoftij. 94; Huz-Dict. 99)

حَفَز:

حرکت دادن ، راندن ، شتاب کردن

Incite, urge, hasten

Heb. ḥapaz חפז

در جنبش بودن ، لرزدان ، شتاب کردن

هشدار دادن

To be in trepidation, hurry,

alarm

	(Jeffery. 110; Nakhla. 179)	
To bring together (Gesenius. 346)	با هم آوردن	<u>حَطَب</u> :
		همه گرد آوردن
	<u>حَضَن</u> :	
	بر ، سینه و آغوش	<u>حَطَب</u> :
Breast, bosom		همه ، هین
Heb. Heṣem יֶהֶסֶם		
	قسمت با لا و بر جامه وردا	Firewood
Bosom of garment		Heb. Hâṭab חַטָּב
Syr. Hanâ حنا		بریدن و گرد آوردن همه
Syr. H'nâ حنا		Cut or gather wood (Gesenius. 301)
	سینه بر	
Breast, bosom (Gesenius. 346; Brun. 161)		<u>حَطَم</u> :
	<u>حَطَّة</u> :	شکستن چیزی
	بخشایش و عفو	To break a thing
Forgiveness		Syr. Hṭam حطام
Heb. Hṭ' חט'		(Jacob. 86)
Syr. Htit' حطتا		
	<u>حَطَط</u> :	<u>حَطْوَة</u> :
	آلتی از چوب یا آهن برای پاک کردن	تیر ، تیر کوچک
Instrument for polishing		Arrow, small arrow
Syr. mhaṭā حطتا		Heb. Heṣi חֶסִי
		Heb. Heṣ חֶס
		Hes. HṢH חֶסַח
		Ak. uṣṣu

Syr. HSNܚܣܢܐ

Huz. YHSNN+tan: dâštan

ܚܣܢܐ ܕܥܘܢܐ ܕܐܘܪܫܠܡ

رك : حَسَنَ

(Jeffery. 110; Brun. 163; Huz-
Dict. 53; Frankel. 232, 236;
Hoftij. 93)

حَمَاة ، حَصَوَة :

سنگریزه

Calculus

Syr. Hṣoṣâ

ܚܣܘܨܐ

(Brun. 167)

حَضْر :

حاضر بودن ، مسکن گزیدن

To be present, settle, dwell

Heb. ḤṢR ܚܘܨܐ

Sab. ḤṢR

مسکن ثابت

Fixed abode

(Gesenius. 347; Frankel. 1)

الحَضْر (N.Pr.) :

شهر قدیم الحضر در بین النهرین

Hatra

Syr. Ḥeṭrâ

ܚܬܪܐ

(Brun. 741)

حَضْرَب :

بستن و سخت تابیدن ریمان

To bind or twist powerfully

Heb. ḤRṢB ܚܪܘܨܒ

(Gesenius. 359)

حَضْرَمَوْت (N.Pr.) :

ناحیه‌ای در جنوب شبه جزیره عربستان در امتداد
بحر عمان و منسوب به آن را حضرموت گویند .

Hadramut

Heb. Ḥaṣarmawet ܚܘܨܪܡܘܘܬ

Sab. HSRMH

Sab. ḤṢRMWT

Gr. xatramotitai ܚܘܨܪܡܘܘܬܝܬܐܝ

(Gesenius. 348)

حَضْن :

در بر گرفتن ، در آغوش گرفتن

Carry in the arms or bosom

Heb. ḤṢN ܚܘܨܢ

As. êsênu

AK. ešēdu

Old Ak. ʾšD ; ašdum

Mand. ḤṢD

Emp.Aram. ḤṢD

Huz. ḤṢDWN+tan : drûtan

سَر دَرُو تان : دَرُو تان

حاصود

دَرُو گَر

Reaper

(Jastrow. 489; Macuch. 152;

Jeffery. 109; Hoftij. 95;

Frankel. 133; Huz-Dict. 99)

حصر

تنگ گرفتن ، محاصره کردن ، احاطه کردن

To encompass, surround, besiege

Heb. ḤṢR חצר

Phen. ḤṢR

Mand. ḤṢR

(Gesenius. 346; Macuch. 152)

حصف

نیکو رأی و خردمند بودن

To have a sound judgement

Aram. ḤṢP ܚܘܦ

Syr. ḤṢP ܚܘܦ

Mand. ḤṢP

(Macuch. 152)

حاصل

حاصل و نتیجه دادن ، گرد آوردن

To result, to collect.

Old Ak. ḤṢL . ḥašālum

آسیا کردن ، سائیدن

To grind

Old.Aram. ḤṢL

تحويل دادن

Deliver

(Gelb. Hoftij. 95)

حصن

نیرومند و قوی و تند رست بودن ، مکانی را تقویت کردن

To be strong, vigorous, healthy,

to fortify (a place)

Aram. Ḥasan ܚܘܨܢ

Heb. ḤSN ܚܘܨܢ

Emp.Aram. ḥsn

حصن (ج : حصون)

دژ ، جای استوار

Stronghold, fortress

Targ. Ḥisnâ ܚܘܨܢܐ

Insect
 Syr. raḥšá **رَحْشَا**
 (Brun. 633)

حَشْفٌ :
 بیماری خارش و گری گرفتن ، پوست زخم بر آمدن

To have scab, itch
 Heb. Ḥaspas **חַסְפָּס**
 بر طرف کردن ، پوست بر کردن
 Scabed off, scale-like
 Aram. Ḥaspenitâ **חַסְפְּנִיטָא**

پوست فلسی ، پوست فلس مانند

Scaly skin
حَشْفَةٌ :
 سر آلت تناسلی مرد آنجا که از پوست خارج میشود

The head (or glans) of the
 penis, that is above (beyond)
 the place of circumcision. (Lane)
 Aram. Ḥaspâ **חַסְפָּא**

شم ، بت

Shame, idol
 (Gesenius. 341; Jastrow. 489)

حَشْمٌ :

شام خوردن
 To eat the evening-meal
 Syr. ḥsam **حْشَم**
 (Jacob. 87)

حَشِي :
 کار نهادن ، بر کنار رفتن ، جدا کردن

To set aside, go aside, apart
حَشِي :
 پناه ، نگاهداری

Shelter, protection
 Heb. Ḥasâh **חַסָּה**

پناه جستن
 To seek refuge
حَا شَا :
 پناه ، نجات

Save
 Syr. Hos **حَوْس**
 (Gesenius. 34; Brun. 145)

حَصْدٌ :
 دور کردن

To reap, to cut harvest
 Aram. ḥṣad **حِصְدָא**
 Syr. ḥṣad **حِصْد**

To farge, hammer

Syr. Hešal سَعَلَ

برسندان کوفتن ، جلا دادن

To forge, furbish

Mand. HSL

حَسَالَة :

دانه باقی ونخاله دانه های غربال شده

Criblure, reste du grain criblé

Aram. hušlâ ܚܘܫܠܐ

جو مسحوق و پوست کده

barley-groats

As. hušlu

جو

Barley

Aram. nahšul ܢܚܫܘܠ

دریای طوفانی

stormy sea

(Gesenius. 1094; Macuch. 154;

Dozy. 286)

حَسَن :

جمیل وزیبا و نیکو بودن

To be excellent, beautiful

Heb. HšN חֲשַׁן

Aram. Hasan ܚܫܢ

Syr. Hsen ܚܫܢ

نیرومند بودن

To be strong

(Jastrow. 488; Costaz. 112;

Frankel. 230; Gesenius. 305)

حَشَد :

جمع کردن و فرا هم کردن

To assemble

Heb. Hšad חָסַד

خوب و مهربان بودن

To be good, kind

N.Heb. Hšid חָסִיד

پاک و پرهیزگار

Pious

Aram. hasad ܚܫܕ

خوب و مهربان و دوست و همراه بودن

To be kind, mild

(Gesenius. 338)

حَشَر :

کرد آوردن (مردم) فراهم آوردن

To collect

Heb. HšR חָשַׁר

Collect, gather

As. ašaru

(Gesenius. 366)

حَشْرَة :

حشیره

(Gesenius. 338; Brun. 162)

محسود :

دوست داشته شده

Aimé

Heb. H̄esed חֶסֶד

Syr. H̄esdâ حَسَدَا

(Payne Smith. 1554; Dozy. 284)

حسر :

آشکار کردن ، عریان کردن ، از نظر پنهان شدن

To remove, strip off, disappear

Heb. h̄āser חָסַר

از دست دادن ، فاقد شدن ، کم شدن

To lack, be lacking, decrease

N.Heb. H̄eser חֶסֶר

باعث کم شدن و فقدان

Cause to lack or fail

Aram. H̄esar חֶסַר

Syr. H̄sar حَسَر

فقدان

Lack, want

Phen. M̄HSR

Emp.Aram. H̄ert

Palm. H̄ert

(Gesenius. 341; Hoftij. 94)

حسك :

پراز خشم و کین شدن

To bear rancour

Heb. H̄āšak חָשַׁק

تاریک شدن ، به تاریکی گرائیدن

To grow dark

Aram. h̄āšak חֶשַׁק

Syr. H̄šek حֶשֶׁק

Emp.Aram. h̄šwk

Ténèbre

تاریکی

Phen. h̄šk

Palm. h̄škk'

(Gesenius. 364; Hoftij. 98)

حسل :

فرو کردن ، سوراخ کردن ، بزور راندن (چاربا)

To thrust, to urge on (beast)

drive away

B.Aram. h̄āšal

با يك ضربه خورد کردن

Shatter by a blow

As. h̄āšalu

To thresh

کوبیدن

N.Heb. h̄āšal חֶשַׁל

Shatter

خرد کردن

J.Aram. hasal חֶשַׁל

برسندان کوفتن ، پتك زدن

See, behold

Aram. Hazâ ܫܐܘܘܢܐSyr. Hzâ ܫܐܘܐ

Palm. ܫܐܘܘܢܐ

Cuneiform-Aram. Ha-za-û-niJ.Aram. HazâHuz. HZYTWN + t (a) n: ditan

ܫܐܘܘܢܐ ܫܐܘܘܢܐ ܫܐܘܘܢܐ ܫܐܘܘܢܐ

حازئ

ستاره شناس ، هیوی

Astronomer, astrologer

حزآSyr. Hazoyâ ܫܐܘܘܢܐ

(Gesenius. 302; Ebeling. 47;

Nakhla. 178; Huz-Dict. 93)

حس

حس کردن ، درک کردن چیزی

To feel, perceive by sense

Heb. hus

حس کردن و خوشحال شدن

Feel, enjoy (with the senses)

N.Heb. Huš ܫܐܘܘܢܐ

احساس رنج و زحمت کردن

To feel pain

Aram. Huš ܫܐܘܘܢܐSyr. Hoš ܫܐܘܘܢܐMand. Huš

(Gesenius. 301; Macuch. 138;

Brun. 175)

حسبان

شمارش ، حساب

Reckoning, calculation,
computationAram. Hušbânâ ܫܐܘܘܢܐ ܫܐܘܘܢܐSyr. Hušbânâ ܫܐܘܘܢܐ ܫܐܘܘܢܐMand. hušbana

(Macuch. 138; Brun. 173)

حسد

رشک ورزیدن حسد بردن

To envy

Aram. Hasad ܫܐܘܘܢܐ

شرمسار کردن

Put to shame

Syr. Hased ܫܐܘܘܢܐ

سرزنش و ملامت کردن ، بد گفتن

To reproach, revile

حَزَاةٌ ، حَزَازٌ :

بوسته هایی که از سر می ریزد

Scurf of the head

Syr. Hazozitâ ܚܙܘܝܬܐ

(Gesenius. 304; Brun. 147)

حَزْدٌ :

اندازه گرفتن ، حدس و تخمین زدن

To measure, guess

حَازِرٌ :

غیب گو ، کاهن ، آرد

Diviner; flour

Syr. Hezrâ ܚܙܪܐ

(Brun. 148)

حَزَقٌ :

سخت محکم بستن

Bind, squeeze

Heb. Hâzaq ܚܙܩ

سخت محکم و استوار شدن ، قوی کردن

Be, or grow firm

Syr. Hzaq ܚܙܩAram. Hezaq ܚܙܩ

(Gesenius. 304)

حَزِيرَان (N.Pr.) :

ماه بابلی برابر با ژوئیه فرنگی

Babylonian month corresponding
to JuneSyr. Hziron ܚܙܝܪܐ

Mand. Haziran

Ak. simanu

Heb. SYWN

(Macuch. 118; Nakhla. 178)

حِزْمٌ :

بستن تنگ اسب و چارپا

To pack up, to strap a beast

Syr. Hzâm ܚܙܡܐحِزَامٌ :

تنگ اسب

Girth of saddle

(Brun. 147; Frankel. 103)

حَزْيٌ :

حدس و تخمین زدن ، پیشگویی کردن و فال گرفتن

To guess, perceive with the
inner visionHeb. Hazâh ܚܙܐܗ

دیدن و مشاهده کردن

Brun. 170; Frankel. 3; Nakhla. 178)

حرمون (N.Pr.)

کوهی در فلسطین که مقامی مقدس است ، جبل الشیخ
Mount Hermon (sacred mountain)

Heb. Hermon הרמון

Sab. MHRM

Temple

معبد

حرام

داخل مسجد

Interior of mosque

حرمة

پناهگاه بست

Assylum

(Gesenius. 356)

حران (N.Pr.)

شهری در شمال بین النهرین

City in northern Mesopotamia. Carrhae

Heb. Hārān חרון

As. harrānu

جاده ، راه

Road, path

Syr. Hāron חרוןSyr. Horon חרון

Gr. xarran

(Gesenius. 357; Brun. 741)

حروة

احساس سوزش در گلو بر اثر خشم و غیظ

Burning sensation in throat,
from rage and painHeb. Hārāh חרה

سوختن چون شمع از خشم و غضب

Burn, be kindled of anger

Aram. Hry חר

سوزندان ، موجب آتش گرفتن شدن

Cause fire to burn

Zinj. HR

Anger

خشم

حریر

ابریشم ، برنیاں ، جامه ابریشم

Silk, silk-cloth

Aram. Hārar חר

To glow

درخشیدن

Syr. Harar

(Jastrow. 506; Payne Smith.

1356; Frankel. 39)

حز

To cut

بریدن

Heb. HZZ חזSyr. Hoza حز

Safflower

Aram. HRY ܘܪܝܘܠܐ

(Gesenius. 359; Brun. 170)

حرف :

تغییر دادن ، تحریف کردن

To change a thing

To alter

Syr. Hrep ܫܪܦ

(Jacob. 87)

حرف :

غذای تند مزه

Biting the tongue (dish)

Syr. Hripâ ܫܪܦܐ

(Nakhla. 178)

حرق :

به هم سائیدن دندان نیش از خشم ، به هم مالیدن

دو چیز

To grate or grind (teeth), file,
rub togetherHeb. Hâraq ܫܪܦܐ

دندان به هم فشردن

To gnash, grind the teeth

Syr. Hareq ܫܪܦܐ

Aram. HRK

Mand. HRK

حراق :

آب نمکین و شور

Brine, salt-water

Syr. Herkâ ܫܪܦܐ

(Gesenius. 359; Brun. 169, 171;

Macuch. 153; Nakhla. 178)

حرم :

باز داشته و محرم و ممنوع شدن ، از شرع خارج

بودن

To be prohibited, forbidden,
unlawful.Heb. Haram ܫܪܦܐ

حرام کردن ، محرم شدن از حقوق

Ban, devote, exterminate

Syr. Hrem ܫܪܦܐJ.Aram. HRM ܫܪܦܐ

Mand. HRM

Nab. HRM

حرم :

ممنوع کردن

Prohibition

Syr. Hermâ ܫܪܦܐ

(Gesenius. 355. Macuch. 153;

Locust

(Gesenius. 353)

حردی ، لج ، حرادی :

سقی ازنی ووشال

Roof of reeds

Aram. Hurdâ אַרְדָּא

رك : هردی

(Frankel. 149)

حردون :

سوسمار كوچك

Stellion, lizard

Syr. Hardonâ شردونا

(Brun. 169; Frankel. 123)

حرد :

بناهاگه ، دعای چشم زخم ، تعویذ

Safe, refuge, amulet

Syr. Herz شرد

(Brun. 169)

حرزق :

زنجیر کردن ، مقید کردن

To fetter

Talm. HARZQ אַרְצָק

Mand. HRZQ

Aram root. HZQ אַרְצָק

رك : هرزق

(Macuch. 153; Frankel. 281)

حرض :

سخت پوست بودن

To be rough to the skin

Syr. Hras شدسه

(Brun. 170)

حرض ، حرص :

بیمار ولاغرونزار زرد روی بودن

To become, to be disordered in
body

Heb. HRS אַרְצָק

زرد بودن

Be yellow

Syr. Hra' هردا

Be yellow

Syr. Haru a شده حا

Yellow

زرد

Syr. Hri'utâ شدته حا

وضع خراب وید

A damaged position

احرض :

زرتك ، گل زرد

Zinj. HRB

Heb. Hereb חֶרֶב

Sword

Aram. Harbâ חֶרְבָּא

(Gesenius. 352)

Parched place

Heb. Hârer חֶרֶר

(Gesenius. 359)

To plough

Heb. Hâraš חֶרֶשׁ

بریدن ، نقر کردن ، شخم زدن

Cut in, engrave, plough

Phen. HRS

Aram. Harat חֶרְתָּ

نقر کردن

Engrave

Syr. Hrat

شکافتن ، شخم زدن

Cleave, plough

Ak. 'RŠ , erāšum

Old.Canaan. ih-ri-šū

(Gesenius. 360; Brun. 172;

Hoftij. 97; Frankel. 125)

حَرَج :

سخت تنگ گرفته شدن ، قادر نبودن به حرکت
از جهت وحشت و خشم .To be straightened; unable to
move far fear and rage

Heb. Hârg חֶרְג

جنبانیدن و لرزانیدن

To quake

Nab. Hrg

چیز ممنوع

Chose defendue, prohibiée

(Gesenius. 353; Hoftij. 96; Dozy)

حَرَجَل :

به جب و راست دویدن

Run right and left run swiftly

Heb. HRGL חֶרְגַל

حَرَجَل ، حَرَجَلَة :

گروهی از اسبان ، گروهی از ملخ

Troop of horses, swarm of locusts

Aram. Hargolâ חֶרְגֹלָא

ملخ

Syr. Hargolâ

شَرَجَلَا

	کنیز آزاد شده	Mand. HRR	
Freed-women		(Gesenius. 359; Macuch. 153)	
Sab. HIR			حرباً؛
	مرد آزاده و نجیب		غارت کردن ، به جنگ برخاستن ، جنگیدن
Free man, noble			Plunder, wage war with fight
Syr. Bnot Hiri	حנה شادا		together
	دختران و زنان آزاد کرده		Heb. Harab חרב
Freed women			Attack, smite down
Emp.Aram. HIR ¹			Syr. Hrab حרב
	مرد آزاد		زدن و کشتن
L'homme libre			Smite, slay
	حرورة ، حرورية حرية		Alk. ARB. arabum
	آزادی		war
Liberty			Nab. HIRBW
Syr. Hrurtâ	سزنا		Emp.Aram. HIRBH
(Gesenius. 359; Macuch. 153;			(Gesenius. 352; Hoftij. 90)
Nakhla. 177)			حراباً؛
	حر؛		نام خزنده ای که آنرا به فارسی آفتاب پرست گویند
	گرم و داغ و سوزان و تشنه شدن		Chameleon
To be hot, burn, thirst			Syr. HIRBH سزنا
Heb. Hârar חרב			(Addi. 50)
Be hot, scorched, burn			حرية؛
As. arâru			افزار جنگ ، زوبین
	تابیدن ، برا فروختن		Dart, javelin
To glow			

Aram. <u>Hadeš</u> חַדֵּשׁ	B.Aram. <u>Hadyā</u> חַדְיָא
To be new نو بودن	Heb. <u>Hāzeh</u> חָזֵה
Mand. HDT Syr. <u>hadet</u> حِدَتَا	AK. <u>didā</u>
Sab. <u>HDHT</u>	Mand. <u>hadia</u>
As. <u>uddiš</u> , <u>adašū</u>	Syr. <u>hadyā</u> حِدْيَا
	Chest سینه ، تیر
Renew	Huz. H[D] <u>Y</u> : var سدودیه : ۱۱
As. <u>ešš</u>	(Gesenius. 330; Macuch. 116; Huz-
New نو	Dict. 85)
(Gesenius. 294; Macuch. 133;	
Hoftij. 83; Brun. 143)	
	<u>حَرَزَّ حَرَارًا</u> :
	آزاد شدن
<u>حَدَس</u> :	To be or become free
گمان کردن ، تخمین و حدس زدن	Heb. <u>HRR</u> חָרַר
To surmise, to guess	Mand. <u>HRR</u>
Syr. <u>hadas</u> حِدَاص	Aram. <u>Harar</u> חַרַר
(Jacob. 80)	
	آزاد کردن
<u>حَذَا</u> :	Set free
محاذی و مقابل چیزی بودن	
To be opposite, to be against	<u>حر</u> :
Heb. <u>HZH</u> חָזַח	آزاد ، آزاده
	Free, freeborn
<u>حَذَا</u> :	Heb. <u>Hor</u> חָר
برابر ، مقابل	Free man مرد آزاده
Opposite to	Aram. <u>Horā</u> حَرَا
Sab. <u>HDYT</u>	
برابر	Freed man بنده آزاده شده
	Aram. <u>hārtā</u> חַרְתָּא

Enclosed space, district tract
surrounding a village
(Gesenius. 291; Brun. 140)

حَجَل :

لنگیدن ، لی لی کردن ، خرامیدن .

To hobble, hop, limp

Heb. HGL

حَجَل :

کبک نر

Partridge

Syr. ḥaglā

Syr. ḥgal

(Gesenius. 291; Brun. 140;

Frankel. 56)

حَد :

تیز کردن ، تیز بودن

Sharpen, be sharpened

Heb. ḥādad

تیز بودن ، تیز

Be sharpened, keen

Aram. ḥeded

As. uddudi

تیز کردن

Sharpen

N.Heb. ḥeded

ḥḥḥ

Ak. uddudu

تیز

Sharp

حَدِيد :

تیز

Sharp

Huz. ḥTWT: Tēz

مص ۱ ص ۱ : ۳۰

(Gesenius. 202; Jastrow. 448;

Huz-Dict. 97)

حَدَث :

نو تازه شدن ، واقع شدن

To be new, to happen (event)

Heb. ḥādaš

تازه کردن ، تعمیر کردن ، نو کردن

Renew, repair

Phen. ḥDŠ

New moon

ماه نو

Pun. QRT ḥDŠT

قرطاجنه : (N.Pr.)

کارتاز ، شهر نو ، قریه نو

Carthage, new-city

Emp.Aram.Palm. ḥDŠ

To celebrate a feast

Heb. Hag אָג

جشن ، اجتماع درعید زیارت

Feast, pilgrim-feast

Aram. Hagâ אָגָא

Syr. Hagâ ܗܘܒܐ

زیارت وحج

Pilgrimage

Sab. HG

(Gesenius. 290)

حج :

پنهان شدن ، پنا هگاه ، ملجا

To conceal; Place of refuge,

Protection

Heb. HGH הָגַח

(Gesenius. 291)

حج :

مانع از ورود کسی شدن ، پنهان شدن

To prevent, intervene , hide

Heb. HGB הָגַב

حجاب :

مانع ، برده ، هر چیز که حایل بین دو چیز باشد

Veil, screen, that which veils,
conceals, hides

Syr. Hugbâ

شهرکا

صندوق اشیا مقدس

Shrine

حاجب :

برده دار

A chamber-servant

Syr. Hugobâ

شهرکا

Syr. Hugbonâ

شهرخا

(Gesenius. 290; Brun. 140)

حجر :

منع کردن ، کسی را از تصرف درمالش منع کردن

Hinder, restrain, to prohibit

access to

Heb. Hâger

הָגַר

کمر بستن ، احاطه کردن

Gird, gird on, gird oneself.

Aram. Hagar

ܗܘܒܐ

Syr. hagar

ܗܘܒܐ

As. agâru

احاطه کردن

surround

Sab. mhgrt

محجر (ج : محاجر) :

قریه و مکانی که دور آن محصور شده باشد

Seize, snatch

حَتَفَ :

هلاک و مرگ

Death

Syr. Hatep

ܗܬܦ

شکستن و خورد کردن

Break in pieces

رک : خَطَفَ

(Gesenius. 368)

حَتَمَ :

تصد و آهنگ کردن

To decide

Syr. Htam

ܗܬܡ

(Brun)

حَتَامَةٌ :

باقی مانده غذا بر سفره

Remainder of a meal

Syr. hutāmā

ܗܘܬܐܡܐ

(Nakhla. 178)

حَتَّى :

تا ، تا اینکه

Till, until, even

B.Aram. 'ad ܗܝ

Ak. adi

Arab. ttā

عَتَى

Huz. 'D : tāk (tai) ܬܐܟ

(Gesenius. 723, 1105; Huz-Dict.32)

حَتَّ ، حَتَّحَتْ :

برانگیختن ، به نشاط آوردن ، به کاری مجبور کردن

To incite, to instigate, urge

Heb. Hšš ܗܫܫ

شتاب و عجله کردن

Hasten, hurry

Syr. Hathat

(Gesenius. 366; Brun. 176)

حَجَّ :

تصد مقصودی کردن ، به زیارت خانه خدا رفتن

Detake oneself to or towards an object of reverence; make a pilgrimage to Mecca.

Heb. Hāgag ܗܝܓܘܓ

زیارت کردن ، برپا کردن جشن زیارت و شرکت کردن در آن

Make pilgrimage, keep a pilgrim-feast.

Sab. HGGSyr. Hagi

ܗܝܓܝ

برپا داشتن يك جشن

Aram. <u>hablā</u>	ܚܒܠܐ	Syr. <u>hbal</u>	ܫܒܠܐ
Syr. <u>heblā</u>	ܫܒܠܐ		زحمت ورنج بردن
As. eblu		Travail	
Cord		Ak. <u>habālu</u>	
Aram. <u>Heblā</u>	ܚܒܠܐ		پیچیدن، بستن زخم و جراحت
Pain		To writhe, twist, wound, injure.	
Sab. <u>HBL</u>		Mand. HBL	
	حد مرزی، مرز	(Gesenius. 286; Brun. 137; Frankel	
Border territory, field		215,228; Hoftij. 81; Jeffery. 107;	
As. <u>nahbulu</u>		Macuch. 115)	
	ریسمان، دام تله		حَتّ:
Rope, snare			افتادن، فرود آوردن
Mand. <u>habla</u>		To drop, to go down, descend.	
Emp.Aram. <u>HBLN</u> (Pl.)		Heb. <u>nāhet</u>	נָחַת
J.Aram. <u>Mhblh</u>	اثر، چیزی	Go down, descend	
Un monument, objet		Syr. <u>nh̄et</u>	ܫܒܠܐ
	حبل:	Aram. <u>neh̄et</u>	ܢܗܝܬ
	به ریسمان بستن	Palm. <u>NHT</u>	
To bind, to tie with		Mand. <u>NHT</u>	
Heb. <u>hābal</u>	ܚܒܠ	(Gesenius. 639; Macuch. 292)	
	بستن، گرو بستن		حَتّ:
Bind, pledge			در بستر و فراش مردن
Aram. <u>Habal</u>	ܚܒܠܐ	To depart from life in the bed	
To pledge		Heb. <u>hātap</u>	חָטַף
Syr. <u>Habel</u>	ܫܒܠܐ		گرفتن، ربودن

Huz. HWBSY : zindan ١٣٢٥: ١٣٢٥

Prison زندان

Mand. HBS

(Gesenius. 289; Macuch. 130;

Jastrow. 417; Huz-Dict. 76)

حَبِيب:

راهب که خود را در صومعه زندانی کند

Hermit, solitary

Syr. hbišā حَبِيبَا

(Brun. 139)

حَبِيش، حَبِيشَة (N.Pr.):

حَبِيشَة

Abyssinia, Ethiopia

Syr. Habas

(Brun. 740)

حَبِيق:

مال وکالای خود را جمع کردن

To collect one's possession.

Heb. hābaq חָבַק

محکم گرفتن ، در آغوش گرفتن

Clasp, embrace

Mand. Hbaq

Syr. HBQ حَبِق

(Gesenius. 287)

حَبِيق:

کج خلق، بد خوی (تاج العروس)

Ill-humoured

حَبِيقُ النَّبِيِّ (N.Pr.):

The prophet Habakuk

Heb. habaquq חָבַק

As. Hambakūku

نام گیاهی است

Name of a plant

Gr. Ambakoum Ἀμβάκουμ

(Gesenius. 287)

حَبِك:

خوب بافتن پارچه ای

To weave a stuff well

Syr. hbak حَبِك

(Brun. 137)

حَبِل:

ریسمان ، طناب ، بند

Rope, cord

Heb. hebel חֵבֶל

طناب ، بند ، مرزوحده

Cord, band, territory

	<u>حبر، اج: أحبار</u> :	Bustard (bird)	
	داناى شريعت يهود، ملاى يهودى	Syr. <u>Hbirâ</u> سَبْرَا	
A Jewish doctor of the law		Syr. <u>Hbiroya</u> سَبْرَا	
Heb. <u>hber</u> חֵבֵר		Pers. Hubara	
Teacher		(Brun. 139; Borhan. 2386)	
Aram. <u>Habrâ</u> חֵבְרָא			<u>حَبَسَ:</u>
Friend	دوست		بازداشتن، بزدان افکدن
Pun. <u>hbrnm</u> (Pl.)			To confine, to hold in custody,
Emp.Aram. <u>ha-ba-ra-an</u>			to detain
Nab. <u>hbrwwhy</u> (Pl.)		Heb. <u>hâbâš</u> חֵבְלָא	
Palm. <u>hbrh</u>			بستن، بر بستن
Le collègue, compagnon		Bind, bind up	
(Jeffery. 49; Hoftij. 82;		As. <u>abâšu</u>	
Jastrow. 422)		As. <u>hibšu</u>	
	<u>حبر:</u>		نواروبند سر
	مرکب	Kopfbinde	
Black ink		Syr. <u>Hbas</u> سَبْ	
Syr. <u>hborâ</u> سَبْرَا			بستن
Black ink		To bind	
Aram. <u>Habarbar</u> חֵבְרְבָר			<u>حَبَسَ:</u>
To darken	تاریک کردن	Aram. <u>Habušâ</u> חֵבְרְבָא	
(Brun. 139; Jastrow. 422; Frankel		Syr. <u>hbušâ</u> سَبْرَا	
247)			حَبَسَ
	<u>حُبَارَى</u> (Pers.):	Imprisonment	
	مرغ بنام هوبره		

حَبَّ
دوست داشتن، عشق ورزیدن، بوسیدن
To like, to love, kiss

Heb. Hābab חָבַב

Syr. Hab حَب

افروختن، التهاب داشتن

To kindle

Syr. Habeb حَبَب

Aram. Habeb חָבַב

دوست داشتن، بوسیدن در آغوش گرفتن

To love, embrace.

Pun. mhb

Emp.Aram, Palm. HB, MHB

To love

حَبِيب

دوست، معشوق

Be-loved, darling

Syr. Habib حَبِيب

Mand. habib

حَبَّ

دوستی، مهر، عشق

Love

Syr. hubbā حُبَّ

(Gesenius. 285; Brun. 136,428;

Frankel. 58; Hoftij. 81)

حَبَّ

خم سفالین بزرگ

Large earthenware

Syr. hubā حُبَّ

(Nakhla. 178)

حَبَّة

حبه، دانه، دانه گندم

A grain, a seed

Syr. hobā حَبَّة

(Jacob. 85)

حَبَاب

مار

Serpent, snake

Heb. Hobāb (N.Pr.) חָבַב

Phen. hb

(Gesenius. 285)

حِبَالَتُو

درینجا بداء، اسفا

To regret, to be sorry for

Syr. Hboluhi حِبَالَتُو

(Jacob. 67)

ح

<p><u>حابورة</u> : مجمع يهود Assembly of the jews Syr. Habrutâ ܠܗܘܘܬܐ (Nakhla. 78)</p>	<p>Smallage (plant); wild marjoram Syr. Hōšâ ܠܗܘܘܬܐ (Nakhla. 178; Jacob. 67)</p>
<p><u>خاخام</u> : خاخام ، پیشوای دینی یهود ربانی دانا ، حکیم A Jewish pontiff; Rabbi, wise Heb. Hākām ַחֲכָמִים (Brown. 314)</p>	<p><u>حان ، حانة (Pers.)</u> : میخانه Tavern Syr. honu ܠܗܘܘܬܐ Pers. xāna Room Pahl. xānak (Nakhla. 178; Borhan. 708)</p>
<p><u>حاشا</u> : نام گیاهی خوشبو ، آویشن شیرازی</p>	<p><u>حائین</u> : من فروش Wine merchant Syr. Honuyâ ܠܗܘܘܬܐ (Nakhla. 178)</p>

Foam

جوش وکف

گروهی از مردمان ، قرن ، مردم ، نسل

Nation, tribe, century, generation

Heb. gil גיל

جیر:

گچ ، آهک

Chalk, lime

Circle, age

دایره ، سن

Syr. gayrâ

شازا

Talm. Ben gilw בן גיל

B.Aram. gir

گچ

مولود عصر کسیکه در همان زمان زائیده شده

سارج

One born at the same time, a

Plaster of lime and ashes

contemporary.

(Gesenius. 162; Frankel. 9;

(Gesenius. 162)

Nakhla. 177)

جیش:

سپاه ، لشکر

Army

Syr. gaysâ

شاسا

(Costaz. 47; Frankel. 238)

جیفة:

مردار بوگرفته

Body, corpse; carrion; carcass.

Heb. gupâh גופה

N.Heb. gup גופ

Aram. gupâ גופ

(Gesenius. 157)

جیل:

سخ مایل به سیاه

Red, reddish black

Heb. gon 𐤂𐤁𐤂

Aram. gaun 𐤂𐤁𐤂

Syr. gun ܓܘܢ

Syr. gwan ܓܘܢ

Pers. gun

Pahl. gōn, gōnat 𐭪𐭫𐭬 . 𐭪𐭫𐭬

(Gesenius. 157; Addi. 49;

Borhan. 1861)

گون

جونة :

قرص خورشید هنگام غروب آفتاب

Disk of the sun when setting

Syr. gunā ܓܘܢܐ

Drinking-cup, goblet

(Brun. 63; Frankel. 169)

جوی :

بیماری غم و عشق ، و سل

Violent passion of grief,

consumption

Nab. GWY

Palm. GWY'

دروزی ، درودست

Intérieur, le plus reculé

(Hoftij. 49)

جیب :

گریبان

Collar of a shirt

Syr. ayb' ܐܝܒ'

کیسه کوچک

A small bag

(Brun. 428)

جید :

گردن

Neck

Heb. gid 𐤂𐤁𐤂

Aram. gidā 𐤂𐤁𐤂

Syr. gidā ܓܝܕܐ

(Gesenius. 161)

جیار :

آهک ، گرمی سینه از خشم و گر سنگی

Quicklime, heat in the chest

caused by hunger, anger.

Heb. gir 𐤂𐤁𐤂

جوشیدن

Boil, boil up

Aram. gir ܓܝܪ

موج زدن

To wave

N.Heb. gir 𐤂𐤁𐤂

<u>جَوْسَقَ (Pers.)</u>	(Gesenius. 162; Brun. 64)
کوشک ، قصر کاخ	<u>جالم ، جالية :</u>
A palace, pavilion	يك مهاجرت ، گروه تبعید شدگان
Aram. Qušqâ ܩܘܫܩܐ	One emigrating, a company of exiles
بنای بلند ، برج	Heb. golâh גולת
High building, tower	تبعید ، تبعید شدگان
Syr. gwsqa	Exile, exiles
Pers. Kusk	(Gesenius. 163)
Pahl. Kôsak 𐭕𐭎𐭓𐭕	<u>حال ، حوالاً ، حَوْلان :</u>
(Jastrow. 1345; Télégdi)	دور زدن و دور گشتن
<u>جَاعَ ، جَوْعاً :</u>	To go about, around, circuit
گرسنه گردیدن ، تهی بودن	Heb. golân גולן
To be hungry, be empty	Phen. GWL
Heb. gâwa גָּוָא	Syr. gal ܓܠ
سپری شدن سر آمدن ، مردن	(Gesenius. 157; Jacob. 80)
Ewpire, perish, die	<u>جَوْلَقَ :</u>
Old.Aram. GW'	رك : حلق
(Gesenius. 157; Hoftij. 49)	<u>جَامَ جَوْماً :</u>
<u>جَالَ (جَوْلَ) :</u>	To seek one a thing
گرد بر آمدن و دور گشتن	طلب کردن چیزی
Go around, to ramble about	Heb. gâmâ ܓܡܐ
Heb. gil ܓܝܠ	(Gesenius. 170)
با وجد و نشاط بودن	<u>جَوْنَ (Pers.)</u>
Rejoice	

Syr. gurbâ ܩܘܪܒܐ
 Pers. gurab گورب
 Kord. gûré
 Addi. 48; Borhan. 1851)

جاز جوزاً :

گذشتن

Cross, pass by, pass away
 Heb. guz גוז
 Aram. guz ܩܘܙ
 Syr. goz ܩܘܙܐ
 (Gesenius. 157; Frankel. 1,9;
 Brun. 64)

جوز (Pers.) :

گوز، گردکان، گردو و درخت آن

Walnut; walnut tree
 Heb. egoz עגוז
 Aram. eguzâ ܐܓܘܙܐ
 Syr. gawz ܩܘܙܐ
 Syr. gawza ܩܘܙܐܐ
 Talm. amguzâ אמגוזא
 Mand. anguzâ
 Pers. gawz گوز
 Pahl. gôz
 Kord. gûz
 Tabari. Aquz

(Gesenius. 8; Brun. 64; Macuch.
 25; Addi. 48; Borhan. 1852)

جوزل :

کبوتر جوان

Young pigeon

Heb. gozâl גוזל

پرندگان جوان

Young of birds

Syr. zugal ܩܘܙܐܐ

Heb. wegozâl וּגְזָל

Pigeon

کبوتر

Heb. gozâlâyw גוזליו

جوجه عقاب

Eaglet

Huz. GWSL : gudr (gudark)

۱۲۱۹ : ۱۹۱۲

(Gesenius. 160; Payne smith. 112;
 Frankel. 115; Brun. 120; Huz-Dict.
 152)

جاس ، جوماً :

تجسس و جاسوس کردن

To spy, to search

Syr. GWS ܩܘܙܐ

(Gesenius. 65)

جودی (N.Pr.)

نام کوهی که کشتی نوح بر آن نشست
The name of the mountain where
the Ark rested.

جودی تصحیف واژه "کردو" است که در ادبیات
یهودی و مسیحی آمده است .

A misunderstanding and confused
of the name Qardes in the Judaeo-
Christian story.

Onkelos. QRDW קרדו

Jonathan. QRDWN קרדון

Syr. Kardū ܩܪܕܘܐ

بعضی اوقات کردو یا کردورا با کردستان یکی دانسته
وجودی را همان کوه آرارات در شمال شرقی دریاچه
وان بند داشته اند .

Sometimes QRDW, or KRDW, is
supposed to be the province of
Kurdistan, and mountain to the
N.E. of Lake Van is identified
with the mountain of Ararat.

(Jeffery.)

جوارش، جوارش (Pers.)

گوارش، نوعی شیرینی

Kind of sweets

Syr. gursy

Pers. govares

داروش که جهت هضم غذا خوردند

Pahl. guvarišn ګوارش (دو و ۱۳)

(Addi.40; Borhan. 1874)

جار جواراً

زنهار ویناه دادن، در همسایگی گرفتن

Sojourn, tarry, vicinity

neighbor hood

Heb. gwr גר

Syr. gor ܩܪ

(Gesenius. 157)

جار

همسایه، زنهار داده از ظم

Neighbor, sojourner

Heb. ger גר

Aram. gyor ܩܘܪ

Syr. gyur ܩܘܪܐ

به دین تازه در آمده

Proselyte

(Gesenius. 158)

جوراب (Pers.)

جوراب

Socks

	<u>جَوْبَ :</u>	حفره ، خندق
	دریدن و بریدن و کندن	Pit, ditch, trench
To pierce, bore, hollow out, dig	Syr. gubā ܩܘܒܐ	آب انبار ، آبشخور
	<u>جَوْبَ :</u>	Cistern
	سپر	(Gesenius. 155)
Shield		<u>جَاغَ جَوْخًا :</u>
Heb. gab גַב		نشته شدن ساحل توسط رود خانه وسیل
AK. gabbu	بشت، حافظ	To wash away (a bank: torrent, river)
Back, support		Syr. goh ܩܘܗ
Huz. GBH: pust ܩܘܗܝܢܐ		(Jacob. 80)
(Gesenius. 146; Huz-Dict. 65)		<u>جَوَاد :</u>
	<u>أَجَابَ :</u>	اسب نجیب و راهوار
	پاسخ دادن	Fleet (horse). Courser
To answer		Syr. gwodā ܩܘܕܐ
Syr. gab ܩܘܒܐ		(Brun. 64)
Syr. agib ܩܘܒܐ		<u>جُودِيَا ، جُودِيَا :</u>
(Gesenius. 155; Jacob. 80)		جامه ای از پشم
	<u>جَوِيَّةَ :</u>	A woolen dress
	حفره ، گودال	Syr. gudyā ܩܘܕܝܐ
Pit, hole, hollow		(Frankel. 46; Nakhla. 177; Addi. 48)
Heb. geb גֵב		

To gather

Syr. gnâ

ܘܢܐ

(Brun. 73)

جَهَنَّمَ:

از نور خورشید چشم کسی خیره شدن

To be dazzled by the (sun)

Syr. ghr

ܘܗܪܐ

(Jacob. 80)

جَهَنَّمَ:

دوزخ ، جهنم ، آتش جهنم

Hell, hell-fire

Heb. gihnom

גֵּיהֶנּוֹם

Aram. giahenom

ܓܝܗܢܘܡ

Aram. giahnâm

ܓܝܗܢܢܐܡ

Syr. gihanâ

ܘܗܢܐܡܐ

Syr. gaihanâ

ܘܗܢܐܡܐ

Mand. guhanam

Gr. géenna

Γέεννα

Talm. gehenâm

"واللفظة من أصل عبراني هو جهينوم أى وادى

هيننم Hinnom ، وهو واد يدور حول القدس

نحو اربعة كيلومترات ويعرف باسم وادى الرمانى .

وقد كان اليهود الوثنيون يقرّبون فى موضع منه

يسمى توفث Topheth ، الصبيان قرابين للاله

ملوخ ، ويقدمونها ذبائح محروقة اكراما له . نم

صار هذا الموضع محلا ترمى فيه أقدار المدينة

وجثت الحيوانات وتحرق هناك لئلا تنتشر منها

الايهه ، وصار الموضع رمزا للجحيم ، ومنه اخذت

لفظه جهنمه Gehenna التى هى جهنم ، الموضع

الذى يعاقب فيه المجرمون بعد الموت "

(جواد على : تاريخ العرب قبل الاسلام ج ٦

ص ١٧١)

(Jeffery. 105; Macuch. 85)

جَوَائِي:

درون و داخل چیزی

The inside of a thing

(Nakhla. 177)

جَوَائِي:

داخلی ، درونی

Interior, inside

Syr. gawoyâ

ܘܘܘܝܐ

(Jacob.)

جَابَ جَوَابًا:

گذشتن راه بریدن

To cross, to cut out

Syr. GWB

ܘܘܘܝܐ

(Brun. 63)

سپاه ، لشکر ، نیرو ، دسته
Host, army, troop, force
Syr. gundâ 𐤂𐤍𐤁𐤀
Aram. gundâ 𐤂𐤍𐤁𐤀
Mand. GWND𐭪
Pahl. gund 𐭪𐭥𐭥
جند ، واژه ای است ایرانی که از طریق آرامی
وارد عربی شده است .

It is an Iranian word borrowed
through Aramean.

(Jeffery. 105; Jastrow. 223;
Brun. 61; Frankel. 238; Borhan.
1840)

جنز :

پوشانیدن و پنهان کردن چیزی

To cover to conceal a thing

Heb. GNZ 𐤂𐤍𐤁

Eth. ganz

Enwrap

پیچیدن

جسد مرده ای را بر تابوت گذاردن

Arab. Jinâzeh

جنازه

Corps, to put a dead on a litter

Aram. genaz 𐤂𐤍𐤁𐤀

Syr. gnaz

𐤂𐤍𐤁

To cover

J.Aram. Genzâ 𐤂𐤍𐤁𐤀

Treasure

گنج

Aram. Gennez 𐤂𐤍𐤁𐤀

Heb. genzīm 𐤂𐤍𐤁𐤀

Syr. gazâ 𐤂𐤍𐤁

Elam. Kán-ša-is

Old.Pers. ganz

Part. gazn

Sogd. Gazn

Pahl. ganj

Emp. Aram. gnz'

All treasure

همه بمعنای گنج

رك : كنز

(Jastrow. 258; Gesenius. 170;

Hoftij. 52; Driver. 77)

جنس :

گونه ، جنس

Kind, genus, species.

Syr. gensâ ܓܢܫܐ

Pers. guna

Gr. genos γένος

(Jacob. 81; Nakhla. 257; Borhan.
1862)

جنی :

گرد آوردن

Aram. genâ	ܘܓܢܐ		Old.Aram. gnb	
Aram. gentâ	ܘܓܢܬܐ		Emp.Aram. GNB	
Syr. gantâ	ܘܓܢܬܐ		Aram. gannâbâ	ܘܓܢܢܒܐ
Phen. GNN			Yud. gnnow	
Emp.Aram. Gn			Arab.Junub	جَنُب
Palm.,Nab. gny (Pl.)				بیگانه، غریب
Garden		باغ	Foreigner, stranger	
Emp.Aram. GNN				
Gardener		باغبان		جَنُب
(Gesenius. 171; Brun. 75; Jeffery				بہلو، کار
104; Hoftij. 52)			Side, side of man's body	
		جَنُب	B.Aram. gab.	ܘܓܒܐ
		در بہلو و کار گذاشتن، کار گرفتن		بہلو، پشت
To put a thing aside, to stand			Back, side	
by the side.			Syr. gaba	ܘܓܒܐ
Heb. gârab	ܘܓܪܒ		Aram. gabâ	ܘܓܒܐ
To steal		دزدیدن	Mand. ganbâ	
Syr. gnab	ܘܓܢܒ		Side	بہلو
Heb. ganâb	ܘܓܢܒ		Arab. Junnâb	جَنَاب
Thief		دزد		هم بہلو
Syr. ganobâ	ܘܓܢܒܐ		(منتہی الارب)	
Pun. gnb		دزدیدن	(Gesenius. 170, 1085; Macuch. 76;	
To steal			Brun. 77; Huz-Dict 43)	
Palm. ygnb				
Emp.Aram. gnyb		دزدیدن		جَنَد (Pers.)

			سپر ، سلاح
	<u>جملون :</u>		
	شتر کوچک ، شترک	Shield; armour	
A little camel		Syr. gan	ش
Syr. gamlunā	شملونا	Syr. mganā	شملونا
(Nakhla. 177 ; Frankel. 29)		(Gesenius. 170; Brun. 75; Frankel. 148)	
	<u>جمیل :</u>		<u>جنون :</u>
	نام مرض است		دیوانگی
Name of a bird		Paroxysm of rage	
Syr. gmilā	دغملا	Syr. gnoyā	گنوا
		(Jacob. 81)	
	<u>جعی :</u>		<u>جینی :</u>
	باقلا ، باقلی		گوز پشت بودن
Broad beans		To be crookbacked	
Syr. gumā	دگوما	Syr. gnā	گنا
(Jacob. 60)		(Jacob. 81)	
	<u>جن :</u>		<u>جنته :</u>
پوشانیدن ، تاریک بودن ، دربرگرفتن ، دفاع کردن			بهشت ،ستان ، فردوس
To cover, to be dark, to wrap to defend		Garden, paradise	
Heb. ganān	גנן	Heb. gan	
Aram. agen	גנ		محوطه و حصار باغ
Palm. gn		Enclosure, garden	
	<u>مجن :</u>	N.Heb. ganāh	גנא
		Ak. gannatu, ginū	

Syr. Gumiz ^{ܩܘܡܝܫ}
(Gesenius. 168; Frankel. 140)

جَمَس؛

جاموس (ج: جواميس) (Pers.)؛

گاو میش

Buffalo

Syr. gawmiš ^{ܩܘܡܝܫ}

Syr. gamišâ ^{ܩܘܡܝܫܐ}

Syr. gomusâ ^{ܩܘܡܝܫܐ}

Mand. gamušân

Mand. gamišan

Pers. gâv-mish

گاو میش

Pahl. gâvmêš

(Macuch. 76; Brun. 73; Borhan.
1770)

جَمَلٌ جَمَالاً؛

خوب صورت و نیکو سیرت گردیدن

To be elegant, beautiful, kind,
pleasing

Heb. gâmal ^{ܩܘܡܝܫ}

متناسب بودن با

Deal adequately with

As. gamâlu

به نیکی و احسان رفتار کردن

Deal with benefit

N.Heb. gamal ^{ܩܘܡܝܫ}

Aram. gemal ^{ܩܘܡܝܫ}

Palm. gml

(Gesenius. 168)

جَمَل؛

شتر نر

Camel

Heb. gâmal ^{ܩܘܡܝܫ}

As. gammalu

Ak. gamalu

As. gamlâ ^{ܩܘܡܝܫܐ}

Syr. gamlâ ^{ܩܘܡܝܫܐ}

Palm. GML' (Sg.)

Palm. GMLYN (Pl.)

Mand. gumla

Emp.Aram. GML'

Nab. GML

Huz. GML' : ustur

اشتر

ܩܘܡܝܫܐ : ܩܘܡܝܫܐ

(Gesenius. 168; Brun. 72; Macuch.
83; Hoftij. 51; Huz-Dict. 69)

جَمَلٌ ، جَمَلٌ ، جَمَلٌ؛

طناب کشتی

Ship-rope

Syr. gamlâ ^{ܩܘܡܝܫܐ}

(Nakhla. 177)

All together, in a mass

Heb. gam גַּם

Syr. gam ܡܘܫܐ

Pun. GM

(Brun. 72; Hoftij. 51; Gesenius 168)

جمّة :

جاه براز آب

Well full of water

Syr. gemâ ܡܘܫܐ

(Jacob. 81)

جمد :

فسرد و بسته گردیدن و کلفت و محکم شدن (آب)

To thicken, to freeze (water),
become solid

Aram. gemad ܡܘܫܐ

بسته و منقبض شدن

To be contracted

Syr. gmad ܡܘܫܐ

(Gesenius. 166; Brun. 71)

جمز :

فراهم آوردن

To collect, to join a thing

Heb. gâmar ܡܘܫܐ

به انتها رسیدن ، تکمیل

Come to an end, complete

As. gamâru

Aram. gemar ܡܘܫܐ

Syr. gmar

Pun. gmr

Yaod. itgmrw

(Gesenius. 170; Brun. 73. Hoftij.

51; Frankel. 228)

جامور ، جمور :

سر ستون

Chapiteau

Syr. gomurâ ܡܘܫܐ

Syr. gumorâ ܡܘܫܐ

Syr. qomurâ ܡܘܫܐ

جمار ، جمارة :

سر دگل

Head of a mast

(Dozy. 212; Frankel. 146)

جميز (N.Pr.) :

شهری از یهود به بطرف فلسطین

Jimzu. City of Judah toward

Philistines

As. Gamuzanu

Heb. Gemzo ܡܘܫܐ

Rock, large stone

Heb. galmud

Hard, barren

(Gesenius. 166)

سخت ، لم یزرع

جَلَّةٌ ، جَلَّةٌ ، جَلَّةٌ :

بشکل گوسفند و بزو شتر

Dung of sheep, goaty, camels

Heb. gâlâl גַּלְאֵל

(Gesenius. 165)

جَلَوَةٌ :

جامه آراسته و زیبا

Fine garment

Heb. glâyon גַּלְיֹן

لوحة ، نوشته

Tablet

Talm. gelyon גַּלְיֹן

قسمت خالی و حاشیه صفحه و طومار

The empty margin of page or roll

(Gesenius. 163)

جَلَوَاز ، لِح : جَلَاوَرَة :

باسبان ، محصل مالیات

Policeman, tax-collector

Syr. galwazâ ܓܠܘܙܐ

(Nakhla. 177)

جَلَى جَلِيًّا :

جلا دادن ، صیقلی کردن ، روشن و هویدا شدن

To rub up, to polish, to become clear

Heb. gâlâh גַּלָּה

Aram. gelâ ܓܠܐ

Ak. nakâlu

Huz; YKLWN + tan : uzvârtan

رو (ر) : ۱۱ : ۱۱ : ۱۱ : ۱۱ : ۱۱

رك : جلا

(Ebeling. 66; Gesenius. 162;

Huz-Dect. 68)

جَلِيَّان :

روئیای یوحنا ی رسول

Apocalypse of St-John

Syr. gelyonâ

(Nakhla. 177; Jacob. 81)

جَمَّ (جَمَم) :

بسیار و فراوان شدن

To be abundant, become much.

Heb. GMM גַּמַּם

جَمَّ :

بسیار

نشاندن جایگیر کردن
Engraving
(Dozy. 209; Jastrow. 12)

جَوَلَقُ ، لَج : جَوَالِقُ ، جَوَالِيقُ (Pers);

گاله ، کیسه ، جوال

Sack

Syr. gulaqa ܩܘܠܩܐ

Aram. GW²LQ ܩܘܠܩܐ

Aram. 'GWWLQ² ܩܘܠܩܐ

کیسه ، خورجین

Sack, bag, long sacks on either
side of pack-animal

Mand. gualqa

Huz. GWB²L : gavâl

ܩܘܠܩܐ : ܩܘܠܩܐ

Pers. govâl گوال ، گوال

Pahl. gôâl, gôbâl, gavâl

(Macuch. 81; Addi. 43; Payne

Smith. 64; Huz-Dict. 43; Borhan.
595, 1848)

جَلَلٌ :

کار بزرگ ، چیزی مهم

Serious, momentous, important
thing

جَلَّلٌ :

برای خاطر ، بهر

Sake

"قَعَلَهُ مِنْ جَلَّلِكَ" آنرا از بهر تو کرد

(منتهی الارب)

He has done it for thy sake

Heb. gâlâl גַּלְגַּל

به خاطر برای

Account of

Be gelal Yosep

ܩܘܠܩܐ ܝܘܫܦ

به خاطر یوسف

On account of Joseph

(Gesenius. 164)

جَلَمٌ :

قیچی کردن و تراشیدن موی

To shear

جَلَمٌ :

موی زن ، پشم تراش

Clipper of wool

Syr. golumâ ܩܘܠܩܐ

(Nakhla. 177; Frankel. 286)

جَلَمَدٌ ، جَلْمُودٌ :

خرسنگ ، سنگ بزرگ

جَلَعَ جَلَعًا :

بی شرم و برهنه شدن و نمایاندن اعضای پنهان خود

To be shameless, to be disclosed

Lay bare

Heb. gāla' גָּלַע

N.Heb. gala'

To disclose, make known

Syr. gla' ܓܠܥ

خسته کردن

Circumcise

(Gesenius. 160)

جَلَعَدَّ :

دراز افکندن چیزی بر روی زمین

To spread something on the ground

Heb. gel'ed גֵּלְעַד

جَلَعَد :

Durus, fortis

درشت استوار

جَلَعَاد :

Cameleus robustus

Heb. gel ad גֵּלְעָד

رشته کوه ، تپه و ماهور

Mountain-range or hilly country

(Gesenius. 166; Dozy. 208)

جَلَفَ :

یوست کردن ، تراشیدن

To bark, to cut off,

Syr. glap ܓܠܦ

Aram. gālap ܓܠܦ

جَلَفَ :

Empty jar, jug

کوزه خالی

Aram. gūlpā ܓܘܠܦܐ

(Jacob. 81; Jastrow. 222; Frankel 169)

جَلَفَطَ :

اندودن و بتونه کردن کشتی

To calk a ship, calfat

جَلَفَاط :

بتونه گر کشتی

Calker, celui qui calfat

Aram. gelāpitā ܓܠܦܝܬܐ

Aram. aglāputā ܐܓܠܦܘܬܐ

To lose one's hair on both sides of the head	(Gesenius. 162; Hoftij. 50; Brun. 69; Huz-Dict. 66)	
Heb. gālahּ גָּלַח		جَلِدَ :
بی مو طاس شدن سر		
Be bald		بیج بستن
Syr. glahּ ܓܠܚ	To be frozen	
(Gesenius. 164; Jacob. 81)	Syr. GLD ܓܠܘܐ	
	Syr. glidā ܓܠܝܘܐ	جلید
جلخ :	frost, ice	بیج
تیز کردن کار و چاقو	(Nakhla. 177)	
To sharpen (a knife)		جلد :
Heb. GLHּ ܓܠܚ		تازیانہ زدن
(Nakhla. 211)		
	Scourge	
جلد :	Heb. GLD ܓܠܘܐ	
بوست و جرم	Eth. Galad	آختن ، وبه جلو افکندن
Skin, leather, hide	Obducere, inducere; to draw over draw in front	
Heb. geled ܓܠܘܐ	(Gesenius. 162)	
Aram. geldā ܓܠܘܐ		جلس ، جلوساً :
Syr. geldā ܓܠܘܐ		نشستن ، بر نشستن
Emp.Aram. GLDY	To sit down; to sit up	
Palm. GLDY'	Heb. gālaš ܓܠܘܐ	
Ak. giladu	(Gesenius. 167)	
J.Aram. gildā ܓܠܘܐ		
Huz. GLLT' : pōst		
بوست		
دلاصه : ܓܠܘܐ		

To appear in glory

Syr. 'TGLY ܬܓܠܝܐ

(Gesenius. 162; Brun. 68; Hoftij. 50; Jeffery. 91)

جَلْب :

ايربي باران

Cloud without rain

Syr. gulbâ ܩܘܠܒܐ

(Jacob. 81)

مَجَلَب :

تازيانه

Scourge

Syr. maglbâ ܡܓܠܒܐ

Gr. tmaxlab ܛܡܟܠܒ

(Dozy. 205; Nakhla. 177)

جَلِيَاب ، (ج : جَلَابِيْب) :

پيراهن ، جامه گشاد

Wrapper

Eth. galbut

شنل

Cloak

Eth.Root. galbab

پوشيدن

To cover

(Jeffery. 102)

جَلَجَل :

بانك برآوردن ، تدریدن

Scream, to thunder

جُلْجُل :

زنگی که به گردن چاربايان بندند

Bells hanged to the neck of beasts
of burden

Phen. GLGL

چن

Old-Aram. GLGL

Aram. galgal ܓܠܓܐܠ

Aram. gelglâ ܓܠܓܠܐ

Wheel

چن

(Hoftij. 50; Jastrow. 245)

جَلْجُونِيْت :

عدس

Lentil

Syr. GLGWNY (دليل الراغبين ص 107)

Huz. GLGNYK : mizuk

مژوميزوك 91210 : 91008

Ebeling. 12; Huz-Dict. 33)

جَلِيح :

موی را درد و طرف سراز دست دادن و کم شدن

موی

The heart of the male blossom

Blossom of date

Talm. kuprâ כּוּפְרָא

Syr. guprâ ܟܘܦܪܐ

Mand. gupara

Pers. kofrâ کفرا

(Frankel. 147; Addi. 43; Borhan
vol. 3, 1661; Macuch. 84)

جفن ، جفنة :

درخت مو ، تاک

Vine-stock

Heb. gepen גֶּפֶן

As. gapnu

Aram. gopan ܓܘܦܢܐ

Syr. gpetâ (Sg.) ܓܘܦܬܐ

Syr. gupné (Pl.) ܓܘܦܢܐ

(Gesenius. 172; Brun. 77; Frankel
156)

جَلَّ لَحْ : أَجَلال ، جِلال :

پوشش ستور ، بالان جارایان

Horse-cloth

Syr. gâlalâ ܓܘܠܠܐ

(Brun. 71; Frankel. 103, 210)

جل :

والا و بزرگ شدن

To be high, to be great

Heb. GLL גלל

مجلة :

مجله ، کتاب ، دفتر ، مجلد

Book, code, periodical review

Heb. MGLH גלגלה

Syr. mgalâ ܡܓܠܐ

Syr. mgaltâ ܡܓܠܬܐ

(Gesenius. 168; Brun 71; Nakhla.
177)

جلا :

روشن و هویدا شدن و صیقل دادن

To become clear, to show a thing
to polish

Heb. gâlâh גַּלָּה

برهنه کردن ، بر طرف کردن

To uncover, to remove

Aram. gelâ ܓܘܠܐ

Syr. glâ ܓܠܐ

Phen. GLY

Emp.Aram. TGLY

تجلین :

باشکوه آشکار شدن

جَسْمٌ
بزرگ و کلفت و توده شدن
To be stout, bulky, massive
Heb. Gšm גִּשְׁמַ

جِسْمٌ
جسم ، تن ، بدن
Solid substance, body
B.Aram. gešm גִּשְׁמַ
B.Aram. gešmā גִּשְׁמָא
Syr. gušmā دُشْمَا
Body تن ، بدن

جِسْمَانِي
جسمانی ، منسوب به جسم
Corporal
Syr. gušmonā دُشْمَانَا
Mand.. gišma
(Gesenius. 177, 1086; Brun. 81;
Macuch. 92)

جَنَأٌ جُنُوءٌ
از رویا روی حمله کردن
To rush forth
Syr. gəā گَا
(Brun. 75)

جِصٌّ
Gypsum, sulphate of calcium
Syr. gešā گِشَا
Gr. gupsos γύψος
(Nakhla. 207)

جَعَلٌ
گذاشتن ، قرار دادن ، ساختن
To put, to make, to appoint
Syr. ga'el گَا'ال
(Brun. 76)

جَعْفِيلٌ
علف طفیلی
Orobanche
Syr. ga'polā گَا'پولَا
(Dozy. 198; Nakhla. 177)

جَعْفِيلٌ
کرسنه ، گاودانه ، کرفس کوهی
Bitter vetch
Syr. ga'golā گَا'گولَا
(Jacáb. 60)

جَفْرِيٌّ ، جُفْرَاٌ
کاسه برگ گل خرما ، وعا' الطلع

Syr. gžitâ ܓܙܝܬܐ
 Pahl. gazitak ܓܙܝܬܐ
 Pers. gezyat گزیت
 (Geffery. 102; Brun. 66; Frankel
 283)

جس:
 جس:

دست سوندن و حس کردن با دست

To feel with the hand, to touch

Heb. gšš ܓܫܫ

Aram. gešāš ܓܝܫܐܫ

Syr. gaš ܓܫܐ

Mand. Kšš, Gšš

(Gesenius. 178; Macuch. 97,225;
 Brun. 82,283)

جس:
 جس:

یوست درشت و سخت ، زمین سخت

Hard skin; rough ground

Heb. guš ܓܘܫ

کلوخ ، کلخه

Clot, lump

Aram. gošā ܓܘܫܐ

(Gesenius. 159)

جاسوس:
 جاسوس:

جاسوس

Spy

Syr. gošušā ܓܘܫܘܫܐ

(Brun,82, Frankel. 243)

جس:
 جس:

سخت و درشت بودن

To be hard, to become rigid
 or stiff

Heb. goš ܓܘܫ

(Gesenius. 159)

جسر:
 جس:

دلیوی کردن ، پل ساختن

To dare, to build a bridge

As. gašāru ܓܫܐܪܘ

محکم و قوی کردن

To strengthen, make firm

Heb. gšr ܓܫܪ

To make firm

جسر اج: جسور، اجسر):

پل ، پل بزرگ

Bridge

Aram. gišrā ܓܝܫܪܐ

Syr. gišrā ܓܝܫܪܐ

Syr. gešrā ܓܝܫܪܐ

N.Heb. gešer ܓܝܫܪ

(Gesenius. 178; Frankel.285.Brun 82)

To cut, cut off, to cut in two pieces

Heb. gāzal

גזל

To tear away

دریدن

Aram. gezal

ܓܙܠ

Phen. GZL

Syr. gzal

ܓܙܠ

Syr. glaz

(Gesenius. 159)

جَزَل :

هینم

Sticks, firewood.

Syr. gawzolâ

ܓܘܙܘܠܐ

(Jacob. 64)

جَوَزَل : جوازله (Pers.)

کیوتر بجه وجوان

Young pigeon

Syr. zugalâ

ܘܓܘܠܐ

Pers. gawdarah

کیوتر

pigeon

Huz. ĠWŞL : guds (gudarak)

١٢١٤: ٩١٤

(Payne Smith. 112; Borhan. 3, 1850

Huz-Dict. 152)

جَزَلَة :

بانگ کیوتر

Vox columbi

Heb. GZL

גזל

(Gesenius. 160)

جَنْم :

بریدن ، یکسو کردن کار

To cut off a thing

Heb. GZM

גזמ

Syr. gzam

ܓܙܡ

(Gesenius. 160)

جَزَى :

پاداش دادن

To reward, to requite

Heb. gāzâh

גזח

To cut

بریدن

Talm. gezâ

גזא

To requite

جزا و پاداش دادن

Syr. gz'

ܓܙ'

(Gesenius. 159)

جَزِيَّة :

جزیه ، گزیت

Capitation, poll-tax

(Gesenius. 160; Brun. 67; Jacob. 80; Huz-Dict. 66)

جزر (Pers.)

گرر ، هوچ ، زردك

Carrot

Syr. gzirâ

Pers. gazar

Gilak. gazar

(Brun. 69; Addi. 41; Borhan. vol. 3. 1811)

جزیر:

نماینده مردم يك ده برای گرد آوری مالیات
ایشان .

A representative of the peasants
for gathering their taxes

Syr. gzirâ

باسبان ، عسس

Lictor

Pers. gazir

(Nakhla. 176; Addi. 41; Costaz. 46; Borhan. vol. 3. 1814)

جزیره:

جزیره ، شبه جزیره

Island, peninsula

Syr. gozartâ

Syr. gzirtâ

(Jacob. 80)

جزع:

بریدن ، گذشتن

To cut, to cut off; to cross

Heb. GZ' גזע

Syr. Gza' גזא

(Gesenius. 160; Brun. 66)

جزاف، جزانة (Pers.):

خرید و فروش یکجا و چکی ، به گزاف خریدن

Sale or purchase in lumps

Syr. gzapâ

Pers. gezâf

Pahlavi of Turfan. WYZ'BG'R

شرارت کردن

To do mischief, to act wickedly

(Addi. 141; Borhan. vol. 3. 1810;

Henning, a list of middle Persian, BSOS, 1X, 1.89)

جزل:

بریدن و دوباره کردن

	<u>جزی:</u>	Syr. geztā	ܓܙܬܐ
	مار ماهی	Aram. gizā	ܓܙܐܗ
Eel		(Gesenius. 159; Brun. 66)	
Syr. garyotā	ܓܪܝܘܬܐ		<u>جزاً جزاً:</u>
(Jacob. 81)			بخش کردن و باره باره کردن
	<u>جز:</u>	To divide into lots, to take a	
بریدن ، درودن ، قیچی کردن		part of	
To cut, to shear, to crap		Heb. gāzāh	גזז
(wool), herbs		Talm. gezā	גזז
Heb. gāzaz	גזז	(Gesenius. 159)	
Syr. gaz	ܓܙܐ		<u>جز:</u>
Aram. gezaz	ܓܙܐܗ		بریدن ، ذبح کردن
Heb. gez	גז	To cut off, to slaughter	
دروش ، درو		Heb. gāzar	גזר
Shearing		بریدن تقسیم کردن	
As. gizzu		To cut, divide	
Aram. gizā	ܓܙܐܗ	N.Heb. gazar	גזר
Syr. gezā	ܓܙܐܗ	بریدن ، تصمیم گرفتن	
To fleece	لخت کردن ، ازبشم	To cut, determine	
	<u>جزه:</u>	Aram. gezar	ܓܙܐܗ
بشم بریده ، و بر هم بیچیده		Syr. gzar	ܓܙܐܗ
Wool chipped at one time,		Syr. gezorā	ܓܙܐܗ
fleece		J.Aram. gezar	
Heb. gezāh	גזז	Huz. GZRWN + tan: vičartan	
		دس گز و دس : دس (ص)	

جَرَن ، جُرُونًا :

خوگرفتن و هادت کردن ، سوده و نرم شدن
جامه ، آرد کردن .

Become accustomed, warm smooth
garment, grind grain

Heb. GRN ַגַּרְן

جَرَن :

خرمنگاه ، آوندی سنگی ، سنگاب ، هاون
سنگی ، دسته هاون

Threshing-floor; stone-basin,
stone-mortar.

Heb. goren ַגַּרְן

خرمنگاه

Threshing-floor

Syr. gurnā ܓܘܪܢܐ

(Gesenius. 175; Brun. 80;
Frankel. 25)

جَرَان :

قسمت بالای کردن شتر

Upper part of a camel's neck

Heb. gâron ַגְּרָן

(Gesenius. 173)

جَرَّة :

نشخوار شتر ، صدای نشخوار کردن

Cud, sound of rumination

Heb. gerâh ַגְּרָה

Syr. gurâ ܓܘܪܐ

(Brun. 81; Frankel. 72)

جَرَو ، جُرُو :

توله حیوانات درنده چون شیر و یلنگ و گرگ

Whelp, cub

Syr. guryâ ܓܘܪܝܐ

Syr. garyâ ܓܘܪܝܐ

Syr. gariâ ܓܘܪܝܐ

(Brun. 77; Jacob. 80)

جَرَى :

روان شدن آب ، دودیدن

To flow (water), to run

heb. gârâh ַגְּרָה

به هم زدن ، تحريك کردن ، ستیزه کردن

Stir up, strife

Aram. gârê ܓܘܪܝܐ

Syr. gari ܓܘܪܝܐ

As. garû

حمله کردن

Attack, be at war with

As. girû

دشمن

Enemy

(Gesenius. 73; Brun. 77)

Shovel, broom

Heb. megrápáh מַגְרָפָהجَارُوف :

برخور، شکو، حریص

Gluton

Syr. gorupā گورپا
(Gesenius. 175; Brun. 80; Frankel
208, 265; Brun. 80)جِرْل ، جِرْلَا :

سخت و سنگی بودن

To be hard and stony

Heb. GRL גַרְלجِرْل ، جِرْلَا :

سنگستان با درخت

Stony ground, stony place

planted with trees.

(Gesenius. 174)

جَرَم :

بریدن ، قطع کردن

Heb. gâram גָרָם

To cut off

N.Heb. gâram גָרָם

مدت کوتاهی برای گذشتن داشتن

Shorten occasion, to pass.

Aram. geram גַרַם

فرصت یافتن

Occasion, bring about

Syr. gram گرام

Abscidit, decrevit

(Gesenius. 175; Brun. 67)

جر :

خرمای خشک

Dry date

Syr. garmā گرمآ

هسته خرما

Stone

(Frankel. 147)

جَرَامِقَة (N.P.) :

واحد هم جرمانی (لسان العرب)

نام قومی بوده که در موصل میزیستند

Garmakia, name of a tribe in

Mosul

Syr. Garmaqyā گرماقیا

(Frankel. 44)

To bray, to bruise (wheat) to
make away, (the scurf of the
head with a comb)

Heb. grś גרס

Aram. geras גרס

له کردن ، خرد کردن

To crush

Syr. gris گرس

خرد شده

Crushed

Syr. gares گرسه

To crush

خرد کردن

Heb. geres' גרס

خرد کردن

جریش:

نیم کوفته به درشتی آرد شده

Coarsely ground, roughly milled

Aram. gersá' גرס

Syr. gorsá' گرسا

جاروش ، جاروشة:

آسیا ، آسیاب

Mill

Emp. Aram. GRSW

Aram. GRŚ גרס

Syr. grś گرس

Mand. gišar

(Gesenius. 170; Macuch. 92;

Hoftij. 54; Brun. 81)

جرع:

فرو خوردن و بلعیدن آب در یک کفش

To swallow in one draught

Heb. gāra' גרא

فرو نشانیدن ، عقب کشیدن ، برداشتن

To diminish, restrain, withdraw

Aram. gra' گرا . گرا

تراشیدن سر

To shave head

(Gesenius. 175)

جرف:

روبین ، جاروب کردن

To sweep away, to shovel

Heb. gārap גראפ

Aram. gerap גראپ

Syr. grap گراف

To shovel

مجرقة:

خاک انداز

Sealing-clay

Syr. gargeštā

(Addi. 39)

گژشتا

جرجیو:

ترتیزک

Water-cress

Syr. gargirā

(Nakhla. 176)

گژگرا

جرود:

پوست بردن از چیزی و بریان کردن

To strip, to peel

Heb. gārad

גָרַד

تراشیدن

To scrap, scratch

Aram. gerad

ܓܪܕ

Syr. grad

ܓܪܕ

Phen. MGRDM

تراشنده گوشت

Flesh-scrapers

(Gesenius. 173; Brun. 78)

جرود:

خارش

Itching

Syr. gardā

(Jacob. 66)

گژدا

جرز:

بریدن، از بیخ قطع کردن

To cut, cut off, exterminate

Heb. gāraz

גָרַז

To cut

Heb. garzen

גָרְזַן

تبر، گلنگ دوسر

Old-Aram. GZR

ܓܪܝܢ

Emp.Aram. GZR

To cut

بریدن

جراز:

شمشیر بران

Sharp sword

(Gesenius. 173; Brun. 79; Hoftij. 49)

جرزّه:

دسته شبدر

Bundle of trefoil

Syr. gurozā

ܓܘܪܘܙܐ

(Jacob. 81)

جوش:سائیدن، پوست باز کردن، کوبیدن دانه ها،
خاریدن سر به شانه و شوره از سر بردن

Scab

Aram. garbâ גַּרְבָּא

Syr. garbâ ܓܪܒܐ

(Gesenius. 173; Brun. 78)

جراب :

عميان جرمن ، كيسه جرس

Leather bag

Syr. gorbâ ܓܘܪܒܐ

(Brun. 78; Frankel. 64,81)

جریب :يك قطعه زمین مزروع ، مقياس سنجش گندم ،
مقياس سنجش سطحCultivated field, measure for
wheat, measure of superficiality

Syr. gribâ ܓܪܒܐ

(Brun. 78; Frankel. 130)

جورب :

Socks

Syr. gurbâ ܓܘܪܒܐ

(Brun. 78)

جرنیا :

شمال ، باد شمال

North, northwest wind

AK. garbiri

Aram. GRBY' גַּרְבִּיא

Syr. garbiâ ܓܪܒܐ

Mand. girba

Mand. girbia

(Macuch. 92; Brun. 78)

جرجان (N.Pr.) :

جرجان ، کرگان

Georgiana

Syr. gurgân ܓܘܪܓܐ

(Brun. 735)

جرجر :

آلتی آهنی که با آن کشت وزر را درو کنند ، داس

Scythe, sickle

Syr. gargirâ ܓܘܪܓܐ

(Brun. 80)

جرجس (قرقش) :

بشه ، نوعی کرم

Gnat, kind of worm

Syr. gargsâ ܓܘܪܓܐ

(Brun. 78; Frankel. 252)

جرجس (قرقش) :

کلی که با آن نامه ها را مهر میکردند .

To fly swiftly (bird), to walk
with short and quick steps.

B.Aram. gap

بال پرندہ

wing of bird

Aram. Gapâ

Ⲅⲓⲛⲁ

Syr. gepâ

Ⲅⲓⲛⲁ

As. agappu

Mand. GADPA

Targ. gadpâ

Ⲅⲓⲛⲁ

مجداف :

بارو، بال

Oar, wing

Syr. gadopâ

Ⲅⲓⲛⲁ

(Gesenius. 1086; Jacob. 80)

جندم :

بریدن چیزی

To cut of a thing

Heb. gzm

Ⲅⲓⲛⲁ

Syr. gdam

Ⲅⲓⲛⲁ

جذامة :

بازمانده کشت پس از درو

Corn-oars left by the reaper

Syr. gdimotâ

Ⲅⲓⲛⲁ

رك : جنم

(Gesenius. 160; Jacob. 80)

جر :

به سختی کشیدن

To pull a thing violently

Heb. gârar

Ⲅⲓⲛⲁ

کشیدن

Drag, drag away

Aram. gerar

Ⲅⲓⲛⲁ

Syr. gar

Ⲅⲓⲛⲁ

As. garâru

دویدن

To run

(Gesenius. 176; Brun. 81; Frankel

72, 167)

جرب :

گرشدن

To be scabby

Have the scab

Heb. GRE

Ⲅⲓⲛⲁ

Syr. greb

Ⲅⲓⲛⲁ

جرب :

گری، جرب

	<u>مجدل</u> :	Mand. gadia	
Castle	کوشک	(Gesenius. 152; Macuch. 73)	
Syr. magdlā	صحنه		<u>جذر</u> :
(Nakhla. 176)			بریدن ، کندن ، از ریشه در آوردن
	<u>جدة ، جده</u> :	To cut off, to trench, to root out	
کاره رود ، رودبار ، دریا بار ، نام بندر مکه		Aram. gādar	גגד
Border, bank, side; Coast-line,		(Jastrow. 214; Frankel. 286)	
Djudda, port delala Mekke			<u>جیدرة</u> :
Heb. gādāh	גגד		نوی از ماهی
	کار رود خانه	Root	جذر
River side		A kind of fish	
Aram. gudā	גגד	Syr. gayzartā	جیدرتا
Wall	دیوار	(Jacob. 63)	
(Gesenius. 152; Frankel. 285)			<u>جذیع</u> :
	<u>جدی</u> :		تنه نخل و تنه درخت
	بنزفاله نر	Palm-tree stock, trunk of tree	
Kid, young goat		Syr. guz'ā	جوزعا
Heb. gedi	גדי	(Jacob. 80)	
Phen. GD'			<u>جذی</u> :
Aram. gadyā	גגד		تند بریدن پرندگان ، باگامهای کوتاه ، تند رفتن
Syr. gadyā	جیونا		
As. gadiia, gadū			

جدع :
 بریدن ، ضربت زدن
 To cut, to strike down
 Heb. gâda' גָּדַע
 Syr. Gza' ܓܕܐ
 (Gesenius. 154; Brun. 66)

جدف :
 بریدن و قطع کردن ، ناسپاسی کردن
 To cut; to blaspheme
 N.Heb. gâdap

بریدن ، زخم کردن
 Cut wound
 Heb. gâdap גָּדַפ
 نا سپاسی و کفران

Revile, blaspheme
 Aram. gadep ܓܕܦ
 Syr. gadep ܓܕܦ
 (Gesenius. 154; Frankel. 228)

جدل :
 محکم شدن چیزی و محکم تابیدن ریسمانی
 To become hard, robust; twist
 Heb. gâdal ܓܕַל
 روئیدن ، بزرگ شدن
 Grow up, become great

Syr. gdal ܓܕܠ
 محکم تابیدن ریسمان

جدل :
 نیرومند
 Strong

Heb. gâdel
 بزرگ و نیرومند بودن
 To be great, mighty
 Ak. gidlu
 (Gesenius. 152; Frankel. 224;
 Driver. 44)

جدیل :
 سخت به هم پیچیده و بافته
 Firmly twisted
 Heb. gedlim ܓܕܠܝܡ
 ریسمانها و نخهای تابیده

Twisted threads
 Bab. gidlu
 Aram. gedilâ ܓܕܝܠܐ
 Syr. gidiltâ ܓܕܝܠܬܐ
 Syr. geduli ܓܕܘܠܝ
 شراپه ها و دالبرهای اطراف جامه

Panels on border of garment
 (Gesenius. 152; Frankel. 237;
 Dozy. 176)

To cut, cut off

Heb. gâdad גַּדַּד

Aram. gedad גַּדַּד

Syr. gad

(Gesenius. 151)

جدد

بخت، بهره، نصیب

Fortune, good fortune

Heb. gad גַּד

Aram. gadâ גַּדְא

Syr. gadâ ܓܕܐ

Emp.Aram., Palm. gd

Pun. HGD

Hatra. GDH, GND'

Part. GDH

Huz. GDH : xvarrah

فر

تکم : خور

Gr. gaddos

(Gesenius. 151; Hoftij. 47;

Brun. 61; Frankel. 285; Huz-Dict

49)

جدار

کوه نخ، رشته

Thread

Syr. gdodâ

ܓܕܘܐ

(Costaz. 42; Frankel. 256)

جدث

قبر، گور

Tomb

Heb. gâdiš גַּדִּישׁ

Heb. gedesh גַּדֶּשׁ

(Gesenius. 155)

جدر، جدر، جدار

دیوار

Wall

Heb. gedor גַּדֹּר

Heb. gâder גַּדֵּר

Aram. gâdirâ גַּדִּירְא

Aram. gêdirâ גַּדִּירְא

Nab. GDR'

(Gesenius. 154)

جدر

دیوار کشیدن

To surround, to girdle about with

a wall

Heb. gâdar גַּדַּר

Pun. Gdr

(Gesenius. 154; Hoftij. 48)

Sansk. śahattra

Root. śad

To cover

(Addi. 38; Borhan. 622)

Corpse

Nab. GT

Cadavre

(Hoftij. 54)

To sully any thing

Syr. getrā

Mand. KTR

(Macuch. 225)

Hilly country

Heb. GPP ַגַּג

Syr. Gpipā

Curved and depressed

(Gesenius. 172)

پوشانیدن

جَنَّةٌ

جسد مرده

جَثْرٌ

آلودن و لکه دار کردن چیزی

جَفَجَفَ

زمین بلند نرم و تپه ای

خمیده و محدب

جَهِدٌ

پنهان کردن ، انکار کردن

To hide, to deny

Aram. KHD

Syr. kaḥed

Mand. KHD

(Macuch. 205)

جَحْرٌ

به سوراخ رفتن و پنهان شدن خزنده

To hide in its hole (lizard, snake)

Heb. GHJR ַגַּג

جُحْرٌ

سوراخ خزنده

Hole of a reptile

(Gesenius. 101)

جَحْمٌ

برافروختن و روشن کردن آتش

To light and stir up the fire

Heb. GHM ַגַּג

(Gesenius. 161)

جَدٌ

بریدن

جَبِين :
بیشانی

Forehead, side of forehead
Heb. geben גֵבֵן

Crook-buck
Aram. gebin גֵבִין

Highlander
N.Heb. gabân גֵבָן
Aram. gabinâ גֵבִינָא

Eyebrow
Syr. gbinâ
Mand. gbina
J.Aram. gebinâ
Huz. GBYNH : pēšānik
גבין : עין עין

(Jastrow. 206; Gesenius. 148;
Jeffery. 101; Frankel, 10, Brun
60; Macuch. 79; Huz-Dict. 51)

جَبِيل (N.Pr.) :
نام شهری در لبنان

Byblos
Syr. gabalâ گَابَلَا

(Brun. 735)

جَبِين :

کرد آوردن ، گرد آوردن خراج ، کشیدن آب
To pile up, to collect up (money);
to draw water, (to fill a basin)

Heb. GB' גבא
Palm. YGB'
Syr. gabi گَبَد

گرد آوردن

To collect
(Costaz. 41; Gesenius. 146; Frankel
283)

جَابِيَّة ، (ج : جَوَابِي) :
حوض کلان و جای گرد آمدن آب

Tank, cistern, pool.
Heb. gebea גֵבְעָא
Syr. qbitâ قَبْتَا

آب انبار

A cistern, any collection of water
(Gesenius. 146; Jeffery. 97)

جَتْر (Pers.) :
چتر

Umbrella
Syr. šotar شَاتَر
Pers. čatr

To create

(Gesenius. 147. Brun. 59)

آفریدن

جبل :

کوه ، رشته کوهها

Mountain, mountain mass, range
of mountains.

Heb. gebul גְּבוּל

As. gablu

Emp.Aram. GBL

mountain

کوه

Pun. gubulim (Pl.)

کوهها

Mountains

Heb. gebâl גְּבֹל

جبال (N.Pr.) :

ناحیه ای کوهستانی در جنوب بحر الميت

A mountainous region south of

Dead Sea Heb. Gebul גְּבוּל

Gr. Gebaléné Γεβαλήνη

(Gesenius. 147-148; Hoftij. 47)

جین :

ترسیدن ، ضعیف القلب ویزدل بودن

To be cowardly, timid

Heb, GBN גְּבַן

منحنی ومدغم و منقبض شدن

To be curved, contracted,

coagulated

Syr. gaben

ܓܒܢ

جبانة ، جبن :

بزدلی ، جبن ، ضعف قلب

Cowardice, faint-heartedness

Syr. gbinutâ ܓܒܢܘܬܐ

(Gesenius. 148; Brun. 60; F. kel

4)

جبن :

پنیر

Cheese; varied cheese

Heb. gubinâh גְּבוּיָה

Cheese curd

Aram. gobnâ ܓܒܢܐ

Syr. gubnâ ܓܒܢܐ

Syr. gbetâ ܓܒܬܐ

J.Aram. gubnâ

Ak. gubnâtu

Huz. GWPYN' : panir

ܓܒܢܐ : پنیر

(Payne smith. 345; Gelb. 201;

Jastrow. 875; Gesenius. 148;

Brun. 60; Huz-Dict. 45)

	شدید القوی	Crystal	
Mighty one (of God)		As. gibšū	توده و فراوان
Christ. Palest. GBRYL	כחמלא	Mass, abundance	
	رك، جبر	Gr. gupsos γυψος	
(Jeffery. 100)		Syr. gopsis ܕܥܦܨܝܬܐ	
	چیز:	Lat. gysum	درشت و سخت
	سخت و کلفت و درشت	Thick, hard	
Thick, hard			چیسین:
	رك، جبر		خرده گچ، نخاله، مانده از دیوار کهنه
	چیس:	Plâtras, débris de vieux plâtres, de vieux murs	
	سنگ و گچ و توده سنگ	Syr. gupsin ܕܥܦܨܝܬܐ	
Plaster-stone, gypsum		(Gesenius. 150; Addi. 38; Frankel 9, 10; Dozy. 171)	
Heb. GBS̄ - גבש			جیل:
	محکم و توده شدن		آفریدن، سرشتن
Be firm, massive		To create, to stamp him with an innate character	
As. gabâšū	کلفت و توده	Heb. GBL גבל	
Thick, massive		N. Heb. gābal גבַל	
Aram. gebeš̄ גֵבֵשׁ	توده بر روی هم		آمیختن، سرشتن
Heap up		Mix, knead	
Heb. gābiš̄ גַבִישׁ		Aram. gebal	
	بلور	Syr. gbal ܕܥܒܠܐ	

Heb. gābar

قوی و نیرومند بودن

Be strong, mighty

Aram. gebar

Old.Aram. YGBR

Syr. gbar

ܓܒܪܐ

To force someone

(Gesenius. 149; Hoftij. 47;

Jacob. 80)

جبر:

مرد دلاور و مالک

Powerful man ; monarch

Heb. geber

גִּבּוֹר

Aram. gebar

ܓܒܪܐ

Syr. gbar

ܓܒܪܐ

Man

مرد

Ak. gabru

Rival

رقیب

Syr. gabrā

ܓܒܪܐ

Man

مرد

Phen. GBR

Moab. GBRN (P1)

Nab. GBR

Yaod. gbrt' rbt'

La grande puissance

Huz. GBR' : mart

سرايه: 6 لمر

(Gesenius. 149; Hoftij. 47; Huz-
Dict. 63)

جبار:

توانا ، ستمگر

Powerful, tyrant

Heb. gebror

גִּבּוֹר

Strong

نیرومند

Heb. gebir

גִּבּוֹר

Lord

خداوند

Syr. gaborā

ܓܒܪܐ

جوزا ، دو بیکر

Gemini, a sign of the zodiac

(Gesenius. 150; Brun. 60)

جبروت:

قدرت و عظمت

Might, power

Syr. gaborutā

ܓܒܪܘܬܐ

(Frankel. 278)

جبریل ، جبرائیل ، جبرائیل:

Gabriel, the Archangel, Angel of
revelation

Heb. GBRY'L

גַּבְרִיאֵל

شخص نیرومند

One nighty in power

خم وگوز پشت بودن
 To be curved, convex, elevated
 Aram. Gebbā ^אגבבא
 Syr. Gbb ^כגכ
 Arab. جوب:
 Shield ^{سیر}
 (Gesenius. 166; Brun. 591)
جوب:
 جاه ، جاه بسیار آب ، آب انبار
 Well, tank, cistern
 Heb. gob ^גג ^בב ^וו ^גג
 Well ^{جاه}
 Aram. gubā ^אגבא
 den
 Syr. gubā ^בגבא
 As. gubbu
 As. gubbani ša mē
^{جاه آب}
 The well of water
 Targ. GWB' ^בגבא
 Nab. gb'
 B.Aram. gob ^גג
 Pit, den of lions ^{جاه کام شیران}

جوبه:
 حفره ، گودال
 Hollow
 Syr. gubitā ^بגبیتא
 (Gesenius. 1085; Jeffery. 98;
 Brun. 59,557; Jacob. 79)
جبت:
 نام بتی در قرآن
 Jibt, name of a preislamic idol
 Eth. jebt
 (Jeffery. 99)
جبه:
 استخوان ابرو ، استخوان محیط بر چشم
 Socket of the eye
 Heb. gābah ^בגבא
 Be high ^{بلند بودن}
 Aram. gebah ^בגבא
 As. gabāni
 Heights ^{بلندی ها}
 (Gesenius. 146; Frankel. 50)
جبر:
 کسی را مجبور به کاری کردن
 To submit some one (to one's will)
 to force some one to do something

ج

<p><u>جاثلیق</u> : باتریارک ، بطریق مسیحیان مشرق ، جهان Catholicos, patriarch of Eastern Christians, universal. Syr. Qatuliqos ܩܬܘܠܝܩܘܫ Gr. Katholikos καθολικός Syr. Qatuliqâ ܩܬܘܠܝܩܐ (Brun. 615; Frankel. 275)</p>	<p>Arab. رأس الجالوت : The Bilarch (Jeffery. 89) <u>جاورس</u> (Pers.) : گاوس، گیاهی از دسته غلات که دانه های شبیه به ارزن دارد . A kind of grain (A species of millet) Huz. G'WRS (gâvars): arzan արան : արան Pers. gâvars (Lane. 409; Huz-Dict. 50)</p>
<p><u>جالوت</u> (N.Pr.) : جالوت Goliath Heb. Gâlyat גלית Aram. GLWT ܓܠܘܬܐ Syr. GLWT ܓܠܘܬܐ</p>	<p><u>جبا</u> : بریدن چیزی Cut off or out Heb. GBB ַבַּב</p>
<p>تبعیدی An exile Talm. RYSG^vLWT ַבַּב</p>	

A head of cattle, bullock

Sab. TWR

Ox, bull

Aram. torâ תֹרָא

Syr. Tawarâ ܛܘܪܐ

Nab., Palm. Twr'

Mand. taura

S. Arabian. sor

Emp. Aram. TWR

Ak. šûru

Gr. tauros ταυρος

Lat. taurus

گاونر، بیج نور

Bull, Taurus (zodiacal sign)

Huz. TWR' : gâv

صواند (صا) : قس

(Gesenius. 1004; Macuch. 478;

Brun. 707; Hoftij; 323; Jastrow.

1656; Huz-Dict. 152)

نم :

سیر (برادر بیاز)

Garlic

Heb. šum שום

Ak. šūmu

Aram. tumâ תומא

Syr. tumâ ܛܘܡܐ

Mand. tum

نومه :

سر سیر

A head of garlic

S. Arabian. somât

Huz. TWM' : sir سیر : نوید

(Gesenius. 1002; Gelb. 260;

Frankel. 58; Huz-Dict. 154)

نوی :

فرد آمدن، درجایی، مسکن گردیدن

To halt, to settle (in a place)

مشوی :

منزل آرامگاه، کاروانسرا

Dwelling, lodging; inn

Heb. Tâ ܛܐ

Chamber

طاق

Aram. Tewâ ܛܘܘܐ

Syr. Tawonâ ܛܘܘܢܐ

طاق

Room, chamber.

(Gesenius. 1060)

Huz. TNY : dit

ص:د: دوسر د پير

Another

(Gesenius. 1041; Macuch. 489;
Gelb. 277; Brun. 7,15,720; Guidi
15; Huz-Dict. 153)

تنيان :

درجه دوم ، مرتبه دوم

Secondary, second in rank

Mand. Tiniana

Aram. tenyânâ תנינא

Syr. tenyonâ تنيان

Heb. šenân תניא

مضاعف ، دوبار

Doubling

(Macuch. 480; Frankel. 106)

تاب (توب) :

بازگشتن ، رجوع کردن

To return, turn back

Heb. šub תשוב

Sab. TWB . HTB

پاداش دادن ، جبران کردن

Requite

Aram. Tub תוב

Syr. Tob תוב

(Gesenius. 996)

توب :

جامه ، لباس

Garment, suit, cloth

Old-Ak. subalum

جامه پشمی

Woolen-cloth

Aram. totbâ תובתבא

Mand. tutba

Huz. TWP' : yâmak توبامک

(Jastrow. 1665; Macuch. 484;

Gelb. 242; Huz-Dict. 154)

تار ، تورا :

برخاستن ، پراکنده شدن در هوا
(ملخ یا گردو خاک)

To rise, and spread in the air

(dust, locust)

تور :

گاوتر

Ox

Heb. šor תור

پیشا هنگ گله ، گاوتر

Sab. TMNY

Aram. temaniyâ תַּמְנִיָּא

Aram. temani תַּמְנִי

Syr. Tmonyā ܛܡܢܝܐ

Syr. tmoni ܛܡܢܝܐ

Huz. TWMNY' : ašt

۱۳م سده: ۱۴هشت

Nab. TMWN'

Palm. TMNY'

B.Aram. ŠMN ܫܡܢ

Eth. Samnat

Phen. ŠMN

N.Heb. ŠMN

As. Šamānu

S.Arabian. tamānyat

(Gesenius. 1032; Macuch. 488;

Brun. 714; Guidi. 31. Huz-Dict.

154)

تثني:

خم کردن، دوتا کردن، دو برابر کردن

Bend, fold, double

Heb. šânâh ܫܢܐܗ

تکوار کردن از سر گرفتن

Repeat, do again

Aram. tenâ ܛܢܐ

Syr. tnâ ܛܢܐ

تکوار کردن آموختن

Repeat, teach

As. šanû

تکوار کردن، نقل کردن

Repeat, relate

اثان:

Two

دو

Heb. šenaym ܫܢܝܡ

Heb. šetaym ܫܬܝܡ

Phen. ŠNM

Phen. ŠNY

Pun. ŠNM

ثانی، ثاند:

Second

دوم

Sab. Tny

Aram. Terin ܛܪܝܢ

Syr. trin ܛܪܝܢ

Nab. TRYN

Palm. TRTN . TRTY'

As. šinâ

Mand. Tna

Second

دوم

Ak. šn . šena

Two

دو

S.Arabian. tani (itnay)

Mand. talga

(Gesenius. 1017; Macuch. 478
Brun. 712)

ثلغ، تلغ:

شکستن و خراب کردن

To break, demolish

Syr. tlah

Aram. telah ܛܠܗ

(Brun. 712; Jastrow. 1670)

ثلم:

شکستن، به ترک انداختن ظرفی، در دیواری

رخنه وارد کردن

To notch a vessel, break edge of,
make a breach, gap in a wall

Heb. TLM ܛܠܡ

N.Heb. Telem ܛܠܡ

Aram. telâmâ ܛܠܡܐ

Heb. telem ܛܠܡ

شیار، جروک

Furrow

(Gesenius. 1068; Jastrow. 1672;
Frankel. 131)

ثم:

آنجا

There

Heb. šâm ܫܡ

B.Aram. tamâh ܛܡܗ

Eg. Aram. TMH

Aram. tamân ܛܡܢܐ

Syr. Tamon ܛܡܢܐ

J.Aram. TMN

Tal. tâm

Old.Aram. ŠM

Mand. tam

Huz. TMH LTMH : étar

ثم عم : سد ص : ايدر

(Gesenius. 1027; Hoftij. 331;

Macuch. 479; Huz-Dict. 120)

رء
نم:
بس

Then

Talm. TW ܛܡܐ

Syr. Tub. ܛܡܐ

Mand. tum

(Macuch. 483)

ثمان، ثمانية:

هشت

Eight

Heb. šemoneh ܫܡܢܐ

Heb. šemonâh ܫܡܢܐ

Heb. root. ŠLŠ שׁלשׁ

ثلاث :

A three, triad

Heb. šelšāh שׁלשׁאֵה

Heb. šālš שׁאֵלשׁ

Heb. šāloš שׁאלושׁ

یک سوم

S.Arabian. Ṭalātunā

(Gesenius. 1025-6; Brun. 713;

Macuch. 487; Guidi. 15,36; Huz-

Dict. 159,181)

ثالث :

اقانیم ثلاثه، سه بن (اب، ابن، روح القدس)

ثلاثة، ثلاث :

The Holy Trinity

Syr. tolutā ܬܘܠܘܬܐ

Syr. Tlitoyutā ܬܠܝܘܬܐ

Three

سه

Phen. ŠLŠ

Old-AK. šalšum

As. šalšu, šalaštu

Sab. ŠLT . TLT

Eth. šallat

Aram. telâtâ ܬܠܬܐ

Syr. Tlotâ ܬܠܘܬܐ

S.Arabian. talâtat

Palm., Nab. TLT

Mand. tlata

Huz. TLT' : sèh ܫܠܫܐ

ثلاثين :

سی

Thirty

Heb. šelšim שׁלשׁים

Huz. TLTYN : si

ܫܠܫܝܢ : ܫܠܫܝܢ

To snow (sky)

Heb. šâlag שׁאֵלַג

Heb. šeleg שׁאֵלַג

ثلج :

برف آمدن از آسمان

ثلج :

برف

Snow

Aram. Tlgâ ܬܠܓܐ

Syr. talgâ ܬܠܓܐ

As. šalgu

ثقاله :

شاقول ، پاندول

Pendule

Syr. šuqlā شُهْمَلَا

Huz. TQLWN + tan : saxtan

(سختن) ۱۱۳۱:۱۱۳۲

سنجیدن ، وزن کردن

To weigh

(Gesenius. 1053; Jastrow. 1023;

Macuch. 489; Brun. 717,718; Dozy

162; Frankel. 255; Huz-Dict. 159)

تکل :

داغ دیدن ، کسی از عزیزان خود را از دست دادن

Be bereaved, to lose (her child:
mother)تکل :

زن بچه مرده

Deprived of her child (mother)

Heb. šākol شَادَا

Heb. šākal

be bereaved

Aram. Tekel تَكَل

Aram. Tecol تَكَل

Syr. Tekola تَكَل

از دست دادن فرزند

Loss of children

J.Aram. Tkla

Mand. TKL

(Gesenius. 1013; Macuch. 482)

تل :

بیرون کشیدن خاک از چاه

To drain off (a well)

Heb. šālāl شَالَال

غارت وتاراج کردن

To spoil, plunder

As. šalālu

Sab. TLL

Aram. šelālā

Syr. šelol

Heb. šālāl شَالَال

غنیمت وتاراج

Prey, spoil, plunder,

تله :

گله وره ای از گوسفندان و بزها

A flock of sheep or goats

(Gesenius. 1021)

ثلث ثلثا :

یک سوم برگرفتن

To take the third part of a thing

رك : افا	Syr. teqal	ܬܩܠܐ	وزن کردن ، برداختن
(Gesenius. 1046; Brun. 717)			
ثقل :	To weigh, to pay		
بدست آوردن ، گرفتن ، زیرک و زرنگ بودن			ثقل :
To attain, overtake, overpower,	Load		بار
to be intelligent, clever.	Old-Aram. TQL		
Heb. tâqep		תַּקֵּפַּ	وزن
فیروز گشتن ، برتری یافتن	Phen. mšql		
Prevail over, overpower	Weight		
Aram. Teqip	Old.AK. šql	ܫܩܠܘܡ	وزن کردن چیزی با
Syr. teqap		ܬܩܦܐ	
نیرومند بودن	To weigh a thing with		
To be strong	As. šaḳālu		
Nab. TQP	Zinj. šql		
تسلط ، توانائی			وزن کردن
Authority	As. šiklu, šeqel		
(Gesenius. 1075)	Heb. šeqel	שֶׁקֶל	
ثقل ، ثقل :	Gr. siglos		
سنگین بودن ، وزن کردن			واحد وزن بابلی
Be heavy, be weighty; to weigh	Babylonian weight		
Heb. šâqal	Eth. šql		آویختن ، وزن کردن
Mand. Tql	Hang up, weigh		
Aram. teqal	Syr. šqal	ܫܩܠܐ	برداشتن ، بلند کردن
Arab. šaqala	Lift up		
ثقل الدینار			
(منتهی الارب)			

	<u>شُعال ، نُعالَة :</u>		
	رواه		شکافتن ، دونیم کردن ، تقسیم کردن
Fox		Split, divide	
Aram. Ta'1â	ܐܪܝܠܐ	Aram. Tra'	ܐܪܝܠܐ
Syr. ta'1â	ܐܪܝܠܐ		شکافتن ، دریدن
B.Heb. šu'âl	שׁוֹאֵל	Tear down	
Mand. Tala			نُغر ، لُج : نُغور :
Huz. T'1H : rōpās (ropâh)	ܪܘܦܐܫ		مرز ، دهان ، دندان پیشین
(Gesenius. 1043; Macuch. 478;		Frontier, mouth, front-teeth	
Huz-Dict. 157)		Heb. ša'ar	שַׁאֲר
	<u>شُعلَب :</u>	Gate	دروازه
	رواه	(Gesenius. 1044; Frankel. 15, 116)	
			نُغی ، اَنُغی :
Fox			گذارن دیگ بر اجاق
Ak. šêlibu		To supply a pot with a livet, to	
Heb. ša'albim	שַׁאֲלִים	set on a kettle or pot.	
(شکار) روهاهان		Heb. šapat	שַׁפַּת
Perhaps, hunt of foxes			روی آتش گذاردن
(Gesenius. 1043)		To set on the fire	
	<u>شُغر :</u>	Sab. ŠBT	بخشیدن ، امانت گذاردن
		Bestow	
To break the front-teeth of, to		Aram. Tepi	ܐܦܝ
break		Syr. Tepâ	ܐܦܐ
Heb. Š'R	שָׁר		گذاشتن دیگ وکتری بر روی اجاق
Syr. Tra'	ܐܦܐ	Set on the pot or kettle on the fire	

Aram. tarbâ תַּרְבָּא

Huz. TBR³ : pih (ت:ش:س:ه) صتربا :

نرمه (نریه) ، چاق

Fat

Pers. čarb

چرب

Pahl. čarp.

نرم

Softly

Armenian. čarp

Osset. čarv

کوه

Butter

(Brun. 720; Macuch. 486; Frankel.

X11 ; Huz-Dict. 158)

توترا ، توترا :

وراجی ویر حرفی کردن

To multiply words

Syr. tartar ܐܰܛܰܐܰܪܰܐ

(Jacob. 122)

تاری :

مرطوب و نضاک بودن

To be moist, wet

Heb.root. ŠRH ܨܪܗ

Aram. terâ ܛܪܐ

Syr. terâ ܛܪܐ

Be wet

N.Heb. šârâ

نرم و حل کردن

To soften, dissolve

Syr. Teriyânâ ܛܪܝܢܐ

شیره انگور

Grape-Juice

Heb. mešrâh ܡܫܪܐ

شیره ، عصاره

Juice

As. mešru

شادابی

Succulence

Mand. tra

Aram. teri

Pers. tar

تر

Wet

(Brun. 719; Frankel. X11; Macuch

490)

ستاره پروین
تاریا (N.Pr.) :

ستاره پروین

Pleiades

Syr. Torayâ ܛܪܝܐ

(Brun. 719; Frankel. 152)

تعل تَعَلًا :

دندانهای نامرتب داشتن

To have irregular teeth

هلاک و نابود کردن ، راندن ، ناامید کردن

Restrain, destroy, disappoint

Heb. šâbar נִבַּר

شکستن ، خرد کردن

Break, break in pieces

Sab. TBR

شکستن ، خراب کردن

Break, destroy

Aram. tebar תְּבַר

Syr. tebar ܬܒܪܐ

As; šabâru

Ak. šeberu

Mand. TBR

Break down

ثبور:

هلاک

Loss, damage

Syr. Tborâ ܬܒܪܐ

(Gesenius. 990; Macuch; Nakhla. 175)

ثجیر:

ثقاله های خرمای فشرده

Dregs of pressed dates

Aram. šegrâ ܫܘܓܪܐ

Syr. šogurâ ܫܘܓܘܪܐ

Dates after being pressed out for beer

(Jastrow. 1522; Frankel. 78)

ثدی:

نمناک و مرطوب بودن

To be wet, moist, moisten

ثدی:

پستان

Breast

Heb. šad ܫܕ

Heb. šod ܫܕ

پستان ماده

Female breast

Aram. todayâ ܬܘܕܝܐ

Syr. todayâ ܬܘܕܝܐ

Breasts

پستان ها

(Gesenius. 994; Brun. 703)

ثرب ، ثج ، ثروب):

بیه نازکی که در شکبه وروده ها است

Fat of the intestines

Syr. tarbâ ܬܪܒܐ

Mand. tirbâ

ث

	<u>ثَار</u> : (Gesenius. 984; Frankel. X11)	
خونخواہی کردن		<u>ثَاج</u> :
To seek blood-revenge, to retaliate a murder upon		بع مع کردن (گوسفند)
Heb.root. <u>שׂאג</u> R Š	To bleat (sheep)	
	Heb. šāag <u>שׂאג</u> ת	
	<u>ثَار</u> :	غريدن ، داد زدن
خونخواہی	Heb. šeāgāh <u>שׂאג</u> ת	
Blood revenge		غوش ، غوش شیر
Sab. T'R	Roaring, like lion	
As. šêru	(Gesenius. 980)	
Pun. S'R		<u>ثَوْلُول</u> :
Flesh		زگیل ، نوک پستان
Mand. TYRT'		
Syr. tirtā <u>ܛܝܪܬܐ</u>	Wart; Nipple	
	Syr. ṭulo <u>ܛܘܠܘܐ</u>	
شعور ، فہم	(Brun. 183)	
Conscience, mind		<u>ثَبِير</u> :
Heb. <u>שׂער</u> R š		
Flesh		

Desert waste

Heb. Tohu תוהו

بی شکلی درہم برہمی

Formlessness, confusion

(Gesenius. 1062; Brun. 704,706)

تین ، تینہ :

انجیر ، درخت انجیر

Fig, fig-tree

AK. tittu

Aram. Tinâtâ תִּינַתָּא

Syr. Titâ ܛܝܬܐ

Heb. Teenâ תֵּינָא

Pun. TYN

Huz. TYN : anjir ۱۲۳: ۱۲۴

Emp.Aram. Tin

(Hoftij. 327; Brun. 185-184-701;

Jeffery. 96; Huz-Dict. 156)

	<u>تִּימָ:</u>	The earth, world	
	تہیں کردن، تحلیل بردن	Syr. Tibil ܛܒܝܠܐ	
Exhaust		(Costaz. 380; Nakhla. 175)	
Aram. tehom ܛܗܘܡ			<u>تیماء، تیین:</u>
Syr. tahem ܛܗܡܐ			بیابان
Mand. Tahma		Desert, land in which is no water	
	قطع شدن آب، ته کشیدن آب		جنوب، جنوب شرق
Cut-off water, bottom of water			
(Macuch. 477)		South, south east	
	<u>تَامَس تِیْمَا:</u>	Aram. timân ܛܝܡܢܐ	
	بز شدن	Syr. taymnâ ܛܝܡܢܐ	
Become a buck		Mand. Timia	
		(Macuch. 485; Lane. 325; Addi. 37	
	<u>تیس:</u> تیس	Nakhla. 175)	
	بز نر		<u>تاء، تیباء، تیبانا:</u>
He-goat. Goat-buk			سرگردان شدن و متحیر و گیج شدن
Heb. Tays טַיִשׁ		To go astray, to be perplexed,	
Aram. teyâšâ ܛܝܝܫܐ		to be Absent-minded	
Aram. Tišâ ܛܝܫܐ		Syr. Twah ܛܘܘܗ	
Syr. Toyšâ ܛܘܝܫܐ		Heb root. THH תהה	
(Gesenius. 1066; Brun. 710;		Aram. tehâ ܛܗܐ	به خشم آمدن فریدن
Frankel. 107)			
	<u>تیبیل:</u>	Enrage, roar	
	گیتی: زمین، جهان		<u>رتیه:</u>
			بیابان وسیع

Period, succession, time (in regard to repetition)

Heb. Tor תּוֹרָה

گشتن ، دور چیزی گردیدن

Turn

(Gesenius. 1064)

تورات (توراة) :

Torah, Tora هدايت ، آموزش و تعليم ، قانون و شريعت

Heb. Torâh תּוֹרָה

Direction, instruction, law

Heb. root. Yârâh יָרָה

آموختن

To teach

Aram. Ori אֹרִי

To teach

Amhar. Warê

آگهی ، خبر

Information, news

As. ârû

هدايت ، راهنمای

Lead, guide

As. târtu

Law

قانون

رك : روی ، رأی

(Gesenius. 434-435; Jeffery. 95)

تُومَة :

مرواريد ، گوشواره

Pearl, ear-ring

Aram. Tumâ תּוּמָא

ريشه ، ريشه دار

Fringe

(Jastrow. 1654; Frankel. 75)

تُون :

تن ، اتونس ، نوعی ماهی

Thon, tunny-fish

Aram. aṭunâs אֲטוּנָאס

Gr. Dunnos δύννος

(Dozy. 8,155; Frankel. 123;

Jastrow. 42)

تَوَام ، تَوَام ، تَوَامَان :

دوقلو ، جفت ، هم شکم

Twins

J.Aram. Tyom תַּיּוֹם

Syr. toma תּוּמָא

Heb. toâm תּוֹאֵם

Ak. tu'âmu. Tâ'umu

Mand. tauma

(Macuch. 448; Brun. 701)

Palm. TWT'

(Brun. 707; Hoftij. 325; Frankel. 140; Macuch. 484)

توتیا :

اکسید طبیعی روی که در کوره های ذوب سرب بدست
آید و محلول آن برای گند زدایی و شستشوی مخاط
و پلکهای چشم بکار رود .

Tutty, sulphate of Zinc Oxide

Syr. Tutyâ תותי

(Jacob. 122)

تاج (توج) (تج : تیجان) :

تاج ، افسر

Crown, mitre, Turban

Aram. tâgâ תג

Syr. Togâ תג

Mand. Taga

Palm. TG'

Arminian. tag. tagavor

تاجور :

Wearing a crown

(Macuch. 477; Frankel. 62; Brun.

703; Hoftij. 324)

توذری :

توذری ، گیاهی است که آنرا قدومه (قدامه) گویند

Syr. Tudrâ תודרה

Erysmum planta

(Brun. 705)

تار (تورا) :

روان شدن آب ، اینسوی و آن سوی رفتن

To flow (water); go about

تور :

چیزی که ما بین چیزی رود

A go-between

Heb. tur תור

Aram. tur תור

جستن بازرسی کردن ، در چیزی جستجو کردن

Seek out, spy out, explore

Phen. T'R

Pun. T'R

Between

بین

(Gesenius. 10062; Hoftij. 323;

Frankel. 75)

تار ، تارة :

به دنبال کسی نگرستن

To look steadfastly at

تاره ، تارة (تج : تارات) :

بارحین ، دفعه

تَنْوَرَة ، تَنْوَرِيَّة :

جامه ای که از کمر تا ساق پا باشد

Unslit dress, petticoat

Syr. Tanurâ ^ااَنْوَرَاGr. Tanurrinos ^ααλινυρρινος

(Addi. 37)

تَنْوَم :

درخت بیابان ، شَجَرَةُ الْقَنْب

Tree of the desert, cannabis

planta

Syr. Tanuma ^ااَنْوَمَا

(Brun. 16; Jacob. 75)

تَنْيْن :

مار ، ازدها ، هیولای دریایی

Serpent, dragon, enormous snake.

Sea-monster

Heb. tanin ^אתניןAram. taninâ ^אתנינאSyr. Taninâ ^ااَنْيْنَا

Ak. danninu

Mand. tanina

(Gesenius. 1072; Macuch. 480;

Brun. 716; Frankel. 123)

تَابَ (تَوَّبَ) :

بازگشتن ، پشیمان شدن ، توبه کردن

To return back from, repent

Aram. TWB ^אתובSyr. tob ^ااْتَوْبHeb. šwb ^אשׁוּב

Mand. Tub

رك : تاب

(Brun. 705; Jeffery. 87; Macuch
483)تَوْتَة :

جوشهای چرك دار که بر تن آدمی برآید

Purulent pustules upon the face
and other parts of person of manSyr. tutâ ^ااْتَوْتَا

(Lane. 151; Jacob. 750)

تَوْت ، تَوْت :

توت

Mulberry

Syr. tutâ ^ااْتَوْتَاAram. tutâ ^אתותאMishna. Tut ^אתות

Mand. tuta

<p>زوشیه فرنگی Name of a Babylonian Deity; Seventh month of the year corresponding to July</p>	<p>Syr. Tmah ܬܡܗ Mand. TMA (Macuch. 483, 487)</p>	<p>تنور: تنور، اجاق</p>
<p>Aram. Tamuzâ ܬܡܘܙܐ Name of a deity Ak. Ta(u)muzu J. Aram. Tamuz ܬܡܘܙ Fourth month of the year Mand. Tamuz Baby. Duzu (Jastrow. 1676; Macuch. 479; Brun. 715)</p>	<p>A circular earthen oven Aram. Tannurâ ܬܢܢܘܪܐ Syr. tanurâ ܬܢܘܪܐ Heb. Tanur ܬܢܘܪ Ak. tinûru Mand. Tanûr(a) Pers. tanur</p>	<p>تنور تنور نان پزی</p>
<p><u>تمساح</u>: تمساح ، سوسمار آبی بزرگ Crocodile Syr. tamsih ܬܡܫܝܗ Syr. Temsah ܬܡܫܗ (Jacob. 122)</p>	<p>Baking oven Pahl. tanûr ܬܢܘܪ Avest. (Vendidad) Tanura ܬܢܘܪܐ</p>	<p>با وجود این، واژه تنور نبایستی ایرانی باشد وظاهرا ماخوذ از زبانهای سامی است</p>
<p><u>تیمه</u>: فاسد شدن خوراک و بدبوی شدن، تاریک و تیره شدن کودن واحمق و بیگانه بودن To be altered (food), to become Turbid, dark, to be stupid, dull, inert</p>	<p>The word, however is no more Iranian than it is Semitic. It is a loan-word from Semitic. (Gesenius. 1072; Macuch. 480; Brun 716; Frankel. 20; Jeffery. 94)</p>	
<p>Aram. temah ܬܡܗ</p>		

To read, to recite

Syr. Tlâ ܬܠܐ

(Jacob. 122)

تَمَّ:

تمام بودن، پایان یافتن

To be complete, accomplished,
finished

Heb. tāmam ܬܡܡ

Syr. tam ܬܡܐ

Phen. Tm finished

تام:

Complete

Aram. temimâ ܬܡܝܡܐ

Syr. tamimâ ܬܡܝܡܐ

Huz. Tm'm ܬܡܝܡ

Perfect

کامل

(Gesenius. 1070; Hoftij. 331;

Brun. 320, 714; Huz-Dict. 105)

تَمَّت:

زبان کسی گرفتن، بد تلفظ کردن

To stammer, to speak obscurely

Syr. Tamtam ܬܡܬܡܐ

(Brun. 414)

تَمَّت:

خرما دادن به کسی

To feed any one with dates

تَمَّر:

خرمای خشک

Dates of all sorts, dry dates

Heb. tomer ܬܡܪ

درخت خرما، نخل، تیر

Palm-tree, post

Aram. tamerâ ܬܡܪܐ

Syr. tamra ܬܡܪܐ

N.Heb. Tâmar ܬܡܪ

Date-palm

نخل خرما

تَمَّر:

خرما، میوه خرما

Dates

Heb. Tâmar ܬܡܪ

Aram. tumartâ ܬܡܪܬܐ

Syr. temartâ ܬܡܪܬܐ

Aram. temartâ ܬܡܪܬܐ

Mand. tumarta

(Gesenius. 1071; Macuch. 483;

Brun. 715; Huz-Dict. 155)

تَمَّوَز:

نام يك خدای بابلی، چهارمین ماه سال مطابق با

تَلْبِينَة :

خوراکی از سبوس گندم و شیر و عسل

Food made of bran, milk and honey

Syr. talbunâ تَلْبُونَا

(Jacob. 75)

تَلْبِينَة :

همیان کوچک، کیسه کوچک برای پول

A small bag for money

Syr. Tlisâ تَلْسَا

(Brun. 712; Frankel. 197)

تَلَف :

تلف و ضایع و تباه کردن

To perish, to spoil, to waste

Heb. talpiot תַּלְפִּיּוֹת

چیز مهلك و مخرب

Fatal thing, exitialia

(Gesenius. 1069)

تَلَم ، (ج : اَتَلَم) :

خیش گاو آهن

Furrow of the plough share

Aram. telem تَلَم

(Jastrow. 1672; Frankel. 131)

تَلْمُود :

آموزش، تعلیم

Study, learning.

تفسیر بر کتاب عهد عتیق (تورات)

Commentaries and interpretive

writings second in authority only

to the Bible (Old Testament)

Heb. Talmud תַּלְמוּד

(Nakhla. 211)

تَلْمِيز ، تَلْمِيز ، (ج : تَلْمِيزَة ، تَلْمِيزَة) :

شاگرد ، دانش آموز

Disciple, pupil

Aram. talmidâ تَلْمِيزَاSyr. talmidâ تَلْمِيزَاHeb. talmid תַּלְמִיד

Mand. Tarmid

شاگرد

اکون همه کشیشان مندائی باین نام خوانده شوند

Disciple, name now describing all

Mandaean priests

(Brun. 274; Macuch. 481; Frankel.

46, 254)

تَلَا تِلَاوَة :

خواندن از بر خواندن

	آزار، اذیت	Hill	تِه
Injury		Syr. telâ	تِلَّ
(Gesenius. 1067)		Syr. tellâ	تِلَّ
	تِيكَة :		تِه كوچك ، خاكريز
	بند شلوار	Mound	
Trousers-band, tie string		As. Tflu	
Aram. tiktâ	תִּיכָתָא	AK. tillu	
Syr. Tektâ	تِيكَا		تِه ، خراب ، خاكريز
Mand. tikta		Ruin-heap, mound	
(Brun. 710; Macuch. 483; Frankel. 55)			تِل :
	تِكَل :		بزمين افكندن ، بدنبال افتادن ، اويختن
	اعتماد کردن به ، تکیه کردن به	To throw down, dangle, hang	
To trust in, to rely upon		Heb. talâh	תַּלְחָה
AK. TKL. Takâlum			آويختن
Phen. TKLT		Hang	
Pun. TKLT. TKLH		As. tullû	
(Hoftij. 328)		Aram. telâ	תַּלְא
		Mand. Talia	
		Old-Aram. TLH	
		(Gesenius. 1068; Brun. 711)	
	تَل :		تِلُّ بائسر (N.Pr.) :
	تِه ، تل		قلعه‌ای در شمال شام
Hill		A castle in north Syria	
Heb. Root TLL	תַּל	Tel-Baser, Ark Syriae munita	
N. Heb. tel	תַּל	Syr. Telâ Bâser	تِلَّ بَاسَر
Heb. Telolit	תַּלּוּלִית	(Brun. 765)	

Heb. twp. תַּוּפַּ

تفاح :

سیب ، درخت سیب

Apple, apple-tree

Heb. tapuḥa תַּפּוּחַ

Syr. tupohā ܛܘܦܗܐ

Huz. TWPḤ : sêv صراف: سون

(Gesenius. 656; Frankel. 140;

Huz-Dict. 154)

تفل :

تف کردن ، تفوانداختن

To spit

Heb. root. TPL תַּפַּל

N.Heb. tâpal תַּפַּל

Aram. itapal אִיתַּפַּל

spit

تفل :

تف ، خيو

Spittle

Heb. tâpel תַּפֵּל

بی مزه

Tasteless

(Gesenius. 1074)

تاقول :

شاقول بنا

Plumb-line

Syr. matuqltâ ܡܛܘܩܠܬܐ

(Jacob. 75)

تقن ، اتقن :

استوار ساختن ، بجای خود گذاردن ، مرتب کردن

To improve a thing, to set in good order

Syr. atqen ܐܛܩܢ

(Brun. 718)

تک :

بریدن ، برجیزی لگد زدن ، له و خرد کردن

Cut, tread under foot, to crush

Heb. TTK (root) תַּכַּךְ

Heb. Tok תֹּךְ . תֹּךְ

آسیب و آزار

injury, oppression

Aram. tuk ܛܘܩܐ

Syr. tak ܛܟܐ

آزار ، رسانیدن

injure

Aram. Tukâ ܛܘܩܬܐ

Syr. tukâ ܛܘܩܬܐ

Palm. tš'

Aram. teša' ܛܫܐ

Syr. teša' ܛܫܐ

Mand. tša

Emp.Aram. Tš'

Nab. Tš'

Nine

Huz. Tš' : noh ܛܫܐ : ١٣١

As. tešû

نه

نهم

تاسيع :

نهم

تاسوعا :

روز نهم

The ninth day

Syr. Tšiyâ ܛܫܝܐ

(Gesenius. 1077; Macuch. 491;

Hoftij. 336; Brun. 724; Nakhla.

175; Huz-Dict. 156)

تشرین :

ماه بابلی و یهودی و مسیحی

The Babylonian month. The tenth and eleventh months of Christian calendar (October and November)

Bab. tišritu

Heb.,Aram. tešri ܛܫܪܝ

Syr. Tešri

Mand. Tišrin

(Jastrow. 1705, Macuch. 487;

Brun. 692)

تعتع :

به زور وادار کردن کسی به کاری که نمی خواهد ، سخت تکان دادن ، بد رفتاری کردن ، یا لکت زبان سخن گفتن

To compel any one to do any thing unwillingly, to shake any one, stammer (Onomatop)

Heb. tā'a' ܛܫܐ

مسخره کردن

To mock

(Gesenius. 1073)

تعیس :

بد بخت شدن

To render unhappy

Syr. T'eš ܛܫܐ

(Brun. 716)

تف ، تفا :

تف ، آه ، ای ، تفو

Spit, fie! for shame (Onomatop)

Syr.tob ܛܫܐ

Syr. trap ܐܘܪܐ

To lead a delicate life

(Jacob. 122)

ترک :

وا گذاشتن ، رها کردن

To leave off, to abandon

Syr. trak ܐܘܪܐ

(Jacob. 122)

ترمس :

گیاهی است که به پاری آنرا لوبیا کرکی خوانند

Lupinus, legumen

Syr. tahrmos ܐܘܪܐ

Syr. turmosa ܐܘܪܐ

Gr. Termos 0ερμος

(Brun. 704; Jacob. 122)

ترنج ، رک : اترنج ، اترج :

تریاق ، پریاق :

تریاق ، تریاق ، دوا

Theriaca, antidote

Syr. Teryaq ܐܘܪܐ

Syr. Teryâqi ܐܘܪܐ

Syr. Teryoqâ ܐܘܪܐ

Lat. Theriacum

Gr. teriakos 0γρῆακος

(Brun. 721; Frankel. 262)

تریان :

طبق چوبین ، طبق که از شاخ بید بافند

Wicker trag, a small ritual table,
round in shape

Syr. Teryonâ ܐܘܪܐ

Mand. Tariana

(Macuch. 195; Brun. 195)

تستر (N.Pr.) :

شهر شوستر

Tustar

Syr. šušatrin ܐܘܪܐ

(Brun. 763)

تسع (تسعة)

نه

Nine

Heb. teš'âh ܐܘܪܐ

Heb. teša' ܐܘܪܐ

As. tišit

Sab. ts't

Sab. TS'Y

S. Arabian. TS'

Eth. teš'

Aram. TRŞ ܐܪܫܐ

Syr. TRŞ ܐܪܫܐ

Aram. terišâ ܐܪܫܐ

Ak. taraşu

راست و مستقیم

Straight, upright

تریس (Pers.)

Syr. Trişâ ܐܪܫܐ

ترازو

Balance

Pers. tarâzu (tara-âzu)

Pahl. tarâzuk

Sansk. tulati

(Jastrow. 1699; Frankel. 199 ;

Macuch. 490; Borhan. 480)

ترع

شکافتن ، پاره کردن

To split, to tear

Syr. Tra' ܐܪܫܐ

(Jacob. 122)

ترع

بستن در

To close a door

Root. TR' ܐܪܫܐ

در

Door

Emp.Aram. Ta-ra-ha

Nab. TR'A

J.Aram. TR'A

ترع

دربان

Doorkeeper

Syr. taro'â

ترعه ، لج : ترع

در ، دهانه جوی ، آبراه ، راه بین دو دریا

Door, flood-gate, channel between two seas

Aram. tar'â ܐܪܫܐ

Aram. tor'â ܐܪܫܐ

Aram. ter'atâ ܐܪܫܐ

Syr. tar'â ܐܪܫܐ

Syr. ter'â ܐܪܫܐ

Mand. tira

Heb. ša'ar ܐܪܫܐ

(Gesenius. 1044; Macuch. 486; Brun

722 ; Frankel. 15; Hoftij. 335)

ترف

زندگی گوارا و شیرین داشتن ، برخورد آردار بودن

Aram. MTWRGMN כּוּתּוּרְגֻמִּין

Syr. Mtargmonā ܡܬܪܓܡܢܐ

Aram. tergem ܛܪܓܡܐ

To speak aloud

Translation, version, targum

Aram. targum ܛܪܓܘܡܐ

(Jastrow. 1695; Brun. 720; Frankel 250; Gesenius. 1076)

ܬܪܓܘܡܐ (N.Pr.)

نام تارح پدر ابراهیم پیغمبر

Father of Abraham.

As. Turâhu

Heb. Terah ܛܪܚ

Syr. Taruhâ ܛܪܘܚܐ

Gr. Tarath ܛܪܪܐܐ

(Gesenius. 1076)

ܛܪܪܐܐ

خشك وسخت بودن

To be hard dry

Syr. traz ܛܪܐܝܫܐ

(Brun. 720; Jacob. 122)

ܛܪܐܝܫܐ

سپر، قرص خورشید

Shield; disk (of sun)

Aram. TRYS ܛܪܝܫܐ

(Frankel. 24)

ܛܪܝܫܐ (Pers.)

بد خو و ترشروی بودن

To be of ill humour, to be peevish

Syr. traš ܛܪܐܝܫܐ

این فعل ظاهرا از واژه ترش فارسی و ترشرو بودن گرفته شده باشد.

Pers. Torš

Pahl. turš

Kurd. tirš

ܛܪܝܫܐ

Sour

(Jacob. 122; Borhan)

ܛܪܝܫܐ

راست کردن، راست نگه داشتن، استوار کردن

برابر کردن وزن ترازو

To straighten, fasten; to rectify the weight in a balance.

Heb. THM

Emp.Aram. THMY

Nab. THWMYN

Palm. THWM

J.Aram. THWMH

تخم، اج، تخوم، تخم :

حد، علامت مرزی

Limit, land-mark

Syr. thumâ ܬܘܡܐ

Aram. thumâ ܬܘܡܐ

(Hoftij. 325; Brun. 708; Frankel. 282)

تدمر :

مدینه التمر (شهر خرما)

نام شهری قدیم در سوریه

Palmyra, ancient city of Syria.

Nab. TDMR

(Hoftij. 324; Jawad Ali. 3. 76)

تر :

رسمان بنا و معمار

Architect string

Aram. Torâ ܬܘܪܐ

(Jastrow. 1656; Frankel. 255)

ترید :

گیاهی است از تیرهٔ بیجکبان و بعنوان یک مسهل قوی مصرف میشود

(فرهنگ معین)

Turpethum planta

Syr. Turbid

(Brun. 195)

ترجم :

ترجمه کردن، بزبان دیگری در آوردن

To interpret, to translate from one language to another

Aram, Heb. tergem ܬܪܓܡ

Syr. targem ܬܪܓܡ

ترجمان :

مترجم، گزارنده

interpreter, dragoman

As. targumânu

Syr. targmânâ ܬܪܓܡܢܐ

Syr. turgomonâ ܬܪܓܡܢܐ

مترجم :

Translator

مترجم

	<u>تجارت :</u>		تخت ، سریر ، نیمکت
Trade, commerce		Bedstead, throne, sofa-bed.	
Syr. tâgortâ ܐܘܘܪܝܬܐ		Aram. taktqâ ܐܘܘܪܝܬܐ	
Palm. TGRH . TGRTA		Aram. takṭkâ ܐܘܘܪܝܬܐ	
(Jeffery. 90; Brun. 703; Frankel. 158,181; Hoftij. 324)		Pahl. taxt, taxtak	
	<u>تحت :</u>	(Jastrow. 1669; 1535; Télegdi)	
	زیر ، قسمت زیرین		<u>تخس :</u>
The under part, below		Dolphin (fish)	دلفین ، نوحی ماهی
Heb. taḥat ܐܘܘܪܝܬܐ		Heb. taḥaš ܐܘܘܪܝܬܐ	
Phen, Sab. THT			نوحی از چرم یا پوست
Aram. Taḥat ܐܘܘܪܝܬܐ		A kind of leather or skin.	
Syr. taht ܐܘܘܪܝܬܐ		As. taḥšū	
Syr. thut ܐܘܘܪܝܬܐ			پوست گوسفند
B.Aram. teḥot ܐܘܘܪܝܬܐ		Sheep skin	
Palm. MNLTHT	<u>من تحت</u>	Egyp. THŠ	
Palm. THTH			چرم
Mand. tit		Leather	
Pun. THT . TAHT		(Gesenius. 1065)	
Old.Aram. THTH			<u>تخم :</u>
Emp.Aram. THT			حد نهادن ، مرز و سرحد تعیین کردن
(Gesenius. 1065; Brun. 709; Hoftij. 326; Macuch. 487)		To set boundaries, to settle the limit of	
	<u>تخت (Pers.) :</u>	Ak. THM	

تَبِعَ :
دنبال کسر و چیزی رفتن

To follow any one

Syr. tba' ܬܒܐ

Aram. tâba' ܬܒܐ

تَابِعَةٌ :

تابعه، پیرو، جنبه ای که هر جا آدمی برود او را
دنبال کند

Follower, female attendant

Syr. tab'â ܬܒܐܢܐ

Syr. teb'â ܬܒܐܢܐ

(Jacob. 121 ; Jastrow. 1645)

تَبَّعَ، لَجَّ تَبَّاعَةً :

لقب قدیم پادشاهان یمن (حمیر) زیرا آنان یکی
پس از دیگری به شاهی می نشستند .

An appellation of each of the kings

of El-Yemen, who possessed Himyer

So called because they followed

one another

S. Arabian. Tubba'

(Lane. 295; Guidi. 36)

تَبَّينَ :

Straw

کاه

Heb. teben תֵּבֵן

Aram. Tibnâ ܬܒܢܐ

Syr. Tebnâ ܬܒܢܐ

Aram. Emp. Tbn

Huz. TBN' : Kâh ܬܒܢܐ

Palm. tbnâ

As. tibnu

(Gesenius. 1061. Hoftij. 323;

Huz-Dict. 157; Frankel. 12')

تَبَّانَ (Pers.) :

Trousers

تَبَّانَ، شلوار

Syr. tubonâ

ܬܒܢܐ

Pers. Tonbân

Gilak. tumbân

Gilak. tummân

(Jacob. Borhan. 515)

تَجَّرَ :

تجارت کردن، بازرگان بودن

To trade, to be in business.

Ak. tamgâru

Ak. tamkâru

Aram. tagârâ

ܬܓܪܐ

Syr. tagorâ

Mand. tangara

دانسته و مشخص ساختن

Make to understand

تبيين :

Syr:

Etbayan

آشکارا شدن

آشکارا شدن

To be revealed

(Gesenius. 106; Jacob. 77)

بين :

میان ، میان دو چیز

Middle, between the two; space
between.

Heb. Bayn

בַּיַן

Aram. bin

בִּינ

Syr. baynot

ܒܝܢܘܬ

Syr. baynay

ܒܝܢܝܐ

Syr. bit

ܒܝܬ

Huz. BYN:andar

بے (بے) : سزدا

اندر

Old.Aram. bny

Phen. BN

Nab. BYNY

S.Arabian. bayna, baynat

Emp.Aram. BYN

(Gesenius. 107; Brun. 39; Hoftij.

34; Huz-Dict. 43; Guidi. 29,30)

As. bišū

All bad

Phl bšš

Poison

Pers. biš

Avest. viša

Aram. bišutā כִּישׁוּתָא

Syr. bišutā صَعُوتَا

Mand. bišuta

Emp.Aram. b'yš ; yhb'šw

Palm. byš

(Gesenius. 92; 1084; Hoftij. 31

Macuch. 63; Borhan. 338. Guidi.

29)

بَيْضَة :

تخم مرغ

Egg, hen's egg

Heb. Byḡh כִּילָה

Aram. bi'ata כִּילָתָא

Syr. bi'tā כִּתְאָ

(Gesenius. 101)

بَيْعَة ، لِح بَيْعَة :

پرستشگاه ، معبد

A place of worship

Aram. BY'āh כִּילָה

Syr. bi'tā كَتَا

Egg

تخم مرغ

به مناسبت گنبد تخم مرغی آن را بیعه گفتند

Was used metaphorically for the top of round arch and domed building like egg.

رك : بيضه

(Jeffery. 87; Frankel. 274;

Brun. 44)

بَيْقَة :

گیاهی شبیه به کرسنه که آن را گاو خورد

A plant like bitter vetch eaten by cattle.

Aram. BYQY' כִּילָיָא

Syr. biqā كَتَا

Gr. bixion βικσιον

(Jacob. 78; Frankel. 140)

بَان (بین) :

جدا و آشکار شدن

To separate, to be distinct.

Heb. BYN בָּיַן

تشخیص دادن

Discern

Syr. bayen

כַּת

بَار (بیرا) :
 جاه کندن، گودالی حفر کردن

To dig a well, a ditch
 Heb. B'R באר

آشکارا کردن
 Make distinct, plain

بِشْر :
 جاه

A well, a ditch, pit
 Aram. birâ בִּירָא
 J.Aram. be'êrâ
 Syr. birâ بִּירָא
 Moab. BR
 Emp.Aram. Br'
 Heb. beer באר
 Sab. B'R
 Nab. b'rw't
 As. b'êru
 AK. būru
 Mand. bira
 Huz. BYR' : באה (N.Pr.) بیروت

(Gesenius. 91; Costaz. 27; Huz-Dict. 106; Hoftij. 32)

بیروت

Beyrouth, Beirut
 Syr. Beruṭos ܒܝܪܘܬ
 (Brun. 735; Frankel xvii)

بَیْزَر، بَیْزَار :
 بازدار، قوشچی

Hawker
 Syr. payzorā ܦܝܙܘܪܐ
 (Brun ; Frankel. 259)

بِشْس :
 ناخوړسند ويد حال بودن، بد بودن

To be unhappy, to be destitute,
 to be bad
 B.Aram. biš ܒִּיֶשׁ
 شير وید بودن

To be evil, bad
 Old.Aram. B'š
 Syr. bēš ܒܝܫ
 Heb. bāaš ܒִּיאֵשׁ
 بوی بد داشتن

Have a bad smell
 B.Aram. beiš ܒܝܝܫ
 Aram. bēš ܒܝܫ
 Syr. bēš ܒܝܫ
 S.Arabian. be'sat

Phen. BT . BYTH

Hatra. BT

Aram. baytâ בֵּיתָא

Syr. baytâ بَيْتَا

As. bîtu , betu

S.Arabian. bayt

Sab. BYT . Bet

قلعه ، معبد

Fortress, temple

Palm. BT'LM'

Palm. BTMQBRT'

گور و قبر

Sepulcher

AK. bitum

خانه و ملک

House, estate

Old.Aram. BYT

Emp.Aram. BYT

Nab, J.Aram. BYT

B.Aram. BYT'

Huz. BYT' : xânak رصه : ١٣٥١

(Gesenius. 108; Hoftij. 36;

Gelb. 92; Huz-Dict. 107; Frankel

23 ; Guidi. 30)

بیت لحم (N.Pr.)

شهری نزدیک بیت المقدس که عیسی مسیح در آنجا
زاده شد

Bethlehem

A city of Judah, called at times

Beth-lehem Judah

Heb. Bit-lehem בֵּית לֶחֶם

خانه نان

Place of bread

Syr. Bit lehem بَيْت لَاحِم

(Gesenius. Payne Smith)

بید

پاد بیداً ، بیاداً :

با بیان یافتن از میان رفتن

To finish, to perish

Syr. bod دُب

Syr. ebad آسِب

(Jacob. 75,77)

بیدر :

خرمنگاه

Threshing floor

Syr. bayt + edrâ

بیت ادرا

خانه خرمین خرمینگاه

Aram. BYDRY בֵּית דְרִי

(Addi. 32; Nakhla. 174; Frankel.

136; Costaz. 3; Dozy. 133)

Syr. buqinâ **دُهْمِنَا**
 Lat. buccina
 Gr. buxâne
 (Dozy. 128; Frankel. 284)

بال (بول) :

قلب ، دل ، فکر ، حال
 Heart, mind, state
 B.Aram. bâl **בַּל**
 mind
 Syr. bolâ **בּוּלَا**
 Heart
 Mand. bal
 (Brun. P.45;122; Macuch. 47;
 Gesenius. 1084)

بولان (Pers)

بولان ، فولان
 Steel
 Syr. pulâdâ **פּוּלَادَا**
 Mand. pulad
 Phl. pulâfat, pulaft, polâpat
 Arminian. polopat
 Osset. bolat
 (Macuch. 367; Borhan. 429)

بوم ، بومة (ع : ابوام) :

Owl, an owl
 Syr. bumâ **دُهْمَا**
 (Brun. 39)

بَوَي بَيَا ، بَي :

اميد داشتن ، درخواست کردن

To hope, to entreat

Heb. bay **בַּי**
 Heb. bâyay **בַּיַי**
 (Gesenius. 106)

بييب :

مجرای آب حوش

Sink-hole of a tank

Syr. bibâ **בִּבְא**
 (Nakhla. 174)

بات (بيت) :

شب بروز آوردن

To spend the night

Heb. BWT **בּוּת**
 Aram. but **בּוּת**
 Syr. bot **בּוּ**
 Ak. B'T. biâtum

To pass the night

Mand. but
 (Gesenius. 108; Gelb. 92; Macuch.
 57)

بيت :

خانه ، مأمن ، مسکن
 Shelter, lodging, dwelling, house

Heb. bayt **בַּיַת**

بُور، بُورَة :

زمین بایروناکاشته و خراب مانده ، نادان

Uncultivated, waste land,
ignorant

Aram. burâ אַבְרָא

Syr. burâ ܒܘܪܐ

Syr. bayarâ

Mand. bura

(Macuch. 56; Jeffery. 85; Jacob.
77)

بُورِيا، بُورِية :

حصیری که از نی بافند

Arusha-mat; reed-mat

Syr. buroyâ ܒܘܪܝܐ

Aram. burya אַבְרַיָא

(Jastrow. 150; Addi. 30)

بُوس :

نوعی کتان رنگین

Kind of coloured linen

Syr. buşâ ܒܘܫܐ

Aram. buş אַבְשׁ

(Jacob. 77; Jastrow. 147)

بُوصِی : :

نوعی قایق است

Flat boat ܒܘܫܐ

Syr. buşoyâ

بُوص :

نوعی از کشتی بسیار بزرگ سه دگله

Espèce de très grand navire a
trois mâts.

بُوصِی :

کشتیان

Marin

Aram. buşîâtâ ܒܘܫܝܐܬܐ

(Addi. 31; Frankel. 217, 218;

Dozy. 128)

بُوطَة (Pers.) :

بوته ، رستی پر شاخ و برگی که بسیار بلند نشود

Crucible.

Syr. buṭâ ܒܘܬܐ

Pers. bota

بوته

Arab.

بوتقه

(Jacob. 77; Borhan. 313)

بُوق :

بوق

Trumpet, bugle, horn

Aram. buqinim ܒܘܩܝܢܝܡ

بְּהִי :
 خالی و غیر مسکون ماندن
 To be empty, deserted
 Heb. BHH כָּהָךְ
 (Gesenius. 96)

בָּאָ (בּוֹءֵי אֵלַי) :
 بازگشتن بدوی
 To come back to
 AK. B' buâ'um
 Phen. BW' . TB'N
 Pun. B'
 Heb. YB'

رفتن و بازگشتن
 Go and return
 (Hoftij. 32)

بَاب (بَوَّب) :
 در ، دروازه
 Door, gate
 Aram. bâbâ כַּבְּבָא
 Syr. bobâ כַּבְּבָא
 Mand. baba
 AK. B'B . bâbum
 Emp.Aram. bb'
 Ahqar. BB'
 As. bâbu

Huz. BB' : dar در
 (Macuch. 45; Gelb. 86; Jastrow. 136; Hoftij. 32; Jeffery. 74; Huz-Dict. 110)

بُؤْبُوءَ :
 مردمک چشم و میانه چیزی
 Pupil of the eye, apple of the eye
 Heb. bâbâh כַּבְּבָה
 bâbat 'eyno כַּבְּבָת לַעֵינָא
 مردمک چشم
 Syr. bobot de 'aynâ

دُذَا : دُئِلا
 بَيْتَ :
 نی نی ، بچه کوچولو ، مردمک چشم
 Babe, baby, bébé; a child of the eye.
 (Gesenius. 93; Dozy. 49)

بَارْبُورًا :
 خراب شدن ، از میان رفتن ، ناکاست و بایر ماندن
 To perish, to be lost, to remain uncultivated.

To calumny

Heb. bošׁ ןזש

خجل و شرمسار شدن

To be ashamed

Aram. behat ܢܚܬܐ

حیران شدن

was surprised

Syr. bhet ܚܘܬܐ

Sab. BWS

شرمسار شدن

To do evil

Sab. MHD'S

بدکار، شریر

Evil doer

بہتان؛

بہتان

Slander, calumny

Syr. BHWTIN ܚܘܬܐܢܝܢ

Syr. BHWTNWT ܚܘܬܐܢܘܬܐ

(Gesenius. 101; Jeffery. 84)

بہر؛

روشن شدن

Be bright, be shine

Heb. BHR ܢܚܪ

Aram. behar ܢܚܪܐ

Syr. behar ܚܘܬܐ

(Gesenius. 97)

بہق؛

بیمس ظاهر پوست باشد غیر بروس

A harmless eruption on the skin;
vitiligo

Heb. behaq ܢܚܩ

Aram. Bohaqâ ܢܘܚܩܐ

Aram. Bahaqitâ ܢܘܚܩܝܬܐ

Syr. behiqtâ ܚܘܩܝܬܐ

(Gesenius. 97; 53)

بہم، ابہم؛

گنگ و ناتوان در سخن گفتن بودن

Shut, impeded in speech, tongue-tied.

Heb. BHM ܢܚܡ

(Gesenius. 96)

بہیمہ؛

چار یا، ستور، جانور

Beast, animal, brute.

Heb. behmah ܢܚܡܐ

Emp.Aram. bhmyth

Mand. bahima

(Gesenius. 96; Macuch. 46; Jeffery.

84)

Heb. benyân בִּנְיָן
 Syr. bnaytâ بِنَايَا
 (Jeffery. 84; Jacob. 78; Frankel. 27)

Root

Son

Heb. ben בֵּן

Phen, Moab. BN

AK. binum

As. binu

J.Aram. bry

Aram. bar (Sg.) בָּר

Aram. benin (Pl.) בְּרִין

Syr. bar (Sg.) بَر

Syr. benin (Pl.) بَرִין

احتمالا اصل آن ارتباط با "بنی" دارد چنانکه
 در آشوری "بانو" بمعنی تولید کننده است ونون
 به "ر" تبدیل شده است

Possibly origin connected with

build

As. bānu تولید کننده، بوجود آورنده

Begetter

N.Heb. bar

Mand. Br. BR'

Palm. BR. BN

Sab. BR

Emp.Aram. BRY

Huz. BRH : pus راکم: لوان

S.Arabian. Ben

بسر

(Gesenius. 120; Gelb. 97; Hoftij.

37; Jastrow. 148; Macuch. 68; Huz-

Dict. 105)

راین آوی، (ج: بنات آوی):

شغال

Jackal

Syr. bnot away

قنا آه

Heb. iy אֵי

Root

آه فریاد بر آوردن

Heb. ִאָוּ אָוּ

Heb. away אָוּ

To cry, to howl

(Gesenius. 17)

بہت:

مبهوت و متحیر شدن

To be surprised, to be astounded

بہت بہتانا:

بر کس دروغ برستن

Pers. band بند Joint

Infinitive : bastan

To tie, to bind

(Borhan. 278)

بستن

بندوق :

فندق

Hazelnut

Aram. PWNDQ

Syr. PNDQ'

Lat. pontica

(Frankel. 139)

פגנד

فندق

بنصر :

انگشت بين انگشت کوچک و وسطی

Ring-finger

Syr. beṣrâ

(Jacob. 78)

شرف

بنک :

در جای رحل اقامت افکندن

To settle in a place

Syr. bnaḳ

(Jacob. 78)

بنا

بنی :

ساختن ، بر آوردن خانه

To construct, to build

Heb. bânâh

B.Aram. benâh

Moab. bnh

Nab. BNH, BN

AK. banâyum

Phen. BN

Sab. BNY

Palm. BN'

As. banû

Emp.Aram. bnh; bn'

Mand. bna

Hatra. bn'

J.Aram. Bny

Syr. bnâ

Huz. BNYWN+tan : Kartan

S.Arabian. banaya بنا ، ساختان

(Gesenius. 124, 1084; Hoftij. 38

Frankel. 122; Guidi.30; Huz-Dict.

109; Macuch. 66; Gelb. 97)

بنیان :

بنا و ساختان

A building, construction

Aram. benyân

Syr. benyonâ

בנין
בנין

	<u>בֵּלָא</u> :	Aram. benatân (Pl.)	בְּנַתָּא
		Syr. bnotâ (Pl.)	בְּנַתָּא
	بوسیده و کهنه شدن	Phen. BNT (Pl.)	کسیزان
To be worn and old		Maidens	
Heb. bâlâh	בְּלָא	As. bintu	
Aram. beli	בְּלִי	Sab. BT. BNT	
Syr. blâ	بَلَا	S. Arabian. Bent	
Syr. bloy	بَلَا	(Gesenius. 123; Jastrow. 177, 198; Costaz. 37)	
	<u>بِل</u>		
	کهنه شدن جامه		
Wearing out of a garment			<u>بند (ج: بنود) :</u>
(Gesenius. 115; Jastrow. 172)			برجم ، درفش ، رایت
	<u>بَلِيد</u> :	A standard, a flag	
	مطلا ، زراندود	Syr. bandâ	
Bronzed, gilt		Gr. bandon	βαύσον
Aram. pelizâ	פֶּלִיזָא	(Brun. 48)	
Arab. felez	فلز		
Bronze	مفرغ ، برنز		<u>بند (Pers) :</u>
(Jastrow. 1181; Frankel. 155)			بند ، ریسمان ، بند گش ، کمر بند
	<u>بِنْت</u> :	Cerdon, courroie pour chaussures, ceinture	
	دختر	(Dozy. 117)	
Daughter			<u>بند (ج: بنود) (Pers) :</u>
Heb. bant, bat	בַּת . בָּת		ماده ، بندی از قانون و آیین نامه
Aram. benâtâ	בְּנַתָּא	Matter, article, paragraph	
Aram. berâtâ	בְּרַתָּא	Pahl. band	بند
Syr. bartâ	بَرْتَا		

بالوعة ، بلوعة :
جاء فاضل آب
Drain
Syr. bolu'ta **בלוע**
(Frankel. 23)

بلعام (N.Pr.) :
زاهدی در بنی اسرائیل
Balaam, Ascetic of the sons of
Israel
Heb. Bel'âm **בלעם**
(Gesenius. 118)

بلق :
برخاستن آفتاب
To rise (sun)
Syr. blaq **בלق**
S.Arabian. balq marble: رخام
(Jacob. 78; Guidi. 40)

بلوقة :
زمینی که در آن هیچ نروید ، بیابان
A desert, steppe désertique
Heb. bâlaq **בלע**
تلف و ضایع کردن ، خراب افتادن
Waste, lay waste
As. balâqu

خراب کردن
Destroy
(Gesenius. 118)
بله :

ابه شدن ، ضعیف شدن عقل
Be weak in intellect
Heb. bâlah **בלה**

آشفته بودن
To be troubled
Syr. balhi **בלه**

ابه :
ابه ، گول

Tom-fool, stupid
Syr. blihâ **بله**
Syr. mbalhâ **بله**
(Gesenius. 117; Jacob. 76)

بله :
تری ، گیاه تر و بقیه علف

Dampness; moisture of fresh
pasture
Heb. belil **בלیل**
fodder
Syr. blil **بلیل**
Aram. belilâ **بلیل**
Mixture
(Gesenius. 117; Jastrow. 172)

بلخية (Pers)

درخت بلخ ، بید بلخ

L'arbre de Balkh, le saule de
Balkh

Syr. Bhaloytâ ܒܠܚܝܬܐ

(Dozy. 109; Nakhla. 174)

بلد ، بلدة :

کشور ، قلمرو ، منطقه ، شهر

Country, territory, region, town

Gr. palation παλάτιον

Lat. palatium

Syr. BLD ܒܠܕܐ

(Brun. Frankel. 28)

بلد (N.Pr.) :

شهری در بین النهرین

Balda, city in Mesopotamia

Syr. Bold ܒܠܕܐ

(Brun. 733)

بلور :

بلور

Berly. Crystal

Syr. belurá ܒܠܘܪܐ

Gr. bérullos βήρυλλος

Lat. beryllus

(Brun. 40; Simpson. 75)

بلس :

نوی از درخت انجیر

Kind of fig-tree

Heb. BLS בַּלְס

(Gesenius. 118)

رك ، بشام

بلوط :

درخت بلوط

Oak-tree

Aram. bāluṭ ܒܠܘܬ

Aram. beluṭā ܒܠܘܬܐ

Syr. baluṭā ܒܠܘܬܐ

Mand. baluda

(Macuch. 48; Frankel. 139)

بلع :

از حلق فرو بردن ، بلعیدن

To swallow, to ingurgitate

Heb. bāla' בָּלַע

To eat خوردن

Aram. bela' ܒܠܘܥܐ

Syr. bla' ܒܠܘܥܐ

As. belû خراب کردن

To destroy

(Gesenius. 118)

To pour out

(Gesenius. 117; Gelb. 96.)

بلاط :

دربار، قصر یا خیمه شاه

Palais ou tente impériale

Aram. palṭin ܦܠܬܝܢ

Aram. palāṭin ܦܠܬܝܢ

Lat. palatium παλάτιον

Gr. palation

(Dozy. 111; Frankel, 28; Jastrow 1180)

بلان :

حمام گرم

Warm, bath

Syr. balân ܒܠܐܢ

Gr. balaneion

کارگر حمام

Garçon de bain

(Dozy. 115; Frankel. 258)

بلبوس :

نوعی پیاز صحرائی، بصل الذئب

Wild onion

Syr. bulbošâ ܒܘܠܒܘܫܐ

Gr. bolbos βολβός

(Addi. 26)

بلبل :

هزارستان، بلبل

Nightingale

Syr. bulbolâ ܒܘܠܒܘܠܐ

(Jacob. 78)

بلبل، بلبله :

چیزی را نا مرتب کردن، به هم آمیختن

To throw a thing into disorder;
to disarrange, to mix up

Aram. belbel ܒܠܒܠ

(Jastrow. 171)

بلج :

کشاده روی بودن

To have an open face

Heb. bâlag ܒܠܓ

پرتو افکندن، تبسم کردن

Gleam, smile

(Gesenius. 114)

بلج (N.Pr.) :

شهری در خراسان قدیم

Balkh (City)
Syr. Balok, Boloh ܒܠܘܟ

(Brun. 733)

Young she-camel

Heb. bekrâh בְּכָרָה

Young camel, dromedary

بَاكَرَةَ :

نوماوه وميوه زودرس

Early fruit, tree, first fruits.

Heb. bekurâh בְּכֻרָה

انجیر زودرس

First ripe fig.

Heb. bekurim (Pl.) בְּכֻרִים

میوه های زودرس

First-fruits

Syr. bakortâ כְּבֻרְתָּא

Aram. bekurâ בְּכֻרְא

(Gesenius. 114, 169; Nakhla. 173)

بَكِي :

گریستن ، شیون کردن

To weep, bewail

Heb. bâkâh בָּכָה

Aram. bekâ בְּכָא

Syr. bkâ כַּח

As. bakû

S. Arabian. bakâ

Huz. BKYWN+stan : gristan

گریستن : ژاد و و ص ۱۱ : ژاد و و ص ۱۱

(Gesenius. 113; Jastrow 169;

Huz-Dict. 108)

بَل (Adv.) :

حرف عطف برای اضراب ، بلکه راستی

But, however, of a truth

Heb. abâl אֲבַל

Verily, of a truth

Nab. BL

Palm, Hatra. BL

Syr. bal ܒܠ

(Gesenius. 6; Hoftij. 36; Brun.

45)

بَلَّ (بَلَّل) :

با آب ترشدن

To wet, to moisten (with water)

Heb. bâlal בָּלַל

آمیخته و مشتبه شدن

To mingle, mix, confound

Phen. BLL نام يك قربانی

Name of a sacrifice

Syr. balbel ܒܠܒܠ

Aram. balbel ܒܠܒܠ

As. balâlu

Ak. balâlum

ریختن

Gr. paksimadhi Παξιμασις

Pers. baksamat

بکسات

نان خشک روغنی

(Addi. 25; Nakhla. 255; Borhan. 293)

بَقَعَ

دور رفتن

To go away

بَقَعَة، (ج: بَقَاع، بَقَع) :

زمین بلند، دشت در کشوری کوهستانی

Upland, plain in a hilly country

B. Aram. beq'â

בִּקְעָא

Syr. pqa'tâ

بِقَعَا

Mand. paqata

(Gesenius. 1085; Macuch. 362)

بَقْل، بَقْلَة :

سبزی، سبزه

Vegetable, herbage

بَقَال

سبزی فروش

Green-grocer

Syr. baqolâ

بَقَالَا

(Brun. 53; Frankel. 139)

بَكَر

صبح زود از خواب برخاستن

To get up early in the morning

Heb. bâkar

בָּכָר

N. Heb. beker

בִּכְרִי

Aram. baker

בִּכְרִי

Syr. bakar

بَكْرَا

As. bukru

زود بدنیا آمده

First-born

بِکْر، (ج: أَبْکَار) :

نوباوه، دوشیزه

First born, virgin

Aram. Bokrâ

Heb. bekor

בְּכֹרִי

As. bukru

S. Arabian. bekr

(Gesenius. 114)

بَكَر

اشتر جوان

Full-grown young camel but not yet adult

Heb. beker

בִּכְרִי

As. bakru

بَكْرَة

اشتر جوان ماده

To be luxuriant	فراوان و سرشار بودن	جستن ، خواستن	Seek, inquire
	<u>بِق ، بَقَّة :</u>		Aram. beqar <u>ܒܩܪ</u>
	پشه		Syr. bqar <u>ܒܩܪ</u>
Mosquito			B.Aram. beqar <u>ܒܩܪ</u>
Syr. boqâ <u>ܒܩܐ</u>			(Gesenius. 133, 1085)
Aram. baqâ <u>ܒܩܐ</u>		<u>بِقْر :</u>	
AK. BQQ . baqqum		گاو خواه نر و ماده ، اهلی و وحشی ، گله گاو	
Fly	مگس		Oxen, bovine cattle
(Gesenius. 132; Jastrow. 185;			Heb. bâqâr <u>בַּאֲרַ</u>
Costaz. 36)			Aram. baqrâ <u>ܒܩܪܐ</u>
	<u>بَقْبَقَّة</u>		Aram. baqrtâ (Fem.)
	بانگ و غفل کوزه در آب		Syr. baqrâ <u>ܒܩܪܐ</u>
Gargling sound		نام از شکافتن و شخم زدن گرفته شده است	Name from ploughing
Heb. baqbuq <u>בַּאֲבֻק</u>			Mand. baqra
Syr. bagbugâ <u>ܒܩܒܘܩܐ</u>			Phen. BQR
	کوزه شراب	چار پای گنده و تنومند	
Cantharus		Gros bétail	(Gesenius. 49; Hoftij. 41)
(Gesenius. 132)			<u>بِقْسَاط :</u>
	<u>بِقْر :</u>	نان خشک ، نان دواله	
	شکافتن ، باز کردن	Biscuit	
To cut open, to split		Syr. paksamin <u>ܒܩܨܡܝܢ</u>	
Heb. bâqar <u>בַּאֲרַ</u>		Gr. paksamas <u>πακσαμας</u>	

To startle, terrify, fall upon

Aram., be'et ܒܝܬܐ . ܚܢܐ

Syr. b'et ܚܢܐ

حمله کردن

To assail, crush

(Gesenius. 129; Brun. 52; Costaz. 35)

بغز:

سرعت حرکت و نشاط داشتن

To be swift, to be lively

Heb. b'z בז

باغز: بانشاط چالاک

Lively, libertine

Aram. BY'ZY ܒܝܝܘܝܝܢܐ

(Gesenius. 127; Frankel. 111)

بغل:

استر، تاطر

Mule

Syr. baglâ ܒܘܓܠܐ

Mand. bagal

Eth. Bakl (baql)

(Brun. 36; Frankel. 110; Jeffery. 82)

بغی:

خواستن، جستن

To request, ask, seek

Heb. bâ'âl בָּאֵל

B.Aram. be'â ܒܝܘܐܐ

Aram. be'â ܒܝܘܐܐ

Syr. b'â ܒܝܘܐܐ

Old. Aram. yb'h

Psalm. b'yhwn

J.Aram. be'âh

AK. bu'û

Huz. B'YHWN+stan : xvâstan

ܒܝܘܐܐ ܘܝܘܐܐ ܘܝܘܐܐ ܘܝܘܐܐ ܘܝܘܐܐ خواستن

Nab. b'yt

Emp.Aram. b'h

Palm. ytb'

Hatra. yb'h

(Gesenius. 120, 1085; Hoftij.39,

Huz-Dict. 104)

باق:

خالر کردن چیزی (چون خالی کردن ظرف)

To empty (a receptacle)

Heb. bâqqaq בָּאֵקֵק

باق:

فراوان و بسیار بودن

To be profuse, abundant

Heb. bâqqaq

Aram. be'al ܒܥܝܠ
مالك زنى شدن

Take possession of wife

As. bālu ܒܐܠܘ
حکومت کردن

To rule

بعل :

بیزار بودن ، متفر بودن

To be disgusted

Heb. bā'al בַּאֵל

To loathe

(Gesenius. 1121)

بعل :

صاحب ، آقا ، شوهر ، خدای بعل

Owner, lord, husband, the God

Baal בַּאֵל

Aram. ba'al ܒܥܝܠ

B.Aram. be'el ܒܥܝܠ

S. Arabian. ba'1 aba'âl (Pl.)

Syr. b'el ܒܥܝܠܐ

Syr. baltâ (Fem.) ܒܥܝܠܬܐ
بَعْلَة ، بَعْلَت

Heb. ba'al בַּאֵל

Phen., Pun. b'1 b'1t

Old. Aram. b'ly

Nab. b'lh

AK. B'L . bēlum

As. belu

بقول آندره آس ترجمه "پارسى بعل در روزگار
هخامنشیان " فره ماتار " بوده است

(Andreas, as translation of

Persian " Framâtâr" commander)

Targam. be'il ܒܥܝܠܐ

(Gesenius. 127, 1085; Gelb. 86;

Hoftij. 40; Jastrow. 182; Jawad

Ali; vol. 6, 25-56; Guidi. 30)

بعل ، بعلی :

بیع کردن گوسفند

To beat

Heb. pā'â פָּאַ

groan

نالیدن

Aram. pe'â ܦܥܝܐ

Syr. de'â ܦܥܝܐ

Syr. ba'ba' ܒܥܒܐ

(Gesenius. 821; Jacob. 78)

بغت :

اتفاق افتادن ، ناگه روی دادن .

To happen suddenly, to surprise

some one

Heb. bā'at בַּאֵת

تکان سخت دادن ، ترسانیدن ، افتادن

	<u>بَعْدَ ، بَعْدَ :</u>	چار پایان و مواسی
	دور شدن ، فاصله گرفتن	Beasts, cattle
To be far off, to be distant		Syr. b'irā ܒܝܪܐ
Heb. B'D 7לא		Sab. b'r
Syr. b'ad ܒܕܐ		Ak. B'R· burum
Syr. ab'ed ܐܒܝܕ		Young animal حيوان جوان
	<u>بَعْدَ :</u>	Phen. b'rrm
	فاصله	ستوریان
Distance		Eleveur de bétail
Syr. budā ܒܘܕܐ		(Gesenius. 129; Jeffery. 82;
	<u>بَعِيدَ :</u>	Hoftij. 40; Guidi. 30)
	دور	بعق تبعق فی الکلام :
Far, remote		ناگهان فریاد برآوردن و لب به سخن کشودن
Syr. mab'da ܡܒܕܐ		To burst out into big high words
(Gesenius. 126; Jacob. 78)		Syr. B'aq ܒܥܩ
	<u>بَعْرَ ، بَعْرَةَ :</u>	Aram. be'a' ܒܥܐܐ
	سرکین و شگل	تحريك و تهيج شدن
Dung		To be excited
Syr. B'urā ܒܘܪܐ		(Jastrow. 182; Jacob. 78)
(Brun. 52)		<u>بَعَلَ :</u>
	<u>بَعِيرَ :</u>	شوهرزنی و خداوندگار کسی یا چیزی شدن
	شتر و هر چارپای باربردار	To take a spouse, to intrigue for
Camel, she-camel, beast of burden		power, possess
Heb. be'ir ܒܝܪ		Heb. bš'al ܒܫܥܐܠ
S.Arabian. ba'ir		Rule over فرمان راندن

To become vain, useless

Heb. bâṭal בָּטַל

To cease متوقف شدن

B.Aram. beṭel בְּטֵל

As. batālu

Aram. beṭil בְּטֵיל

Syr. bṭel بَطَل

(Gesenius. 105; 1084)

بطم، بطم :

میوه درخت بنه که شبیه پسته معمولی است از

بوست این درخت صمغ استخراج میکنند که

سقر یا بطم نامیده میشود .

Pistachio, an oval nut

Heb. bāṭnim בָּטָנִים

Aram. buṭnā בְּטָנָא

Syr. beṭmtā بَطْمَتَا

As. buṭnu

Pun. buṭnum

(Gesenius. 106; Frankel. 139)

بطن :

شکم

Belly; body womb

بطین :

بزرگ شکم

Big-bellied, abdominus

Syr. baṭin بَطِين

Syr. bṭentā بَطْنَتَا

Mand. baṭina

(Gesenius. 105; Macuch. 47)

باطية :

ظرف سفالین که در آن شراب ریزند .

Jar, swamp pitcher

Syr. boṭitā بَطْتِيَا

Syr. bōdiā بَوْدِيَا

Eth. adwa

Gr. Batiakke βατιακκη

Pers. badiya

بادیه

(Brun. 43; Addi. 24)

بطرة :

حلقه انگشتری

Ring, jewelled ring

Heb. beṣer בְּצֵר

کلوخه معدنی قیمتی، انگشتری طلا .

Precious ore, ring-gold

Talm. BṬR' בְּטָרַא

باندازه يك انگشت

Finger measure

Aram. beṭrâ بְּطَرَا

(Gesenius. 131; 158)

	<u>بطيخ</u> :	(Brun. 485; Costaz. 777; Frankel 279)
	خرنزه، هندوانه	
Melon, water-melon		
Mishna. ʔbṭiḥ אבטח		
Heb. abateḥim (Pl.) אבטחיים		
هندوانه ها		
Water-melons		
Syr. baṭikā <u>ܒܬܝܟܐ</u>		
(Gesenius. 105; Brun 43; Frankel. 140)		
	<u>بيطار</u> :	
	دامپزشك ، ستورپزشك	
Veterinary surgeon		
Syr. payṭorā <u>ܦܝܬܘܪܐ</u>		
Syr. Biṭrā <u>ܒܝܬܪܐ</u>		
Gr. ippiyatros ιππιατρος		
(Brun. 485; Frankel. 265)		
	<u>بطريق</u> : (ج ، بطارقة)	
	سردار لشکر مسیحیان	
General of a Christian army,		
patrician		
Syr. paṭriq <u>ܦܬܪܝܩܐ</u>		
Gr. patrikios πατρικεος		
	<u>بطيرك</u> : (ج : بطارقة)	
	Patriarch	
Syr. paṭriyarkā <u>ܦܬܪܝܩܐ</u>		
Gr. patriarchis πατριάρχης		
(Costaz. 74; Frankel. 276)		
	<u>بطن</u> :	
	رودن ، قاپیدن	
To smatch a thing		
Syr. Bṭaš <u>ܒܬܐܫ</u>		
Aram. betaš <u>ܒܬܐܫ</u>		
	لگزدن ، زیر پای مالیدن	
To kick, to tread		
(Jacob. 77; Jastrow. 158)		
	<u>بطاقة</u> :	
	نامه ، پسته ، لوحه	
Letter, billet, inscription		
Syr. ptāqā <u>ܦܬܐܩܐ</u>		
Gr. pittakion πιττακίον		
(Addi. 25; Nakhla. 255; Brun. 531)		
	<u>بطل</u> :	
	ناچیز و باطل شدن	

Vulva; sexual intercourse

Syr. bez'a

Huz. BŞWŞY': čuč

چوچ

(Gesenius. 130; Huz-Dict. 112 ;

Paye smith. 40; Guidi. 30)

بط ، بطّة :

Ducks, a duck

مرغابی

(Barboteur)

Syr. batâ

Gr. Phatta

بربط :

آب را با دست مانند مرغابی به حرکت درآوردن

Barboter, agiter l'eau avec les

mains.

Pers. barbat

بربط :

ساز مشهوری است طنبور مانند ، دارای کاسه'

بزرگ شبیه به پهلوی مرغابی

Harp; lyre, barbiton

Pahl. barbut

Gr. barbitos βαρβιτος

Latin. barbiton

(Addi. 24; Dozy. 64; Borhan. 250)

بطیط :

فرورفتن در آب

Plonger dans l'eau

بطباط ، شیطباط :

گیاه هفت بند

Polygonum, baṭbâṭ est une

abréviation de šabaṭbâṭ

Syr. šabaṭbâṭ

سختک

عصا و جویدست جوان

Virga pastoris

Shepherd stick

(Dozy. 93)

بطح :

کسی را بروی افکندن

To throw one down upon his face

انبطح :

روی زمین دراز کشیدن ، روی کسی آرمیدن

Lie extended on the ground; se

reposer sur quelqu'un

Heb. baṭat

בָּטַח

To trust

اعتماد کردن

(Gesenius. 105)

بصر :
 بریدن دو کرانه چرم و غیر آن و بهم باز نهادن
 و دوختن
 To cut off, to sew edge
 Heb. bāṣar בָּעַר
 Aram. beṣar בְּעַר
 کم کردن، تغریق کردن
 To diminish, substract
 Syr. bṣar بَصْر
 (Gesenius. 130)

بصری (N.P.) :
 شهری در شام و آن مرکز ولایت حوران است
 Metropolis in Syria
 Syr. Buṣorâ بَصْرَا
 Syr. Boṣrâ بَصْرَا
 Syr. Boṣṭrâ بَصْرَا
 (Brun. 732)

بصل :
 لغت کردن، پوست کندن
 To strip some one of his clothes,
 to skin
 Heb. BṢL בָּצַל
 (Gesenius. 130)

بصل :
 پیاز
 Onion
 Heb. bāṣâl בָּצַל
 N.Heb. bāṣel בָּצַל
 N.Heb. beṣel בָּצַל
 Aram. buṣlâ בְּצַל
 Syr. beṣlâ بְּצַל
 (Gesenius. 130; Brun. 52)

بص :
 پوست صاف و نرم داشتن
 To have fine, smooth skin
 Heb. BṢṢ בָּצַצ
 (Gesenius. 130)

بضع :
 بریدن و شکافتن، زخم و پاره کردن گوشت
 To cut, to slash
 Heb. bāṣ'a'ā בָּצַע
 بریدن و شکستن
 Cut off, break off
 Aram. beṣa'ā
 S.Arabian. baḍa'ā
 کستن
 To kill

بضع :
 کس، جماع

مطبوع و شیرین بودن

To be sweet, pleasant
(Jeffery. 80; Gesenius. 142 ;
Jastrow. 199)

بشارت، بشری :

مژده، خبر خوب

Tidings, good news

Heb. bešrâh בְּשָׂרָה
Sab. BŠRN

(Gesenius. 142; Frankel. 115)

بشع :

بی مزه بودن (خوراک)

To be distasteful

Syr. Bše' بְשַׁע

To ripen

رسیدن

(Brun. 527)

بشیم بشما :

بد آمدن طبع از چیزی و تخمه کردن غذا در شکم

To feel disgust at, to have

indigestion

Syr. pšomâ بְשֹׁמָא

Tasteless.

(Brun. 527)

بشام :

درخت بلسان و روغن بلسان

Balsam of Mecca

Heb. bšm בְּשָׁם

ادویه، بلسان، درخت بلسان

Spice, balsam, balsam-tree

Aram. busmâ בִּשְׁמָא

Syr. besmâ بְشَمَا

As. bašamu

بلسان

Balsam

Palm. BSYM'

روغن جاشنی خورده

Spiced (oil)

Gr. balsamon βαλσαμόν

Aram. apursomâ

Mand. prusma, pursama

Pers. balasân

بلسان

Arab. balsam

بَلَسَم

Iranian. beresma

رك، برسم

(Gesenius. 141; Macuch. 369)

بشنقة بشنوة :

لچک، چارقد زنان

A triangular shawl worn by women.

Syr. pašmogâ بَشْمُوجَا

(Nakhla. 174; Chelabi. 20)

(Gesenius. 141; Jastrow. 178;
Macuch. 48,67; Huz-Dict. 109)

بَسْمَا :

بخورد

Frankincense

Syr. *besmê* (Pl.) بَسْمَا

Aram. *bâsem*

گرم کردن ، جوشانیدن

To boil, be warm

Aram. *besmâ* בְּסַמָּא

بخورد

(Gesenius. 179; Jacob. 65)

بَسِيمَةَ :

خوراکی که از آرد آمیخته به روغن (زیتون) تهیه شود

وطامه آنرا مسیبه گویند

Flour mixed with butter or oil

Syr. *pšistâ* بَسِيمَةَ

(Brun. 528)

بَشْرَ ، بَشْرًا :

پوست کندن ، برداشتن روی یا سطح چیزی

To peel, to remove the face or
surface of a thing.

بَشْرَةَ ، بَشْرَ :

پوست برزنی

Epidermis, exterior shape

B.Aram. *bešar* בְּשַׂר

Flesh گوشت

Heb. *BŠR* پوست

Syr. *BESRÂ* بְּشַׂרَا

پوست و گوشت

Skin and then flesh

As. *bišru* (همخونی) خویشاوندی خونی

Blood-relation

Sab. *BŠR* گوشت ، تن

Heb. *bâšâr* گوشت

Flesh

J.Aram. *bešrâ* בְּשַׂרَا

Huz. *BSRY* : *gōšt* בְּשַׂר : גֹּשֶׁת

(Gesenius. 141; Brun. 49; Jeffery.

P.79; Huz-Dict. 110)

بَشْرَ ، بَشْرًا :

بشارت و بزرده دادن

To bring good news

Heb. *bâšar* בְּשַׂר

As. *bussur*

Sab. *TBŠR*

Christ-Palest. *BSR* بְּشַׂرَا

وعظ کردن

To preach

Aram. *Bâšar* בְּשַׂר

(Gesenius. 126; Huz-Dict. 109;
Brun. 49)

باسور، (ج : بواسير):

توم سیاه رگهای نزدیک به مقعد در راست رود
بواسیر (در فارسی هز جمع آن به کار نرود)

Hemorrhoides

Syr. bsurâ ܒܫܘܪܐ

(Jacob. 78)

رك : باسور

بسط :

گسترده ، پهن کردن

To spread a thing, to widen

Heb. pašat פָּשַׁת

حمله و غارت کردن

Make dash, trip off

As. pašātu

نا بود کردن ، محو کردن

Expunge, obliterate

N.Heb. pašat פָּשַׁת

Aram. pešet ܦܫܬܐ

Syr. pšat ܦܫܬܐ

گسترده ، امتداد دادن

Stretch out, extend

Mand. Pšt

بسیط :

ساده ، غیر مرکب

Simple, not compound

Syr. pšitâ ܦܫܬܐ

(Gesenius. 832; Brun. 525; Frankel
XIV ; Macuch. 382)

بسم :

نیکی و مطبوع و مهربان بودن

To be agreeable, fragrant, pleasant

Aram. bâsem ܒܫܡܐ

Aram. bâsem ܒܫܡܐ

Syr. basem ܒܫܡܐ

Ak. bašâmu

Mand. BSM

Heb. bšm

معطر بودن

To be fragrant

بسیم :

نیکی ، مطبوع

Pleasant

Aram. besimâ ܒܫܡܐ

Syr. basimâ ܒܫܡܐ

Mand. basima

Palm. BŠYM'

J.Aram. besim ܒܫܡܐ

Huz. BSYM : xvaš خوش ܒܫܡܐ

بستان (Pers) :

بستان ، باغ ، باغ‌میوه

Garden, Fruit-garden, orchard

Aram. bustânâ ܒܘܨܬܢܐ

Mand. bustana

Pahl. bôstân

Syr. bustonâ ܒܘܨܬܢܐ

Part. bodistan

Pers. bustân بوستان

Pars. bwistan

مرکب از : بو + ستان بجایی که گل‌های خوشبو
در آن بسیار باشد

(Macuch. 56; Addi. 22; Borhan. 317; Télégdi)

بستر (Pers) :

جامه خواب گسترانیده ، رختخواب

A woolen robe, cushion, mattress
of cradle

Aram. bestarqâ ܒܘܨܬܢܐ

Aram. Bistarqâ ܒܘܨܬܢܐ

Mand. Bastirqa

Pahl. vistark

Pâzend. vastarg

(Brun. 50; Macuch. 49; Borhan. 278)

بستوقه (Pers) :

ظرف سفالین لعابدار ، بستو

Pottery vessel

Syr. pastuqâ

Talm. BSTQ'

Pers. bastu

Pahl. bastuk

(Jacob. 65; Brun. 503; Borhan
278; Télégdi)

بسر :

شتاب کردن ، پیش از وقت گرفتن

To act prematurely, hastily

Heb. bsr ܒܘܨܬܢܐ

To be early زود بودن

Aram. besyrâh ܒܘܨܬܢܐ

Half-ripe نیم رس

بسر ، بسره :

غوره خرما ، خرماي نارس

Unripe dates

J.Aram. busrâ ܒܘܨܬܢܐ

Syr. besartâ ܒܘܨܬܢܐ

انگور ترش و نارس

Unripe grapes, sour grapes

Heb. Boser ܒܘܨܬܢܐ

Cloth-merchant

Syr. bazozâ

(Brun, 41; Frankel. 42)

بَزَز، بَزَر:

تخم افشاندن

To sow (seeds)

بَزَز: (ج: بَزَز) بذر (ج: بَزَز)

دانه، تخم

Seeds

Aram. bizrâ

בִּזְרָא

Ak. bizru

Syr. bazorâ

כִּזְרָא

دانه، تخم

Heb. bâzar

בָּזָר

Scatter

افشاندن، پراکندن

Aram. bedar

בִּדָּר

Aram. bēzar

Huz. BZR' : danâk

دانه: بَزَز

دانه

(Gesenius. 103; Jastrow. 154;

Addi. 21; Frankel. 138; Nakhla.

147; Huz-Dict. 112)

بَزَق:

تفو انداختن، افشاندن تخم

To spit; to scatter, to sow land

Heb. bzq בִּזַּק

Aram. bâzaq

בִּזְאָק

Aram. bezaq

בִּזְאָק

Syr. bezaq

ܒܝܙܐܩ

Huz. BZQWN + tan : parêstan

رَی و رَی: (دو ص ۱۱)

(Gesenius. 103; Jastrow. 154;

Payne Smithe. 40; Huz-Dict. 112)

بَسَّ (Pers):

بس، کافی

Enough, it is enough

Syr. Basâ

ܒܫܐ

Pers. bas

بس

Pahl. vas

𐭕𐭅𐭎

Old pers. Vasiy, vasaiy

(Addi. 23; Borhan. 276)

بَسَّ:

حقیر شمردن، فرو گذاشتن

Despise, neglect

Syr. bsâ

ܒܫܐ

Aram. bsi

ܒܫܐ

Aram. bsâ

ܒܫܐ

(Jastrow. 178; Costaz. 32)

Found, build

S.Arabian. baraya: to bestow

Phen. HBR³

Incisor

بخشیدن

دندان پیش

باری :

Creator

Aram. baryâ

Syr. baryâ

ܩܪܝܐ

ܩܪܝܐ

آفریدگار

بریة :

آفریده، مخلوق، خلق

Things created, creation

Heb. beriâh

Syr. britâ

Huz. BRY' : baxš

ܩܪܝܐ

ܩܪܝܐ

ܩܪܝܐ

Pers.

بخش

Portion, part, share

(Gesenius. 135; Jeffery. 76;

Guidi. 64; Jacob. 79; Huz-Dict.

175; Jastrow. 193; Macuch. 69)

بریة :

پاک شدن از عیب و مرض، آزاد شدن

To be free from disease, to get

free of; freed from

Heb. bârâ

ܩܪܝܐ

Be fat

فره شدن

(Gesenius. 135)

بیز :

به زور گرفتن، غارت کردن

To seize something by force, to

plunder

Heb. bâzaz

ܩܪܝܐ

Syr. baz

ܩܪܝܐ

Aram. bâzaz

(Gesenius. 102; Jastrow. 152)

بیز، بیز؛ (ج: بزاز)

سرستان

Bout de la mamelle

Syr. Bzâ

ܩܪܝܐ

(Dozy. 80; Jacob. 65)

بیز :

پارچه، جامه

Cloth, Linen

بزاز :

پارچه فروش

Mantle, a strip of white muslin, twisted three times round the head	from the persian <u>پروهان</u> parvahân, meaning clearly manifest.
Talm. 'BWRZYNQ' כורזין קא	Nöldeke says it is a common
Syr. bêrzonqâ كَزُونَا	Abyssinian word, BARRIA cognate with
Mand. burziŋqa	Heb. כהר BHR, to be bright, shine.
Akk. barsigu, parsigu	(Jeffery. 78. Addi. 21; Borhan. 394)
Talm. BWRS כורס	
Gr. Birros βιρρος	<u>بروتا</u> :
(Macuch. 57; Frankel. 50)	Cypress سرو
<u>برنسا، برنسا، براسا</u> :	Heb. broš כרנש
یسرانسان، آدمیزاد	As. burâsû
Men, Mankind, son of man	Aram. brotâ כרותא
Syr. bar nošâ كَزُونَا	Syr. brutâ كَرُونَا
= Bar : پسر + nošâ : انسان	Gr. brathu βραθυ
Aram. bar, berâ כ.ר.ב.ר	Lat. bratum
Br 'ynš (آدمیزاد (یسرانسان)	(Gesenius. 141; Dozy. 64)
Huz. BRH:pus لکم : (لر)	<u>بري، برآ</u> :
رك، انس	آفریدن، خلق کردن، شکل دادن
(Nakhla. 174; Huz-Dict. P. 105)	To create, form, fashion by cutting to shape
<u>برهان</u> :	Heb. bârâ כָּרָא
دلیل و گواه روشن	As. barû, banû
Evident proof	Aram. brâ כָּרָא
ادی شیرآن را ماخوذ از کلمه "پروهان"	Syr. brâ كَزُونَا
بمعنی ظاهر و آشکار دانسته است	Mand. bra
Addisher, suggested that it is	Sab. BR'
	بیدا کردن، بنا کردن

am. berek

ברכה
70

r. bruk

רק، رُكبة

esenius. 138-139; Jeffery 75)

بركة :

برکت، افزایش و زیادت

essing

b. brâkâh

ברכה

am. berkâ

ברכה

r. borktâ

ברכה

en, Pun, J.Aram. brk

p.Aram, Palm, Nab. bryk

esenius. 139; Hoftij. 44;

ffery. 75)

بركة :

حوض بزرگ، آبگیر

ol, Pond

b. berkâh

ברכה

b. BRKKT

am. beriktâ

ברכה

r. brektâ

ברכה

esenius. 140; Nakhla. 144)

twist a rope of two strands.

Heb. BRM

Syr. Brem

بریم، برام :

طناب و ریسمان دوتا

Rope of two strands

As. birmu

A kind of clothing

As. burmu. burûmu

(Gesenius. 140)

بریمه، بریمه :

Gimlet, drill

منه

Syr. burmâ

برمه

(Brun. 55)

برمه :

کوزه سفالین برای آب

Pot de terre pour l'eau

Syr. Burmâ

برمه

(Dozy. 77; Jacob. 65)

برنس :

شنل، عمامه

Latin. purpura (Addi. 21; Simpson. 489)		Lamb (Addi. 21; Borhan. 268)	بره
	<u>برق</u> :		<u>برقوق</u> ، برقوق :
	درخشیدن ، برق زدن		آلو ، آلوچه
Gleam, flash, lighten		The plum	
Heb. bâraq	בָּרַק	Syr. barquq	ܩܘܩܐ
Aram. beraq	ܒܪܩ	Catal. abercoc	زردآلو
Sab. BRQ		Apricot	
As. barâqu		(Lane. 1, 191; Frankel. 139; Webster)	
Aram. bâreqet	ܒܪܩܐܬܐ		<u>برك</u> : (الجمال)
	درخشیدن		زانوزدن و فروختن شتر
Morning star		To couch down like the camel	
	<u>برق</u>		<u>بارك</u> :
Syr. barqâ	ܩܘܩܐ		برکت دادن
Huz. PRQ : bâm	برق : بام		
S.Arabian. MBRQ (Gesenius. 140; Jastrow. 196; Huz-Dict. 161)		To bless	
		Heb. bârak	בָּרַק
			زانوزدن و برکت دادن
		Kneel, bless	
	<u>برق</u> (Pers) :	Aram. berek	ܒܪܩܐ
	بره ، گوسفند	Syr. brek	ܩܘܩܐ
Ram, sheep		To praise	ستودن
Syr. barhâ	ܩܘܩܐ	Palm. BRK	
Pers. bara		Phen. BRK	
Pahl. Varrak	بره	Heb. berek	בָּרַק

A kind of dry date	نوعی از خرماى خشك	Aram. bar ṭulā בַּר טוּלָא	(Frankel. 52, 84; Dozy. 73)
Aram. bar šumâ	בַּר שׁוּמָא		
(Frankel. 146)			
	<u>برص</u> ؛		
Leprosy	بيسى	Calf	گوساله
Syr. barṣâ	ܒܪܨܐ	Syr. BR ḡezâ	ܕܒܨܐ
(Brun. 55)		(Frankel. 111)	
	<u>برطل</u> ، <u>برطلة</u> ؛		<u>برغش</u> ، <u>برغشة</u> ؛
To bribe	رشوه دادن	Gnat, mosquito	بشه
	<u>برطيل</u> ، (ج: <u>براطيل</u>)؛	Heb. par'aš	פַּרְאֵשׁ
	سنگ مستطيل، رشوه، هديه		<u>برغوث</u> ؛
Bribe, present, oblong stone	<u>برطل</u> ؛	Flea	كيك
	رواق، دهليز	As. purušu û, paršu'û	
		Syr. purta'nâ	ܦܘܪܬܐܢܐ
		Syr. purtani (Pl.)	
		(Gesenius. 829)	
Vestibule, portique	<u>برطلة</u> ؛		برزخبر؛
	عالی مقام، سایه پرورد		ارغوانی، سنخ
Arab.	ابن الظل	Purple, scarlet	
		Syr. parparâ	ܦܘܪܦܪܐ
High position; Tenderly brought up		Gr. porphyra	πορφύρα

Heb. berzâ בֵּרְזָא
 Aram. beruza ܒܪܘܙܐ
 Hole سوراخ
 (Gesenius. 137; Jastrow. 190)

(Pers) بَرَزَن

بَرَزَن ، سد ، حصار ، دیوار

A barrier, partition
 Pers. farsah, farsang; isthmus

فَرَسَخ :

فَرَسَنگ

A measure of land and of roads
 and could thus fit the sense
 barrier in all three passages in
 Coran.

Pahl. parsang 𐭯𐭥𐭥𐭥
 Aram. parsâh ܦܪܫܐ
 Syr. parsahâ ܦܪܫܐ
 Gr. parasagges παρασαγγες
 Old Persian. fra-sanga
 Arminian. hrasax
 Targ. parsa ܦܪܫܐ
 (Jeffery. 77; Jastrow. 1233;
 Borhan. 1462)

بَرَزِين :

نمونه و مقداری از شراب

A tap, sample of wine
 Aram. barzina ܒܪܙܝܢܐ
 (Jastrow. 191; Frankel. 208)

(Pers) بَرَسَم

شاخهٔ باریک بی گره به اندازهٔ یک وجب که آنرا

از درخت هم که شبیه به درخت گز است ببرند

و اگر گز نباشد از انار ببرند .

The sacred staves of twigs of the
 Zoroastrians.

Aram. bursamâ
 Mand. bursama
 Avesta. baresman
 Pahl. barsum
 Sansk. barth
 Root. berez

To rise بالیدن
 (Macuch. 57; Borhan. 256)

بَرَشَان :

Host, wafer نان قربان مقدس
 Syr. puršonâ ܦܘܪܫܘܢܐ
 (Frankel. 278; Nakhla. 174)

بَرِشَعَا :

برء الساعة ، در یک ساعت
 Recover in one hour
 Syr. bar šo'teh ܒܪܫܘܬܐ
 (Nakhla. 174)

بَرِشَم :

بروزن موسم به لغت اهل نجد نوعی از خرما
 خشک باشد .

(برهان قاطع ج ۱ ص ۲۵۷)

Heb. BRD כַּרְדַּ

(Gesenius. 135)

Hail

Syr. bardâ

Heb. bârâd

Aram. berad

Sab. BRDM

Aram. bardâ

Mand. barda

(Gesenius. 135; Brun. 55;

Macuch. 50)

To turn wood in a lathe

Streaky garment

Syr. burdâ

Variegated

Syr. bordâ

(Jacob. 79; Frankel. 49)

بَرْد :

تكر

Messenger; courier

Syr. beridâ

(Jacob. 79)

بَرِيد :

فاصد، چابار

بَرْدَعَة ، بَرْدَعَة :

جل خر

Pack-saddle for asses

Syr. barda'tâ

(Nakhla. 177; Frankel 104)

بَرْد :

خراطی کردن

بَرْدُون :

اسب ناعری، یابو

Hackney. Jade

Syr. bardunâ

mule

(Brun. 55; Addi. 19; Frankel. 106)

بَرْد :

جامه، مخطط

استر

بَرْد :

آشکار شدن و برآمدن

اَبَرْد :

رنگارنگ

To appear, to come into view, to rise

Heb. BRZ כַּרְדַּ

To pierce

سوراخ کردن

بَرَبَط :

بَرَبَط ، گیتار

Guitar, lute, barbiton
 Syr. barbiṭā ܒܪܒܝܬܐ
 Pahl. barbut
 Gr. barbitos βαρβιτος
 (Brun. 58; Frankel. 284;
 Borhan. 250)

بَرَبَق :

صدای آب در کوزه

Sound of water in the jar
 Syr. berbeq ܒܪܒܩ
 (Jacob. 65)

بَرَج :

آشکار و ظاهر شدن

To appear

بَرَج (ج : بُرُج و أبراج) :

برج

Tower
 Syr. burgā ܒܪܓܐ
 Gr. purgos πυργος
 Lat. burgus

برج صاده يك شهر ، دیوار و حصار

Towers of a city, wall
 (Jeffery. 78; Frankel. 45)

بَرُجَد :

پوشش و پرده ای سطر از پشم

A streaky woolen garment, curtain
 Aram. pargod ܦܪܓܘܕ
 Mand. BRGUD'
 Parth. bargōd
 Gr. paragodes παραγωδες
 Lat. paragauda
 (Jastrow. 1214; Macuch. 69)

بَرِج :

زایل شدن ، دور شدن ، آشکار بودن

To set out, to go away;
 To be revealed
 Heb. bārah בָּרַח
 Syr. brah ܒܪܗ

To be revealed آشکار بودن
 (Gesenius. 137; Jacob. 79)

بَرُخْدَاة :

زن خوش اندام

A lady of handsome stature
 Syr. mabraktā ܡܒܪܟܬܐ
 (Addi. 18)

بَرَد :

سرد شدن

To be. to become cold

	<u>بَرَّ:</u>	Syr. borâ	بَرَّ
	نيكوي ، راستي وياكي	(Jacob. 79)	
Piety, goodness			
Heb. bar	בָּרַ		<u>بَرَّ:</u>
Pure, clean	پاك و تميز		خارجي ، درخاڻ
(Gesenius. 141)		Exterior, outward	
	<u>بَرَّ:</u>	Syr. baroyâ	بَرَّ
	زمين ، سرزمين ، خشكي	Gr. barbaros	
Land, continent, inland		Lat. barbarus	
Syr. bar. barâ	بَرَّ . بَرَّ	(Nakhla. 174)	
(Brun. 56)			<u>بَرَّ:</u>
	<u>بَرَّ:</u>		بربري
	راستگو و نيکوکار شدن	Barbarian, barbarous	
To be devout, full of piety		Syr. barbroyâ	بَرَّ بَرَّ
Heb. bârar	בָּרַר	(Jacob. 79)	<u>بَرَّ:</u> (ج: براري)
	پاك و تصفيه شدن ، برگزيده شدن		بيابان
Purify, select		Desert, waste	
As. barâru	درخشان بودن	Syr. barâ	بَرَّ
Be shining		(Nakhla. 174)	
(Gesenius. 140)			<u>بَرَّ:</u>
	<u>بَرَّ:</u>		گندم ، دانه گندم
	بيرون ، خاڻ	Wheat, grain of wheat	
Out, outside		Heb. bar	בָּר
		(Gesenius. 141)	

To be miserly, to be avaricious.

Heb. bāhel בָּהֵל

(Gesenius. 103)

بَدَأَ ، اَبَدَ :

آفریدن ، خلق کردن ، آغاز کردن

To create, to invent a thing, to begin

Emp.Aram. BD'

Heb. bādā בָּדָא

Aram. bedā ܒܕܐ

Syr. bdā ܒܕܐ

(Gesenius. 94)

بَدَّ ، بَدَّ :

جدا کردن ، حرکت کردن

To separate, to remove

Heb. bādad בָּדַד

بَدَّ ، بَدَّ :

قسمت بهره

Portion, part

Heb. bad.bād בָּדַד . בָּדַד

(Gesenius. 94)

בָּדַד :

کاوش کردن ، شکافتن

To explore, to split

Aram; bādaq ܒܕܩ

Syr. bdaq ܒܕܩ

Heb. BDQ ܒܕܩ

(Costaz; Frankel 128; Jastrow. 141

Gesenius 96)

بَدَّلَ :

چیزی را تغییر دادن و عوض کردن ،

تغییر جا دادن

To change, to modify something, to substitute.

Heb. bādā ܒܕܐ

تقسیم شدن ، جدا شدن

Be divided, separated

Mishna. bādā ܒܕܐ

Syr. bdal ܒܕܐ

Mand. BDL

(Gesenius. 95)

بَذَرَ :

افشاندن

To scatter, to sow

Heb. bāzar ܒܐܘܘܪ

Aram. bedar ܒܕܐܪ

(Gesenius. 103)

S. Arabian. baḥr

Syr. baḥrâ ܒܚܪܐ

Eth. bāher

بحر، تبحر:

عمیق شدن ، ژرف بین شدن ، در چیزی

To go deep into

Syr. baḥar ܒܚܪܐHeb. BHR בַּחַרمتبحر:Researcher بسیار دانشمند، پژوهشگر

One who goes deep in research

Syr. bhinâ ܒܚܪܐ تسوق

(Jacob. 65, 77; Guidi. 29; Frayha; Frankel. 212)

بحران: (ج. بحارین)

بحران و شدید ترین وضع و حالت بیمار

Crisis of an illness

Syr. buḥronâ ܒܚܪܐܢܐ

(Jacob. 77; Frankel. 263)

بخر:

نفس را مساعد داشتن

To have a foul breath

بخار:

Vapour

بخار

Old AK. BHR

Heat

(Gelb. 94)

گرما

بخارا، بخاری (N.Pr.)

شهری در ما وراء النهر

Bokhara

Syr. Bukârâ ܒܘܟܪܐ

(Brun. 752)

بختیسوع (N.Pr.)

Bokhtjeus (Jesus has delivered)

Syr. Bukhtyešu' ܒܘܚܬܝܫܘܥ

Pahl. buxt+yešu

نجات یافته توسط عیسی مسیح

Saved by Jesus Christ

(Brun. 732)

بخش:

سوراخ

Dore, hole

Syr. bukšâ ܒܘܚܫܐ

(Dozy. 55; Jacob. 63)

بخل:

بخل ورزیدن

<p><u>بشّر</u> : بپراکندن گرد و خاک To scatter the dust</p>	<p>Light soft ground; pasture-land; sandy plain Heb. bšn בָּשָׂן</p>
<p><u>بائر</u> : حسود ، رشکین Syr. botar بَأَر (Jacob. 79)</p>	<p>نرم و صاف بودن To smooth, to soften Heb. bāšan (Gesenius. 143) نرم و حاصلخیز</p>
<p><u>بثرون</u> : (N.Pr.) بثرون شهری بین جبیل و انفه بر کنار دریای شام Batroun Syr. Botrun بَثْرُون Lat. Botrys (Brun. 735)</p>	<p><u>بحیح</u> : شادمان شدن To enjoy Syr. baḥbah بَحِيح (Jacob. 77) <u>بحیوچه</u> : میان ، وسط</p>
<p><u>بثن</u> : مار ، مار کبرا Serpent, cobra Heb. peten בֵּתָן Aram. betnâ בֵּתְנָא Syr. patonâ بَثْنَا (Gesenius. 837)</p>	<p>Middle-part Syr. boḥboḥâ بَحْبُوحَا (Jacob. 77) <u>بَحَث</u> : زمین را تراشیدن ، جستجو کردن To scrape (the earth); to search Syr. bḥaš بَحَش (Jacob. 77)</p>
<p><u>بشنة</u> : زمین نرم ، ریگنا نرم ، دشت شنی چراگاه</p>	<p><u>بجر</u> : دریا Sea</p>

To cut something at the foundation cut off	Heb. bâtaq כַּתַּץ	As. batâqu (Gesenius. 144)	<u>بَتَل</u> :
Heb. BTT כַּתַּח (Gesenius. 144)	<u>בֵּת , בֵּיתָה , בֵּיתָה :</u>	بریدن ، جدا کردن	
A large earthenware, jar of wine; tonneau, baril.	خم (شراب) بشکه ، چلیک	To cut, to separate, detach	
Syr. batitâ شَبَا (Dozy. 50; Jacob. 65)	Heb. BTL כַּתַּל (Gesenius. 143)	<u>بَتُول ، بَتِيل :</u>	دوشیزه ای که خود را وقف عبادت خدا کرده باشد ، مریم عذراء
To cut; to mutilate	<u>بَتَر :</u>	Virgin who renounces marriage; devoted to the cult of God; Mary the Virgin.	
Heb. bâtar כַּתַּר	بریدن ، مثل کردن	Heb. betulâh כַּתוּלָה	كاهن . كاتول
Emp-Aram. BTR		Aram. betulâ	
Palm. btr		As. batflu	
Nab. b'tr. b'trh		Young man	
Dernier, après (Gesenius. 144; Hoftij. 45)	واپسین ، سپس	As. bataltu	بسر دوشیزه
To cut off; to tear	<u>بَتَكَ :</u>	Virgin	
	بریدن ، قطع کردن ، دریدن	Mand. Ptula	
		Emp-Aram. btwlh	
		(Gesenius. 144; Macuch. 384;	
		Hoftij. 45)	

	<u>بَاعُوْتُ ، باعُوْتُ ، باعُوْتُ :</u>		<u>بام</u> (Pers)
	نماز دوم عید فصیح		بام ، پشت بام
Easter prayers said on Easter		House-top, roof	
Monday		Heb. bāmāh בָּמָאָה	
Aram. Bāutā		High place	جایی بلند
Syr. B'utā	بَعْدَةُ	As. bāmāte	
Hatra. B'T		Moab. BMH	
	نمایندگی دادن ، فرستادن	Pers. bām	بام
Déléguer		Pahl. bām	
(Hoftij. 41; Frankel. 277;		(Gesenius. 119; Borhan. 227)	
Nakhlā. 277; Jawad Ali. 8. 712)			<u>بیر :</u>
	<u>بَالَةٌ :</u>		نوعی از پلنگه شکاری ، بیر
	جام ، بطری شیشه ای ، پیاله	Kind of (hunting) leopard	
Drinking-vessel; glass-bottle;		Syr. babrā	بَدْرَا
phial		(Jacob. 77)	
Aram. Piyālā	ܦܝܝܐܠܐ		<u>بِیْنَا :</u>
Syr. piālā	ܦܝܝܠܐ		طوطی
Syr. baltā	ܦܠܬܐ		
Syr. palā	ܦܠܐ		
Mand. piala		A parrot	
Pers. piyāla		Syr. babagā	ܒܒܐܓܐ
Gr. Phialé	φιαλή	Pers. Bapgā	بِیْنَا
Lat. Phiala		Gr. Psittakos	ψιττακος
(Brun. 490; Macuch. 369;		Lat. psittacus	
Frankel. 122; Addi. 16; Jacob.		(Addi. 161; Costaz. 24; Borhan 232)	
63; Borhan. 434)			<u>بِت :</u>
			از ته بردن چیزی

Syr. bozâ **باز**
 Pers. bâz باز
 Pahl. bač **باز**
 Avest. vaz بریدن
 To fly
 : (Pers) بازدار
 Falconer بازدار، بازبان، بازبان
 Syr. boziqorâ **بازدار**
 Talm. B²ZYRN
 Pers. bâzdâr بازدار
 (Jacob. 77; Frankel. 116;
 Borhan. 217; Télégdi)
 : (N.Pr.) بابل
 Babil
 Babylon, the city of Babylon
 Heb. Dâbel **בָּבֶל**
 As. Bâb-ili
 Gate of God در خدا
 Aram. Bâbel **בָּבֶל**
 Syr. Bobel **بָּבֶל**
 Ak. Bab-ilu
 Manichean-Uigur. Babil
 (Gesenius. 93; Jastrow. 103;
 Jeffery. 74)

باشور، باصور (ج. بواسیر، بواسیر)
 نوعی از بیماری مقعد و بینی،
 مفرد آن در فارسی غالباً بکار نرود
 Piles, hemorrhoids
 Aram. bosurâ **باصور**
 Aram. besrâ **باصور**
 (Frankel. 265; Dozy. 1. 84)
 باشق (Pers)
 Sparrow-hawk مرغ شکاری کوچکی است مانند باز
 Accipiter ninus
 Syr. buzqâ **باشق**
 Pers. bâša. vâša باشه، وانه
 Tabar. vâša
 Gilak. vašk
 (Addi. 16; Borhan. 222)
 باشوره (ج. بواسیر)
 برج و بارو، باستیون
 Bastion
 Aram. bar šurâ **برج و بارو**
 Syr. bar šurâ **برج و بارو**
 (Frankel. 238; Dozy. 1. 89)

ب

<p>Door, gate</p> <p>Aram. bâbâ בָּבָא</p> <p>Aram. bâb בָּבָא</p> <p>AK. bâbu</p> <p>Syr. bobâ بَابَا</p> <p>Huz. BB' : dar باب : در</p> <p>(Jastrow. 137; Gelb. 86; Jeffery. 75; Frankel. 14; Huz-Dict. 110)</p> <p style="text-align: center;"><u>بابوس :</u></p> <p>Child, a little boy</p> <p>Syr. bobusâ بَابُوسَا</p> <p>(Nakhla. 173; Jacob. 55)</p> <p style="text-align: center;"><u>بابونج (Pers) :</u></p> <p>گیاهی است خوردنی که به پارسى بابونه گویند</p>	<p style="text-align: center;">chamomile</p> <p>Syr. babunâ بَابُونَا</p> <p>Pers. babuna بابونه</p> <p>(Addi. 14; Borhan. 203)</p> <p style="text-align: center;"><u>باحورا ، باحوری :</u></p> <p>بهران مرض</p> <p>Crisis of the illness</p> <p>Syr. buhronâ بُوْهْرُونَا</p> <p>(Nakhla. 173; Costaz. 27; Frankel. 263)</p> <p style="text-align: center;"><u>بامبور :</u></p> <p>Sour grapes</p> <p>Syr. besri بَسْرِي</p> <p>(Nakhla. 173)</p> <p style="text-align: center;"><u>باز باز بانی ج بُزاة (Pers) :</u></p> <p>نوعی از شاهین ، باز</p> <p>Kind of hawk or falcon</p>
--	---

As. imtu

Talm. aymāh אֵימָה
(Gesenius. 33; Gelb. 43)

Where

Heb. ayen אֵינָן
Root. ay אֵי

As. ainu, aina

Whence ?

Heb. meayen מֵאֵינָן
(Gesenius. 32)

Job

Heb. Ieob אֵיּוֹב
Syr. 'Yub אֵיּוֹב
Gr. Lob Ιώβ
(Jeffery. 74)

آية (ج: آي، آيات) :

نشان، آيه، علامت

Revealing sign, traces

Heb. awāh אֵוָה

To sign, mark

Aram. atā אָתָא
Syr. otā ܐܬܐ
Phen. ʾT

Heb. awot אָוֹת

sign علامت، نشان

Heb. utut (P1) אֲוֹתוֹת
(Gesenius. 16; Jeffery. 72)

ایوان:

کاخ، تالار طاقدار مقوس، ایوان

من آين:

از کجا؟

Palace, Arched hall

Syr. unā ܐܘܢܐ
Gr. emé εὐση

Pers. ایوان aywân

(Addi. 13; Borhan. 200)

ایوب:

ایوب نبی

Mand. 'YT 'T

As. išu

To be, to have

la-a-i-šā-a-ku

I have not

بودن ، داشتن

من ندانم

رك : ليس

(Gesenius. 441; Dozy. 46)

ایسان :

مردم ، لغتی است در انسان ، ج : آیاسین

Root. آیس : to be, to exist

Heb. iš אִישׁ

Aram. iš אִישׁ

S.Arabian. 'is

Man, person

As. ūšū : man

As. išanu : strong

Huz. 'Yš : Kas

سوکده : ٧٩

(Gesenius. 35; Huz-Dict. 81;

Guidi. 29)

ایل ، ایل ، ایل ، ج : آیائل :

بزنرکوهی ، گوزن

Hart, stag, deer

Heb. ayāl אַיָּאֵל

Syr. aylā אַיָּאֵל

Eth. Hayyâl

As. ailu

(Gesenius. 19; Frankel. 103)

ایلول (N.Pr.) :

ماه بابلی برابر سپتامبر فرنگی

The babylonian month corresponding to September

Heb. Elul אֱלוּל

Aishma. 'LWL אִישְׁמָא

Bab. ululu

Syr. ilulâ ایلول

(Gesenius. 43)

ایم :

سوگند خوردن

To swear

ایم الله ، ایم الله ، ام الله :

به خدا سوگند میخورم

I swear by God

Ak. mamitum

Oath

سوگند

Heb. אֵימָן אֵימָן

Talm. ayem אֵימָן

To terrify

ترساندن

Heb. imâh אֵימָה

Terror, dread

وحشت و ترس

	نخستین	Heb. ^{WH} אָוֶן (Gesenius. 17)	
The first			<u>اَوَى :</u>
Sab. ^{WL}			بناه جستن در جای
Targ. ^{WWL} אַוּוּלָא			
Aram. awal. âwâl אַוּוּלָא אַוּוּלָא			
Mand. awal		To seek refuge (in a place)	
Huz. ^{WL} : frat8m (فراستم) : (فراستم)		Heb. ^{WH} אָוֶן (Gesenius. 15)	<u>اَيَّار ، نَوَّار :</u>
(Gesenius. 17; Macuch. 9; Huz-Dict. 172)			ماه بابلی برابر با می فرنگی
	<u>اُولَان ، اُولَايِك (اُولَيْك) :</u>		
These, Those	ایشان ، اینها ، اینان	The Babylonian month corresponding to May	
B.Aram. elok אֵלֻק		Syr. iyor אֵيُور	
Eg. Aram. ^{LK}		Bab. iyaru	
Syr. hlwk אֵלֻק		Heb. Ayar אֵיָר (Nakhla. 173)	<u>اَيِس :</u>
Syr. hlyn אֵלֻק			است
(Gesenius. 1080)	<u>اُون :</u>	Is	
	آرامش	Negative	<u>لَيْسَ = لَا + اَيِس :</u>
Tranquillity		Heb. yeš יֵשׁ	وجود، ذات ، هستی
Heb. ^{wn} אָוֶן (Gesenius. 20)		Being, substance, existence	
	<u>اَوَّه ، اَوَّه :</u>	Aram. itâ . it אֵיְתָ . אֵיְתָ	
	آه ، افسوس	Syr. it אֵيְت	
Ah! alas		Self existent	خود بود

Jerusalem	اورشليم
Heb. Yerušlāim	יְרוּשָׁלַיִם
Heb. Yerušālem	יְרוּשָׁלַם
E G-Aram. YRWŠLM.	יְרוּשָׁלַם
J.Aram. Yerušlem	יְרוּשָׁלַם
Syr. urišlem	ܐܘܪܝܫܠܡ
Jew Coins. YRWŠLM. YRWŠLYM	
Mand. uraşlam	
As.Urusalim	
Tel Amarna. Ursalimmu	
GR. Ierousalèm	Ἱερουσαλήμ
(Macuch. 346; Gesenius. 436; Frankel. 270)	
	<u>اَوْزَة</u> : (ج: اَوْز)
Goose	غاز
Syr. Wazâ	ܘܙܐ
Arab.	وَزَّ
(Nakhla. 173; Frankel. 117)	
	<u>اَوْشَعْنَا</u> : (اَوْصْنَا)
ما را نجات بده (در نماز مسیحیت گفته میشود)	
Hosanna, save us!	
Heb. Hoši 'ahnâ	הוֹשִׁיעָנוּ
Gr. Hōsanna	

(Nakhla. 211)

اَوْتِيَّة: (ج: اَوَاتِق)

مقیاس برای وزن، برابر با ۱/۳ رطل

An ounce, twelfth part of a rothl weighing about 1 1/2 English ounces

Aram. uqya

(Frankel. 201)

اُولَى، اُولَا،

ایشان

They

Heb. eleh

Aram. elin

Syr. aylin

Syr. holin

Eth. 'llü (Mas.) 'ellâ (Fem.)

Phen. 'L

Pun. 'L'

As. ulu-utu (Mas.), ullu-ate (Fem.)

(Gesenius. 41; O'leary. 161)

اُولَى:

در گذاشتن و سبقت نمودن

To be in front of, precede

Heb. 'WL 'YL

اُولَى:

Or	או	Mand. ab	
	یا	(Macuch. P. 1)	
Heb. O	יא		أود :
Syr. aw	ا		کج شدن ، خم شدن
(Gesenius. 14)			
	آب آویا وایابا :	To be bent, curved	
	بازگشتن ، توبه کردن	Heb. 'WD	א
			أودّة :
To come back, return; repent		Load	بار
Heb. 'WB	א	Heb. id	א
	آواب :		بریشانی مصیبت
	بازگردنده بسوی خدا	Distress, calamity	
He who turns to God		(Gesenius. 15)	
Heb. Eyob	א		أور :
	أیوب النبی :		روشن و افروخته شدن
Job	رك : ایوب	To be or become bright, enkindle	
(Gesenius. P. 15, 33)		Heb. Or	א
	آب (اوب) :	Aram. (Nasar) 'WR	س
	ماه بابلی برابر با اوت فرنگی	As. urru . ūru	
		Heb. Orâh	
The Babylonian month corresponding		Light	روشن
to August		Arduour of fire	أوار : تندی آتش
Aram. âb	א	(Gesenius. 21; Frankel. 117)	
Syr. ab	ا		
Bab. âbu			أورشليم ، أورشليم (N.P.)

Pahl. Ahriman	سهرمان		<u>أهل</u> :
Pers. Ahriman	اهرمین		اندر گرفتن و در جای ساکن شدن
Avesta. Angra-Mainyu		To be inhabited	
(Brun. 220; Borhan. 189; Jastrow 19)		Heb. 'HL אהל	
		Settle down	مستقر شدن
		As. âlu	قرارگاه، جای و شهر
	<u>أهل</u> :	Settlement, city	
	کسان و خویشان	As. ma'âlu, ma'âltu	
Fellow - dwellers, family		Bed	بستر
Heb. Ohel אהל		(Gesenius. 13)	
Sab. 'HL			<u>أهلین</u> :
Phen. 'HL			حیوانی که به جای خوی گرفته باشد، گیاه محلی و اهلی و غیر وحشی
S. Arabian. 'ahl			
	<u>أهل البيت</u> :		
	افراد خانواده	Familier, domestique, cultivated, (not wild plant.)	
Agnatic group, family		Heb. ahâlim (P1)	
	<u>أهل البیوتات</u> :		درختان غرس شدن
	اعضای هفت خانواده ساسانی	The planted trees (Gesenius. 14)	
Huz. BR+BYT' : vispur			<u>أهیل</u> :
	رادر کوچک		چادر کوچک
Pahl. vâspuharkân		Little tent	
(Gesenius. 13; Huz-Dict. P 111; Frankel. 2)		Heb. âhal אהל	
		As. â'ilu	
		(Gesenius. 14)	

As. appu face چهره

Aram. anpin ܐܢܦܝܢ

Syr. apy ܐܦܝܐ

Old-Aram., Palm. ܐܦܝܐ

face

Emp.Aram. ܐܦܝܢܐ

Palm. ܐܦܝܐ

AK. appu nose and face

B.Aram. ܐܢܦܝܢ (dual)

Huz. ܐܢܦܝܢ : rōy

ܐܢܦܝܢ : ܐܦܝܐ

(Gesenius. 60; Hoftij. 21; Huz-
dict. 78)

Lead, tin

Heb. anāk ܐܢܐܩ

As. anāku

Syr. ankā ܐܢܩܐ

Mand. ܐܢܩܐ

Eth. nāke

(Gesenius. Brun. 343; Macuch. 27;

Frankel. 153; Addi. 12)

آنکلیس: (حنکلیس)

مارماهی

Eel

Syr. enkelus ܐܢܩܠܘܫ

Gr. egxelys εγχελυσ

(Frankel. 122)

آن:

وقت وموقع انجام کاری رسیدن

The time has come for him to (do)

Heb. anāh ܐܢܐܗ

فرصت کاری را یافتن، کسی را در فرصت مناسبی دیدن

دیدن

To be opportune, encounter

opportunately

(Gesenius. 58)

آنک:

سُرب

نالہ کردن و آه گفتن

To moan, to complain

Heb. ahāh ܐܗܐܗ

Syr. uh ܐܘܗܐ

(Gesenius. 13; Jacob. 76)

آهریمن (Pers.):

اھرمین، شیطان، اصل زشتی ویدی

Ahirman, the evil

Principle in the Zoroastrian religio

Aram. Ahurmin ܐܗܘܪܡܝܢ

Syr. Aharman ܐܗܪܡܢܐ

Threshing-floor

B.Aram. edar אַדַּר

Syr. edrâ ܐܕܪܐ

(Gesenius. 1078; Frankel. 136)

اِنْسَ ، اِنْسَ بِهِ :

اَلْفَت ، وَاِنْس كَرَفْتَن

To live on intimate terms with
some one

Heb. 'nš אִנְשׁ

(Gesenius. 60)

اِنْس : (ج : اِنْس) :

آدمى ، انسان ، نوع انسان ، مردم

Man, mankind

B.Aram. enâš ܐܢܫܐ

AK. aššatum : wife زن

AK. Tēnisētu mankind

Talm. iniš ܐܢܝܫܐ

Mankind انسان آدمى

Heb. iš אִישׁ

Aram. enâš ܐܢܫܐ

Mand. 'nš

J.Aram, Old Aram. 'nš

Sab. 'NŠ

Emp-Aram, Palm, Hatra. 'nš

Nab. 'NWS

Syr. (a) nāšutâ ܢܫܘܬܐ

Aram. anāšutâ ܐܢܫܘܬܐ

Eth. anš

Heb. enōš (Sg), anāšim (Pl)

As. nišu

Huz. 'NŠWT' : martum (ܡܪܬܘܡܐ)

(Gesenius. 60, 1081; Hoftij. 19;

Macuch. 353; Brun. 22; Huz-Dict.

73-74)

اِنْسَانُ الْعَيْن :

مردمك چشم

Pupil of eye

Heb. išon ܐܝܫܘܢ

(Gesenius. 36)

اِنْف :

از كارى سر باز زدن و بد آمدن ، خشمگين شدن

To disdain, to be angry

Heb. ānep ܐܢܝܫܐ

Root. 'ap אָפּ to angry

(Gesenius. 60)

اِنْف :

Nose

بین

Heb. ap אָפּ

Eth. anf

As. anāšū

(Gesenius. 60-61)

أنش :

زن ، ماده

Grown woman, true

Woman. Female

Heb. esāh אִשָּׁה

Aram. etta אֲתַתָּא

Aram. entā אֲתַתָּא

Aram. etā אֲתַתָּא

Syr. atā ایتا

Palm, Nab. 'NTT'

Phen. 'ŠT

As. aššatu

S. Arabian. untā , untāy

Mand. 'nta

Eth. anest

(Gesenius. 61; Brun. 22; Guidi)

انجار :

سقف ، پشت بام ، بام

Roof

Syr. egrā اگردا

Mand. 'ngaria

(Macuch. 353; Frankel. 25)

انجيل :

Good news

مژده ، بشارت

Gospel

انجيل

Syr. 'WNGLYWN, GLYWN

انجيل . ۱۵۱۰

Manichaeen form. anglion

Pers. Angalyun انگلیون

Gr. evaggelion εὐαγγέλιον

Talm. 'WNGLWYN

לויז גלויז

(Jeffery. 71; Nakhla. 254;

Borhan. 172)

اندام هندام (Pers.) :

اندام عضو

Member, limb

B. Aram. Hadām אֲדָמָא

Gemara. Hadāmā אֲדָמָא

Mand. Handama

Pahl. Handām هاندام

Turfan. Hannām

Han+dām

با هم آراستن

(Gesenius. 1089; Borhan. 169;

Télégdi)

اندر :

زمین خرمن

Mand. ambuba, anbuba

(Macuch. 21; Frankel. 23,89)

انبوش، انبوشه

ریشه کده شد پودرخت

Plucked root of a plant

Syr. nbaš لش

To dig up

کدن

(Nakhla. 173)

انت (P.N.N.) انت (Feminin)

Thee, thou

تو

Heb. ʔNT אתAram. antâh אתAram. anté אתAram. até אתSyr. at أتSyr. ati (Fem) أت

As. atta

As. atti-e (Fem.)

AK; ʔNT . atta

Mand. anta

Eg. Aram. ʔNT

Phen., Old Aram. ʔT

Pun. THʔ

J.Aram. ʔNTH

Eth. anta (M), anti (Fem.)

Emp.Aram. ʔNTY

Huz. ʔNT

(Gesenius. 61; 1082; Hoftij. 29;

Macuch. 25; Gelb. 54; Huz-Dict; 185)

انت (P.N.M.PL) انت (P.N.Fem.PL)
شما

You

Heb. atem אתםAram. antun אתוןAram. atin (Fem.) אתיןSyr. aton أتونSyr. aten (Fem.) أتين

As. attunu (M), attina (Fem.)

Eth. antemmu (M) anten (Fem.)

انت

نرم وکند و ناسخت شدن

To be soft (untempered iron)

سيف و انيت

شمسیر کد

A sword of female iron; a blunt sword.

Heb. ānaš اناש

ضعیف و ناخوش بودن

To be weak, sick

To complain of, to groan, to sigh
deeply

Heb. ānan אָנַן

Mishna. 'NN אָנַן

Aram. anan אָנַן

As. anānu

Syr. an אַ

(Gesenius. 59; Brun. 21)

אָנַן אָנַן

آهسته وآرام رفتن

To walk with measured tread,
without haste

Heb. 'WN אָנַן

(Gesenius. 19)

אָנַן : (P.N.)

I

Aram. 'anā אָנַן

Heb. ani אָנִי

Heb. āni אָנִי

Aram. 'N' אָנַן

As. anāku

B. Aram. anā אָנַן

Samaritan. 'NH אָנַן

Samaritan. NY אָנַן

Syr. enā אַ

Emp. Aram, Nab., Palm. 'NH

Hatra. 'n'

J. Aram. 'nh

Eth. ana

Mand. ana

Huz. 'NH : man ۶۳:۶۴

(Hoftij. 18; Macuch. 24; O'leary.

140; Huz-Dict. 172)

انبار (Pers) :

انبار :

عنبر (به عربی عامیانه)

Warehouse, depot, store

Aram. embrā אֵמְרָא

Syr. amborā اَمْبُورَا

Syr. bit ambrā اَمْبُورَا

Pahl. Hanbâr: para+ham. ۳۰۳

Pahl. Turf. ambarg

Arminian. ambar

(Jacob. 69; Borhan. 163; Jastrow.

75; Télégdi)

أنبوب :

لوله ، تنبوشه ، نی

Tube, pipe, flute

Aram. 'BWB' אַבּוּבָא

Syr. abobā اَبُوبَا

Eth. amat

Huz. 'MWT' : Kanijak

ܡܘܬܘܢܐ : ܡܘܬܘܢܐ

(Gesenius. 51; Hoftij. 16; Gelb.

42; Frankel. 20; Jastrow. 80;

Huz-Dict. 95)

أمة :

گروه و مردمی که بسوی ایشان پیغمبری آمده باشد

Religious community

(Led by a prophet)

Heb. umâh מִתְנַבְּאִים

Aram. umâ ܡܘܡܝܢܐ

Syr. umtâ ܘܡܬܐ

Safait inscription :

H'MT מִתְנַבְּאִים

(Gesenius. 52; Jeffery. 69)

إن :

بدرستی که ، همانا

Certainly, surely

Heb. henh הִנֵּה

behold

آگاه باش ، بنگر

Aram. hen ܗܢܐ

Syr. in ܟܢܐ

Mand. hin

(Gesenius. 243; Macuch. 146)

إن :

اگر

If

Heb. em אָם

Aram. in ܐܝܢ

Syr. en ܐܢ

Mand. hin

Aram. elâ ܐܠܐ

If not

Syr. enlâ ܐܢܠܐ

Syr. elâ ܐܠܐ

Eth. emma

if not

As. šumma

Arab

Huz. T . ht : hagar

آن لَا ، اگر نه

اگر نه

إِنما (إن - ما)

(Gesenius. 49-50; Macuch. 146)

إن : (حرف نفی)

نه

No, not

Heb. in . ayn ܐܝܢ . ܐܝܢ

Eth. 'en : 'en-dârî

I do not know

نمیدانم

(O'leary. P. 274)

آن أَنِينًا :

فریاد و ناله کردن و آه کشیدن

خوراکی که از گوشت گوساله و سرکه بای سرد و صافی
سازند باروغن

Kind of food made from veal and
pure and cold vinegar broth with
oil

Syr. amisâ ܐܡܝܫܐ

Pers. xâviz خامیز

(Addi. 12)

آمل :

آرزو کردن ، آرزو امید داشتن

To hope, expect

heb. āmal אָמַל

To be weak, languish

(Gesenius. 51)

آمین :

امنیت و اطمینان یافتن

To be safe, untroubled

آمن :

ایمان آوردن ، گرویدن ، باور داشتن

To be faithful, to believe

Heb. āman אָמַן

ابرام و تثبیت و تأیید کردن

Huz. HYMN+stan : varêstan

ܘܪܝܫܬܐ ܕܘܫܝܢܐ ܕܘܫܝܢܐ ܕܘܫܝܢܐ باورستن

Sab. 'mn

Aram. aman ܐܡܢܐ

Heb. àman אָמַן

S. Arabian. 'mân : امان

(Gesenius. 52; Huz-Dict. 82

Guidi. 29)

آمین :

براستی چنین باشد ، آمین

Verily, truly , Amen.

Heb. āmen אָמֵן

آلهی آمین :

God, Amen

Heb. אֱלֹהֵינוּ אָמֵן

Elohi Amen

(Gesenius. 53)

آمة : (در اصل : آموءة)

کنیز ، کنیزک

Female slave

Heb. āmāh אָמָה

Phen, Pun. 'mt

Palm, Sab, Emp-Aram. 'mh

Syr. amtā ܐܡܬܐ

As. amtu

Āk. AM . amtum

Ahiqar. 'mt'

	<u>أمير</u> ؛	Lamb	
	فرمانروا	B.Aram. emar	אָמַר
Chief, prince		Lamb	
Syr. amir	أَمِيرٌ	As. immeru	
(Gesenius. 55; Gelb. 46; Hoftij. 17; Brun. 19; Jeffery. 69)		Child	بسر بچه
		As. immertu	
		Young girl	د دختر بچه
	<u>أمير أمرا</u> ؛	B.Aram. emrā	אָמַרְתָּ
بسیار و زیاد شدن چیزی		Syr. emrā	أَمْرًا
To be in good quantity		Phen, Pun, Old-Aram. 'mr'	
		Emp.Aram. 'mr'	
	<u>أمرة</u> ؛	Mand. 'mbra	
سنگ نشان راهها		Palm. emria (Sg) emrin (Pl)	
Stones as way mark		lamb as sacrifice victim	بره قربانی
		(Gesenius. 1080; Hoftij. 18;	
		Macuch. 352; Frankel. 107)	
	<u>تومور</u> ؛		
د بیرک علامت ، د گل علامت			
Sign-post			<u>أمس</u> ؛
Heb. Tamrur	תַּמְרוּר	Yesterday	د بیروز
Sign-post		Heb. emeš	אָמֵשׁ
Heb. Temorim (Pl)	תַּמְרוֹרִים	As. amšatu	
د رخت نخل بجای علامت		Yesterday, last night	د بیروز ، د شب
Palm-trees, as posts		(Gesenius. 57)	
(Gesenius. 1071)			
	<u>آمر</u> ؛		
بره			<u>آمیص ، آمیس</u> (Pers)

Syr. alitâ ^{آلتا}
 (Gesenius. 46; Jacob. 76)

Mother

Heb. em ^{אם}

Ph.Pun. 'M

Aram. em ^{אם}

Aram. imâ ^{אִמָּא}

SYr. emâ (Sg) ^{أُمّا}

SYr. emhotâ (Pl) ^{أُمّهتّا}

As. ummu

AK. 'M umum

J;Aram. 'MNH

Nab. 'M

Palm. Hatra. 'M'

Emp.Aram. 'MH

Eth. 'umm

B.Aram. Immâ ^{אִמָּא}

Mand. 'ma

Huz. 'M : mât. ^{مات: 6: 11}

(Gesenius. 51; Hoftij. 15; Huz-Dict. 95; Macuch. 352)

(N.Pr.) ^{آمد}

Amida

مرکز دیار بکر در ترکیه

Amida. The capital of Diar bakir in Turkey

Syr. Amed ^{أَمِد}

Syr. Amid ^{أَمِد}

(Brun. 728)

آمر

فرمان دادن

To order, command

Heb. âmar ^{אָמַר}

گفتن ، تفوه کردن

To say, utter

Aram. amar ^{أَمَر}

Phen, Moab. 'MR

Pun. 'Mr

Emp.Aram. 'MR

J.Aram. 'mrt

Hatra. 'mrt

To order

فرمان دادن

AK. 'mr . amarum

دیدن ، بازرسی کردن

To see, to inspect

آمر

فرمان

Order , decree

Aram. MYM R' ^{أَمَرَ}

إلى :

بسوی ، به

To, into

Heb. el אֶל

Huz. 'L : 8 א : 3

(Gesenius. 39 Huz-Dict. 38)

ألى ، ألى ، ألى :

اینها ، اینان

These

Heb. elâh אֱלֹהִים

Phen. 'el

Eth. 'ellâ 'ellâ

Sab. 'ln

Aram. elin אֱלִינ

Syr. holin ܗܘܠܝܢ

Mand. 'elyn

Huz. 'LH : avê, ði ألى : 3

(Gesenius. 260; Huz-Dict. 37)

إلياس (N:Pr) إياسين :

Elijah, Ilyâs

إلياس از پيغمبران بني اسرائيل

it has been said that he was the same as Idris, prefather of Noah, whilst others say he was the son of Yâsin and descended from Aron,

The brother of Moses.

Heb. Eleyâh אֶלְיָאֵה

Heb. Elyâhu אֶלְיָאֵהוּ

Syr. Eliâs ܐܠܝܐܫܘܫ

Syr. Eliyâ ܐܠܝܐ

Gr. Elias Ἠλίας

Gr. eleias Ἠλείας

(Jeffery, 68; Hughes. 108)

البيح :

از پيغمبران بني اسرائيل

Elisha

Heb. Elišâ' אֶלְיָשָׁע

Syr. 'LYŠ' ܐܠܝܫܘܫ

Gr. Elisa Ἐλισα

Gr. Elisale Ἐλισαίε

Gr. Elisaios Ἐλισαίος

(Jeffery. 69)

آلية :

دنبه ، دنبه

Fat tail

Heb. alyâh אֶלְיָאֵה

دنبه گوسفند

fat tail of sheep

Mishna. alitâh אֶלְיָאֵה

Mishna. alitâ אֶלְיָאֵה

Huz.. 'LHY'+n : bagâr

Part. 'LH' ^{بنان} ^{۱۳۹} : ^{۱۳۹} ^{۱۳۹} ^{۱۳۹}
 Parsik. 'LHY' ^د ^د ^د ^د
 (Gesenius. 41-43; Gelb 29,36,41;
 Hoftij. 14; Jastrow, 66; Huz-Dict.
 32)

آله :

حره اسلحه ، نیزه سرپهن

Weapon, a broad-headed spear

Aram. alâh ^{آله} ^{آله}
 lance ^{زوبین}

(Jastrow, 66; Frankel, 17)

آله :

خدای یگانه ، خدای بن همتاوشريك

The unique, and in-herently one
 God

از لحاظ ریشه شناسی کلمه " آله " ممکن است مرکب
 از حرف تعریف " آل " با کلمه " آله " باشد .

Etymologically, Allâh is
 probably a contraction of the
 Arabic al-ilâh,
 The God.

AK. allatu. allatum

الاهه قدیم عرب

The old Arabic goddess

(New, E.B, Ready reference, Vol 1,
 P. 250; Jeffery, 66; Jawad-Ali,
 Vol. 6 P. 23; Gelb. 26,36,41)

اللهم :

یا الله ، خدایا!

Oh Lord! Oh my God!

An invocatory name for God.

Heb. Elo him (Pl) ^{אלהים} ^{אלהים}

Eloh+im : The gods ^{خدایان}

Elohim yahweh

یهوه خدای حقیقی است

Yahweh is the (True) God

این کلمه در سفر تکوین و داستان طوفان و جاهای
 دیگر به صورت جمع استعمال شده است

It is used as plural in story of
 creation and deluge, and elsewhere.

ممکن است این کلمه توسط قبایل یهود در میان
 عرب راه یافته باشد .

As Margoliouth notes, it is possible
 the Heb Elohim had become known to
 the Arabs through their contacts
 with Jewish tribes.

(Gesenius. 44 Jeffery. 67)

	<u>مَلَك ، مَلَاك :</u>	Diamond	الماس
	فرشته ، (فرستاده)	Syr. 'DMOS ܕܡܘܫܐ	
sended, angel		Syr. 'D'MOS ܕܡܘܫܐ	
AK. 'LK . alakum		Gr. adamas αδάμας	
to go	رفتن	Lat. diamas	
Aram. elek ܐܠܟ		(Macuch. 111; Nakhla. 253)	
Targ. ilek ܐܝܠܟ			<u>إله :</u>
	طريق ومسیر		خدا ، پرستیده
direction		God, deity, divinity	
(Gelb. 38; Jastrow. 49,70)		Heb. 'lh אלה	
	<u>ألم :</u>	Root el ܐܠ	
	به درد افتادن ، رنج کشیدن	Heb. eloha אֱלֹהָ	
to suffer, to experience pain.		Heb. eloha אֱלֹהָ	
Heb. âlam אֱלָם		Aram. elâh ܐܠܗܐ	
to bind	بستن	Syr. alohâ ܐܠܗܐ	
Syr. elam ܐܠܡ		Sab. elh	
	خشم گرفتن	Mand. 'lh'	
retain anger		old-Aram. 'lhn (pf)	
As. alâmu, alamttu		Gods	خدایان
fortress	دژ استوار	Emp.Aram. Hatra: 'lh'	
Heb. elem ܐܠܡ		Emp.Aram. 'lht' : Goddess	
dumb		Nab. J.Aram. 'lh	
unable to speak	لال و ناتوان از سخن گفتن	Nab. 'lht : Goddess	
(Gesenius. 47, 48)		Old.AK. 'L . ilum . elum	
	<u>الماس :</u>	God divinity	
		Old.AK. Ilum	
		Goddess	الإله

Aram. âlal ܐܠܐܠ
(Jacob. 76; Jastrow. 71)

إِلَّا :

مكر، وكره

unless, if not

Syr. Aram. elâ ܐܠܐ
(Jacob. 76; Jastrow. 69)

الْخَ ، اِئْتَلَجَ :

آشفته وشوریده شدن ، فاسد شدن

To be confused, to corrupt

Heb. âlah אֱלָה
(Gesenius. 47)

الَّذِ ، الَّذِي :

اسم موصول ، کسی کہ ، آنکہ

Relative pronoun

Who, whose, whom, that which

Heb. halâz. הַלָּז

(Gesenius. 229)

رك : ذو، ذا

أَلْفَ :

Thousand

Heb.elep אֶלֶף
Aram. alap ܐܠܦ

هزار

Aram. alpiâ ܐܠܦܝܐ
Syr. olep ܐܠܦܐ

Phen. 'LP

Noab. Nab. 'LP

Emp. Aram. 'LP

Mand. alpa

Huz. 'LF : hazâr

ܐܠܦܐ : ܠܗܙܐܪ

(Gesenius. 48; Hoftij. 151; Jastrow
72; Huz-Dict. 174)

أَلِفَ أَلْفًا :

أنس والفت گرفتن ، دوست شدن

To become tame, familiarized.

Heb. âlâp אֵלֶּפֶת

آموختن و فرا گرفتن

To learn

Aram. alap ܐܠܦ

Syr. ilep ܐܠܦܐ

Syr. alep ܐܠܦܐ

to teach

(Gesenius. 48)

یاد دادن

أَلِكَ :

فرستادن بسوی کسی

to send to any one

message

أَلِكُ ، أَلُوكُ : رساله

<p>اُكِل ، اُكِل : میوه روزی</p>	<p>AK. Kililu Mand. Klilâ (Macuch, Frankel. 62)</p>
<p>Fruits, food Heb. okel אֶכֶל Aram. uklâ אֻכְלָא Syr. uklâ אֻכְלָא As. akalu (Gesenius. 38)</p>	<p>اَل : نالیدن ، فریاد زدن To moan, to wail Heb. allay אֵלַי Aram. âlâh אֵלַי Syr. elâ אֵלַי (Gesenius. Frankel. 11)</p>
<p>اَكَلَة : خوره، بیماری خوره، خوردنه</p>	<p>اَل : حرف تعریف article Heb. al אַל people Heb. alqum אֶלְקֻם دسته و گروه دستهای از سربازان</p>
<p>Canker, itching; eater Syr. Okultâ اُكُولْتَا Targ. akâlâ אֶכְלָא (Jacob. 76; Jastrow. 63)</p>	<p>اَل : اَل الْقَم : دسته و گروه دستهای از سربازان</p>
<p>اَكَلَة : چکش چوبی لباس شو mallet of fuller Syr. akîâ اُكِيَا (Nakhla. 173; Frankel. 260)</p>	<p>اَل : اَل الْقَم : دسته و گروه دستهای از سربازان band of soldiers (Gesenius. 39)</p>
<p>اَكِيل : تاج ، دیبم ، تاج گل Crown, garland, circlet Aram. Kelilâ كَلِيلَا Syr. Klilâ كَلِيلَا</p>	<p>اَل : اَل اَلَا : بی آرام بودن ، دورگشتن To be restless Syr. elal اَلَالَا</p>

Mišnâ. ikârâ אִכְרָא
 Aram. akârâ אִכְרָא
 Syr. akorâ (أُكْرَا)
 Mand. 'KAR'
 AK. ikkaru
 (Gesenius. 38; Macuch. 379;
 Frankel. 128)

اِكْسِر، اَلْاِكْسِر:

جوهرى گدازنده که ماهیت اجسام را تغییر دهد
 و کاملتر سازد، کیمیا

Elixir, chimiya

Syr. Ksiroyâ كِسْرِيَا
 Syr. laksira لَكْسِرَا
 Gr. Kserion κερσιον
 (Brun. 246, 272)

اَكَّ:

خوی گیر (عرق گیر) وجل بر پشت خربستن، پالان
 بر پشت او نهادن

اَكَّ اَلْحِمَارَ اِيْكَانًا:

To pack saddle (of ass, of mule)

Heb. âkap אִכָּפ
 Syr. ekap אִכּוּ

be urgent

Syr. ukp' اُوْكَفَا

saddle

در شتاب بودن

زین

اَكَّاف:

خوی گیر، پالان ساز

maker of pack-saddles

saddle

اِكاف:

زین

Heb. ekep אִכֶּפ

pressure

فشار، بار

(Gesenius. 38; Frankel. 105)

اَكَّل:

خوردن، دریدن

To eat, devour

Heb. âkal אִכַּל

B.Aram. akal אִכַּל

As. akâlu

Aram. akal אִכַּל

Syr. ekal אִכּוּ

AK. akâlum

Old-can. A-Ku-li

Phen. Klt

Emp.Aram. 'Klhen

J.Aram. 'Klh

Part. 'KLW

(Gesenius. 37; 1080; Hofting. 13;

Gelb. 23; Jastrow. 63; Huz-Dict.

184)

pervertir

(Gesenius. 245; Brun. 112; Hoftij. 21)

أَفَلَ أَفُولًا :

غایب و ناپدید شدن

disappear, depart, set

Heb. 'PL לָגַח

Heb. Opel לָגַח

Darkness

Aram. āpal تاریک ساختن

To make dark

(Gesenius. 66; Jastrow. 105)

أَفْنِ أَفْنًا :

سست و ضعیف رأی و ناقص العقل شدن

To exhaust some one, to weaken

(his mental powers)

Heb. āpunāh אֲפֹנָה

As. appuna

(Gesenius. 65)

أَقْلَبُ ، مَقْلَدًا : (ج ، مقالید)

کلید

Key

Aram. 'QLYD' אֶקְלֵד

Syr. qlidā مَقْلَدًا

Syr. 'QLYD' אֶקְלֵד

Gr. Kleis κλεις

Gr. Kleida κλειδα

Mand. aqlidd . qelida

(Jeffery. 267; Macuch 34; Frankel 15)

أَقْنِمُ : (ج ، اقانیم)

شخص، اصل چیزی

Person, Hypotasis

Syr. Qnum مَقْنِمًا

Syr. qnumā مَقْنِمًا

(Brun. 594)

أَكَّ ، وَكَّ :

نیرو دادن و تاکید کردن

To strengthen, to assert

Syr. ekad أَكَّ

(Jacob. 76)

أَكَرَّ :

کندن ، شکافتن زمین

To dig into the earth, to burrow

Heb. 'KR אָכַר

أَكَرَّ : (ج ، أَكْرَه)

کشاورز

Ploughman, cultivator

Heb. ekâr אָכַר

Aram. pedtâ **قَدْبَا**

As. pid. pittu

(Gesenius. 65)

أَفْرَ:

دویدن و پریدن و چالاکي نمودن

To gallop with springing steps.

To be agil

Heb. 'PR **אָפֵר**

(Gesenius. 68)

إَفْرِيز (ج: أَفَارِيز):

کج بری دیوار

Cornice, covering course of a wall. (ornament d'architecture)

Syr. eprizâ **أَفْرِيزَا**

Gr. zophoros **Ζωφορος**

Lat. Phrygium

منسوب به ایالت فریجیه (فریگیه) در Phrygia در آسیای صغیر
(Frankel. 22 ; Dozy. vol. 2. 252

Nakhla. 277)

أَفَعَى:

مار، افعی

Viper

Heb. ep 'é **אָפֵעַ**

Aram. 'ph **אָפֵעַ**

نوی افعی

A kind of viper

(Gesenius. 821; Frayha)

أَفَقَى:

در کاری و چیزی به مقام عالی رسیدن

To be superior, excellent

Heb. 'apaq **אָפֵק**

استوار در جای خود ماندن ، قوی بودن

Hold, be strong

(Gesenius. 67)

أَفَقَا (N.Pr):

شهری در لبنان

Aphaca

Syr. apiqi **أَفَقَا**

(Brun. 730)

أَفَكَ:

برگشتن ، تغییر (رأی) دادن ، برگردانیدن

To turn, overthrow some thing

Heb. Hâpak **אָפֵק**

Aram. Hapak **אָפֵק**

Syr. Hpak **أَفَكَ**

As. abâku

As. apâku

Emp.Aram. y'pk; 'PK'

به بدی برگردانیدن

Gr. Atlas $\alpha\tau\lambda\alpha\varsigma$
(Nakhla. 253)

أَطَمَ :

منظم و پیوسته بودن

To be constricted

Heb. 'TM $\square\cup\aleph$

shut. shut up

بستن

Heb. otem $\square\cup\aleph$

stoppage

سَدِّ ، توقف

Aram. aṭam $\square\cup\aleph$

Contract

منظم شدن

أُطِمَ :

کوشک و هر قلعه و خانه سنگی

stone building, fortress

As. aṭamu

Turban

عمامه

(Gesenius. 32)

أَتَى :

آه ، بدا ، آخ

filth, filth

Syr. ap ܐܘܢܐ

Syr. up meneh ܐܘܢܐ ܘܡܢܗ

أَتَى لَهُ :

filth to him

(Jacob. 76)

انمت :

بهستان و افترا

Root

ایف

Calumny, slander

Heb. 'PT פִּתְּוֹן

(Gesenius. 68)

فَدَمَ (Pers) :

آخر

The last, the end

B. Aram. aptom ܐܦܬܘܡ

B. Aram. aptom ܐܦܬܘܡ

Pers. آفدَمُ Afdom

Pahl. afdom. avdum افدوم

Avest. apâtha اپاٿا

Then, afterwards

پس ، سپس

Huz. 'PDWM : pasom پاسوم

(Gesenius. 1082; Huz-Dict. 100)

أَفُودَ :

Root

وفد

جامهٔ عبادت برای نزدیکی به خدا

robe of approach to God

ephod

Heb. epod

אֶפֶד

Syr. eṣâ عِصَا
(Frankel. 69, 108; Nakhla 173)

أَضَمَّ؛
خشمگین شدن

To be angry

Heb. 'šm שָׁמ
(Gesenius. 69)

أَطَّدَ، تَأْطِيدًا؛

محکم و استوار کردن

to consolidate, to strengthen

Heb. 'TD טָטַד

أَطَّدَ؛

شاخه های عوسج که نوی درخت خاردار است

brambles, thorny bushes.

Heb. âtdâ אֲטַדָּא

Aram. aṭdâ ܐܬܕܐ

Syr. atdâ ܐܬܕܐ

Syr. Hattâ ܐܬܕܐ

As. eṭidu

(Gesenius. 31; Brun. 109)

أَطَّرَ؛

مایل گردانیدن و خم دادن کمان، خم کردن

To bend (a bow)

Heb. âtar אֶטָר

بستن

shut up, close, bind

إِطَارَ؛

دوره، حلقه، محیط دایره

What surrounds, encloses frame

Syr. tarâ ܐܬܪܐ

(Gesenius. 32; Brun. 198)

إِطْرِيَّة؛

خوراک رشته

Macaroni

Syr. atrin ܐܬܪܝܢ

(Nakhla 173; Frankel 37)

أَطَّ، أَطَّ؛

توقیر کردن شکم، بانگ بر آوردن آن

To creak, resound, to rumble

stomach

Heb. 'TT אֶטָר

(Gesenius. 31)

أَطْلَسَ؛

پارچه ای از حریر

Satin

Syr. atlas ܐܬܪܝܢ

درست و صحیح و روشن
 Clarus, clear, distinct
 (Gesenius. 850; Brun. 41)

أَصْرَ

بستن ، مقید و محبوس کردن

To tie, confine

Heb. âṣar אֶצַר

اندوختن ذخیره کردن

hay up, store up

Aram. aṣar אֶצַר

Syr. eṣar

Heb. eṣer אֶצֶר

treasure

گنج

إِصْرَ

عهد و پیمان ، بار ، گناه

Covenant, burden, crime

(Gesenius. 69; Hoftij. 22)

إِصْطَبِلَ

طویله ، اصطبل

Stable

Aram. 'STBL אִסְטַבְלָא

Aram. 'STBL אִסְטַבְלָא

Syr. 'STBL اِسْطَبْلَا

Latin. stabulum

(Frankel. 124)

أَصَلَ

ریشه دار بودن

to be rooted

Heb. âṣal אֶצַל

کار گذاشتن ، نگاهداشتن

lay aside, reserve

أَصَلَ

ریشه

root

Heb. âṣil אֶצֶל

کار ، گوشه ، عمده

side, corner, chief

Phen. 'ṢL

کار

side

Nab. 'sl'

(Gesenius. 69; Hoftij. 22)

إِصْلِيَت

شمشیر صیقلی

Penetrating sword

Syr. SLT' اِصْلِيَتَا

(Nakhla. 173)

أَصِيص

ظرفی که در آن بشاشند ، بولدان ظرف

earthenware , vessel

Alêne

درفش

(Frankel. 250; Dozy. 25; Nakhla.

172)

آئل :

طناب کلفت کستی

Cable

Aram. ašlâ אַשְׁלָא

Syr. ašlâ أَشَلَا

Dozy. 25; Nakhla. 172; Jastrow

P. 129)

آئل :

مقیاس طول بوده

A measure of length which has been estimated as 75 yards in Irâq

Aram. ʾšl אַשְׁלָא

(Driver. 68; Frankel. 93)

آشور : (N.Pr)

قوم وکشور آشور

Ashur, Assur, Assyrian

Heb. ʾšur אֲשׁוּר

As. ʾšur

Old pers. Athura

Syr. otur أَوْتور

(Gesenius. 78)

إصبع :

انگشت

Finger

Heb. ešbâ' אֶשְׁבָּעַ

Aram. šeb'â ܫܒܥܐ

Syr. šeb'â ܫܒܥܐ

Syr. Ešba, tā' ܐܫܒܥܬܐ

Mand. Šba . Šbita

J. Aram. ʾwsbt' ܐܘܫܒܬܐ

Talm. ʾwsbt' ܐܫܒܬܐ

Ak. šibû

As. subbân به اندازه يك انگشت

A finger size

Huz. ʾwstph : anguşt

(Gesenius. 840; Jastrow. 110;

Macuch. 355; Huz-Dict. 79)

إصْحاح ، أصحاح :

بخشی از تورات یا انجیل

Chapter of Holy Scripture.

Targ. ššah ܫܫܐܗ

To polish پرداختن ، جلا دادن

Syr. šahay ܫܫܐܝܗ

روشن و واضح بودن در نوشتن

To be declared in writing

Syr. šahihâ ܫܫܐܝܗܐ

Heb. Sewan סִוָּן
 Heb. Seweneh סִוָּנֶה
 Egypt. Sun
 Copt. Suan
 Gr. suéné ΣΥΝΗ
 (Gesenius. 692; Frankel. 261)

آسین :

اندوهگین و غمگین شدن

To grieve; to feel sorry for some one

Heb. 'SH שׁוּחַ
 (Gesenius. 61)

آسیر :

گرفتار، مقید و زندانی

Bondman, prisoner

Heb. âsir אֲסִיר
 Syr. asirâ اَسِيرًا
 (Gesenius. 64)

رك : اسر

آسیه :

ستون، پشتیبان و پای بند دیوار

Column, support, buttress

As. asitu

Aram. âsità אֲסִיטָא
 Syr. ošitâ اَسِيْتَا

Mand. ašita wall دیوار
 (Gesenius. 78; Macuch. 40;
 Frankel. 11)

اشتیام (اشت + یم) :

غواص که به تک دریا می‌رود

Diver

J.Aram. 'ŠTYM' אֲשִׁימ'א

Syr. ešat yama اَسَاتِ يَمَا

bottom of the sea ته در دریا
 (Frankel. 222; Nakhla. 172)

آشنه (Pers) :

گیاهی است سفید از نوع خزه که در جای های
 مرطوب بر درختان و سنگها می‌رود

White moss that grows on oak and
 pine-trees.

Syr. šantâ اَشَانَا

Pers. ošna آشنه
 (Brun. 683; Borhan. 141)

آشقی (ج : آشافی) :

سوزن کفشد وزی، درفش

packing needle, Awl

Syr. špoyâ اَشْفَا

اَبْرَاشَافِيَّة

Avest. Aspō+asti 𐬨𐬀𐬎𐬎𐬀𐬎𐬀

گیاهی که اسب میخورد

a plant eaten by horses

Arab. فَصْفَسَة ، فَصْفِسَة

al-fasfasah, al-fisfisah

(Dozy. vol.271; Addi. 10; Jastrow. 96; Tégdi.9 ; Borhan. 119)

اَسْف :

Bishop

Syr. Episcopā ܐܦܝܨܩܘܦܐ

Mand. apisqupa

Gr. episkopos ἐπίσκοπος

(Macuch. 31; Frankel. 275)

اَسْف

اِسْكَاف :

کاشگر ، کاش

Shoe-maker

Syr. uškâpâ ܘܫܩܦܐ

(Brun. 172; Frankel. 256)

اَسْكَفَة ، اَسْكَوْنَة :

آستان در

Threshold of a door

Syr. eskuptâ ܐܫܩܘܦܬܐ

(Nakhla. 172 ; Frankel. 19)

اِسْم ، اَسْم ، اِسْم ، اِسْم ؛
نام ، اِسْم

name

Heb. šem 𐤑

As. šumu

Sab. SM

Aram. šem. šemâ. šum

Syr. šem ܫܡ

Syr. šemâ ܫܡܐ

Old-Aram. Palm. ŠM

Huz. ŠM : nâm ܫܡ : ܢܐܡ

(Gesenius. 1027; Huz-Dict. 171)

اِسْمَاعِيل (N.pr) :

اِسْمَاعِيل پسر ابراهیم نبی

Ismâil son of Abraham the prophet

Syr. Ešm'yl ܐܝܫܡܥܝܠ

Heb. Yešmâ'il ܝܫܡܥܝܠ

Himyarit. Ysm'yl

Gr. ismaél Ἰσμαήλ

(Jeffery. 64; Frankel. XX11)

اَسْوَان (N;PR) :

نام شهری در نزدیکی مرز جنوبی مصر

Aswân, Syene. city in the South

of Egypt

Heb. Sewen ܫܘܘܢ

To bind tightly; to capture some one

Heb. âsâr אָסַר

Aram. asar אַסַר

Syr. esar ܐܣܪܐ

Old-Aram. J'SR . 'SRH

Emp-Aram. 'SRY

Palm. 'SRW

Cuneiform-Aram. a-si-ir

As. asâru

Huz. 'SRWN+tan: bastan

سودن اصاب: (نص)

(Gesenius. 63; Hoftij. 20; Huz-Dict. 86; Jastrow. 98)

اسرائيل (N.Pr.):

لقب يعقوب بن اسحق

ISRAÏL. it is the name of the patriarch otherwise called Jacob

Heb. Yešrâêl יִשְׂרָאֵל

Syr. israêl ܐܝܫܪܐܝܠ

Syr. esraêl ܐܝܫܪܐܝܠ

Gr. israêl Ἰσραηλ

(Jeffery. -60)

اسرائيل

تأسيس کردن ، بنياد نهادن

To found, establish

Heb. 'SS אָנָשׁ

Aram. ušâ אַשָּׂא

foundation

بنياد

Christ-palest usas اُسَّس

(Gesenius. 84; Jeffery. 61)

اسطوانة (Pers):

ستون ، معرب ستون فارسی

Column

Syr. estunâ ܐܫܬܘܢܐ

Gr. stulos στυλος

Pahl. stunak 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥

Avest. stûna 𐬵𐬀𐬯𐬀𐬯𐬀

Sansk. sthunâ

Pers. ostun

استون

(Brun. 23; Costaz. 14; Borhan.

P. 127, 1102)

اسفست (Pers):

اسفست ، يونجه

Alfalfa, lucerne, fodder

Syr. aspastâ ܐܫܦܫܬܐ

Aram. aspastâ אַשְׁפַּסְתָּא

Pahl. aspast 𐭮𐭥𐭮𐭥𐭮𐭥

Pers. aspast

اسفست

أساطير الأولين :
داستانهای پیشینیان

Tales of the ancients

Aram. šṭārâ ܫܬܐܪܐ

Syr. eštorâ ܐܫܬܘܪܐ

Syr. eštoriyâ ܐܫܬܘܪܝܐ

Gr. Istoría Ἱστορία

(Jeffery. 57)

إسب (ازب) :

موی کناله ران وزهار

hair of the groin

Syr. azbâ ܐܙܒܐ

Pers. esp

إسب

رك ، ازب

(Addi; 9 ; Borhan. 117)

إست ، سته :

كل ، کون ، نشینگاه

buttocks, posterior anus

Syr. eštâ ܐܫܬܐ

Heb. šet ܫܬ

Huz. ŠTH : Kûn ܫܬܗ : ܟܘܢ

AK. išadu

Aram. šatyâ. šat

Mand. 'šta

Cuneiform-Aram. ŠA-(T) E-E

(Brun. 31; Mand. 358; Jastrow
1638 ; Huz-Dict. 62)

إستبرق (Pers) :

حریر گل دار

Silk brocade

Syr. ešabrâgâ ܐܫܐܒܪܐܓܐ

Syr. ešabragâ ܐܫܐܒܪܐܓܐ

Pers. stabr setabr. stabrak

استبر ، ستبر ، استبرک

کلفت ، محکم ، سطر ، اسطر

thick, firm

Pahl. staprak ܨܘܨܪܐܩ

Avest. stawrâ ܨܘܨܪܐ

Osset. st'ur

(Jeffery. 58; Addi. 10)

إسحاق (N.Pr.) :

إسحاق ، پسر ابراهیم نبی

Isaac son of Abraham the prophet

B.Heb. YSHQ ܝܫܩܩ

B.Heb. YSHQ ܝܫܩܩ

Gr. isaak ܝܫܐܩܐܩ

Talm. 'YSQ

(Jeffery. 60; Frankel XXX11)

آسر ، آسراً ، آساراً :

بستن ، اسیر کردن ، زندانی ساختن

Huz. 𐤓𐤔 : murt (مورت)
 (Macuch. 28; Jastrow. 88; Costaz.
 14; Frankel. 139, 261; Huz-Dict.75)

اَسْ، اَسَ:

اساس، بنياد، پایه

Foundation, principle, basis

B.Aram. ܐܣܐ

As. uššû

Aram. ušâ ܐܘܫܐ

N.Heb. ušâh ܐܘܫܐ

Syr. ušâ ܐܘܫܐ

AK. uššum

foundation

Syr. esâ ܐܘܫܐ

Syr. estâ ܐܘܫܐ

Syr. štestâ ܐܘܫܐ

(Gesenius. 1083; Jeffery. 61;

Gelb. 79; Jacob. 76)

اَسَ:

باقی خاکستر در آتشدان

The remains of ashes in the
 fire-place

Heb. eš ܐܫ

As. išatu

Syr. ešotâ ܐܘܫܐ

(Gesenius. 77; Frankel 11)

اَسَا:

آشتی دادن، برابر ساختن

To make peace between,

to make equal

Heb. YSH ܐܫܐ

(Gesenius, 444)

اَسَا، اَسَوَا، اَسَاءَ:

زخم را درمان کردن

To tend, to dress a wound

Heb. 'SH ܐܫܐ

Aram. asâ ܐܫܐ

Syr. esâ ܐܫܐ

Emp-Aram. 'SY'

Pun. esu

Nab. 'SY'

Palm. 'SY'

Physician

آس: پزشک

(Gesenius. 61; Hoftij. 20;

Frankel. 261)

اَسَاطِير (P1)، اَسْطُورَة (Sg):

داستانها و افسانه‌های پیشین

Fables, stories, legends.

Palm. azad 𐎠𐎡𐎢

to go away

دور رفتن

Pers. azda

Sansk. adhâ

درست

certain

Avest. Azda 𐬀𐬀𐬀𐬀

رفته

gone

(Gesenius. 1079)

اَزْدَهَر: (رك: زهر)

مواظب بودن توجه داشتن

To take care, to mind

Syr. ezdhar ܐܘܕܗܪ

(Nakhla. 172; Frankel. 286)

اَزَر: (N.pr)

بدر ابراهيم نبي در قرآن

Azar - The father of Abraham.

The real name of Abraham's father

was ܐܘܪ or ܐܘܪܝܢ in the Heb.

Terah. ܐܘܪܝܢ

Frankel suggested both ܐܘܪ and ܐܘܪܝܢ

go back to Heb. ܐܘܪܝܢ ܐܘܪܝܢ

That confused in Koran, instead of

Abraham's father Tareh, has given

the name of his faithful servant.

(Jeffery. 55)

اَزَر مَوَازِرَة:

تقویت کردن ، اعانت و کمک کردن

To strengthen , to assist

Talm. âzar ܐܘܙܪ

کمر بستن ، مجهز کردن

to gird, equip

(Gesenius. 25)

اِزَار:

چادر ، شلوار ، هر چیز که به پوشند شخص را

piece of cloth covering the body

from the waist to the knee.

Heb. ezror ܐܘܪܪ

Syr. izrâ ܐܘܙܪܐ

Syr. ezorâ ܐܘܙܪܐ

(Gesenius. 25; Brun. 7 Jacob. 76)

اَس:

گیاه مورد

myrtle

Ak. asû

Aram. asâ ܐܘܨܐ

Syr. asâ ܐܘܨܐ

Talm. ܐܘܨ

Eath. asôt

Mand. asa

Hearth

pun. ʾRT

Phen. ʾRWM

foyer d'un autel

pun. ʾRWT

Cuisinière

(Gesenius. 72; Hoftij. 24)

اجاق يك مذبح

آشپز

آری :

آخيه که چهارپايان بر آن بندند ، آخور

Tether (for tying an animal)

manger

Heb. uryân אֲרִיָּא

Aram. uryâ אֲרִיָּא

Syr. uryâ אֲرִيَا

As. urû

(Gesenius. 71)

آز :

افروختن ، سوزاندن

Kindle, burn

B.Aram. azâ אֲזָא

داغ وگرم کردن

make hot, heat

(Gesenius. 1079; Jastrow 36)

آزب ، آسب :

موی زهار

privy parts, hair of the groin

Syr. azbâ אֲזָבָא

Heb. azub אֲזַב

(Dozy, 19; Costaz, 5)

آزيب :

دریا

Sea

Eth. azêb.

(Frankel, 212)

آزب ، آزر :

تقویت کردن

To strengthen

Syr. ezar אֲזַר

(Jacob. 76)

آز (ج آژ)

سقف وگنبد دوک مانند

prolate vault

Syr. azgâ אֲزְגָא

(Addi. 9; Frankel. 28)

آزدا (Pers) :

مطمئن

sure, assured

B.Aram. azdâ אֲזַדָּא

Eg.Aram. ʾZD אֲזַד

healing of a wound

Heb. arukâh אַרוּכָה

Aram. arukâh

Gesenius. 74; Jastrow. 116)

أَرِيكَة لِحِ ارَائِك (Pers)

تخت ، مسند

throne, seat, couch

Pers. اورنگ aorang

Arabi. 9; Jeffery. 53)

أَرَم (N.pr)

شهر مردم و قوم عاد

Aram

the city of the people of, Ad.

Arabian. Aram אַרַם

Jeffery. 53)

أَرَمَلَة ، أَرَمَلَة

بیوه مرد زن مرده وزن شوهر مرده

Widow; Widow

Aram. armaltâ אַרְמַלְתָּא

Pers. armaltâ اَرْمَلْتَا

Pers. armelâ اَرْمَلَا

Old-Aram. 'RMLH

veuve

Aram. 'RMLW

veuvage

بیوی

Mand. armalta

widow

(Macuch. 38; Brun. 29; Hoftij. 25)

أَرَان

سندوق ، تابوت

Chest, Coffin

Heb. aron אַרֹן

As. êrû . êrênu

Nab. ארנ'

Mishna. אַרְוַנְוֹת (P1) ר'WNT

Syr. arunâ اَرُونَا

(Gesenius. 75)

أَرَب

Hare خرگوش rabbit

Heb. arnebet אַרְנֵבֶת

As. annabu

Syr. arnebâ اَرْنَبَا

Old-Aram. 'RNB

(Gesenius. 58; Hoftij. 25)

أَرِي

سوزانیدن ، آتش در زیر دیگ افروختن

To burn (Cooking-pot)

Heb. אַרְה אַרְה

أَرَة

آتشدان ، اجاق

	را آرش گویند	
To give some thing in compensation		Mand. Arda
As. mirsu		Palm, Nab. ʾRʿa
Tribute	باج	Aram. araʿ ʾאַרְאַ
Aram. âris ʾאַרִּיס		Syr. arʿâ ʾأُرْحَا
one who farms land	کسی که زمین را زراعت میکند	Eth. ard
As. erištu		Huz. ʾRTʾ (Zamik) ʾرْت
To request	درخواست کردن	(Gesenius. 75 Hoftij. 25; Macuch. 36; Brun. 36; Huz-Dict. 91)
Heb. âraš ʾאַרַּשׁ		أَرَفَ:
betroth	نامزد کردن	مرز وحد تعیین کردن برای زمینی
Mišna. ʾRS ʾאַרַּשׁ		To set limit to, to define
Pun. ʾršt		Syr. arep ʾأُرْف
	بهای گوشت (فرزندش)	أُرْفَة:
Le prix de sa chaire (de son enfant)		مرز وحد
(Gesenius. 77; Hoftij. 26)	أَرْض:	
	زمین	Boundary
earth		land surveyor
AK. aršatum (ʾRS)		Syr. arpâ ʾأُرْفَا
As. Iršitu		Land-survey
Sab. ʾRS		(Gesenius. 75; Nakhla. 172; Jawad Ali. 8, P. 710)
Heb. eres ʾאַרְצָה		أَرَفَ:
Ph. ʾRS		ت صحیح و سخ زخم که پس از دفع شدن ریم و خون بر شود
Pun, Moab. ʾRS		
Old-Aram. ʾRq		

اردخَل :

Architect; a title of Christ
 مهندس معمار لقب مسیح

Syr. Ardiklâ אֲדִיקְלָא

Syr. Ardiklâ אֲדִיקְלָא

(Brun. 28 ; Nakhla. 172)

أردم ، ج أردمون :

کشتیان و ملاح ماهر

Skillful sailor

Syr. Arṭemuna أَرْتَمُونَا

Gr. artemon. ΑΡΤΕΜΩΝ

(Arab. اردمونا Ardamunâ

(Frankel, 225)

أردن :

کشور اردن ، نهر اردن

Jordan

Aram. Yarden. יַרְדֵּן

Syr. YWRDNN مَردِین

(Frankel. XX11)

أرز :

بازگشتن و بناه جستن ، ثابت ماندن

To retreat, to refuge; to be firm

Heb. ṚZ אֲרָז

Heb. Ṛuz אֲרָז firm

أرز :

بناه ، بناهگاه

refuge, place of shelter

Heb. Meroz

مروز :

جایی در شمال فلسطین

Heb. מֵרוֹז Meroz, in northern

Palestine

Heb. mééroz מֵעָרוֹז

To retreat by

(Gesenius. 72)

عقب نشینی کردن

أرز ، أرز ، أرزة :

درخت صنوبر ، درخت سدر ، نوعی سرو

pine-tree, cedar

Heb. ezez אֲרֵז

Aram. ezez

Syr. arzâ أَرْزَا

Emp.Aram. ṚZ

Hatra. ṚZ'

(Gesenius. 72; Hoftij. 24;

Jastrow. 117)

أرزنة ، مرزنة :

چکش چوبی ، کوبه

Hammer

Syr. arzaptā أَرْزَاطَا

Costaz. 19; Nakhla. 172)

أرزن الریم :

ارزن ریم ، مرکز ایالتی در مشرق ترکیه

Erzrum, Capital of Erzrum province

in the east of Turkey.

Syr. Arzum أَرْزُوم

(Brun. 731)

أرّیس :

امیر شاهزاده

Prince

J.Aram. ṚIS אֲרִיס

Gr. vpos uros

(Frankel. 128)

أرّش أرشاً :

برای جبران نقصانی چیزی را فرامت دادن و آن فرامت

Four gods

یعنی شهری که چهار خدا دارد

(Brun. 730 ; Addi. 30 ; Jastrow. 114)

: (Pers) اَرَجَبَد، هَرَجَبَد

اَرَجَبَد، دژبان، قلعه بان

Keeper of a fortress

a high dignitary in Persia

Aram. arqabṭā אַרְקַבְטָא

Aram. arqapṭā אַרְקַפְטָא

Aram. alqapṭā אַלְקַפְטָא

Nab. palm. argpṭa

Targ. arkaftā

Syr. argbtā אַרְجَبְטָא

Gr. argapêtes ἀργαπέτης

Part. arkpt'

parsik. alvpt

Pahl. argabadh سلور باد. سلور

Pers. هرگبد، اَرَجَبَد

(Jastrow, 73 ; Télégdi ;

Borhan. 1105)

: (Pers) اَرَجْوَان

معرب ارغوان، رنگ سن سیر

Dark-red colour, red-purple

Heb. argâmân אַרְגָּמָן

Heb. argwân אַרְגְּוָן

As. argaman

Aram. argwân אַرְגְּוָן

Syr. argonâ אַرְجَوْنَا

SansK. ragaman, ragavan

Pers. اَرغَوَان argavân

(Gesenius. 71 ; Addi 8)

: اَرَج، وَرَج

تاریخ گذاشتن، تعیین وقت و زمان کردن

To put the date on,

Heb. yâreḥa יָרַח

Heb. yerah יָרַח

month

ماه

Ph. YRH

As. arḥu

Eth. Yârḥâ

Sab. YRH

Palm. YRH

moon

Syr. Yarḥâ يَرْحَا

ماه

New moon, month

ماه نو، ماه

AK. warḥu

J. Aram. Yarḥâ

S. Arabian. warḥ moon

وكان العرب الجنوبيون اذا أرادوا التاريخ بالاشهر

قالوا: "ورح كذا" يعني شهر كذا "وكانوا لا

يؤرخون الا بالتقويم القمري، والورح بمعنى شهر

والقمر والهيلال. (العرب قبل الاسلام ج 8 ص 446)

Huz. BYRH : mâh مَاه

B+YRH

يعنى به ماه (بتاريخ)

(Gesenius. 437 ; Cowly. 291 ;

Paikuli. 202 ; Huz-Dict. 106)

: اَرْدَب

وزنی معادل دو هزار و پانصد پوند

Ardab (weight of about 2500 pounds)

Aram. 'RDB' אַרְדַּב

Syr. 'RDB' اَرْدَب

Syr. 'RTB' اَرْدَب

Syr. ardba اَرْدَبَا

Gr. artabé ἀρταβή

(Driver. 68 ; Nakhla. 252. Frankel

25)

B.Aram. edayen אֵדַיִן
 Aram. hidin אֵדִין
 Syr. hoydin אֵדִין
 Mand. Haydin
 Then, thereupon
 Syr. din دִין
 but
 (Gesenius. 23 1078)

اما

آذار (N.Pr.)

دوازدهمین ماه بابلی برابر مارس و آوریل فرنگی

12th (Babylonian) month = March-April
 Heb. adâr אֲדָר
 Bab. adâru. addâru
 Palm, Nab. ADR
 Aram. âdâr אֲדָר
 Mand. adar. dar
 Syr. odar أَدْر
 (Gesenius. 12 ; Macuch. 7)

آذربایجان (N.Pr.)
 آذربایجان

Azerbaijan. Region
 The north western province of
 Iran.
 Syr. Adurbigân אֲدוּרְבִּיגָנָא
 Syr. Adarbaygân אֲدַרْبַיגָנָא
 (Brun. 726)

آذربایجان (Pers)

آذرگون، نومی شقایق، همیشه بهار، بخور مریم

Buphtalmos, Camomil

Syr. ADRYWN (ܐܕܪܝܘܢ)
 Mand. Adrin
 Pers. آذرگون Adar+gun
 Red as fire یعنی به رنگ آتش
 (Macuch. 7 ; Dozy. 15 ; Borhan. 28)

أذن، أذن
 گوش

Ear
 Heb. Ozen אָזֵן
 Aram. udnâ אֲדַנְא
 Syr. ednâ אֲدַנְא
 B.Aram. 'DN (Sg.) 'DNYN (Pl.)
 Talm. 'WDN'
 AK. uznu
 Eth. ezn Eg. idn
 (Gesenius. 23 ; Huz-Dict. 72)

أرب
 ماه روزیک بودن

To be skillful, astute

Heb. ârab אֲרָב

در انتظار و کین نشستن

be in wait

Emp.Aram. 'RB

instruction

(Gesenius. 70 ; Hoftij. 23)

آموختن

أربل آربیل (N.pr.)

اربل

Arbel (city)

Aram. Arbel אֲרַבְלָא

Syr. Arbil أَرْبِلَا

Arba' + ilâ

چهار خدا

أَدَمَ ، أَدَمَ :
گندم گون شدن
To be brownish, being coloured
Heb. ADM אָדָם
Heb. ádom אָדוֹם
As. adâmu
(Gesenius. 10)

أَدَم :
آدم ابوالبشر پدر آدمیان .
انسان ، نوع بشر
Adam. man. mankind
Heb. ADM אָדָם
ph. ADM
pun. ADM

Human انسان
As. adamu
Young جوان
(Gesenius.9; Jeffery.50;
Hoftij. 4)

إِدَام :
نان خورش ، ترنانه
seasoning, condiment
Heb. edom אֶדוֹם
As. adumatu
(Gesenius. 10)

أَدَمَة :
جانب درونی پوست که چسبیده به گوشت ، یا
جانب برونی آن که رستنگاه موی باشد
Human skin, derm

أَدِيم :

پوست ، پوشش نرم
skin, as smooth covering
Heb. adâmâh אָדָמָה
Syr. adamtâ اَدَمْتَا
human skin
Ak. adamum
garment
(Gesenius. 9 ; Gelb. 19)

أَدَاوَى : ج آداوی
آوند وظرف کوچک از پوست
A. little vessel of skin
Eth. adawa
(Frankel. 171)

أَدُونَاي : (N.pr)
خداوند ، پروردگارا ، خدای من
The God, Dominus
Syr. Adonay اَدُونَاي
Heb. ADNY אֲדֹנָי
Heb. Adonyâhu אֲדֹנָי
Heb. Adoynâh אֲדֹנָי
خداوند من

My lord
Ph. ADN'SMN. ADNBAL. ADN'SMS
As. Aduni ba'al
S. Arabian : 'adân : power
(Gesenius. 11; Brun. 4; Nakhla.
172 ; Guidi. 29)

إِذ ، إِذَا ، إِذَا :
پس ، آنگاه

Then, at that time
Heb. ÁZ אֶז

To delay
 To remain behind
 Heb. ehar עָהַר
 Syr. awhar ܐܘܗܪ
 Syr. sawhar ܣܘܗܪ
 Ak. uhhurum
 (Gesenius.29; Gelb. 23)

آخر:

after, last, end
 Cappad, Eg. Aram. AHR

afterwards

B.Heb. ahar

after this

Nab. AHR

after

Huz. AHR : pas ܦܫܐ
 (Gesenius. 1079; Huz-Dict. 85)

Root

أيد

strength, vigour

Heb. êd עֵד

(Gesenius. 15)

آد، اِد، ايد

نیرو، قوت

آدب:

مهمان کردن، مهمانی دادن

To give a feast; to invite to a feast

آدب:

مهمانی

The act of inviting

Heb. Adb el ܐܕܒ ܐܝܠ

نام پسر سم اسماعیل

آدبُ الله : مهمان خدا

invited by God

Name of 3rd son of Ismail

As. Idiba'il

(Gesenius. 9)

آدرون:

آخر، علفزار

manger, crib ; grass-plot

Syr. andrunā ܐܢܕܪܘܢܐ

Gr. α ν δ ρ ο ν α andron

(Addi. 8)

ادريس: (N;pr.)

پیغمبری در قرآن که نامش در تورات

خنوخ آمده است

Idris, the prophet Henoch (Enoch)

B.H. Hanok ܢܚܘܚ

Nöldke says that is the Arabic

form of : A ν δ ρ ε α ς

(Andreas) filtered through a Syriac medium.

in Syriac we find various forms of the name:

ܐܢܕܪܝܐ Andrias

ܐܢܕܪܘܨ Andros

ܐܢܕܪܐܝܐ Andraas

ܐܢܕܪܝܐ Andris

This latter being the form in Christian-palestinian, and from this by the Coalescing of the "N" and "D" we get the Arabic

ادريس Idris

(Jeffery. 51)

One

Heb. ehâd אָחַד

Ph. AHD

Pun. AHD

Old. Aram. Hd

Nab. palm. HD

Aram. Had אָחַד

Syr. Had أَحَد

SYr; ahâ أَحَد

As. ahadu

Eth. ahadu

(Gesenius. 25; Hoftij. 9;

Brun. 140)

أَخ (أخو) :

برادر

Brother

Heb. âh אָח

Ak. ahum אח

Sab. AH

As. ahu

Pun. AHY' 'HY

Emp. Aram. Ah

Hatra. Ahwhy

S. Arabian. ah

J. Aram. Ahh

Eth. ehu

Aram. ah אח

Syr. ahâ أَحَد

Mand. aha

(Gesenius. 26; Gelb. 21; Guidi 29)

أخت :

خواهر

Sister

Heb. ahot אָחַת

Ph. AHTK

Pun. AHt

Emp. Aram. AHt

Nab. AHt

Hatra. AHTY

Aram. ahât אָחַת

Syr. Hotâ أَحَدَة

As. ahâtu

AK. AHT . jahatum

B. Aram. 'ehât אָחַת

(Gesenius, 27; Gelb. 23; Hoftij. 8)

أَخَذَ :

گرفتن

To take, grasp

Heb. âhaz אָחַז

Sab. 'Hd

Aram. ahad אָחַד

Syr. ehad أَحَد

As. ahazu

S. Arabian. 'ahaza

AK. ahâzum

Eth. ahza

Pun. MHZT

Moab. AHZT

Old. Aram. AHZT

Em. Aram, Nab. AHD

Huz. AHDWN+tan : Griftan

أَخَذَ : ۱۱۳۱۲۲۱

(Gesenius. 28; Hoftij. 11; Guidi 29; Gelb. 23; Huz-Dict. 36)

أَخَّرَ تَأْخِيرًا :

سپس گذاشتن ، سپس ماندن

Flat roof

Aram. igr. אִגְרָא

Syr. egorâ אִגְרָא

(Nakhla. 172; Frankel 25)

اِجَاص، اِنجاس :

کلابی

Pear

Heb. egâs אֵגָס

(Nakhla. 211; Frankel. 139)

اَجَل :

بند کردن و بازداشتن حیوانی از چریدن

To prevent (animal from grazing)

Heb. AGL אֵגָל

بازداشتن کسی از کاری

To restrict a certain one

(Gesenius. 8)

اَجَم :

ناخوش داشتن و دلگیر شدن

To feel disgust

اَجَمَة : (ج : آجام)

درختان درهم

Forest, dense trees

Heb. AGM אֵגֶם

sad

غمناک و درهم

As. agâmu

بیزار بودن ، نفرت داشتن

loathe

(Gesenius. 8)

اِجَانَة :

لکن ، طشت

Basin

Heb. agân אֵגָן

لکن ، کاسه

basin, bowl

Aram. agânâ אֵגָגָא

Talm. Ugnân אֵגָגָא

Syr. agonâ אֵגָגָא

As. aganâté (pl)

Eth. aigan, aigân

Gr. ἀγγίσσιον aggsion

Pers. اگانه egâna (لسان العرب ج ۱ ص ۲۶)

(Gesenius. 8; Frankel. 68;

Nakhla. 251)

اَجَنَة (وَجَنَة) :

قسمت بر آمده گونه

Elevated part of the cheek

Heb. AGN אֵגָן

گرد و دایره ای بودن

Circular, round

Talm. Ogen אֵגָגָם

حاشیه منحنی يك طرف

Curved rim of a vessel

(Gesenius. 8)

اَجَّ ، اَحَّا :

سرفه کردن

To cough (onomat)

Heb. אֵגֶג אֵגֶג

فریاد زدن

Cry, howl

(Gesenius. 28)

اَحَد :

يك

(Gesenius. 79)

أَثَل ، أَثُولًا :

بن گرفتن واستوار شدن

To be deep-rooted, to fortify

Heb. שָׁל אֲתוּלָא

Aram. ešēl אֲתוּלָא

(Gesenius. 34 ; Jastrow 126)

أَثَل :

درخت شوره گز

Tamarisk

Heb. ešēl אֲתוּלָא

Sab. ATL

Aram. etlā אֲתוּלָא

(Gesenius. 79)

أَثَم :

کارناشاپست وگناه کردن

To commit a sin, to be a sinner

Heb. āšem , āšam אֲשָׁם . אֲשָׁם

أَثَم :

گناه ، کارناشاپست

Fault, sin, guilt

Heb. āšām אֲשָׁם

Aram. āšām

(Gesenius. 79 ; Jastrow 129)

أَثَم ، رَك ، تَم :أَجَا :

گریختن

To flee

Heb. גָּא אָגָא

(Gesenius. 8)

أَجَاد ، أَجَد :

چیزی را استوار و محکم کردن ، به هم بستن

To render solid something to be fitted together

Heb. אָגַד אָגַד

Talm. AGD

Aram. agad אָגַד

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجَدَنِي بَعْدَ ضَعْفِي

(منتهی الارب)

(Gesenius. 8)

أَجَرَ :

مزد و پاداش دادن ، به مزد گرفتن

To remunerate some one

to engage some one for wage

Heb. אָגַר אָגַר

Aram. agar אָגַר

Syr. egar ܐܓܪ

Nab. AGR

Palm. AGR

Aram. Agirâ אָגִירָא

Hired servant

أَجِير :

As. agâru

(Gesenius. 8 ; Jeffery, 49 ; Frankel 5 ; Hoftij. 3)

أَجْر ، أَجْر ، أَجُور :

Baked brick, baked clay

Syr. ogurâ ܐܘܓܪܐ

Pers. Agur

Bab. agurru

آگور

(Addi. 7 ; Frankel. 5 ; Borhan P. 55)

أَجَار :

سقف بام

SYR. atunâ ܐܘܢܐ
 Aram. atunâ ܐܘܢܐ
 Mand. atuna
 (Gesenius. 1083; Macuch. 43 ;
 Frankel. 26)

To come, to arrive

Heb. âtâh ܐܬܐܗ

Aram. atâ ܐܬܐ

B.Aram. atâh ܐܬܐܗ

Palm. ati

Syr. etâ ܐܬܐ

Sab. ati

(Gesenius. 87, 1083)

آتی
 آمدن، رسیدن

آثر، اثر

رَدِیَا، پی، گام، اثر جیزی

Footstep, trace, print

Heb. ašer ܐܫܪ

Aram. atar ܐܬܪ

Syr. atar ܐܬܪ

place

As. ašru. ašratu

As. Aš-ra-tu

sign for deity

Heb. ašur ܐܫܘܪ

step

Heb. atârim ܐܬܪܝܡ

name of a caravan-route

AK. aširtu

Syr. atrâ ܐܬܪܐ

Zinj. ܐܫܪ

جای

Place

Emp.Aram. tri: terrain

Huz. BÂTR : pas ܐܘܪܐ

J.Aram. bâtar ܐܘܬܪܐ

Zinj. basr . Heb. baašer ܐܘܫܪ

in (the place) where درجائیکه

(Gesenius. 81-85, 1083; Brun 33;

Huz-dict.109; Hoftj. 30)

آثیر

آثیر، اتر

ether

Syr. atira ܐܬܪܐ

Gr. αἰθήρ aither

(Costaz. p.22; Frankel p. 35)

اَثَرَاتِيْفًا

گذاشتن دیک بر سه پایه سنگی

To prop (a pot) on a trivet

اُثِيَّة

یکی از سه سنگ پایه دیک، دیگپایه

stone (one of three) supporting
kettle

Aram. tapyâ ܐܬܘܘܘܐ

Syr. Tpayâ ܐܬܘܘܐ

دیگپایه، سه پایه، کوزه آتش
tripod; fire-jar

رك : ثقی

(Gesenius. 1046; Frankel. 63, 103)

اِثْكَال، اُتْكَول

Cluster

خوشه

Root.

ثْكَل

Heb. eškol ܐܫܟܘܠ

Aram. itkelâ ܐܬܟܠܐ

	: (Pers) <u>آبار، آب‌سَر</u> شرب	AK. abāru قوی بودن Mand. 'br . 'br Huz. 'BR ('br) : Kir penis سَلَا: وِدَا J.Aram. 'abrā אַבְרָא N.Heb. 'ēber (Huzvaresh dictionary. 87)
Lead Aram. abārā אַבְרָא Syr. aborā אَدוּרَا Heb. 'operet עֹפֶרֶת As. abaru نوس فلز a metal (Gesenius, 780; Frankel. 152 Dozy.2; Borhan. Vol. 1 P. 2)		
	: (N.Pr.) <u>ابراهیم</u> ابراهیم پیغمبر	Pure gold. Syr. obrizā اَبْرِيزَا Gr. obryzon ὀβρυζον (Frankel. 151 ; Addi. 6; Dozy. 2)
Abraham the Prophet Heb. Abrāhām אַבְרָהָם Syr. Abrohom اَبْرُوْحُم Syr. Ibrohim اَبْرُوْحِم Syr. Brohām بْرُوْحَام Mand. BR'HYM Aram. 'BRHYM אַבְרָהָיִם (Jeffery. 45; Macuch. 69)		(Pers) <u>ابریس</u> : اَبْرِيسْتَم : حَرِير Silk Syr. Abrisam اَبْرِيسَام Pahl. aparēšum اَبْرِيسْتَم Semnani. öwrišum Sang. varexum (Addi, 6; Dozy. 2; Borhan.Vol.1.82)
	: (Pers) <u>آبرَسَر</u> رئیس، مشرف، سرور، برسر، حاکم کوچک	: (Pers) <u>ابریق</u> ابریق، ظرفی که خرطوم و دسته دارد . Ewer, water-jug, kettle مرکب از: آب، و، ریخت (ریختن)
Lesser governor, lesser ruler Old-Iranian. aparasaraka Old-Per. aparathrāka B.Aram. apārsatkāyé אַפְרָסַתְכַּיֵּה As. šuparšak سردار General (Gesenius. 1082)		Composed of âb and rixt Syr. ebriqā اَبْرِيقَا it would be derived from آب "âb" water (Pahl: ʾâp, old pers: âpi=Av : آپ) and "rixtan" ریختن (Pahl: رِخْتَان) rextan, from an old Iranian root "raek"= linguere) (Jeffery, 47; Addi. 6)
Needle	: <u>ابرة</u> سوزن	

آب، آبانه، ابانه:

مشتاق و آرزومند بودن

To desire

Heb. yâb אַב

Syr. yieb ܝܒ

Syr. etyab ܐܝܬܝܒ

(Gesenius 383; Brun, 200;

Jacob. 75)

آب:

گیاه، سبزه، چراگاه

Herbage, grass, pasture

Heb. éb אֵב

Root. 'BB אבב

Targum. 'By'

Syr. ebâ ܐܒܐ

(Gesenius. 2; Jeffery, 43)

آب (ابو):

بدر

Father

Heb. âb אָב

ph. 'b

Ak. abum Abu

Sab. 'b

Aram. abâ אבא

Syr. abâ ܐܒܐ

Huz. 'B ܒܝܬ: pit ܐܒܝܬ

Mand. aba .ab

pun. 'b

Moab. 'aby

Aram. Emp. 'bwhy

Palm. 'b

Eth. ab

Hatra. 'b'

Nabat. b

(Gesenius, 1-3; Gelb. 9; Hoftij. 1;

Huz. Dict. 87)

آبخاز: (N. Pr.):

ناحیه‌ای است مابین دریای سیاه و رشته کوه‌های

قفقاز

Abkhazia. A district between the Black Sea and the crest line of the great Caucasus range.

Syr. Abkâz ܐܒܟܝܙ

(Brun, 726)

آبداء، آبد، الابدین:

هرگز، هیچگاه

At all, never, to eternity

Syr. abadiâ ܐܒܕܝܐ

(Brun. 2)

- Manna: يعقوب اوجين منا: دليل الراقبين من لغة الآراميين، الموصل ١٩٠٠
 Mashkour, Dr. J. The Huzvaresh Dictionary. Tehran, 1968.
 فرهنگ هزوارش های پهلوی
- Mo'in, Dr. M. A. Persian Dictionary 6 vol Tehran, 1963. فرهنگ فارسی
 New Encyclopadia Britanica in 30 volumes, 1973.
- Nakhla: الأب فائيل نخلة اليسوي: غرائب اللغة العربية، بيروت ١٩٥٦ .
 Oleary, De Lacy. Comparative Grammar of the Semitic Languages .
 Amesterdam 1969 .
- Payne Smith, J. A. Compendious Syriac Dictionary. Oxford, 1903.
- Picoche, Jaqueline. Nouveau Dictionnaire Etymologique du Français
 Paris, Hachett-Tchou.
- Télégdi. Essai sur la phonétique des emprunt Iraniens en Araméen,
 Talmudique. JA. Journal Asiatique 1935.
- Simpson, D. P. Cassell's New Latin-English, English-Latin Dictionary,
 London, 1968 .
- Webster's Third New International Dictionary of the English
 Lanuage, 3 vol. London, 1966.

- Frayha, A.A Dictionary of non-classical vocables in the spoken Arabic of Lebanon. Beirut, 1947. معجم الالفاظ العامية في اللهجة اللبنانية
- Gelb, I, J. Glossary of Old Akkadian. Chicago, 1957.
- Gesenius, Vid. Brown.
- Guidi, Ignatius. Summarium Grammaticae veteris Linguae Arabicae Meridionalis. Le Caire, 1930 .
- Hava, J.G. Al-Farâid, Arabic-English Dictionary. Beirut; 1970.
- الفرائد العربية
- Hoftijzer, Charles-F. Jean-Jacob. Dictionnaire des Inscriptions Sémitiques de L'ouest. Leiden, 1965.
- Hughes, T.A Dictionary of Islam. London, 1885.
- Huzvaresh Dictionary, vid. Mashkour.
- Jacob, Ignatius:
- افناطيوس يعقوب الثالث: البراهين الحسية على تقارض السريانية والعربية دمشق ١٩٦٩
- Jacobus, W. A New standard Bible Dictionary. New York and London, 1926 .
- Jastrow, Marcus. A Dictionary of the Targumim, the Talmud Babli and Yerushalmi, and the Midrashic Literature, 2 vol. New York, 1950.
- Jawad Ali, 10 vol, 1960. الفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام، بيروت ١٩٦٨
- Jawaliqi, المعرب من الكلام الاعجمي على حروف المصحف، القاهرة
- Jeffery, A. The Forisigne vocabulary of the Qur'an. Oriental Institute, Baroda, 1938.
- Kent, R.G. Old Persiah. New Haven, 1950.
- Lane, Edward William, Arabic-English Lexicon in eight parts. Beirut, 1968.
- Macuch, R. vid Drower.

کتابشناسی Bibliography

- Addi Shirr. Persian Arabicised Words in Arabic, Beirut, 1908.
- Altheim, F. und Stiehl, R. Aramäische sprache unter den Achaimenden. Frankfurt, 1959 .
- Baalbaki, M. Al-Mawrid. A Modern English-Arabic Dictionary . Beirut, 1975. المورید، تاموس انگلیزی-عربی
- Bartholomae, C. Althiransches Wörter buch, Berlin. 1961 .
- Bartholomae, C. zum Altiranischen Worter buch. Strasbourg. 1906.
- Borhan E Qâte' (Dictionnaire de la langue Persan) Ecrit par Mohammad Hosayn ebn-Khalaf de Tabriz, La nouvelle edition par Dr. M. Mo'în, 5 Volumes, Teheran. 1963. برهان طابع تالیف محمد حسین بن خلف تبریزی، تصحیح دکتر محمد معین
- Brown, F. A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament. Based on the lexicon of William Gesenius. Oxford, 1955.
- Brun, S. J. Dictionarium Syriaco-Latinum. Beirut, 1911.
- Chelahi, D : الجلبس الموصلی (الدكتور اود) آثار الآرامیة لغت الموصل العامة الموصل ۱۹۲۰
- Costaz, L. Syriac-English Dictionary. Beirut, 1963.
- Cook, S. A. Glossary of the Aramaic Inscription. Cambridge, 1898.
- Cowley, A. Aramaic Papyri of the fifth Century B. C. Oxford, 1923.
- Dozy, R. Supplément Aux Dictionnaire Arabes 2 Vols. Leide, 1881.
- Driver, G. Aramaic Documents of the Fifth Century, B. C. Oxford , 1957 .
- Drower, H. and Macuch, R. A. Mandaic Dictionary. Oxford, 1963.
- Ebeling, E. Das Aramäische-Mittelpersische Glossar Frahangi Pahlavik in lichte Assyriologischen Forschung. Leipzig, 1941.
- Frankel, S. Die Aramäischen Fremdwörter im Arabischen, Leiden, 1886.

Pl = Plural	جمع
S.Arabian= South Arabian	عربی جنوبی
Sab = Sabean	سبئی (دریمن قدیم)
Saho = Saho Sprache	زبان کوشی در اریتره
Sam = Samaritan	سامری
Semnani= Semnanian Language	سمنانی
Sg = Singular	مفرد
Skr, Sansk= Sanskrit	سنسکرت
Sum = Sumerian	سومری
Syr= Syriac	سریانی
Tabari =Tabaristan Language	طبری
Talm= Talmud	تلمود
Targ = Targum	ترگوم
TA = Tel el Amarna	تل العمارنه
Turk = Turkish Language	ترکی
Var = Variant reading	نسخه بدل
Vid = vide , see	بنگرید
Zinj = Inscription of Zinjirli(N. Syria)	سنگنبشته زنجیرلی در شمال سوریه

Abbriviation

اختصارات

= adverb	قید	Lat = Latin	لاتینی
Ak = Akkadian	اکدی	Mand= Mandaean	مندائی (عبری)
Ar= Arabic	عربی	Mi = Mesha-inscription	سنگبشته میشع
Aram= Aramaic	آرامی	Min =Minaean	معینی (درین قدیم)
Arm = Armenian	ارمنی	Misna= Mishna	میشنا
As = Assyrian	آشوری	Nab = Nabataean	نبطی
Av = Avesta, Avestan	اوستائی	N.Bab=New Babylonian	بابلی جدید
Bab= Babylonian	بابلی	N.Heb= New(late)Hebrew	عبری جدید
B.Aram =Biblical Aramaic	آرامی تورات	N.Pr= proper name	اسم خاص
BH = Biblical Hebrew	عبری توراتی	Old.Ak= Old Akkadian	اکدی قدیم
Can.Anc=Cananéen Ancien	کمانی قدیم	Old Iranian	ایرانی قدیم
Chr-Pal=Christian-Palestinian		Old Cananian	کمانی قدیم
	فلسطینی مسیحی	Old Persian	پارسی باستان
Eg = Egyptian	مصری	Onk = Targum of Onkelos	ترگوم انکلوس
Emp-Aram= Araméen d'Empire	آرامی شاهنشاهی	Osset= Ossetic Language	استی
		Pazand	پازند
Eth = Ethiopic	حبشی	Pahl = Pahlavik	پهلوی
Gilak =Gilaki Lanuage	گیلانی	Palest= Palestinian	فلسطینی
Gr= Greek	یونانی	Palm = Palmyrene	تدمری (پالمیری)
Heb = Hebrew	عبری	Parsik	پارسی ساسانی
Huz = Huzvareh	هزوارش	Part= Parthian Language	پارتی اشکانی
J.Aram= Jewish-Aramaic	آرامی یهودی	Pers= Persian	فارسی
Kurd= Kurdish Language	کردی	Ph= Phenician	فنیقی

In this way more than 6000 Arabic words are compared with 14000 Semitic ones; In the course of this comparison many Iranian loan words in Arabic, which had entered this language through other Semitic languages, are mentioned. Such words are indicated as Pers. (=Persians) and their origins are quoted even in Pahlavi or Avestan script.

The Semitic as well as the Iranian words are transcribed in the Roman script to facilitate their pronunciations.

All the abbreviations are mentioned in the Introduction followed by the bibliography.

As the printing of such a dictionary with various letters of Semitic and Iranian languages seemed almost impossible in Iran, the author preferred to reproduce just the type-script.

Just as W Gesenius' Hebräisches und Chaldäisches Handwörterbuch über das Testament, 1834, the oldest critical dictionary of the Old Testament, was at first a short dictionary and in the later editions gradually became a complete dictionary, I sincerely hope that Semitic scholars shall correct the errors of the present work and on its basis compile a comprehensive comparative dictionary of Semitic languages.

Damascus, October, 1978

PREFACE

After having published FARHANG-E HOZVARESHHÂ-YE PAHLAVI (THE HUZVARESH DICTIONARY, a collection of ideograms in Pahlavi writing), Bonyâd-e Farhang-e Iran, Tehran, 1968, I decided to plan the compilation of a large comparative dictionary of Semitic languages, which would also contain Iranian loan words in Semitics.

In the summer 1973 while staying in Cambridge, I began to extract Arabic words with their equivalents in other Semitic languages from various dictionaries. On my return to Iran the project was continued for a year and a half at the end of which a pile of words demanding further researches was gathered.

It was not long before I was appointed as the Iranian cultural councillor at Damascus, which was a suitable place for my researches. There I continued my studies for four years and in the summer 1978 the work was ready for the press.

In the present dictionary the Arabic words are listed according to the traditional order of Arabic lexicons, quoting if necessary their derivatives. The Hebrew, Aramaic, Syriac, Akkadian, Assyrian, Nabatian, Palmyrian, Phoenician, Mandaean and other Semitic equivalents are followed.

A
Comparative Dictionary of
Arabic, Persian And The
Semitic Languages

By

Dr. M. J. MashKour

Member of The Academy of Damascus

And

Professor at the University For

Teacher's Education

.Vol. 1

TEHRAN

1978